



روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

علی بن ابی حمزه رازی

تفاسیر و تفسیر

جلد ۱۳

مؤسسه انتشارات و کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

پشتیبانی

دکتر آیت الله العظمی بروجردی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۳
۸	مشخصات کتاب
۸	[جلد سیزدهم]
۸	[ادامه سوره کهف]
۹	[سوره کهف]
۹	[سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۰ تا ۸۲]
۹	[اشاره]
۹	[ترجمه]
۲۶	[سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۱۱۰]
۲۶	[اشاره]
۲۶	[ترجمه]
۴۹	سوره مریم علیها السلام
۵۰	[سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۳۸]
۵۰	[اشاره]
۵۰	[ترجمه]
۷۶	[سوره مریم (۱۹): آیات ۳۹ تا ۶۵]
۷۶	[اشاره]
۷۷	[ترجمه]
۹۲	[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۶ تا ۹۸]
۹۲	[اشاره]
۹۲	[ترجمه]
۱۱۱	[سوره طه]

- ۱۱۲ [سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۲۴]
 ۱۱۲ [اشاره]
 ۱۱۲ [ترجمه]
 ۱۲۳ [سوره طه (۲۰): آیات ۲۵ تا ۷۳]
 ۱۲۳ [اشاره]
 ۱۲۴ [ترجمه]
 ۱۴۳ [سوره طه (۲۰): آیات ۷۴ تا ۹۹]
 ۱۴۳ [اشاره]
 ۱۴۴ [ترجمه]
 ۱۵۰ [سوره طه (۲۰): آیات ۱۰۰ تا ۱۳۵]
 ۱۵۰ [اشاره]
 ۱۵۱ [ترجمه]
 ۱۵۹ سورة الانبياء- عليهم السلام
 ۱۶۰ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱ تا ۲۴]
 ۱۶۰ [اشاره]
 ۱۶۰ [ترجمه]
 ۱۶۷ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۲۵ تا ۵۰]
 ۱۶۷ [اشاره]
 ۱۶۷ [ترجمه]
 ۱۷۵ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۵۱ تا ۸۲]
 ۱۷۵ [اشاره]
 ۱۷۶ [ترجمه]
 ۱۸۶ [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۸۳ تا ۱۱۲]
 ۱۸۶ [اشاره]

- ۱۸۷ [ترجمه]
- ۲۰۳ سورة الحج
- ۲۰۳ [سوره الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۱۶]
- ۲۰۳ [اشاره]
- ۲۰۳ [ترجمه]
- ۲۱۰ [سوره الحج (۲۲): آیات ۱۷ تا ۳۷]
- ۲۱۰ [اشاره]
- ۲۱۱ [ترجمه]
- ۲۲۲ [سوره الحج (۲۲): آیات ۳۸ تا ۶۰]
- ۲۲۲ [اشاره]
- ۲۲۲ [ترجمه]
- ۲۳۲ [سوره الحج (۲۲): آیات ۶۱ تا ۷۸]
- ۲۳۲ [اشاره]
- ۲۳۳ [ترجمه]
- ۲۳۸ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب " تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۱۳ صفحه : ۹

صفحه : ۱ [جلد پنجم]

[جلد سیزدهم]

[ادامه سوره کهف]

[بسم الله الرحمن الرحيم]

[سوره کهف]

ن(۱) [قوله تعالیٰ:

[سوره الكهف (۱۸): آیات ۶۰ تا ۸۲]

[اشاره]

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهِ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا (۶۴) فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحِمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنَ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵) قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ اتَّبَعَكَ عَلَىٰ أَنْ تَعْلَمَنَ مِمَّا عَلَّمْتُ رُشْدًا (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹)

قال فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَ حَقَّقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتَ وَ لَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَ قَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۷۴) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵) قَالَ إِنْ سَأَلْتَهُ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (۷۶) فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُصَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدتْ أَنْ أَعْيِبَهَا وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹) وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱) وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)

[ترجمه]

و چون گفت موسی جوانش را بنایستم تا بنرسم «۲» به مجمع دو دریا، یا بروم «۳» سالها. چون رسیدند به جای اجتماع هر دو دریا را فراموش کردند ماهیشان، پس بگرفت ره خود در دریا راهگذری. چون بگذشتند، گفت جوانش را: بده ما را چاشت ما که بدیدیم از اینکه سفرمان رنجی. گفت دیدی چون برسیدیم به سنگ! من فراموش کردم ماهی را و از یاد من نبرد مگر ابلیس که یاد آرم، و بگرفت راه خود در دریا عجیبی.

گفت که ما طلب می کنیم «۴» برگشتن بر پی ایشان پی گرفتند.

[پس]

- (۱). اساس: افتادگی دارد، به قیاس با نسخه آط، افزوده شد.
- (۲). آج، لب: نرسیم.
- (۳). همه نسخه بدلها: برویم، با توجه به معنی کلمه، تصحیح شد.
- (۴). آب: گفت اینکه آن است که ما در طلب آنیم، آج، لب: گفت ما طلب کنیم.
- (۵). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

صفحه : ۲

یافتند «۱» بنده‌ای را از بندگان ما که دادیم او را رحمتی از نزدیک ما «۲»، و بیاموختیم او را از نزدیک ما «۳» علمی. گفت او را موسی پی تو گیرم بر آن که بیاموزی مرا از آنچه آموخته‌اند تو را «۴» صلاح! گفت تو نتوانی با من صبر کردن. و چگونه صبر کنی بر آنچه گرد نگرفته‌ای به آن آزمایشی. گفت: یابی مرا اگر خواهد خدای شکبیا و نافرمانی نکنم تو را هیچ فرمانی. گفت اگر پسرو من «۵» باشی مپرس مرا از چیزی تا بیارم «۶» تو را از او یاد کردی. برفتند تا چون در نشستند «۷» در کشتی بشکست آن را [گفت «۸»]: بشکستی اینکه «۹» را تا غرق شود اهلش، آوردی چیزی عجب. گفت نگفتم که تو نتوانی با من صبر کردن! گفت مگیر مرا به آنچه فراموش کردم، و بر من «۱۰» منه از کار من دشواری.

«۱۱»

برفتند تا بدیدند کودکی را بکشت او را، گفت: بکشتی نفسی

- (۱). آب: یافتن.
- (۲-۳). آب: خود.
- (۴). آب از: [.....]
- (۵). آج، لب: پیرو من.
- (۶). آج، لب: بیاموزم.
- (۷). آج، لب: در نشینند.
- (۸). آط: ندارد، از آب افزوده شد.
- (۹). آج، لب: آن.
- (۱۰). آب: بر سر من.
- (۱۱). اساس: تا اینکه جا افتادگی دارد، از نسخه آط، آورده شد.

صفحه : ۳

پاکیزه» (۱) بی نفسی! آوردی چیزی منکر.
گفت نگفتم تو را که تو نتوانی با من صبر کردن!
گفت اگر بپرسم تو را از چیزی پس از اینکه، با من صحبت مکن (۲) بر سیدی از نزدیک من به عذر (۳).
برفتند تا آمدند به اهل دیهی (۴) طعام خواستند از اهلش، منع کردند از میزبانی (۵) ایشان، یافتند در آن جا دیواری که ویران (۶) خواست شدن، راست باز کرد (۷) گفت: اگر خواهی فراگیری بر او مزدی.
[۱-ر]

گفت اینکه جدای است میان من و تو، خبر دهم (۸) به تأویل آنچه نتوانستی بر آن صبر کردن.
اما کشتی بود درویشان را که کار می کردند در دریا، خواستم تا آن را عیناک کنم، و بود از پس ایشان پادشاهی که می گرفت هر کشتی را بزور.
اما غلام، بودند پدر و مادرش مؤمن، ترسیدیم که در ایشان پوشد (۹) عصیان و کفر.
خواستیم که بدل دهد

-
- (۱). آب را.
(۲). آب، آط: سخن مکن، آج، لب: سخن مگوی.
(۳). آب: عذری.
(۴). آب، آط، لب: دهی.
(۵). آب، آط: ایشان از مهمانی.
(۶). آط: بیران.
(۷). آط آن را. [.....]
(۸). آب، آط، آج، لب تو را.
(۹). آب: پوشند، لب: تو شد.

صفحه : ۴

ایشان را خدای ایشان بهتر از آن دهی (۱) و نزدیک (۲) به خویشی.
[۱-پ]

و اما دیوار بود از دو کودک بی پدر در [شهر]
(۳) و بود زیر آن گنجی از آن ایشان، و بود پدرشان نیکمردی، خواست خدای تو که برسند (۴) به بلوغ مردان، و بیرون آورند گنج ایشان (۵)، بخشایشی از خدای تو، و نکردم آن را از فرمان خود، آن تأویل آن است که نتوانستی بر وی (۶) صبر کردن.
قوله تعالی: وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ، عبد الله بن عباس گفت: سبب (۷) اینکه (۸) آن بود که، چون موسی - علیه السلام - از دریا بازگشت و فرعون و قومش در دریا غرق گشته بودند، و ملک مصر و ولایت، موسی را و بنی اسرائیل را مستخلص شده بود، خدای تعالی وحی کرد به موسی که: خطبه‌ای کن و بنی اسرائیل را نعمتهای من یاد ده، وَذَكَرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ (۹) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ، حق

تعالی گفت: یاد کن ای محمد؟ چون گفت موسی جوانش را، در او خلاف

(۱). آج، لب: دستوری باش. [.....]

(۲). آب، آز: جزیره.

(۳). آب، آز: رسید.

(۴). همه نسخه بدلها: کجا یابم.

(۵). همه نسخه بدلها: برداشتند.

صفحه : ۶

کردند، بعضی گفتند: وصی او بود- یوشع بن نون بن افرایم (۱) بن یوسف، و گفتند:

برادر یوشع بود. و گفتند: غلامی بود درم خریده او. و گفتند: خدمتگاری بود از آن او، و عرب غلام را و خدمتگار را «فتی» می خواند (۲)، و اگر چه پیر بود. و کنیزک خدمتگار را «فتاء» خواند (۳)، و اگر چه عجوز بود. و برای آن اضافه کرد یا «۴» بر اقوال پیشین که ملازم بودی با او برای تعلم. لا اَبْرَحَ (۵)، لا- ازال، من زال یزال، لا- من زال یزول، برای آن که اول را خبر باید و دوم را نباید، و خبر مقدر است، و تقدیر آن که:

(لا ابرح سائرا او طالبا)، من پیوسته طالب و مسافر خواهم بودن تا آنکه که خضر را بیافتن (۶). و (حتی)، انتهای غایت را باشد، یقال: سرت حتی ادخلها. «دخول»، غایت انتهای سیر باشد، گفت: پیوسته می خواهم رفتن تا به «مجمع البحرین» رسم.

خلاف کردند در او، قتاده گفت: دریای پارس و روم است، آن جا که جانب مشرق است. محمد کعب (۷) گفت: طنجه است. ابی کعب (۸) گفت: افریقیه است. او امّی حُقباً، در «او» دو وجه رواست، یکی آن که: افعال هذا [۱]

و ذاک (۹)، یا برسم یا روزگاری دراز می روم. و وجه دوم آن که: «او» به معنی الی آن باشد چنان که: لالزمنک او تعطینی حقی، می روم تا برسم و تا آنکه که روزگار دراز بر اینکه رفتن من برآید، و وجه اول به معنی لا یقتر است. حُقباً، عبد الله عباس گفت: دهر، روزگاری، و جمعه احقاب (۱۰). عبد الله عمر گفت: حقب، هشتاد سال باشد. مجاهد گفت: هفتاد سال، گفت: تا برسم یا عمری تمام در راه رو (۱۱) کنم.

فَلَمَّا بَلَغَا، چون برسیدند موسی و صاحبش (۱۲)، مَجْمَعٌ بَيْنَهُمَا (۱۳) نَسَبًا يَحْتَوِيهِمَا، ماهی که داشتند فراموش کردند، و ماهی صاحب موسی فراموش کرد تنها، و لکن اضافه نسیان با هر دو کردند چنان که گفت: يَخْرُجُ مِنْهُمَا

(۱). لب: افرایم.

(۲-۳). همه نسخه بدلها: خوانند.

(۴). آط و همه نسخه بدلها: با او.

(۵). همه نسخه بدلها آی.

(۶). همه نسخه بدلها: بیافتم ۷. همه نسخه بدلها: محمد بن کعب.

(۸). همه نسخه بدلها: ابی بن کعب.

(۹). همه نسخه بدلها گفت.

(۱۰). همه نسخه بدلها: احقبا.

(۱۱). آج، لب: او. [.....]

(۱۲). دیگر نسخه بدلها: مصاحبش.

(۱۳). همه نسخه بدلها ای مجمع البحرین.

صفحه : ۷

اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ «۱»، لؤلؤ و مرجان از دریای شور بر آرند «۲» از عذب برنیارند «۳» و چنان که گویند: خرج القوم الی موضع کذا، فاخذوا زادهم، و «زاد»، بعضی از ایشان دارند، پس برای آن که هر دو به یک جای بود «۴» اضافت با ایشان کرد که ماهی زاد هر دو بود. فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا، ای مسلکا و مذهبًا، راهی بکرد در دریا.

و در کیفیت آن خلاف کردند، ابی کعب گفت از رسول - علیه السّلام - شنیدم که گفت: چندان که ماهی می‌رفت راهی پیدا می‌شد در دریا و آب از اینکه جانب و از آن جانب بماند، با هم نیامد، موسی - علیه السّلام - بر آن راه برفت تا به خضر رسید.

عبد الله عباس گفت: آب شکافته شد تا ماهی به گل رسید، بر گل برفت، اثر رفتن او در گل پیدا شد. موسی بر آن اثر برفت و هر کجا ماهی بر آن «۵» برفت خشک شد مانند سنگ. عبد الله عباس روایت کرد از ابی کعب که رسول - علیه السّلام - گفت: چون به

صخره رسیدند، [۲- پ]

سر بر صخره نهادند و بخفتند، ماهی در زنبیل بجنید.

موسی خفته بود و جوان بیدار بود، می‌نگرید تا ماهی شور بریان کرده از زنبیل بر آمد و در دریا شد و چندان که در آب می‌رفت «۶» طاقی پیدا می‌شد چنان که سرب باشد.

چون موسی از خواب برخاست، جوان فراموش کرد که موسی را بگوید، از آن جا «۷» برفتند و آن شب برفتند تا بر دگر روز چاشتگاه. موسی - علیه السّلام - خسته «۸» بود و گرسنه شده بود، گفت: آتِنَا عَدَاءَنَا، او را به حدیث موسی - حدیث ماهی رفتن «۹» در دریا - یاد آمد.

قتاده گفت: خدای تعالی ماهی را زنده کرد تا از سفره بیرون آمد و سر به دریا نهاد و در دریا برفت، چندان که «۱۰» او برفت آب بیفسرد تا مانند راهی از یخ بر آب پیدا شد تا موسی بر آن جا رفت و به خضر رسید.

کلبی گفت: یوشع بن نون وضو می‌کرد از آب دریا، و در دریا چشمه‌ای بود که

(۱). سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۲.

(۲). همه نسخه بدلها: بر آید.

(۳). همه نسخه بدلها: بر نیاید.

(۴). همه نسخه بدلها: بودند.

(۵). همه نسخه بدلها: به راه.

(۶). همه نسخه بدلها مانند.

(۷). همه نسخه بدلها برخاستند و.

(۸). همه نسخه بدلها: مانده.

(۹). همه نسخه بدلها: و رفتن او.

(۱۰). همه نسخه بدلها: چنان که.

صفحه : ۸

آن را «عین الحیوان» گفتند، به هر جانوری بی جان که رسیدی زنده شدی. آب از دست یوشع بر ماهی چکید، ماهی زنده شد و در آب برفت و راهی بکرد تا بر سر «۱» آب راهی خشک پیدا شد. و گفتند: ماهی سخت شور بود و از وی بهری خورده بودند. و موسی خفته بود، یوشع ماهی بیاورد تا در آب بشوید تا شوری او کمتر شود در آب چشمه حیوان بود، چون آب به ماهی رسید زنده شد و از دست یوشع به آب در «۲» شد و راهی بکرد. موسی - علیه السلام - برخاست و از حرص صاحب را گفت: «خیز» تا برویم که اینکه راه ما را می‌یابد برید «۴»، و او حدیث ماهی فراموش کرده بود. برفتند از آن جا تا به وقت چاشتگاه رسید. موسی حدیث چاشت کرد و ذلک قوله: فَلَمَّا جَاوَزَا، چون از آن جا که صخره بود بگذشتند که منزل دینه «۵» بود که در او ماهی فراموش کرده بودند، و به دگر منزل رسیدند، قال موسی لِفَتَاهُ [گفت]

«۶»: رفیقش را: آتِنَا غَدَاءَنَا، طعام چاشت ما بیاور. گفتند: خدای تعالی گرسنگی بر موسی افگند تا گفت: آتِنَا غَدَاءَنَا، و الغداء طعام الغداه، و العشاء طعام العشاء، به ما آر طعام چاشت ما. لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصِيبًا، که ما از اینکه سفر رنج و ماندگی دیدیم. گفتند: آن رنج که آن روز رسید موسی را در آن سفر، هیچ روز نرسید، برای آن که شبان روزی «۷» و روزی دگر تا وقت چاشت می‌رفتند که نیاسودند. و النَّصِيبُ، التَّعَبُ.

چون موسی - علیه السلام - حدیث چاشت کرد، یوشع را «۸» ماهی و رفتن او در دریا یاد آمد، گفت: أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْينَا إِلَى الصَّخْرَةِ، دیدی آنکه که ما بنزدیک آن سنگ رسیدیم، و محل «اذ» نصب است علی الظرف، ای وقت وصولنا الی الصخره. فَإِنِّي نَسِيتُ الحُوتَ، چون «۹» ماهی فراموش کردم. و مَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ، و از

(۱). همه نسخه بدلها: به زیر.

(۲). همه نسخه بدلها: اندر. [...].

(۳). همه نسخه بدلها: برخیز.

(۴). آز: می‌باید رفت.

(۵). همه نسخه بدلها ایشان.

(۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخ، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها: شبانه روزی.

(۸). همه نسخه بدلها حدیث.

(۹). همه نسخه بدلها: من.

صفحه : ۹

یاد من نبرد «۱» الا ابلیس، یعنی به وسواس «۲» او که مرا از آن مشغول کرد که یاد دارم، فراموش شد. «۳».

و هفل «۴» بن زیاد گفت: اینکه صخره آن است که، از پیش نهر الزیت است. و «نسیان» را بر دو وجه تفسیر دادند، یکی: ضد ذکر، و دوم: ترک. وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا، گفتند: اینکه از کلام یوشع است، و گفتند معنی آن است: وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ، فعجبت من ذلک عجباً.

عبد الرحمن بن زید گفت: جای تعجب باشد که ماهی بریان کرده از مدت «۵» دراز زنده شود و در دریا برود و از رفتن او راهی

پیدا مانند. این زید گفت: نیمه‌ای ماهی بود. عبد الله عیاس گفت: و اتَّخَذَ مُوسَى سَبِيلَ الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا، یعنی عجب آمد موسی را از رفتن ماهی برشته «۶» در دریا.

و هب گفت: از رفتن [ماهی]

«۷» راهی بریده «۸» گشت در دریا مانند جویی.

موسی - علیه السلام - چون آن شنید، گفت: ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ، اینکه، آن است که ما در طلب آنیم، آن است که ما می‌جوئیم [و «یا» همه از «نبغ» بیفگندند به تخفیف اکتفاء بالكسرة عنها، كَقَوْلِهِ: أُجِيبَ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ «۹» ...، اتَّبَاعًا لِلْمَصْحَفِ، چنین یافتند نبشته] فَارْتَدَّا، بازگشتند عَلٰی آثَارِهِمَا، بر «۱۰» آن پی که آمده بودند قَصَصًا. ای اتَّبَاعًا لِلاَثَرِ، يقال: قَصَصَ- اِثْرَهُ، يَقْصُهُ «۱۱» قَصًّا، و مِنْهُ الْقِصَّةُ و الْقِصَّةُ و الْقِصَاصُ، باز پس آمدند هم بر آن راه که رفته بودند، [۳-ر] با نزدیک «۱۲» صخره رفتند، ماهی در دریا و ره کردن او بدیدند.

موسی - علیه السلام - بدانست که آن آیتی است و دلالتی که خدای تعالی کرد او را، بر اثر آن برفت تا بنزدیک خضر رسید، و ذَلِكَ قَوْلُهُ: فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا،

(۱). آب، آط: بنبرد.

(۲). همه نسخه بدلها: وسوسه.

(۳). همه نسخه بدلها: فراموش کردم.

(۴). آب، آز: هفاین.

(۵). آب، آط، آز: بعد از مدتی، آج، لب: بود از مدتی.

(۶). همه نسخه بدلها: بریان.

(۷). اساس: ندارد، به قیاس با آط، و اتَّفَاقِ نَسَخَةٍهَا، افزوده شد. [...]

(۸). همه نسخه بدلها: پیدا.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶.

(۱۰). همه نسخه بدلها هم.

(۱۱). همه نسخه بدلها: یقَصُّ.

(۱۲). همه نسخه بدلها: تا بنزدیک.

صفحه : ۱۰

بنده‌ای را یافتند از بندگان ما، یعنی خضر را- و نام اولیا بن ملک «۱» بود- و خضر لقبش بود برای آتش خضر خواندند «۲».

أبو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که: او را برای آن خضر خواندند که او بر پوستینی «۳» سپید نشست در بر «۴» او سبز شد.

مجاهد گفت: برای آتش خضر خواندند که چون نماز کردی پیرامن «۵» او به گیاه سبز شدی.

عبد الله بن المبارک گفت که، این جریح گفت: موسی - علیه السلام - خضر را یافت بر طنفسه‌ای «۶» سبز نشسته بر روی آب، بر او سلام کرد.

عبد الله عباس گفت از ابی کعب که: موسی - علیه السلام - به خضر رسید- و او خفته بود- جامه‌ای بر خویشتن گرفته- موسی بر او

سلام کرد، او برخاست و گفت: و علیک السّلام یا نبیّ بنی اسرائیل. موسی او را گفت: تو چه دانی که من پیغامبر بنی اسرائیلیم! گفت: آن که تو را به من ره نمود، مرا اعلام کرد احوال تو.

سعید جبر گفت: چون موسی به خضر رسید، خضر نماز می کرد. چون سلام بداد «۷» موسی بر او سلام کرد، او گفت: سلام عادت شهر ما نیست. آنگه بنشستند و حدیث می کردند، مرغکی بیامد و منقار در آن دریا زد و قطره‌ای آب برداشت و در پر مالید و برفت. خضر موسی را گفت: دانی که اشارت در اینکه چیست! گفت: نه.

گفت: جهانیان در علم بنی اسرائیل عاجزاند، و بنی اسرائیل در علم تو، و تو در علم من. آنگه علم همه جهان و علم بنی اسرائیل و علم تو و علم من به اضافت با علم خدای تعالی نیست الاّ به مقدار آن که اینک «۸» قطره آب که اینک مرغک از دریا برداشت. در خبر است که: موسی جعفر «۹» را - علیهما السّلام - پرسیدند که: خضر عالمتر بود

(۱). آب، آز: بلیا بن ملک، آج: یلیا بن ملک، لب: بلسا بن ملک.

(۲). همه نسخه بدلها که.

(۳). همه نسخه بدلها: پوستین.

(۴). همه نسخه بدلها: در زیر.

(۵-۶). همه نسخه بدلها: طبقه‌ای.

(۷). همه نسخه بدلها: سلام باز داد.

(۸). آب، آز: آن یک.

(۹). همه نسخه بدلها: موسی بن جعفر.

صفحه : ۱۱

یا موسی! گفت: موسی از خضر پرسید که خضر آن را جواب نداشت، و خضر از موسی پرسید و موسی جواب نداشت، اگر هر دو بر من حاضر باشند، من از ایشان پرسم جواب من ندانند، و «۱» ایشان از من پرسند و من جواب ایشان دانم، فذلک قوله: فَوَجِدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا، بنده‌ای یافتند، یعنی موسی و صاحبش را، و آن بنده خضر بود که ما او را رحمتی داده بودیم از نزدیک ما، و او را از نزدیک ما علمی آموخته «۲».

قال له، گفت موسی خضر را: هَلْ أَتَّبِعُكَ، من پسر وی کنم تو را بدان شرط که ما را «۳» پیاموزی از آنچه تو را آموخته‌اند به رشاد و هدایت، و ابو علی گفت که:

نصب او بر مفعول له است، آنگه عامل در او روا باشد که أَتَّبِعُكَ باشد، یعنی أَتَّبِعُكَ لِلرَّشَدِ، و روا بود که تَعَلَّمَنِي باشد، آنگه مفعول به باشد، و روا بود که عَلِّمْتَ بود و هم مفعول به باشد «۴»، موسی را گفت: تو با من صبر نتوانی کردن، و اینکه نفی استطاعت است نه نفی قدرت است، ائما مراد آن است که: بر تو گران آید و دشخوار «۵»، چنان که گویند: فلان لا يستطيع أن ينظر اليّ، ای یثقل علیه رؤیّتی، فلان مرا نمی‌تواند دیدن، یعنی دیدار من بر او گران است.

وَ كَيْفَ تَصْبِرُ، و چگونه صبر کنی بر آنچه خیرت و آزمایش تو به آن محیط نیست. موسی - علیه السّلام - گفت: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، که مرا صابر یابی و هیچ فرمان تو را عصیان نکنم. گفتند: خضر بر اطلاق گفت بی استثناء که: تو صبر نکنی، و موسی - علیه السّلام - به مشیت استثنا کرد، برای آن که خضر را اعلام کرده بودند که: موسی صبر نکند، او اطلاق کرد اینکه سخن را اما موسی در شک بود که صبر دارد بر آن یا نه، برای آن استثنا کرد تا خلاف نباشد.

آنکه خضر - علیه السلام - گفت: اگر مصاحبت و متابعت [۳-پ] من خواهی کردن، از آنچه من کنم مرا میپرس که چرا کردی تا من تو را از آن یاد کردی و ذکر

(۱). همه نسخه بدلها: و اگر. [.....]

(۲). لب: آموخته‌ایم.

(۳). همه نسخه بدلها: مرا، که با ظاهر عبارت سازگارتر می‌نماید.

(۴). آط و همه نسخه بدلها خضر.

(۵). همه نسخه بدلها: دشوار.

صفحه : ۱۲

که از آن یاد کنند «۵» حاصل کنم. او قبول کرد هم بر شریطه «۶» اول، از آن جا برفتند. فَانطَلَقَا، و انطلق «۷» مطاوع اطلاق باشد، يقال «۸»: اطلتته فانطلق، و روا بود که مطاوع طَلَّقت باشد من الطلاق فان فيه معنی الاطلاق، و بر قیاس باید «۹» تا مطاوع ثلاثی بود قیاسا علی اخواتها کقولهم: قطعته فانقطع، و کسرت ته فانکسر و جبرته فانجبر. به کنار دریا رسیدند، کشتی دیدند خواستند تا در آن جا نشینند، اصحاب کشتی رها نکردند گفتند: نباید تا دزدان باشند؟ دگر باره چون نگاه کردند، گفتند: اینان سیمای اهل صلاح «۱۰» دارند ایشان را در کشتی نشانند. بعضی دگر گفتند: صاحب کشتی خضر را شناخت تقرب کرد و ایشان را بی اجرت در کشتی نشانند. چون کشتی به میان دریا رسد، خضر - علیه السلام - تبری داشت «۱۱»، لوحی از الواح کشتی بشکست، آب در کشتی آمد. موسی - علیه السلام «۱۲» - چنان دید صبر نداشت تا گفت: أ خَرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا، بشکستی اینکه کشتی تا اهل او «۱۳» غرق شوند. کوفیان خواندند مگر عاصم: لیغرق اهلها، به «یا» و فتح «۱۴» و رفع اهل، چنان که فعل مسند باشد با اهل. و باقی قراء خواندند: لتغرق اهلها، به ضم «تا» و کسر «را» و نصب اهل از اغراق، چنان که فعل خضر را باشد و اهل منصوب بود به وقوع الفعل علیه. گفت: اینکه کشتی بشکستی تا اهلش را غرق کنی! لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا، کاری منکر آوردی، و قيل الامر، الداهية العظيمة، و قيل: العجب الذي يكثر التعجب «۱۵» منه من امر اذا كثر «۱۶»، و انشد ابو عبیده:

قد لقي الاقران منه نكرا داهية دهباء ادا امرا

و اینکه بر سبیل استفهام گفت به دلالت همزه استفهام که در او هست تا سؤال

(۵). همه نسخه بدلها: باز گویند.

(۶). همه نسخه بدلها: شرایط.

(۷). همه نسخه بدلها: انطلاق.

(۸). همه نسخه بدلها: یعنی.

(۹). آج، لب، آز: ماند.

(۱۰). همه نسخه بدلها: سیمای صالحان.

(۱۱). همه نسخه بدلها: تبر برداشت.

(۱۲). همه نسخه بدلها چون.

(۱۳). همه نسخه بدلها: آن.

(۱۴). همه نسخه بدلها او و کسر «را» توضیح آن که به فتح «را» صحیح به نظر می‌رسد زیرا غرق از باب علم یعلم است. [.....]

(۱۵). همه نسخه بدلها: العجیب الذی یتعجب.

(۱۶). آب، آز: کبر.

صفحه: ۱۳

بکنند» (۱) که چرا گفتی «۲» منکر کردی، و اینکه بر حقیقت منکر نبود چه غرض او «۳» صلاح بود. اما قوله: شَيْئاً إِمْرًا او نکرا، مشروط است، یعنی اگر برای آن کردی تا مردمان کشتی غرق شوند منکر باشد. و گفتند: کاری کرد «۴» که ظاهرش منکر است و ما باطنش نمی‌دانیم. گفتند: او چند جای «۵» کشتی را سوراخ کرد و موسی - علیه السلام - جامه در او می‌افکند «۶». چون چند جای شکسته بود باستاد و اصلاح می‌کرد به خرقة و قیر و آنچه آلت آن باشد. موسی را از آن به عجب آمد که ندانست غرض او چیست. و گفتند: إمر، کاری باشد فاسد که يؤمر بترکه، فعل به معنی مفعول، كالذَّبْحِ وَ النَّقْضِ وَ النَّكْثِ، و منه رجل إمر اذا كان ضعيف الرأى يحتاج الى أن يؤمر بصلاحه. - و اینکه وجهی قریب است از روی اشتقاق.

خضر او را گفت: نگفتم تو را که صبر نداری و دشخوار «۷» آید بر تو صبر کردن؟ موسی گفت: لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ، مرا مؤاخذه و معاتبه مکن به آنچه فراموش کردم.

عبد الله عباس گفت: نسیان به معنی ترک است اینکه جا، ای بما ترک من عهدك، چنان که در قصه آدم گفت: فَسَيْتِي «۸» ... ای ترک و گفتند: مراد آن است:

لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَشْبَهُ «۹» النسيان، برای آن که با قرب آن مدّت موسی فراموش نکرده «۱۰» بود. و گفتند: موسی نگاه کرد آن جا که او کشتی بشکست چند جای و آب در کشتی نمی‌آمد بدانست که آن معجز است و او برای صلاح «۱۱» کرد عذر خواست. و لا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا، ای لا تکلفنی عسرا، مرا تکلیف سخت مکن. و قيل:

لا تلحقني. و اصل «۱۲» تغشيه است من قولهم: رهقه الفارس اذا غشيه و رهقه الدّين «۱۳» اذا

(۱). همه نسخه بدلها: نکنند.

(۲). همه نسخه بدلها: گفت.

(۳). آج، لب: از آن.

(۴). همه نسخه بدلها: کردی.

(۵). همه نسخه بدلها آن.

(۶). همه نسخه بدلها: می‌آگند.

(۷). همه نسخه بدلها: دشوار.

(۸). سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۵.

(۹). اساس: نسیه، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بکرده.

(۱۱). آب، آط، آز: از برای صلاحی.

(۱۲). آط کلمه. [.....]

(۱۳). آط: الذین، آج، لب: الذی.

صفحه : ۱۴

رکبه، و غلام مراهق اذا قارب البلوغ [و کاد یغشیه]

. «۱»

فَانطَلَقَا، از آن جا برفتند و به ساحل رسیدند و بر خشک شدند. جماعتی کودکان بازی می کردند آن جا. [۴-ر]

خضر برفت و کودکی را از میان ایشان بیرون آورد که از او نکو روتر نبود در میان ایشان. بیرون آورد و او را به کناره‌ای برد و بیفگند و به کارد حلق او ببرید و او را بکشت «۲». و گفتند: سر او بر دیوار می زد تا او را بکشت. و گفتند: او را لگدی بزد و بکشت.

ضِحَّاك گفت: نام او «خوش» بود، و شعيب الجبَّائي گفت: نام او «خنسور» «۳» بود. وهب گفت: نام پدرش ملاس «۴» بود و نام مادرش رحمی بود. عبد الله عباس گفت: کودکی که نا بالغ بود. [ضِحَّاك گفت: غلام بالغ بود]

«۵» و مفسد و مادر و پدر از وی در رنج بودند. کلبی گفت: برنایی بود، ره زدی و مال با مادر و پدر بردی، ایشان سوگند بخوردندی که او نکرد.

ابی کعب گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که «۶». آن غلام کافر بود. چون موسی - علیه السلام - چنان دید گفت: أَقْتَلتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ، نفسی زکی بی گناه را بکشتی که او کسی را نکشته است!

کوفیان خواندند و ابن عامر: زَكِيَّةً، بی «الف» و دیگران خواندند: زاکیه، به «الف».

آنکه در معنی خلاف کردند. بعضی گفتند: هر دو به یک معنی است، کفاسیه و قسیئه، و فاکهین و فکهین، و حاذرین «۷» و حذرین «۸». ابو عمرو گفت: زاکیه، آن باشد که گناه نکرده باشد، و زکیئه آن باشد که گناه کرده بود و توبه کرده. بعضی دیگر

گفتند، زکیئه پارسای [بی]

«۹» گناه باشد، و زاکیه، ای نامیه «۱۰» کودکی «۱۱» جوان که

(۱). اساس بریده شده، با توجه به ضبط همه نسخه بدلها، از آط افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: و بکشتش.

(۳). آب، آط، آز: حیسور، آج، لب: جیسود.

(۴). آب، آط، آز: هلاس، آج، لب: هداش.

(۵-۹). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها گفت.

(۷). آج، لب: جادرین.

(۸). آج، لب: حذرین.

(۱۰). همه نسخه بدلها ناشیه.

(۱۱). اساس: کودکانی، با توجه به فحوای عبارت و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

صفحه : ۱۵

روی در زیادت «۱» داشت و می‌افزود «۲» لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا، کاری منکر آوردی، یعنی ظاهر او منکر است، چه کشتن نفسی که او را گناه ندانند صورت منکر دارد تا بدانند که مستحق کشتن است.

اما بر قول آن که گفت: غلام بالغ [بود]

«۳» و کافر و راهزن و مفسد و مستحق کشتن، در آیت سؤالی نباشد. و اما بر قول آن کس که گفت: غلام نا بالغ بود، جواب او از او «۴» آن است که، بلا خلاف خضر او را به فرمان خدای کشت، و هیچ فرقی نباشد میان آن که خدای تعالی فریشته‌ای را بفرماید تا جانش را بردارد و میان آن که پیغامبر را گوید به تیغ بکش او را، که در هر دو حال بعضی مکلفان را در آن اعتبار و لطف باشد و مقتول را بر خدای تعالی عوض.

و ابن عامر و نافع فی روایة الاصمعی و ابو بکر عن عاصم خواندند: نکرا، به ضم «نون» و «کاف» و باقی قراء به تسکین «کاف» خواندند، و هما لغتان: کالزعب و الزعب، و الخلق و الخلق.

خضر موسی را گفت: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ، نگفتم «۵» تو را که تو با من صبر نداری؟ گفت: اکنون شرط میان من و تو آن است که، اگر تو را چیزی دیگر پرسم یا بر تو اعتراض کنم، دگر با من صحبت مکن «۶» که تو در کار من به عذر رسیدی و معذور باشی به ترک صحبت من، چه آن از من باشد نه از تو.

فَانطَلَقَا، از آن جا برفتند تا به دهی رسیدند. اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا، از اهل آن دیه «۷» طعامی خواستند بر سیل ضیافت. ایشان را طعام ندادند و میزبانی نکردند. از آن دروازه در رفتند تا به دیگر دروازه بیرون آمدند که کس ایشان را یک تا «۸» نان نداد. بنزدیک آن دروازه دیواری بود ویران «۹». وهب گفت: طول آن دیوار در هوا صد گز بود. قتاده گفت: کانت شرّ قریة، بترین دهها «۱۰» دهی بود که مهمان را حرمت نداشتند «۱۱» و

(۱). همه نسخه بدلها: زیادتی ۲. همه نسخه بدلها: می‌فزود.

(۳). اساس: ندارد، از آط افزوده شد. [...]

(۴). همه نسخه بدلها: جواب از او.

(۵). همه نسخه بدلها: نه من گفتم.

(۶). همه نسخه بدلها: صحبت مدار.

(۷). همه نسخه بدلها: ده.

(۸). همه نسخه بدلها: تای.

(۹). همه نسخه بدلها: بیران.

(۱۰). آب، آذ: دیهها.

(۱۱). همه نسخه بدلها: نداشتندی.

صفحه : ۱۶

إبن السبیل را حق نشناختند «۱».

ابی کعب گفت: از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: اهل آن دیه لثیمان بودند، و قوله: يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ، می‌خواست تا بیفتد «۲»، از مجازات قرآن است، و اینکه عبارت به لغت ما نیز آید، گویند: دیواری که بخواست افتادن و یا بخواهد افتادن. و معنی يُرِيدُ، یکاد باشد، نزدیک آن بود که بیفتد، و اما قول الشاعر:

یرید الرّمح صدر بنی «۳» براء و یرغب عن دماء بنی عقیل

یعنی، یمیل الیهم دون بنی عقیل و یقصدهم. و مانند اینکه مجازات بسیار آید در کلام عرب، و منها قول الشاعر «۴» [۴-پ]

[انّ دهرًا یلفّ شملی بیجمل «۵» لزمان یهم «۶» بالاحسان]

و مثله «۷»:

یشکو «۸» الی جملی طول السری صبرا جمیلا فکلانا مبتلی

و قال عنتره:

شکی الی بعبره و تحمحم

اینکه جمله بر طریق تشبیه و مقاربه باشد. أن ینقضّ انقضاض، سقوط باشد بسرعت، کانقضاض الطائر، قال ذو الرّمّة:

انقضّ کالکوکب الدّریّ منصلتا

سعید جبیر گفت: دیوار خسیبده «۹» بود، خضر- علیه السّلام- دوش بر آن نهاد و راست باز کرد «۱۰». عبد الله عیّاس گفت: باز شکافت و از بن بنا کرد «۱۱». موسی گفت: لَو شِئْتَ لَأَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا، اگر خواستی «۱۲» تو بر آن مزدی بستدی، یعنی اگر ما را بر سیل مهمانی طعام ندادند، باری مزد اینکه کار بخواه از ایشان اگر خواهی.

(۱). آب، آط، آج، لب: نشناختندی.

(۲). همه نسخه بدلها: بیوفتد اینکه.

(۳). اساس و دیگر نسخه بدلها: آبی، به قیاس با مفهوم «یمیل الیهم»، و منابع شعر و لغت، تصحیح شد.

(۴). اساس: از اینکه جا به بعد تا چند صفحه بعدی افتادگی دارد که از نسخه آط، افزوده می شود.

(۵). آب: بیجمل.

(۶). آب، آج: بهم. [...]

(۷). آج، لب: و کمله.

(۸). آب: یشکور.

(۹). آج، لب: جنیبده.

(۱۰). آج، لب: و باز راست کرد.

(۱۱). آج، لب: در بنا کرد.

(۱۲). آج، لب: اگر خواهی.

ابو عمرو و این کثیر خواندند: لتخذت، و باقی قراء لا اتخذت (۱). و ابو عمرو، «ذال» در «تا» ادغام کرد لقرب المخرج. و تقی یتقی، و اتقی یتقی، دو لغت است، و کذلک: تخذ یتخذ (۲) علی فعل و افتعل، قال الشاعر:

و قد تخذت رجلی الی جنب غرزها نسیفا كأفحوص القطاء المطرق
و قال آخر:

جلاها الصیقلون فاخلصوها خفافا کلها یتقی بأثر
قال هذا فراق بینی و بینک، خضر- علیه السلام- گفت: اینکه وقت آن است که میان من و تو مفارقت باشد بر شرطی که کردی.
لاحق بن حمید در شاذ خواند: هذا فراق، به تنوین.
و در خبر است که رسول- علیه السلام- گفت:
رحم الله اخی موسی لو صبر لرأی العجائب،
اگر صبر کردی عجایب دیدی.

در خبر است که: موسی را گفتند (۳) از شداید چه آمد بر تو! گفت: بسیار سختی دیدم، بر من از آن سخت تر نیامد که خضر مرا
گفت: هذا فراق بینی و بینک، اینکه وقت آن است که من از تو جدا شوم و اینکه کاری عظیم است و محنتی شدید. یکی از جمله
بزرگان گفت (۴): و الله لو الهمت الجمادات و سائر الحيوانات مرارة الفراق و حرارة الاشتیاق لوقعت المیاه عن جریها و امسکت
الشمس عن سیرها و لذابت الجواهر فی معادنھا و تقلعت الجبال عن اماکنھا و لما انتفع الناس بالئنهار المضی و لا- اهتدی احد
بالکوکب الدرّی، و قال الشاعر:

انّ یوم الفراق قطع قلبی قطع الله قلب یوم الفراق

لو وجدنا الی الفراق سیلا لاذقنا الفراق طعم الفراق
و قال آخر:

شیئان لو بکت الدماء علیهما عینای حتی تؤذنا بذهاب

لم یبلغ المعشار من حقیهما فقد الشّباب و فرقه الاحباب
سأبتئک، خبر دهم تو را به تاویل آنچه من کردم و تو بر آن صبر نداشتی.

(۱). آج، لب: لتخذت.

(۲). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهرا طبق قاعده «اتخذ» درست است.

(۳). آج: گفته‌اند.

(۴). آج، لب: گفته.

صفحه: ۱۸

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ، اما کشتی جماعتی درویشان را بود که در دریا کار کنند برای ایشان. عکرمه گفت از عبد الله عباس که: آن کشتی هزار دینار ارزید، و آیت دلیل آن می‌کند که مسکین آن باشد که او را چیزی باشد و کفافش «۱» نباشد و زکات به او توان دادن، چون چیزی دارد و به آن تصرف نتواند کردن. و در اخبار ما چنین آمد «۲» که: اگر هفتاد درم دارد، و تصرف تواند کردن به آن زکات فرا او «۳» نشاید دادن. و اگر هفتصد «۴» درم دارد و تصرف نتواند کردن زکات فرا او «۵» شاید داد.

کعب گفت: آن کشتی از میان ده برادر بود، پنج بر زمین بودند و پنج در کشتی کار کردند. و در شاذ خواندند: کانت لمساکین، به تشدید «سین» ای بخلاء. آن کشتی جماعتی بخیلان را بود، و اینکه قراءت وجهی ندارد. فَأَرَدْتُ أَنْ أُعِيْبَهَا، من خواستم تا آن را عیناک کنم، چه از پیش روی ایشان پادشاهی ظالم بود که کشتیهای درست به غضب می‌ستد. و در «وراء»، خلاف کردند، بعضی گفتند: قدام است، و بعضی گفتند: خلف است، و در لغت هر دو هست و از اسماء محتمله است، اما اینکه جا دو قول گفتند «۶»، یکی آن که: امام خواست، دوم آن که: خلف خواست، جز آن که «۷» ره ایشان در وقت بازگشتن بر او بود. و گفته‌اند: وراء، آن را خوانند که در پیش تو بود بر وجهی که به تو رسد و تو را باز گذارد و باز پس تو افتد، چنان که گویند: البرد وراءك، سرما در پیش «۸» تو است، قال الشاعر:

الیس ورائی ان تراخت منیّی لزوم العصا یحنی علیها «۹» الاصابع

و قال الله تعالى: مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ... «۱۰» مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ «۱۱» كُلُّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٌ، ای کل سفینه صالحه، اینکه از آن است که به فحوی الخطاب دانند «۲» برای آن که معلوم است به ضرورت که چون او «۳» کشتی بشکند، بشکستن از آن بنشود «۴» که کشتی باشد؟ پس اگر پادشاه کشتی درست و شکسته به یک جای گرفتی، در شکستن کشتی فایده نبود. پس به فحوی الخطاب دانند که مراد آن است که: يَا أُخْدُ كُلِّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٌ صَالِحَةٌ. غَصْبًا، نصب او بر تمیز است.

و گفتند: نام آن پادشاه جلیدا بود و او پادشاهی کافر بود. جبائی گفت: نام او هدد بن بدد بود.

وَأَمَّا الْعُلَامُ، و اما آن غلام را که بکشند مادر و پدر او مؤمن بودند، خدای مرا فرمود که: او را بکش و آلا به وجود او ایشان کافر شوند. و معلوم آن بود که اگر او نباشد، بر ایمان بمانند و آنچه چنین باشد مفسدت باشد و برای آن که مفسدت آن بود که فساد عند آن حاصل آید، و اگر آن نباشد فساد نبود و از باب تمکین نبود. قوله:

فَحَشِينَا، گفتند به معنی کراهت است اینکه خشیت، چنان که یکی از ما گوید:

فَرَّقَتْ بَيْنَ رَجُلَيْنِ حَشِيَةً أَنْ يَقْتُلَا، ای کراهه ان يقتلا. بعضی دگر گفتند: حشينا، ای علمنا، به معنی علم است، و در مصحف ابی هست: فخاف ربك ان يرهقهما، ای یغشيهما، در ایشان پوشاند. کلبی گفت: کلفهما «۵»، ایشان را تکلیف کند. سعید جیر گفت، معنی آن است که: ایشان از دوستی او در دین او شوند موافقت او را، و گفتند: يُرَهَقُهُمَا، ای يهلكهما و يقتلها «۶»، اگر بماندی ایشان را بکشتی، من قولهم:

رهقه الفارس اذا غشيه مكروه او قتل او ضرب، و اینکه وجهی نیکو است، و بر اینکه قول

(۱). آط و دیگر نسخه بدلها: لموتم، به قیاس با چاپ مرحوم شعرانی و مآخذ شعر و تفسیر تصحیح شد.

(۲). آج، لب: دانید.

(۳). آز: آن.

(۴). لب: می شود.

(۵). کذا: در همه نسخه بدلها و چاپ شعرانی، مناسبتر است ضبط کلمه به صورت «یکلفهما» باشد، به قیاس با «یرهقهما».

(۶). آج، لب: یقتلیهما.

صفحه : ۲۰

طُغْيَانًا وَ كُفْرًا، مفعول دوم يُرْهَقُهُمَا نباشد، بل نصب او بر مفعول له باشد، ای لطغیانه و کفره، و روا بود که نصب او بر تمیز بود بر اینکه.

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رُحْمًا، خواستیم تا خدای تعالی بدل بدهد مادر و پدر او را از او بهتر. اهل مدینه و ابو عمرو خواندند: به تشدید من التَّبْدِيلِ اینکه جا و در سوره النحل و در سوره القلم. و باقی قراء به تخفیف، من الابدال، و هما لغتان معنا هما واحد، يقال: ابدله الله بكذا و كذا، و بَدَّلَ به كذا. خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً، ای صلاحا و طهاره.

وَ أَقْرَبَ رُحْمًا، ای اوصل للرحم. و ابو جعفر و يعقوب خواندند: رحما به ضمّتين، و باقی قراء به سکون «حا» و هما لغتان: كالعمر و العمر و الزعب و الزعب، و نصب هر دو بر تمیز است، یعنی کسی که از او به اسلام و شعار او آراسته تر باشد. و در صلت رحم اشتها کرده تر «۱»، قال الشاعر في الرحم:

لم تعوّج رحم من تعوّجا

و قال:

يا منزل الرحم الی ادریس

و بعضی اهل لغت فرق کردند میان ابدال و تبدیل، گفتند: ابدال، بدل به جای اول نهادن باشد، و تبدیل تغییر چیز باشد عمّا هو علیه. و بعضی گفتند: فرقی نیست، و اینکه جا فرق نیست دلیلش قوله: وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ... «۲» بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا «۳» أَقْرَبَ رُحْمًا، ابّر «۵» بوالديه، با مادر و پدر نیکو کارتر. فراء گفت: ای اقرب ان یرحمها، و نزدیکتر به آن که مادر و پدر را بر او رحمت و شفقت باشد. و ابن جریج همین گفت، و رحم از رحمت گفتند نه از رحم، یعنی فرزندی دهد ایشان را که مادر و پدر او را دوست تر دارند از اینکه یکی. جعفر بن محمد الصادق - علیه السلام - گفت عن ابيه - از پدرش باقر - علیه السلام - که: خدای تعالی مادر و پدر را به بدل آن پسر متخلف دختری بداد که

(۱). آج، لب: اشهاد کرده تر: چاپ مرحوم شعرانی (۳۶۵/۷): اجتهاد کرده تر. [...]

(۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۱.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۵۶.

(۴). آج، لب باشد.

(۵). آب، آز: این، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه : ۲۱

از نسل او هفتاد پیغامبر پدید آمدند. ابن جریج گفت: پسری مسلمان بداد ایشان را به بدل آن کافر. قتاده گفت: چون او بزاد مادر و

پدر خرم شدند، و چون او را بکشتند دلتنگ شدند، و اگر بماندی ایشان را هلاک کردی. پس بنده باید تا به قضای خدای راضی بود که آن قضا که خدای کند او را به باشد، و اگر چه او کاره باشد آن را.

وَأَمَّا الْجِدَارُ، و اما دیوار که آبادان کردیم از آن دو کودک یتیم بود در آن شهر و در زیر آن گنجی بود ایشان را. خلاف کردند در آن گنج، سعید جبیر گفت: صحیفه‌ای بود در آن جا علم بود.

عبد الله عباس گفت: در آن جا آلا علم نبود. صادق جعفر بن محمد الباقر - علیهما السلام - گفت: لوحی بود از ارزش «۱» بر او نوشته: «۲» بسم الله الرحمن الرحيم، عجب لمن يؤمن بالرزق «کیف يتعب»

عجب از آن کس که روزی به یقین داند، چرا رنج برد «۴». و عجب لمن يؤمن بالرزق كيف يتعب

، و عجب از آن کس که روزی به یقین داند چرا رنج برد؟ و عجب لمن يؤمن بالحساب كيف يغفل

، و عجب از آن که ایمان دارد به حساب چگونه غافل شود؟ و عجب لمن يعرف الدنيا و قلبها باهلها كيف يطمئن اليها

، و عجب از آن که دنیا بیند و داند و تقلب او به اهلش شناسد، چگونه ساکن شود با آن؟ لا اله الا الله محمد رسول الله

، و اینکه از رسول - علیه السلام - روایت کردند.

عکرمه گفت: آن گنج مالی بود، و أبو درداء روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: زر و سیم بود. و كان أبوهما صالحاً، و پدرشان صالح بود. گفتند نام او کاشح بود، و گفتند: هفتم پدرشان بود که صالح بود، و او مردی سیاح بود، محمد بن المنکدر گفت: خدای تعالی به صلاح مردی نگاه دارد فرزندش را، و فرزند فرزندش را، و آن سرایی که او در آن جا باشد، و همسایگانی که پیرامن سرای او باشند.

(۱). آج، لب: از زر.

(۲). آب، آز: بالقدر.

(۳). آب، آز، مش: یحزن.

(۴). آب، آز: او به قضا و قدر ایمان دارد، چگونه غم خورد.

صفحه : ۲۲

یحیی بن اسماعیل بن سلمه بن کهیل «۱» گفت: مرا خواهری بود مهتر از من، عقلش را خلل رسید، او را بر غرفه‌ای بنشاندم مدت یازده سال، و با ذهاب عقل بر نماز و آبدست حریص بودی. شبی خفته بودم، نیم شب در سرای من می کوفتند، گفتم: کیست! آواز داد که من. گفتم: تو فلانه‌ای «۲»! گفت: بلی. من عجب داشتم که او سالیان بود که از آن جا به زیر نیامده بود، در بگشادم تا در آمد، گفتم: خیر «۳» است؟ گفت: خیر، دوش خفته بودم در خواب دیدم که: کسی بیامد و بر من سلام کرد و مرا گفت: خدای تعالی پدرت اسماعیل را برای صلاح جدت نگاه داشت که سلمه بود، تو را برای صلاح پدرت اسماعیل نگاه داشت، اگر خواهی دعا کنم تا خدای تو را عافیت دهد، و اگر خواهی بر اینکه بلا- صبر کن و بهشت تو راست. من گفتم: من بهشت خواهم جز آن که «۴» رحمت خدای فراخ است اگر جمع کند مرا هر دو بس عجب نباشد، گفت: خدای جمع کرد برای تو میان هر دو، و اینکه جا

عافیت داد تو را، و آن جا بهشت برای صلاح پدرانست. فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا، خدای خواست تا ایشان به بلوغ رسند و به شدت و قوت رسند، و گفتند: آن هژده سال باشد و آن گنج پدر بردارند از زیر آن دیوار. وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي، و من آنچه کردم از فرمان خود و از نزدیک خود نکردم، بل به فرمان خدای کردم. ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا، اینکه تأویل آن است که تو بر آن صبر نداشتی، و اسطاع و استطاع، به معنی واحد. قوله تعالی:

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۱۱۰]

[اشاره]

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴) فَاتَّبِعْ سَبِيلَ (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُخَذِّدُ فِيهِمْ حُسْنًا (۸۶) قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا (۸۷)

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جِزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَيَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸) ثُمَّ أَتْبَعْ سَبِيلًا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (۹۰) كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱) ثُمَّ أَتْبَعْ سَبِيلًا (۹۲)

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳) قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵) آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا (۹۶) فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷)

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸) وَتَرَكَنا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹) وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا (۱۰۱) أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۱۰۲)

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا (۱۰۵) ذَلِكَ جَزَاءُهمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوءًا (۱۰۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷)

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸) قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰)

[ترجمه]

و پرسند تو را از ذو القرنین، بگو بخوانم بر شما از او یاد کردی. ما تمکین کردیم او را در زمین و دادیم او را از هر چیزی سببی. پس روی کرد سبب را.

(۱). آج، لب: تحمیل.

(۲). آج، لب: فلان نه‌ای.

(۳). آج، لب: نه خیر.

(۴). آج، لب: چرا که.

صفحه : ۲۳

تا چون برسید به فرو- شد نگاه «۱» آفتاب، یافت آن را که فرو می‌شد در چشمه‌ای گرم و یافت نزدیک آن گروهی، گفتیم ای ذا القرنین، اما عذاب کنی و اما «۲» گیری در ایشان نیکویی.

گفت اما آن که ظلم کند، عذاب کنیم او را پس باز برند او را با خدای که عذاب کند او را عذابی منکر.

و اما آن که ایمان آورد و کار نیکو کند، او را باشد جزای نیکوتر، و گوییم او را از کار ما آسانی «۳».

پس پسروی کرد سبب را.

تا برسید به بر آمد نگاه «۴» آفتاب، یافت آن را که بر می‌آمد بر گروهی که نکردیم ایشان را از پیش او پرده‌ای «۵».

همچنین گرد آوردیم با آنچه نزدیک او بود علم.

پس، پسروی کرد سببی را.

تا آنکه که برسید به میان دو سد، یافت از پیش آن «۶» گروهی را که نزدیک بود که ندانند سخن [گفتن را]

«۷».

گفتند: ای ذو القرنین؟ اینکه جماعت یا جوج و مأجوج تباهی کننده‌اند در زمین «۸» کنیم تو را خراجی بر آن که بکنی میان ما و

(۱). آج، لب: فرو شدن.

(۲). آب: یا. [.....]

(۳). آج، لب: گوییم با او از کار آسان.

(۴). آج، لب: بر آمدن.

(۵). آج، لب: پیش ایشان پرده حجاب.

(۶). آج، لب: از فرود آنان.

(۷). ط: ندارد، از آب افزوده شد.

(۸). آب آیا.

صفحه : ۲۴

ایشان، سدی دیواری.

گفت آنچه تمکین کرد در او مرا خدای من بهتر است، یاری دهی مرا به قوتی که بکنم میان شما و میان ایشان دیواری.

به من آری پاره‌های آهن تا آنکه که راست کرد میان دو سر کوه «۱»، گفت: بدمی تا آن که کرد آن را آتشی، گفت [بدهی]

«۲» مرا تا بر او ریزم مس گداخته.

نتوانستند که بر بالای او آیند، و نتوانستند که آن را بسنبد «۳».

گفت اینکه بخشایش از خدای من «۴» چون آید نوید خدای من کند آن را پاره پاره، و بوده است نوید خدای من درست. و رها کنیم بعضی را آن روز موج می‌زنند «۵» در بهری و بدمند در صور، گرد آریم ایشان را گرد آوردنی. و عرضه کنیم دوزخ را آن روز برای کافران عرضه کردنی. آنان که بوده است چشمهای ایشان در پوششی از یاد کرد من، و نمی‌توانستند ایشان شنیدن. پنداشتند آنان که کافر شدند که بگیرند بندگان مرا از جز من به

(۱). آط، آج، لب: دو گروه، به قیاس با نسخه آب، آورده شد.

(۲). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

(۳). آب، آج، لب: بسبند.

(۴). آب است.

(۵). آج، لب: می‌راند.

صفحه : ۲۵

دوستان! ما بیچاره‌ایم «۱» دوزخ را برای کافران منزل.

بگو خبر دهیم «۲» شما را به زیانکارترین به عملها.

آنان که باشند که گم شود رنج ایشان در زندگانی نزدیکتر، و ایشان پندارند که نیکو می‌کنند کاری.

اینان آنانند که کافر شدند به آیتهای خدایشان و ثوابش، تباه شد کارهاشان، نداریم ایشان را روز قیامت سنگی.

آن پاداشت ایشان است دوزخ به آنچه کافر شدند و گرفتند آیتهای من و رسولان مرا فسوس.

آنان که بگرویدند و کار نیکو کردند باشد ایشان را بهشتهای فردوس منزل.

همیشه باشند در آن جا نجویند از آن جا برگشتن «۳».

بگو اگر باشد دریا مداد «۴» برای سخنهای خدای من، برسد دریا پیش از آن که برسد سخنهای خدای من و اگر چه آریم به مانند

آن به مدد.

بگو که من آدمی‌ام مانند شما، وحی می‌کنند به من که خدای شما یک خداست هر که امید دارد ثواب خدای او گو بکن کار نیکو

و انباز مگیر به پرستش خدایش «۵» کسی را.

قوله تعالی: وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ - الايه، حق تعالی گفت: می‌پرسند تو

(۱). آب: آماده کردیم، آج، لب: مهیا کردیم.

(۲). آب: خبر دهم.

(۳). آب: برگشتنی. [.....]

(۴). آب: سیاهی.

(۵). آب: خدای خود هیچ.

صفحه : ۲۶

را از ذو القرنین، بگو ای محمد که: من بر شما خوانم از او ذکری.

خلاف کردند در آن که او پیغامبر بود یا نه. بعضی گفتند: پیغامبر بود، و بعضی دگر گفتند: پادشاهی بود صالح، عاقل [۱]. مجاهد گفت: چهار کس بر زمین مالک شدند، دو مؤمن و دو کافر. امّیا دو مؤمن: سلیمان بود و ذو القرنین، و امّیا دو کافر: بخت - نصر بود و نمرود.

خلاف کردند در آن که او را چرا ذو القرنین خوانند، بعضی گفتند: برای آتش ذو القرنین خوانند که پادشاه روم بود و پارس. و گفتند: برای آن که بر سرش مانند دو سرو بود. و بعضی دگر گفتند: برای آن که بر سر او دو گیسوی بود [۲]، و گیسو را به تازی قرن خوانند. و گفتند: برای آن که او در خواب دید که سروهای آفتاب به دست گرفته بود، تأویل بر آن کردند که او بر مشرق و مغرب پادشاه بود. و گفتند: برای آن که کریم الطرفین بود من قبل الألب و الأم. و گفتند: برای آن که در عهد او دو قرن مردم بگذشتند و او زنده بود. [و گفتند: برای آن که او چون کارزار کردی، به دست و رکاب کردی]

[۳] و گفتند: برای آن که او را علم ظاهر و باطن دادند. و گفتند: برای آن که در نور و ظلمت رفت.

و پسر کوّاز امیر المؤمنین [۴] پرسید در مسائلی که: ذو القرنین پیغامبر بود یا پادشاه! گفت: بنده‌ای صالح بود خدای را، احب الله فاحبه و نصح لله فنصح له

، خدای را دوست داشت، [خدا او را دوست داشت]

[۵]، و نصیحت کرد برای خدای، خدای او را نصیحت کرد. گفت: خبر ده مرا از قرنهای او، از زر بود یا از سیم! گفت: نه از زر بود و نه از سیم، و لکن او قوم را دعوت کرد با توحید، برجانبی از سرش بزدند [۶] و برفت و غایب شد و باز آمد و دعوت کرد. بر جانب دیگر بزدند [۷] او را،

و انّ فیکم مثله

، و در میان شما مانند او یکی هست، خود را خواست.

(۱). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، آنچه در متن آوردیم از نسخه آط بود.

(۲). همه نسخه بدلها: شود.

(۳-۵). اساس: افتادگی دارد، به قیاس با آط و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها علی علیه السلام.

(۶-۷). آب: زدند.

صفحه: ۲۷

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ، ما او را تمکین کردیم در زمین، وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا، و از هر چیزی او را سببی و وصلتی [۱] دادیم، یعنی هر چه او به آن محتاج بود. و گفتند: هر چه ملوک را به کار باید [۲] [از]

[۳] ساز و آلت و سلاح و لشکر و سبب، هر آن چیز [۴] باشد که بدو به چیزی رسد تا پاره‌ای [۵] رسن را که در سر رسن بندند تا به آب رسد آن را سبب خوانند، و راه را سبب خوانند [و در راه سبب خوانند]

[۶] و اسباب السموات ابوابها.

فَاتَّبِعْ سَبَبًا، ای طریقا یوصله الی بغیته، رهی که او را به مقصود رساند. اهل کوفه و ابن عامر خواندند: «اتبع» در هر سه جایگه به قطع

«الف»، و باقی قراء: اتبع [خواندند، یقال: تبع]

«۷» يتبع، و اتبع يتبع، [و اتبع يتبع]

«۸»، ثلاث لغات بمعنی واحد، و گفتند: آتیناه من کل شیء سبباً، آن است که اقطار زمین او را مسخر کردیم چنان که باد سلیمان را. بر اینکه قول هر دو سبب را معنی طریق باشد، یعنی سهلنا علیه طریق کل شیء کان یطلبه فاتبع ذلك الطريق. حتی إذا بلغ مغرب الشمس، تا آن جا رسید که آفتاب فرو می‌شد. وجدها، یافت آفتاب را که به چشمه‌ای گرم فرو می‌شد. کوفیان خواندند و ابن عامر و ابو جعفر: فی عین، حامیه، به «الف»، یعنی در چشمه‌ای گرم. [و در شاذ، عبادله و حسن بصری هم به «الف» خواندند. دلیل اینکه قراءت ایشان آن است که سعید بن جبیر گفت عن الحكم بن عتیبه عن اصم عن ابراهیم التیمی عن ابیه عن ابی ذر، که أبو ذر گفت: من ردیف رسول بودم، وقت آفتاب فرو شدن مرا گفت: یا اباذر؟ دانی تا اینکه آفتاب کجا فرو می‌شود! گفتم: الله و رسوله اعلم. گفت:

تغرب فی عین حامیه

، به چشمه گرم]

«۹» فرو می‌شود. و عبد الله بن عمر گفت: رسول- علیه السلام- در آفتاب نگرید، چون فرو می‌شد گفت:

فی نار الله الحامیه

، آنگاه گفت: اگر نه آن است که خدای تعالی نگاه می‌دارد آفتاب را، هر چه بر زمین است بسوختی. و باقی

(۱). آز: وصیلتی: چاپ مرحوم شعرانی (۸/ ۳۷۱): وصیلتی.

(۲). همه نسخه بدلها: آید. (۹-۸-۷-۶-۳). اساس: ندارد، با توجه به معنی به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). آب: چیزی.

(۵). آط، آج: به آن.

صفحه : ۲۸

. قراء خواندند: فی عین حَمِئَه، بی «الف» به همزه، یعنی در چشمه خَر [هلوش]

«۱» ناک. عبد الله عتّاس گفت، بر ابی «۲» کعب خواندم: حَمِئَه او گفت: بر رسول- علیه السلام- خواندم: فی عین حَمِئَه کعب

الاحبار گفت: در تورات چنین است که: فی عین سوداء، در چشمه سیاه. عبد الله عتّاس گفت: بنزدیک معاویه حاضر بودم، اینکه

آیت بخوانند آن جا، فی عین حَمِئَه [به «الف». معاویه مرا گفت: چگونه می‌خوانی اینکه کلمه را! گفتم: فی عین حَمِئَه]

«۳»، و جز چنین نمی‌خوانم. معاویه، عبد الله عمر را گفت: چگونه می‌خوانی! گفت: حامیه. عبد الله عتّاس گفت:

قرآن به خانه ما فرود آمد، من از تو و از او به دانم. معاویه کس فرستاد و کعب الاحبار را حاضر کرد و از او پرسید که: در توریت

چگونه یافتی که آفتاب کجا فرو می‌شود! کعب گفت: اما تازی شما به دانی [و اما]

«۴» در تورات چنین است: فی ماء و طین، به میان آب و گل فرو می‌شود. مردی از قبیله ازد حاضر بود، او گفت که عبد الله عتّاس

اینکه حکایت می‌کرد، گفت: اگر من حاضر بودم آن جا ایاتی بخواندمی که قوت قول تو است. [۵-ر]

گفتم: آن ایات چیست! گفت: اینکه ایات است که تبع می‌گوید، شعر:

قد کان ذو القرنین قبلی مسلماً ملکا تدین له الملوک و تسجد

بلغ المشارق و المغرب بیتغی اسباب امر من حکیم مرشد

فرای مغاب «۵» الشَّمْس عند غروبها فی عین ذی خلب و ثأط حرمدم

عبد الله عباس گفت: خلب چه باشد! گفت: گل باشد به لغت ایشان. گفت:

ثأط چه باشد! گفت: خز «۶» باشد. گفت: حرمدم چه باشد! گفت: سیاه. یکی را بخواند و گفت: اینکه بیتها بنویس.

ابو العالیه گفت: آفتاب به چشمه‌ای فرو می‌شود که آن چشمه او را به مشرق می‌اندازد. وَ وَجِدَ عِنْدَهَا قَوْمًا، و نزدیک آن

گروهی «۷» را یافت. قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ، ما گفتیم ای ذو القرنین؟ إِمَّا أَنْ تُعَذَّبَ، با اینان دو کار کن به حسب استحقاق، اگر

(۴-۳-۱). اساس: ظاهراً افتاده است، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق همه نسخه‌ها، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: برای. [.....] ۵. همه نسخه بدلها: مغار.

(۶). همه نسخه بدلها: خزّه.

(۷). همه نسخه بدلها: قومی.

صفحه : ۲۹

ایمان نیارند ایشان را عذاب کنی و بکشی، وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا، و اگر ایمان آرند در ایشان طریقه نیکو و سیرتی «۱» نیکو گیری و ایشان را اکرام کنی.

قال، [گفت]

«۲» یعنی ذو القرنین: اَمَّا آن کس که کافر باشد و ظلم کند، او را عذاب کنم «۳»، آنگه او را با خدای برند و خدای او را در دوزخ

عذابی منکر کند «۴»، و اَمَّا آن که ایمان آرد فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَى، او را جزا و مکافات نیکوتر باشد. کوفیان خواندند «۵»: فله جزاء

الحسنى به نصب و تنوین علی تقدیر فله الحسنى جزاء علی عمله، آنگه نصب او بر مفعول له باشد یا بر مصدر از فعلی محذوف، ای

فله الحسنى یجزی به جزاء، و باقی قراء خواندند: جزاء الحسنى، به رفع و اضافه. آنگه آن را دو وجه باشد، یکی آن که: مراد به

حسنى [اعمال صالحه باشد، ای فله جزاء الأعمال الصالحة. و وجه دیگر آن که: مراد به حسنى]

«۶» بهشت باشد، ای فله جزاء الدار الحسنى، او را جزای بهشت باشد. و اضافه جزا با بهشت چنان بود که: ... وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ... «۷»،

... وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ «۸».

وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا، یعنی با او سخن نکو و آواز نرم در کلام «۹» به رفیق گوئیم. مجاهد گفت: يُسْرًا، ای معروفًا.

ثُمَّ أَتَبَعَ سَبَبًا، آنگه متابعت منازل و طریق کرد، یعنی ساز رفتن.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ، تا به آن جا رسید که آفتاب می‌برآمد، آفتاب را یافت که می‌برآمد بر «۱۰» قومی که میان ایشان و آفتاب

حجابی و پوششی نبود. قتاده گفت: برای آن چنان بود که ایشان بر زمینی بودند که بر آن زمین بنا بنه ایستادی «۱۱». و ایشان را

مسکنهایی بود «۱۲» که در زیر زمین کرده بودند. چون آفتاب برخواستی آمدن، به آن سنبها «۱۳» فرو شدند تا آفتاب بگردیدی از

ایشان، آنگه برون آمدندی و طلب

(۱). آب، آرز، مش: سیرت.

(۶-۲). اساس: ظاهراً افتاده است، به قیاس با آط و اتفاق همه نسخه بدلها، افزوده شد.

- (۳). همه نسخه بدلها: عذاب کنیم.
- (۴). همه نسخه بدلها: عذاب کند عذابی منکر.
- (۵). همه نسخه بدلها: گفتند.
- (۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۰.
- (۸). سوره یثینه (۹۸) آیه ۵.
- (۹). همه نسخه بدلها: و کلام.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: و.
- (۱۱). بنه ایستادی / بنایستادی.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: را مسکن در سرایهایی بود. [.....]
- (۱۳). آج، لب: سرایها.

صفحه : ۳۰

معاش کردند.

حسن بصری گفت: زمین ایشان محتمل بنا نبود، چون آفتاب بر آمدی به آب فرو شدند، چون آفتاب از ایشان بگشتی بر آمدندی و گیاه زمین چره کردند چون بهایم.

ابن جریج گفت: وقتی لشکری آن جا رسید، اهل آن زمین ایشان را گفتند:

زنهار نباید که شما را آفتاب دریابد که هلاک شوی؟ گفتند: ما نرویم تا آفتاب بر- آید تا بدانیم که اینکه که شما گفتی راست است یا نه. آنکه نگاه کردند استخوانهای بسیار دیدند، گفتند: اینکه چیست! لشکری وقتی اینکه جا برسید، آفتاب بر ایشان بر آمد، هلاک شدند، اینکه استخوانهای ایشان است، بگریختند و آن جا باز- ناستادند. قتاده گفت: چنین گویند که ایشان زنگیانند. کلبی گفت: ایشان بارس «۱» و تاویل و منسک «۲» اند- سه گروه، تن برهنه و پای برهنه باشند و خدای را ندانند.

عمرو بن مالک بن امیه گفت: مردی را دیدم که حدیث می کرد و قومی بر او گرد آمده، می گفت: من بر زمین صین «۳» رسیدم به اقصای زمین، مرا گفتند: میان تو و مطلع آفتاب یک روزه راه است. مردی «۴» از ایشان به مزد گرفتم، و آن شب رفتیم.

چون به آن جا رسیدیم گروهی را دیدم که گوشهای ایشان به بالای ایشان بود، یکی لحاف کردند و یکی دواج به وقت خفتن. و اینکه مرد که با من بود زبان ایشان می دانست، ایشان را گفت: ما آمده ایم تا ببینیم که آفتاب چگونه می برآید، گفت:

ما در اینکه بودیم «۵» آوازی شنیدیم چون صلصله آواز آهن. گفت: من بیفادم از آن هیبت بی هوش. چون با هوش آمدم، ایشان مرا به روغن می اندودند، آفتاب دیدم بر آن آفتاب «۶» افتاده، به رنگ روغن زیت. و کناره آسمان دیدم چون دامن خیمه. چون

آفتاب بالا گرفت، ما را در سنبی «۷» بردند و آن مرد را که با من بود. چون روز نیک بر آمد و آفتاب [۵-پ]

بگردید، ایشان به کنار دریا آمدند و ماهی می گرفتند و در

(۱). پارس هم می توان خواند، آب: تا رس، آج، لب: یا رسن.

(۲). آب، آز: مسک، آج، لب: میک.

(۳). همه نسخه بدلها: چین.

(۴) همه نسخه بدلها را.

(۵). همه نسخه بدلها که.

(۶). آب، آز: آب.

(۷). آب، آز: سربی، آج، لب: سربی.

صفحه : ۳۱

. آفتاب می‌فگندند تا بریان می‌شد.

قوله: کَذَلِکَ، همچنین. در اینکه تشبیه خلاف کردند، بعضی گفتند معنی آن است که: چنان که او را به مغرب رسانیدیم، همچنین او را به مشرق رسانیدیم. و بعضی دگر گفتند: چنان که آن جا تتبع سبب و آلت و ساز کرد، اینکه جا همچنان کرد. بعضی دگر گفتند: چنان که به مغرب گروهی را یافت، به مشرق گروهی را یافت. نیز [گفتند]

«۱» چنان که در ایشان حکم کرد در اینان حکم کرد. و گفتند:

چون خدای تعالی قصه او با ایشان بگفت، گفت: کَذَلِکَ، یعنی «۲»، امرهم و خبرهم کما قصصنا، حال و قصه ایشان چنین بود که گفتیم. آنکه ابتدا کرد و گفت: وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا، علم ما به احوال وی محیط شد «۳».

ثُمَّ أَتَيْعَ سَبِيًّا، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ، إِبْنُ كَثِيرٍ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ عَاصِمٌ سَدَّيْنِ بِه فَتَحَ «سین» خواندند، و باقی قِوَاء به ضم «سین». کسائی گفت: اینکه هر دو لغت است و آن دو کوه است که ذو القرنین میان «۴» دو کوه سد کرد میان یأجوج و مأجوج و اهل آن شهرها. عکرمه گفت: فرقی هست میان سد و سد، هر چه آن از صنعت آدمی باشد، آن را سد گویند به «فتح»، و آنچه «۵» خلق خدای باشد آن را سد گویند. عبد الله عباس گفت: اینکه سد میان ارمینیه «۶» است و آذربایجان «۷». وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا، قومی را یافت «۸» که نزدیک «۹» آن نبود که سخنی بدانند.

حمزه و کسائی خوانند «۱۰» و اعمش و وثاب: يَفْقَهُونَ، به ضم «یا» و کسر «قاف» به معنی اعلام، یعنی کسی را سخنی معلوم نتوانستند کردن، یعنی کس زبان ایشان ندانست. و بر قراءت عامه که يَفْقَهُونَ «۱۱»، به فتح «یا» و «قاف» به معنی آن است که: گفتن زبان کس ندانستند.

(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها کذلک.

(۳). همه نسخه بدلها: باشد.

(۴). آب، آط، آج، آز اینکه، لب آن.

(۵). همه نسخه بدلها از.

(۶). آب، آز: ارمینه، لب: ارمینه. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها: آذربایجان.

(۸). همه نسخه بدلها آن جا.

(۹). آج، لب: بنزدیک.

(۱۰). همه نسخه بدلها: خواندند.

(۱۱). همه نسخه بدلها خواندند.

صفحه : ۳۲

قالوا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ، گفتند: ای ذَا الْقَرْنَيْنِ «۱»؟ اگر گویند چگونه گفت که ایشان هیچ زبان ندانند، آنکه خبر داد که: ایشان ذُو الْقَرْنَيْنِ را «۲» گفتند، و اینکه مناقضه باشد، گوئیم: از اینکه چند جواب است، یکی آن که: ممتنع نبود که میان ایشان ترجمانان بودند که هر دو زبان دانستند، از ایشان خبر داد «۳» دگر آن که: روا بود که اغلب ندانستند، بعضی دانستند، از ایشان خبر داد «۴». و روا بود که: اگر چه به زبان و لغت اینان ندانستند، رموزی و اشاراتی بوده باشد که ایشان از آن بدانند، آنکه آن را بر مجاز قول خوانند «۵»، گفتند: ای ذُو الْقَرْنَيْنِ؟ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ، عاصم و اعرج، مهموز خواندند هر دو اسم، و باقی قراء بی همزه. مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ، در زمین فساد می‌کنند و تباهی. گفتند: اصل يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ من اجيج النَّارِ، از درفش آتش، یعنی به کثرت و اضطراب چون درفش آتشند. وهب بن متهبه گفت و مقاتل سلیمان: از فرزندان یافث بن نوح اند. ضحاک گفت: جماعتی اند از ترک. کعب گفت: ایشان نادره «۶» فرزندان آدم اند، برای آن که ایشان فرزندان آدم اند نه از حوا، و سبب آن بود که آدم را وقتی احتلام افتاد، آب از او جدا شد، او از خواب در آمد متأسف شد بر فوت و ضیاع آب، خدای تعالی از آن آب يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ «۷» بیافرید و آن نطفه‌ای بود با خاک آمیخته شده، ایشان متصل اند به ما از جهت پدر دون مادر. مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ، سعید بن عبد العزیز «۸» گفت: فساد ایشان در زمین آن بود که مردم خوار بودند. کلبی گفت: در وقت ربیع از زمین خود بیامدندی هر سبز که یافتندی بخوردندی، و هر چه خشک بودی برداشتندی و با زمین خود بردندی، و گفتند معنی آن است که: چون بیایند در زمین فساد کنند. اعمش روایت کرد از شقیق بن عبد الله که او گفت: من از رسول - علیه السلام - پرسیدم حدیث يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ، گفت: يَأْجُوجَ، اَمْتِي اند [و مأجوج اَمْتِي، هر اَمْتِي از ایشان چهار صد هزار اَمْت اند] «۹»

«۱۰»، هیچ کس از ایشان بنمیرد تا از صلب خود هزار

(۱). آب: ذُو الْقَرْنَيْنِ، آز: ذِي الْقَرْنَيْنِ.

(۲). آز اینکه سخن.

(۳-۴). همه نسخه بدلها، بجز آب و آز: دادند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آب و آز: خوانند.

(۶). آب، آط، آج، لب: بادسره، آز: بادمره.

(۷). همه نسخه بدلها را.

(۸). همه نسخه بدلها: سعید بن جبیر.

(۹). آج، لب: هزار است.

(۱۰). اساس: ندارد، از آط افزوده شد. [.....]

صفحه : ۳۳

فرزند نرینه نبیند که سلاح بردارند و کارزار کنند. گفتند: یا رسول الله؟ وصف ایشان ما را بگوی. گفت: ایشان سه گروه اند: صنفی از ایشان به بالای درخت صنوبر، و آن را به تازی ارز «۱» خوانند. گفتند: یا رسول الله؟ ارز چه باشد! گفت:

[۶-ر]

درختی است در شام بالای او صد و بیست گز [در هوا. و صنفی دیگر را طول و عرض یکی است، صد و بیست گز]

«۲» طول و صد و بیست گز عرض، و صنفی از ایشان بزرگ گوشند، چنان که یک گوش ایشان را لحاف باشد و یک گوش دواج،

و به هیچ چیز گذر نکنند از پیل و خوگ و جمله حیوان الّا (۳) بخورند آن را، و هر که از ایشان بمیرد بخورند او را. مقدمه (۴) ایشان به شام آید و ساقه ایشان به خراسان، جویهای مشرق باز خورند و دریای طبرستان.

وهب بن متبه گفت: ذو القرنین مردی بود از روم پسر عجوزی، و او را فرزند هم او بود، و نام او اسکندر رومی (۵) بود. چون به بلوغ رسید بنده‌ای صالح بود، خدای تعالی او را گفت: ای ذو القرنین؟ من تو را به امتان زمین خواهم فرستادن - و ایشان امتانی اند با زبانهای مختلف، و از (۶) جمله اهل زمین (۷) دو امت اند (۸) که عرض زمین در میان ایشان است، و امتانی هستند در میان زمین که جن و انس از جمله (۹) ایشان اند، و نیز یاجوج و ماجوج از آن جمله اند.

اما آن دو امت که طول زمین میان ایشان است، یک امت بنزدیک مغرب اند، ایشان را «ناسک» گویند، و گروهی به مشرق اند ایشان را «منسک» گویند.

و امّا آن دو گروه که عرض زمین میان ایشان است، امتی اند در جانب راست از زمین، ایشان را «هاویل» گویند، و امتی در جانب چپ زمین، ایشان را «تاویل» گویند.

ذو القرنین گفت: بار خدایا؟ اینکه کاری عظیم است که تو مرا می فرمایی، و کس

(۱). آج، لب: آزر.

(۲). اساس: ظاهرا افتادگی دارد، از آط افزوده شد.

(۳). آج، لب: که.

(۴). آج، لب: مقدم.

(۵). آب، آط، آز: اسکندروس، آج، لب: اسکندر روی.

(۶). همه نسخه بدلها: و اینکه.

(۷). همه نسخه بدلها اند.

(۸). همه نسخه بدلها: آند.

(۹). آج، لب: از میان.

صفحه : ۳۴

قدر اینکه کار نداند جز تو. بار خدایا؟ من به کدام قوت مقاسات اینان کنم، و به کدام جمع مکاثرت کنم با اینان، و به کدام حیلت تدبیر اینان کنم، و به کدام صبر ممارست کنم با اینان، و به کدام زبان سخن گویم، و لغات ایشان چگونه دانم، و به کدام سمع اقوال ایشان شنوم، و به کدام چشم بینم ایشان را، و به کدام حجّت با ایشان خصومت کنم، و به کدام عقل احوال ایشان بدانم، و به کدام حکمت تدبیر کار ایشان کنم، و به کدام عدل میان ایشان حکم کنم، و به کدام صبر با ایشان به سر برم، و به کدام معرفت میان ایشان فصل کنم، و به کدام علم احوال ایشان دانم، و به کدام دست بر ایشان حمله کنم، و به کدام پای ره (۱) ایشان سپرم، و به کدام لشکر با ایشان کارزار کنم، و به کدام رفق با ایشان بسازم! و بنزدیک من، بار خدایا [اینکه نیست (۲)]

(۳)، و من [از]

(۴) ساز و آلت اینکه کار چیزی ندارم، و اینکه قوت و طاقت ندارم، و تو خداوندی کریم و رحیم، تکلیف ما لا یطاق نکنی. و (۵) هر نفسی را کمتر از آن بر نهی که قوت او باشد.

خدای تعالی گفت: من تو را چندان قوت و طاقت دهم که به اینکه کار قیام کنی، و شرح صدرت کنم، و دلت را (۶) ثبات دهم و

سمعت تیز کنم، و بصرت قوی کنم، و زیانت رونده کنم و بازوت «۷» قوی کنم، و دلت را ثبات دهم و بر جای دارم تا از هیچ نترسی، و تو را نصرت کنم تا هیچ چیز تو را غلبه نکند، و راحت گشاده دارم تا سطوت کنی چنان که خواهی، و هیبت تو در دلها افکنم، و نور و ظلمت مسخر تو کنم تا دو لشکر باشند از لشکرهای تو، نور از پیش تو را هادی و ره نماینده باشد، و ظلمت از پس پشت تو را حصار باشد.

چون خدای تعالی اینکه بگفت، او گفت: سمیع و مطیع فرمان تو را. آنکه قصد مغرب زمینی «۸» کرد به آن امت که ایشان را «ناسک» گویند. چون آن جا رسید جمعی دید که عدد ایشان جز خدای نشناخت، با زبانهای مختلف و احوای متفرق.

(۱). همه نسخه بدلها: راه به.

(۲). آج، لب: اینکه است.

(۳-۴). اساس: ندارد، به قیاس با آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: و بر.

(۶). همه نسخه بدلها روشن کنم. [.....]

(۷). آط، آج، لب، آذ: بازویت.

(۸). همه نسخه بدلها: زمینی مغرب.

صفحه : ۳۵

چون چنان «۱» ظلمت بر ایشان گماشت تا گرد ایشان در آمد سه پاره، به مانند سه سرای پرده تا ایشان را با یک جای بهشت «۲»، آنکه نور را ره داد در میان ایشان، و او پیامد و ایشان را با خدای دعوت کرد، قومی ایمان آوردند و بیشترین بر کفر مقام کردند. او مومنان را با لشکر خود آورد و ظلمت بر کافران گماشت تا به ایشان محیط شد در جایها و خانه‌ها. ایشان اسیر شدند و متحیر فرو ماندند و ره به هیچ چیز نبردند «۳» از طعام و شراب. به زهار آمدند و ایمان آوردند، و به دعوت اندر آمدند و جمله زمین مغرب او را مسخر شد.

او از مغرب روی نهاد «۴» با لشکری عظیم به جانب راست زمین، و نور قائد لشکر او بود و ظلمت سایق و نگاه دارنده از پس «۵» ایشان، و روی به آن قوم نهاد که آن را «۶» «هاویل» گویند تا به کنار جویهای بزرگ و دریا رسید. حق تعالی او را الهام داد «۷» تا الواح بسیار ساخت و با هم زد و از آن کشتی ساخت به مقدار حاجت. چون دریا بگذاشتند «۸»، بفرمود [۶-پ] تا از هم بگشادند و هر یکی از آن لوحی بر گرفتند بر ایشان آسان بود. دگر باره چون به جوی یا به دریا «۹» رسیدند، با هم نشانند «۱۰» و کشتیها ساخت «۱۱» تا دریا بگذاشتند. همچنین می کرد تا به مقصد رسید، همان معامله کرد با ایشان که با اهل مغرب کرد، و آن زمین نیز مسخر کرد.

از آن جا پیامد و روی به مشرق نهاد و همان معامله کرد، و زمین مشرق نیز مستخلص کرد. به جانب چپ زمین آمد و آن زمین نیز مسخر کرد.

آنکه به میانه زمین روی نهاد که یاجوج و مأجوج و جن و انس در او بودند، در بعضی ره برسید به جماعتی مردمان مصلح، او را گفتند: ای ذو القرنین؟ در پس «۱۲» کوه، خدای را خلقی هست که به آدمیان نمانند، مانند بهایم اند، گیاه می خورند و چون

(۱). همه نسخه بدلها دید.

- (۲). همه نسخه بدلها: جمع کرد.
- (۳). آب، آط، آز: ندیدند.
- (۴). آب، آط، آز: روی باز پس نهاد.
- (۵). همه نسخه بدلها: پس پشت.
- (۶). همه نسخه بدلها: ایشان را.
- (۷). آب، آط، آز: الهام کرد.
- (۸). همه نسخه بدلها: بگذاشت.
- (۹). آب، آط، آز: به جویی یا به دریایی.
- (۱۰). آب، آط، آج، لب، آز: نشانند.
- (۱۱). آب، آط، آز: ساختند.
- (۱۲). همه نسخه بدلها اینک. [.....]

صفحه : ۳۶

سباع و دده، و حوش را می‌درند و هر چه بر زمین بجنبند از جانور، می‌بخورند و هیچ خلق نیست خدای را که آن زیادت می‌پذیرد که ایشان. اگر مدتی بر اینکه برآید و ایشان همچنین می‌فزایند، جهان بستانند و زمین فرو گیرند و اهل زمین را از زمین برانند، و هر وقت ما منتظر می‌باشیم که به بالای اینکه کوه برآیند، و ذلك قوله: قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا، ما خراجی بر خود نهیم که به تو می‌گزاریم (۱) تا از میان ما و ایشان سدی کنی. کوفیان خواندند مگر عاصم: خراجا، به «الف» و باقی «۲» خراجاً بی «الف». و خراج، اسم باشد و خرج مصدر.

قال، گفت، یعنی ذو القرنین: ما مَكْنَى فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ، آنچه خدای مرا تمکین داده است در آن بهتر است شما مرا یاری دهی به قوتی تا من از میان شما و ایشان سدی بکنم. بروی و سنگ بسیار و آهن و روی و مس چندان که توانی جمع کنی، آن «۳» جمع کردند چندان که او گفت: آنکه گفت: تا من بروم و یک بار ایشان را بنگرم، بالای کوه بر آمد و در نگرید گروهی را دید بر یک شکل نر و ماده، ایشان به قد نیم مرد بودند، دو بهری «۴» امیر المؤمنین علی - علیه السلام - «۵» گفت: بالای ایشان یک بدست بیش نیست، و بهری از ایشان دراز درازند، و ایشان دندان و چنگال دارند چنان که سباع. چون چیزی خورند، آواز دندانهای ایشان به مانند شتر «۶» باشد که نشخواره «۷» کند یا ستور که علف خورد. و به مانند چهار پایان موی دارند بر اندام، پوشش ایشان از موی است از سرما و گرما، به آن موی خویشتن پوشیده دارند. و گوشهای بزرگ دارند یکی پر موی چون پشم گوسپند، و یکی اندک موی، یکی چون بخوسپند «۸»، لحاف کنند و دیگر دواج سازند، و هیچ از ایشان نباشد که بمیرد الا آنکه که هزار فرزند بزاید، چون هزار تمام بزاید

(۱). کذا در اساس و آط، دیگر نسخه بدلها: می‌گذاریم.

(۲). همه نسخه بدلها قراء.

(۳). آب، آط، آز: لب را.

(۴). آب، آط، آز: نیم مرد و بهری بودند.

(۵). آب، آط، آز علیه السلام.

(۶). همه نسخه بدلها: اشتر.

(۷). همه نسخه بدلها: نشخوار.

(۸). همه نسخه بدلها: بخسپند.

صفحه : ۳۷

آنکه بدانند که وقت مرگ است او را. و به وقت «۱» چنان که ما را باران آید، ایشان را از دریا ماهی آید چندان که حدّ و اندازه آن جز خدای نداند. ایشان بگیرند آن ماهیان را و ذخیره کنند تا سال دیگر، و یکدیگر را به آواز کبوتر خوانند، و آواز بلندشان چون که بانگ گرگ باشد، و جفت چنان گیرند که بهایم.

چون ذو القرنین ایشان را بدید، بازگشت و قیاس گرفت آن جایگاه را، و آن به آخر زمین ترکستان بود از جانب شرق، ما بین الصّدْفَین، صدفه، سنگ «۲» بود، بفرمود تا اساس آن چندان بکنند که به آب رسیدند، آنکه به سنگ بر آورد صد فرسنگ در عرض پنجاه فرسنگ، و هر که «۳» صافی سنگ بنهاد، بفرمود تا به جای گل، مس و روی گذاشته در او ریختند تا همچون عرق کوه شد در زمین. آنکه همچنین بر آورد و سنگ بر هم می نهاد و روی و مس و آهن در میان آن می نهاد و به آتش می دمیدند تا گذاشته می شد تا آنکه که از بالای آن کوهها ببرد مقدار آن که «۴» هزار گز، آنکه آن را شرف از آهن «۵»، بر نهاد، اکنون آن سدّ به مانند برد یمانی است خطّی سیاه و یکی سرخ و یکی زرد از سیاهی آهن و سرخی مس.

آنکه روی به میانه زمین نهاد که در او انس بودند، در زمین می رفت و شهرها می گشاد و دعوت می کرد تا به جماعتی رسید، مردمانی را یافت مصلح، نیکو سیرت، با انصاف، حکم به عدل و قسمت بسویّت، حالشان یکسان بود، و کلمتشان یکی بود، و طریقتشان مستقیم بود، و دلهاشان متألف بود و احوالشان مستوی بود، سرایهای ایشان را در نبود، و گورستانهاشان بر در سرای بود، و در شهرهایشان والی نبود و حاکم نبود، [۷-۷ ر]

و در میان ایشان ملوک نبود و اشراف نبود، مختلف نبودند و متفاضل نبودند، و یکدیگر را دشنام ندادندی، و با هم جنگ نکردندی، و نخندیدندی و کینه نداشتندی، و آفاتی که به مردمان رسیدی بدیشان نرسیدی، و عمرشان دراز بود و در میان ایشان درویش نبود، و فظّ و غلیظ و بدخوی نبود «۶».

ذو القرنین از ایشان تعجّب «۷» فرو ماند و گفت: ای قوم؟ شما چه مردمانی که در

(۱). همه نسخه بدلها ربیع.

(۲). آب، آط، آز: صد فرسنگ.

(۳). همه نسخه بدلها: هرگاه.

(۴). همه نسخه بدلها: مقدارند.

(۵). همه نسخه بدلها: آهو.

(۶). همه نسخه بدلها: نبودند. [.....]

(۷). آط: به تعجّب.

صفحه : ۳۸

اقطار زمین من بگشتم مانند شما مردمانی ندیدم «۱»! احوال خود مرا خبر دهید «۲». گفتند:

چه خواهی تا تو را خیر دهیم! گفت: چرا گورستان بر در سرای ساخته‌ای! گفتند: تا مرگ فراموش «۳» نکنیم.

گفت: چرا سرایهاتان «۴» در ندارد! گفتند: برای آن که در میان ما دزد و خاین و متهم نباشد.

گفت: چرا در میان شما امیر نیست! گفتند «۵»: برای آن که ما چیزی نکنیم که ما را امیر باید تا ادب کند.

گفت: چرا در شهر شما حاکم نیست! گفتند «۶»: برای آن که ما انصاف یکدیگر دهیم «۷».

گفت: در میان شما توانگران نیستند. گفتند «۸»: زیرا که «۹» ما افتخار نکنیم به کثرت مال.

گفت: چون است که شما را با هم منازعت و مخالفت نیست! گفتند: از سلامت سینه ما.

گفت: چرا شما را با هم خصومت نباشد! گفتند: برای آن که ما خویشان را به حلم «۱۰» ساکن کرده‌ایم.

گفت: چرا در میان شما ملوک و پادشاهان نه‌اند «۱۱»! گفتند: زیرا که «۱۲» ما فخر نکنیم.

گفت: چون است که کلمه شما یکی است! گفتند «۱۳»: برای آن که ما مخالفت و خصومت «۱۴» نکنیم با یکدیگر.

(۱). همه نسخه بدلها از.

(۲). آط: دهی

(۳). آز: فرموش.

(۴). همه نسخه بدلها: سراها. (۱۳-۸-۶-۵). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آط و فحوای عبارت و اتفاق همه نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). آط، آز: یکدیگر بدیم.

(۹). همه نسخه بدلها: برای آن که.

(۱۰). همه نسخه بدلها: خویشان از حکم.

(۱۱). آج، لب: نیستند.

(۱۲). آط، آج، لب: برای آن که.

(۱۴). آب، آز: خصومت.

صفحه : ۳۹

گفت: چون است که شما چنین افتاده‌ای «۱»! گفتند «۲»: از آن جا که دلهای ما سلیم است خدای تعالی غلّ و حسد از دلهای ما بیرون کرده است.

گفت: چرا در میان شما درویشان نه‌اند! گفتند: برای آن که ما بر حق کار کنیم، آن «۳» ایشان به ایشان دهیم.

گفت: چرا «۴» عمرتان دراز است! گفتند: برای آن که ما بر حق کار کنیم و حکم به عدل کنیم.

گفت: چرا شما باز نخندی «۵»! گفتند: از برای آن که از گناه می‌ترسیم، به استغفار مشغولیم.

گفت: چرا شما غمناک و خشمناک نه‌ای «۶»! گفتند: برای آن که ما تن بر بلا موطن کرده‌ایم.

گفت: چون است که آفاتی به مردمان رسد، به شما نمی‌رسد! گفتند: برای آن که ما توکل جز بر خدای نکنیم و بر «۷» نجوم کار نکنیم.

گفت: پدران شما چگونه «۸» بودند! گفتند: بلی ما اینکه طریقه از پدران گرفته‌ایم که طریقه ایشان آن بود که بر درویشان رحمت

کردندی و با محتاجان مواسا کردندی، و از ظالمان عفو نکردندی» ۹، و احسان نکردندی» ۱۰ با آنان که با ایشان اساءت کردندی، و با جاهلان حلم کردندی و امانت نگه داشتندی، و وقت نمازها محافظت کردندی، و به عهد وفا کردندی و وعده را انجام کردندی، خدای تعالی لا جرم کارهای ایشان بر «۱۱» صلاح بداشت، و برکت «۱۲» صلاح ایشان به ما رسانید.

و قتاده روایت کرد از ابو رافع از ابو هریره که، رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت: یا جوج و مأجوج بیایند و اینکه سد می شکافند تا نزدیک آن باشد که شعاع

(۱). آب، آج، لب، آز: افتاده‌اید.

(۲). اساس: گفت، با توجه به نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: حق.

(۴). آب، آط، آز: چون.

(۵). آب، آج، آز: نخندید.

(۶). آب، آج، لب، آز: نه‌اید.

(۷). همه نسخه بدلها انواء و.

(۸). همه نسخه بدلها: پدرانان هم چنین.

(۹-۱۰). همه نسخه بدلها: کردندی.

(۱۱). همه نسخه بدلها: به.

(۱۲). همه نسخه بدلها و.

صفحه : ۴۰

آفتاب ببینند. چون شب در آید، گویند: باز گردی» ۱ که فردا تمام بشکافیم و در شهرها شویم، خدای تعالی «۲» همچنان باز کند که بوده باشد. هم بر اینکه قاعده، همه روزه اینکه کار کنند تا آنکه که وقت آمدن ایشان باشد. آن که بر سر کار ایشان بود، گوید: باز گردی که فردا تمام کنیم و در شهرهای اینان شویم - ان شاء الله تعالی.

بر دگر روز که باز آیند، همچنان باشد که رها کرده باشد، تمام «۳» بشکافند و در شهرها آیند و آنها باز خورند بجمله، و مردم از ایشان بگریزند و با حصنها شوند تا «۴» جمله زمین برسند، آنکه گویند: جمله زمین ما را «۵» مسخر شد، اکنون قصد آسمان باید کرد، تیر در آسمان انداختن گیرند، تیرهایشان خون آلود باز آیند «۶». برای امتحان، خدای - عز و جل - کسی را بر ایشان گمارد تا همه را بکشد، و دواب زمین و سباع گوشتهای ایشان بخورند، از آن همچنان فربه شوند که چهار پایان از نبات ربیع.

ابو سعید خدری گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که: یا جوج و مأجوج سد بکشایند و بیرون آیند چنان که خدای تعالی گفت: ... وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ «۷» فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَراجاً وَ خَرجاً. ابو عمر و بن العلاء گفت: فرق از میان خرج و خراج آن است که، خرج آن باشد که به مراد خود به طوع و رغبت بدهی، و خراج آن باشد که لازم باشد تو را ادای آن، و اگر چه کاره باشی آن را، تا از میان ما و ایشان سدی کنی چنین که گفتیم. او گوید «۲»: آنچه خدای مراد داد بهتر از خرج شماست، مرا به قوتی یاری دهی.

آتونی، ای اعطونی، به من دهید زَبْرَ الحَدِيدِ، جمع زبره، و هی القطعة منه، و زبره به آهن مختص باشد. و اهل مکه خوانند «۳»: ما مکنی، به دو «نون» ظاهر بر اصل، و باقی قراء خواندند: مَکَنی، به ادغام و الراء الحاضر مثل الحایط و السد.

فَأَعِیُونِی بِقُوَّةٍ. گفتند: آن قوت چیست! گفت: آلت و مردمان که یاری دهند، و مزدوری کنند و آنچه می فرمایند «۴» بکنند بکردند

و او کار بست. حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ، گفتند: بین الطّرفین، و گفتند: بین الجبلین. سعید بن ابی صالح گفت، ما را چنین روایت کردند که: سافی «۵» سنگ و آهن و روی می‌نهاد و سافی «۶» هیزم، همچنین آنگه آتش در آن جا نهاد تا آن هیزم بسوخت و به آتش او آن آهن و مس گداخته شد و در یکدیگر «۷» ریخته و بسته گشت.

و صدفین و صدفین به دو فتح و دو ضم، هر دو لغت است. و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر به ضم «صاد» و «دال» خواندند، و باقی قراء به فتح. و ابو بکر عن عاصم خواند: صدفین به ضم «صاد» و سکون «دال». قال انفُخُوا، گفت ذو القرنین ایشان را که: بدمی به دمها بر اینکه آتش. حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا، در کلام محذوفی هست،

(۱). آط: چویی.

(۲). همه نسخه بدلها: گفت.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز آز: خواندند.

(۴). همه نسخه بدلها: من فرمایم.

(۵-۶). آب، آط، آز: شافی، آج، لب: شاخی.

(۷). آط: دیگ دیگر.

صفحه : ۴۲

و هو: فنفخوه حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا، چندان بدم بر او دمیدن «۱» تا هیزم آتش گشت. و گفتند: «ها»، راجع است با حدید، تا آهن چندان «۲» بدمیدند تا از قوت آتش آهن چو آتش گشت، چنان که بینی کز «۳» کوره آهنگر بیرون آید. قال آتُونِي، اهل کوفه الّا حفص خواندند به قصر، و باقی «۴» به مدّ آتونی، اعطونی، مرا دهی قِطْرًا، ای نحاسا دأبًا، یعنی مس گداخته. و گفتند: ارزیز گداخته، و اصل او من القطر من قطر یقطر.

بچکید. و القطر، فعل منه بمعنی كالذَّبْحِ وَ النَّقْضِ وَ النَّكْثِ، بمعنی مقطور، فرو چکانیده. و قِطْرًا، منصوب «۵» اُفْرِغْ است، چه اگر به فعل اول بودی افرغه بایستی، و معنی افرغه اصب علیه، تا بر او ریزم. و اصل الافراغ، جعل الشَّيْءِ فَارِغًا من باب احفرت زیدا بئرا، ای جعله فارغا، برای آن که آن کس که چیزی بریزد جای او فارغ کند.

فَمَا اسطَاعُوا، حمزه تنها خواند به ادغام «سین» در «طا»، و اینکه قراءت پسندیده نیست برای آن که جمع ساکن است علی غیر حده. و در اسطاع سه لغت است: اسطاع و استاع «۶» و استطاع. و گفتند: اصل اسطاع، اطاع بوده است، «سین» به عوض حرکت عین الفعل آوردند، نتوانستند یا جوج و مأجوج، أَنْ يَظْهَرُوهُ، که بر بالای آن شوند، يقال: ظهرت البيت و ظهرت علی البيت، ای علوت علی ظهره. وَ مَا اسطَاعُوا لَهُ نَقْبًا، و نتوانستند که آن را سوراخ کنند [۸-ر]

قال هذا رَحْمَةً مِنْ رَبِّي، ذو القرنین گفت: اینکه سد کردن و پرداختن او رحمت «۷» است از خدای من چون وعده خدای آید که نزدیک قیامت «۸» و اشراط ساعت پیدا کرد، جَعَلَهُ دَكَّاءً. آن که به تنوین خواند، گفت: مصدر به معنی مفعول است، ای مدکوکا، و قیل: اراد دَكَّاهُ دَكًا، و آن که خواند دَكَّاءً، گفت: به معنی آن است که جعل السدّ ارضا دَكَّاءً من قولهم: ناقة دَكَّاءٌ اذا كانت مستویة السنّام، چون

(۱). همه نسخه بدلها: بدمیدند.

- (۲). همه نسخه بدلها: چندانی.
- (۳). همه نسخه بدلها: که از. [.....]
- (۴). همه نسخه بدلها قراء.
- (۵). همه نسخه بدلها به.
- (۶). همه نسخه بدلها: استتاع.
- (۷). همه نسخه بدلها: رحمتی.
- (۸). همه نسخه بدلها: که قیامت نزدیک شود.

صفحه : ۴۳

سنامش بر آمده نباشد، یعنی چون وقت آن آید که خدای وعده داده است، آن سدّ «۱» دویست گز معارضه صد «۲» فرسنگ در طول، و پنجاه در عرض، چون زمین ساده «۳» کند. وَ كَان وَعْدُ رَبِّي حَقًّا، و وعده خدای حق و درست و صدق است. وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ، و آنکه که وعده خدای آید، ما خلقان را رها کنیم چون «۴» مضطرب و مختلط گشته، بهری به بهری در آمیخته «۵»، زنان با مردان و هر جنسی با ناجنس «۶» خود از دهش و حیرت. و معنی «ترک» از خدای امّا تخلیه بود و امّا «۷» وجدان، چنان که گویند: ترک القوم یقتلون «۸» ای وجدتهم کذلک، و روا بود که مراد تبقیه بود، یعنی آن گروه را که بمیرانیده باشیم، و بهترینه وجوه آن است که خبر «۹» عن کونهم کذلک مختلطين مضطرب بین کموج الماء. وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ، و بفرماییم تا در صور دمنند، و اینکه عند ظهور اشراط و علامات قیامت باشد.

عبد الله عمر و عبد الله عباس گفتند: صور شبه سرو «۱۰» است، یک سر او در دهن اسرافیل و یک سر او در زیر عرش. رسول - علیه السلام - گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، فریشته‌ای را دیدم چیزی در دهن بگرفته به مانند سرو گاو «۱۱»، و آن را چهل هزار سر بود در اقطار و جوانب عرش برفته و او پای در پیش نهاده و پای باز پس نهاده و چشم در زیر عرش کشیده، گفتم: یا جبریل؟ اینکه کیست و چه کار را استاده است! گفت: اینکه اسرافیل است، از آنکه [که] «۱۲» خدای تعالی او را بیافرید استاده است منتظر فرمان خدای «۱۳» تا که گوید که «۱۴» در صور دم. ابو عبیده گفت: صور، جمع صورت باشد من باب تمر و تمره، و مراد به نفخ، نفخ

- (۱). آط در.
- (۲). همه نسخه بدلها: در هوا و صد.
- (۳). آط، آب: چون سپاره، آز: چون پاره پاره.
- (۴). آط موج.
- (۵). همه نسخه بدلها: در شده.
- (۶). آب، آز: با جنس، آط، آج، لب: با جنسی.
- (۷). آط، آج، لب به.
- (۸). آج، لب: تقتلون.
- (۹). همه نسخه بدلها بود. [.....]
- (۱۰). همه نسخه بدلها: سروی.

(۱۱). همه نسخه بدلها: مانند گاو.

(۱۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: خداست.

(۱۴). آب، آط، آج، آز: تا کی گوید او را که.

صفحه : ۴۴

ارواح است، یعنی آنکه [که]

«۱» روحها در کالبدها دمند تا زنده شود، یعنی روز قیامت. فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا، و ما ایشان را جمع کنیم جمع کردنی.

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا، و دوزخ عرضه کنیم آن روز بر کافران عرضه کردنی «۲».

الَّذِينَ، آن کافرانی که چشمهای ایشان در غطا و پوشش باشد از ذکر من و توحید و آیات من، یعنی غافل بوده باشد از نظر کردن در ره معرفت من. و گفتند: مراد به ذکر، توحید است، و گفتند: قرآن است تا از جهل و بی علمی به مثبت کسی باشند که بر چشم او پوششی باشد. وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا، و به مثبت کسی باشند که چیزی نتواند شنیدن، و مثله قوله تعالی: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ «۳»- الایه، و گفتند: معنی آن است که شنیدن کلام من برایشان گران آید، چنان که بیان کردیم فی قوله: ... إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا «۴». و بلخی گفت: روا بود که معنی آن باشد که اختیار شنیدن نکنند، چنان که گفت: هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ «۵». ... ای هل یفعل، خدای تو تواند «۶» تا خوانی بفرستد، یعنی اختیار کند، همچنین در اینکه آیت وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا، معنی آن است که: بنه شنوند و گوش با آن نکنند نه نفی قدرت است.

قوله تعالی: أَمْ فَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ، حق تعالی گفت: کافران می‌پندارند که بندگان مرا بدون من اولیا و انصار گیرند! یا ایشان «۷» از من حمایت کنند و از عقاب من با پناه گیرند، اینکه بد گمانی است که ایشان برده‌اند چه اینکه نباشد هرگز. و اعشی خواند أَلَّا النَّفَارُ «۸»: أَمْ فَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا، به سکون «سین» و رفع «با»، و اینکه قراءت امیر المؤمنین علی است،

و معنی

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: عرض کردنی.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۷.

(۴). سوره کهف (۱۸) آیه ۶۸ و ۷۵.

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۲.

(۶). همه نسخه بدلها: خدای تواند.

(۷). همه نسخه بدلها را.

(۸). همه نسخه بدلها: أَلَّا الدیار.

صفحه : ۴۵

آن باشد که: بس کافران را آن که بیرون «۱» من اولیا و انصار بگیرند! یعنی ایشان را جهل و شقاوت اینکه بس. آنکه گفت: از عذاب من کجا جهند که من بچاردهام «۲» دوزخ برای کافران مأوی و منزل «۳»، اینکه، قول زجاج است. و بعضی دگر گفتند: نزل

طعام باشد، و نزل، ریح و زیادت او باشد.

و خلاف کردند فی قوله: عِبَادِی، بعضی گفتند: مراد عیسی است و فریشتگان، یعنی نمی‌دانند که «۴» فردا تَبْرًا کنند «۵» از ایشان [۸-پ]

عبد الله عباس گفت: مراد شیاطین اند، مقاتل گفت: مراد اصنام‌اند، و ایشان را عباد خواند «۶» چنان که گفت: إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ «۷».

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ، بگو ای محمّد که خبر دهم شما را به آنان که زیانکارترین همه جهانند به کردار، و نصب او بر تمییز است، و برای آن ذکر خسران کرد که حال ایشان را تشبیه کرد به حال بازارگانی که رنج برد و کار کند امید سود را، چون بنگرد به بدل سود زیان باشد، سعیش در ضلال باشد «۸» و امیدش در خیبت، آنان که‌اند!

الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، آنانند که سعی و رنج ایشان و آمد و شد و تاختن ایشان در ضلال و گمراهی باشد در دنیا، یعنی نه به جای خود و نه بر حدّ خود کنند و نه بر وجه مأمور به در وجود آرند، و آنگه پندارند تا نکو می‌گویند «۹».

خلاف کردند در آن که مراد به آیت کیست، بعضی گفتند: مراد قَسِيسَان «۱۰» و رهبانان «۱۱» اند: عابدان ترسایان، و اینکه روایتی است از امیر المؤمنین - علیه السلام.

عبد الله عباس گفت: جهودان و ترسایان‌اند. و سلمه بن کهیل روایت کرد عن ابی الطفیل که عبد الله بن الکوّا امیر المؤمنین علی را از اینکه آیت پرسید، گفت: مراد اهل حروراء‌اند، یعنی خارجیان. آنگه گفت:

انت و اصحابک منهم

، و تو و اصحاب تو از ایشانی.

(۱). همه نسخه بدلها: بدون. [...]

(۲). آط، آج، لب: بیجارده‌ام.

(۳). آز: مأوایی و منزلی.

(۴). همه نسخه بدلها اینان.

(۵). آط: پیراگنند.

(۶). آب، آز: خوانند.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۴.

(۸). آج، لب: ضلالت ماند.

(۹). همه نسخه بدلها: که نیکو می‌کنند.

(۱۰). آب، آز: قَسِيس، اط، آج، لب: قَسِيسه.

(۱۱). همه نسخه بدلها: رهبان.

صفحه : ۴۶

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ، ایشان آنانند که به آیات خدای و جزای او کافرند از ثواب و عقاب، برای آن که منکرند بعث و نشور را. فَحَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ، عمل ایشان باطل است، یعنی واقع نیست به موقع قبول برای آن که نه بر وجه مأمور به می‌کنند، و ایمان ایشان درست نیست. فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا، ما فردای قیامت ایشان را وزنی ننهیم، و اینکه عبارت باشد از تحقیر و تذلیل

ایشان، چنان که جاهل را سبک خوانند از آن که در او سرعتی و طیشی باشد.

ابو القاسم بلخی گفت: معنی آن است که اعمال ایشان را در ترازوی طاعت «۱» وزنی نباشد، از آن جا که نه به موقع خود باشد و نه چنان کرده باشند که مقبول باشد.

و ابو سعید خدری گفت: روز قیامت جماعتی می‌آیند با اعمالی که نزدیک بود که از کوههای تهامه عظیمتر باشد، چون در ترازو نهند به وزن در نیاید، فذلک قوله: فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا. و ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: روز قیامت مردی بزرگ فربه را بینی که می‌آید، آنگه چندان بسنجند وزن ندارد که پر پشه‌ای نیفزاید، اگر خواهی که مصداق، اینکه آیت بخوانی که: فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا.

ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا، اینکه جزا و پاداشت ایشان «۲» است به آن کفر که آوردند، و «ما» مصدری است، ای بکفرهم. وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا، ای و اتخاذهم، و آن که ایشان آیات مرا از قرآن و ذکر کتابها و پیغامبران مرا افسوس گرفتند. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، آنگه گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، بهشتهای فردوس منزل ایشان بود. در فردوس خلاف کردند، رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - گفت: بهشت صد درجه است، میان هر دو درجه چندان باشد که آسمان تا زمین «۳»، بلندترین درجه‌ها «۴» فردوس باشد. و جویهای بهشت از او فرود آید، و بالای آن عرش خدای بود، چون از خدای بهشت خواهی بهشت فردوس خواهی.

(۱). همه نسخه بدلها هیچ.

(۲). همه نسخه بدلها دوزخ.

(۳). همه نسخه بدلها: که از آسمان.

(۴). همه نسخه بدلها ی بهشت. [...]

صفحه : ۴۷

ابو بکر بن عبد الله بن نفیس روایت کرد از پدرش از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - که او گفت: بهشتهای فردوس چهار است، دو از سیم است و هر چه در آن جا است از آلات و اوانی از زر است، و دو «۱» از زر است و هر چه در او هست از آلات و اوانی از سیم است.

و بعضی «۲» صحابه گفتند: خدای تعالی بهشت فردوس به خودی خود آفرید. در شبان روزی «۳» بفرماید تا پنج بار درش باز گشایند، و گوید:

ازدادی طیباً و حسناً لاولیائی،

بیفزای طیب «۴» و حسن، خوشی و نیکویی برای دوستان من.

قتاده گفت: فردوس فاضلتر جاست «۵» در بهشت و خوشتر و بلندتر. ابو امامه گفت: فردوس سرّه بهشت است، یعنی ناف بهشت، یعنی میانه او. کعب الاحبار گفت: از فردوس بلندتر جایی نیست در بهشت، و آن جای [۹-ر]

آنان است که امر معروف کنند و نهی منکر.

مجاهد گفت: فردوس به لغت روم، بستان باشد. کعب الاحبار گفت: بستانی بود که در او انگور باشد. ضحاک گفت: بستانی بود بسیار درخت «۶» گفتند: مرغزار نیکو باشد، و گفتند: جایی باشد که در او انواع نبات بود و جمعش فرادیس بود، و قال امیه:

كانت منازلهم اذ ذاك «۷» ظاهرة فيها الفراديس و الفومان و البصل خالدین فیها، در آن جا همیشه باشند. لا یبغون عنها حولا، از اینکه «۸» جا طلب تحویل نکنند و تمنای آن نکنند که از آن جا به دگر جا شوند از حسن و طیب آن جایگاه. و حول مصدر است، چون صغر و کبر و عوج. **قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا، عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که جهودان گفتند تو می‌گویی که: ما را حکمت داده‌اند و در کتاب تو هست:**

- (۱). همه نسخه بدلها: اوانی، و دو.
- (۲). همه نسخه بدلها: و اوانی و بعضی.
- (۳). همه نسخه بدلها: شبانه روزی.
- (۴). همه نسخه بدلها: خوبی.
- (۵). همه نسخه بدلها: فاضلترین جای است.
- (۶). آط و.
- (۷). اساس: اذ کانت، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۸). همه نسخه بدلها: آن.

صفحه : ۴۸

يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا «۱» ... وَ مَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا «۲»، اینکه چگونه باشد! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد «۳»، گفت: بگو ای محمد که اگر از روی مثل دریا مداد باشد برای کلام حکمت نزدیک «۴» است که دریا برسد و کلمات «۵» حکمت من بنه رسد «۶». وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا، و گر چه همچندان که آن دریا باشد آن را مدد و زیادت دهیم. و البحر، مستقر «۷» الماء الواسع، و اصل کلمت از سعت و فراخی است، و فلان متبحر فی العلم اذا كان واسع العلم، و اصله من البحر الذي هو الشق، و منه البحيرة و جمعه أبحر و بحور و بحار.

و مداد، چیزی باشد که می‌آید بر اتصال از مددی که آن را باشد. و کلمات جمع کلمه باشد: یک سخن. و عرب خطبه را و قصیده را «۸» کلمه گویند برای آن که بمنزلت یک چیز باشد که جمله‌ای ساخته باشند، و اینکه مثلی است که خدای تعالی زد!

مقدورات و معلومات [خود را علی قدر خاطرهم و ادراکهم، چه مقدورات و معلومات]

«۹» او نهایت ندارد و اگر اینکه که یک دریا گفت یا مثل آن به صد هزار دریا باشد، هم در جنب ما لا یتناهی بس چیزی نباشد، و لکن علی حسب قرائحهم مثل زد حق تعالی. و نصب مدداً، بر تمیز است. و کوفیان خواندند الّا عاصم: قبل ان ینفد، بالیا، و باقی قراء تنفد بالتاء لتأنيث الکلمات. و اهل کوفه گفتند: برای آن که تأنیث نه حقیقی است و فعل مقدم است «۱۰» و نظیر آیت در معنی قول خدای تعالی «۱۱»:

وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامَ «۱۲» - الاية.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى، عبد الله عباس گفت: آیت در جندب بن زهیر العامری «۱۳» آمد که او گفت: یا رسول الله؟ من عملی می‌کنم برای خدای تعالی، چون

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۵.

(۳). همه نسخه بدلها و.

(۴). همه نسخه بدلها: که نزدیک.

(۵). همه نسخه بدلها: کلمه.

(۶). بنه رسد/ بنرسد. [.....]

(۷). لب: مقر.

(۸). همه نسخه بدلها یک.

(۹). اساس: افتادگی دارد، به قیاس به نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: است بر فعل مقدم.

(۱۱). همه نسخه بدلها: قوله تعالی.

(۱۲). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۷.

(۱۳). آب، آط، آز: الغامدی، آج، لب: العابدی.

صفحه : ۴۹

کسی بر آن مطلع شود» ۱» مرا بر آن عمل بیند مرا خوش آید، چگونه باشد آن! رسول- علیه السلام- گفت:

«۲ انّ الله طيب لا يقبل الا الطيب و لا يقبل ما شورك فيه،

گفت: خدای پاک است، جز پاک نپذیرد و آنچه در آن شرکت باشد نپذیرد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: و لا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.

طاووس گفت: سبب آن بود که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ من در سبیل خدای جهاد می‌کنم و می‌خواهم تا مردمان جای «۳» من ببینند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

عبد الله عباس گفت: خدای تعالی به اینکه آیت رسول را تواضع می‌آموزد تا او را کبر و نخوت در سر نشود. بعضی دگر گفتند: جواب آنان است که رسول را عیب کردند به آن که گفتند: ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمشي في الأسواق «۴» ...

گفت بگو ای محمد که: من آدمی ام همچون شما از روی خلقت، فرقی نیست میان من و شما، همچون شما محتاج طعام و شرابم، فرق آن است که: یوحی الی و وحی می‌کنند به من، که خدای یکی است. فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ، هر که امید ثواب خدای تعالی

دارد، گو عمل صالح کن و با اخلاص کن، و نگر در طاعت او از روی ریا شرک نیاری که آن شرک اصغر است. بعضی دگر گفتند: رجاء، به معنی خوف است، و لقاء به معنی عقاب، و مصیر با شمار کار «۵». فَمَنْ كَانَ يَخَافُ «۶» المصير الى الله، چنان که

گفت: ما لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً «۷»، ای لا تخافون «۸» لله عظمه. و «رجاء»، محتمل است هر دو معنی: هم امید و هم خوف را، و قال الشاعر- و قد جمع المعنيين:

و لا «۹» كل ما ترجو «۱۰» من الخير كائن و لا كل ما نرجو من الشر واقع

(۱). همه نسخه بدلها و.

(۲). لب: سوئک.

- (۳). آج، لب: جهاد.
- (۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷.
- (۵). همه نسخه بدلها یعنی، چاپ شعرانی: (۷/ ۳۹۰) شما با درگاه خدا یعنی.
- (۶). اساس: خاف، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.
- (۷). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۳. [.....]
- (۸). همه نسخه بدلها: یخافون.
- (۹). لب، آج: فلا.
- (۱۰). آب: یرجی، آط، آج، لب: یرجوا.

صفحه : ۵۰

فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا، امر مغایبه است. وَ لَا يُشْرِكْ، نهی مغایبه است. [۹-پ]

و بیان کردیم پیش از اینکه که «لقاء»، به معنی دیدار نباشد، چه قدیم تعالی مدرک نیست به هیچ حاسه از حواس، دگر آن که آنان که دیدار بر خدای روا دارند جزا بر عمل «۱» نگویند، و در آیت «لقاء» به عمل صالح باز بست و بر او موقوف کرد، و معلوم شد که مراد ثواب است، که بر عمل صالح ثواب باشد. وَ لَا يُشْرِكْ، و در عبادت باید تا با خدای شرک نیارد «۲»، یعنی عمل به اخلاص کند و از ریا دور باشد.

شهر بن حوشب گفت: مردی بنزدیک عبادۀ بن صامت آمد، گفت: چه گویی در مردی که او نماز می کند و روزه می دارد و حج و جهاد می کند و می خواهد تا او را بر آن حمد کنند! چگونه باشد کار او! گفت: هیچ نباشد، خدای تعالی عمل به شرک نپذیرد، و هر که او عمل به شرک کند، خدای تعالی «۳» گوید: اینکه عمل همه آن راست که برای او می کنی و مرا به آن حاجت نیست.

و جندب روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت:

«۴» مَنْ سَمِعَ اللَّهَ سَمِعَ اللَّهَ بِهِ وَ مَنْ يَرَاءُ يَرَى اللَّهَ بِهِ،

گفت: هر که با خدای سمعت کند، خدای با او سمعت کند، و هر که ریا کند خدای با او ریا کند، یعنی جزای ریا و سمعت او کند. و رسول - علیه السلام - گفت:

مَنْ سَمِعَ النَّاسَ بِعَمَلِهِ سَمِعَ اللَّهَ بِهِ سَامِعَ خَلْقِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ حَقَّرَهُ وَ صَغَّرَهُ،

گفت: هر که عمل خود مردمان را بشنواند، خدای تعالی نام او را به ریا در سمع مردمان افکند و او را حقیر و صغیر کند.

و ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام «۵» - گفت:

اتَّقُوا الشَّرْكَ الْاَصْغَرَ،

از شرک کهتر بپرخیزی «۶»، گفتند: یا رسول الله؟ شرک کهتر کدام است! گفت: ریا باشد آن روز که خدای تعالی خلقان را به عمل جزا دهد.

و رسول - علیه السلام - گفت: چون اینکه آیت فرود آمد «۷»:

«۸» اِنَّ اَخْوَفَ مَا اتَّخَوْفُ عَلَيْكُمْ الشَّرْكَ الْخَفِيَّ وَ اَيَّاكُمْ وَ شَرَّكَ السَّرَائِرِ فَاِنَّ الشَّرْكَ الْاَخْفَى فِي اُمَّتِي مِنْ دَبِيبِ

(۱). آط، آج، لب: جزای عمل.

(۲). آب، آج، لب، آج: نیاری.

- (۳). همه نسخه بدلها او را.
 (۴). آب: بیا الله، آج، لب: تری الله.
 (۵). آب، آج، لب، آج که.
 (۶). آب، آج، لب، آج: پرهیزید، آط: پرهیزی.
 (۷). همه نسخه بدلها: فرو خواند.
 (۸). آب، آج: اخاف.

صفحه : ۵۱

الله التمل علی الصفا فی اللیلة الظلماء، {

گفت: بتر چیزی که من بر شما می‌ترسم «۱»، شرک پوشیده است، و دور باشید از شرک در سرّ که شرک پوشیده‌تر است [در امت من]

«۲» از رفتن مورچه بر سنگ نرم در شب تاریک. آنگه گفت: هر که او نماز کند به ریا شرک آورده باشد، و هر که روزه دارد به ریا یا صدقه دهد به ریا، او شرک آورده باشد، اینکه حدیث سخت آمد بر صحابه. رسول - علیه السلام - گفت: ره نمایم شما را بر چیزی «۳» که شرک صغیر و کبیر از شما ببرد! گفتند: بلی یا رسول الله؟ گفت، بگویی:

اللهم انی اعوذ بک ان اشرك و انا اعلم و استغفرک بما لا اعلم.

و بعضی مفسران گفتند: اینکه آیات آخر آیتی «۴» است از قرآن که آمد.

سعید بن المسيّب گفت: از عبد الله عمر که گفت، رسول - علیه السلام - گفت:

هر که اینکه آیت بخواند از بالای سر او نوری پدید آید تا به مکه که حشوش فرشتگان باشد.

معاذ جبل گفت: هر که او اول سورة الکهف بخواند و آخرش، او را نوری باشد از سر تا به قدم، و هر که سوره جمله بخواند نوری باشد «۵» از زمین تا به آسمان.

(۱). همه نسخه بدلها مخوفتر چیزی.

(۲). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: به چیزی. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها: آیاتی.

(۵). آب، آج: او را.

صفحه : ۵۲

سورة مریم علیها السلام

اینکه سوره مکی است، و نود و هشت آیت است، و نهصد و شست «۱» و دو کلمه است و سه هزار و هشتصد و دو حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب، گفت که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او سوره مریم بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر که زکریا را به راست داشت «۲» و به دروغ داشت، و یحیی را و عیسی را و مریم را و موسی را و هارون را و ابراهیم و

اسحاق و یعقوب و اسماعیل را (۳) ده حسنه بنویسد (۴)، و به عدد هر کس که خدای را فرزند گفت و نگفت (۵) ده حسنه بنویسد (۶) او را (۷) و خدای تعالی بیامرزد روز قیامت.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۳۸]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کهیصص (۱) ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهٗ زَکْرِيَّا (۲) اِذْ نَادٰی رَبُّهٗ نِدَاءً خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ اِنِّیْ وَهِنَ الْعَظْمِ مِنِّیْ وَاسْتَعَلَّ الرَّاسُ شَیْبًا وَّ لَمْ اُکُنْ بِدُعَائِکَ رَبَّ شَقِيًّا (۴)

وَ اِنِّیْ خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِنْ وَّرَآئِیْ وَ کَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا فَهَبْ لِیْ مِنْ لَدُنْکَ وِلَدًا (۵) یَرْثِیْنِیْ وَ یَرِثْ مِنْ اٰلِ یَعْقُوْبَ وَ اجْعَلْهٗ رَبَّ رَضِيًّا (۶) یَا زَکْرِيَّا اِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ اِسْمُهٗ یَحٰیی لَمْ نَجْعَلْ لَهٗ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ اَنِّیْ یَکُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَّ کَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا وَّ قَدْ بَلَغْتَ مِنَ الْکِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلٰی هٰٓئِیْنٍ وَّ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَّ لَمْ تَکْ شَیْئًا (۹)

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِیْ اٰیَةً قَالَ اٰیَتُکَ اَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَ لَیَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِهٖ مِنَ الْمِحْرَابِ فَاُوْحٰی اِیْهِمْ اَنْ سَبِّحُوْا بُکْرَةً وَّ عَشِيًّا (۱۱) یَا یَحٰیی خُذِ الْکِتٰبَ بِقُوَّةٍ وَ اٰتِنَاھُ الْحُکْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَ حٰنَاً مِنْ لَدُنَّا وَ زَکَاةً وَ کَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَ بَرًّا بِوَالِدِیْهِ وَّ لَمْ یَکُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴)

وَ سَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوْتُ وَ یَوْمَ یُعْثَ حَیًّا (۱۵) وَ اذْکُرْ فِی الْکِتٰبِ مَرْیَمَ اِذْ اَنْتَبَدَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَکٰنًا شَرْقِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُوْنِهِمْ حِجَابًا فَاَرْسَلْنَا اِلَیْهَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلُ رَبِّکَ لِاَهْبَ لَکَ غُلَامًا زَکِيًّا (۱۹)

قَالَتْ اَنِّیْ یَکُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَّ لَمْ یَمَسِّنِیْ بَشَرٌ وَّ لَمْ اَکُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلٰی هٰٓئِیْنٍ وَّ لَنَجْعَلَنَّ اٰیَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِّنَّا وَ کَانَ اَمْرًا مَّقْضِيًّا (۲۱) فَحَمَلَتْهٗ فَانْتَبَدَتْ بِهٖ مَکٰنًا قَصِيًّا (۲۲) فَاَجَاءَهَا الْمَخَاضُ اِلٰی جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ یَا لَیْتَنِیْ مِتَّ قَبْلَ هٰذَا وَ کُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا (۲۳) فَنَادٰهَا مِنْ تَحْتِهَا اَلَّا تَحْزَنِیْ قَدْ جَعَلَ رَبُّکَ تَحْتِکَ سَرِيًّا (۲۴)

وَ هُزِّیْ اِلَیْکَ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَیْکَ رُطْبًا جَبِيًّا (۲۵) فَکُلِّیْ وَ اَشْرَبِیْ وَ قَرِّیْ عَیْنًا فَاِمْرًا تَرِيْنًا مِنَ الْبَشَرِ اٰخِیْدًا فَقُوْلِیْ اِنِّیْ نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُکَلِّمَ الْیَوْمَ اِنْسِيًّا (۲۶) فَاَتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهٗ قَالُوْا یَا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئًا فَرِيًّا (۲۷) یَا اُخْتُ هٰزُوْنِ مَا کَانَ اَبُوْکَ اَمْرًا سَوِيًّا وَ مَا کَانَتِ اُمُّکَ بَغِيًّا (۲۸) فَاَشَارَتْ اِلَیْهِ قَالُوْا کَیْفَ نُوکَلِّمُ مَنْ کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹)

قَالَ اِنِّیْ عَبْدُ اللّٰهِ اٰتَانِی الْکِتٰبَ وَ جَعَلَنِیْ نَبِيًّا (۳۰) وَ جَعَلَنِیْ مُبَارَکًا اَیْنًا مَا کُنْتُ وَ اَوْصَانِی بِالصَّلٰةِ وَ الزَّکٰةِ مَا دُمْتُ حَیًّا (۳۱) وَ بَرًّا بِوَالِدَتِیْ وَ لَمْ یَجْعَلَنِیْ جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَ السَّلَامُ عَلٰی یَوْمٍ وُلِدْتُ وَ یَوْمٍ اَمُوْتُ وَ یَوْمٍ اُبْعَثُ حَیًّا (۳۳) ذٰلِکَ عِیْسٰی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِیْ فِیْهِ یَمْتَرُوْنَ (۳۴)

مَا کَانَ لِلّٰهِ اَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ شَبْحٰنَهٗ اِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهٗ کُنْ فِیْکُوْنُ (۳۵) وَ اِنَّ اللّٰهَ رَبِّیْ وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوْهُ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیْمٌ (۳۶) فَاسْتَخَلَفَ الْاَحْزَابُ مِنْ بَیْنِهِمْ قَوَلِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ مَّشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیْمٍ (۳۷) اَسْمِعْ بِهِمْ وَ اَبْصِرْ یَوْمَ یَاْتُوْنَا لٰکِنَ الظَّالِمُوْنَ الْیَوْمَ فِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ (۳۸)

[ترجمه]

به نام ایزد بخشاینده بخشایشگر
ذکر «۸» رحمت خدای تو بندیش «۹» را زکریا.
[۱۰-ر]

چون ندا کرد خدایش را ندایی پوشیده.

-
- (۱). آب، آط، آج، آز: شصت.
 - (۲). همه نسخه بدلها او را.
 - (۳). مش علیهم السلام.
 - (۴-۶). آب، آط، آز، مش: بنویسند.
 - (۵). اساس و جمیع نسخه بدلها: نه گفت.
 - (۷). آب، آز، مش و الله اعلم.
 - (۸). آب، آط، آج، لب: یاد کرد.
 - (۹). بندیش / بنده اش.

صفحه : ۵۳

گفت: بار خدایا؟ که من ضعیف شد استخوان از من و بر بشخید «۱» سر به پیری، و نبودم به خواندن تو بار خدایا بدبخت.
و من می ترسم از پسران عم از پس من، و زن من نازاینده است بده مرا از نزدیک تو وارثی.
که میراث من گیرد و میراث گیرد از آل یعقوب، کن او را بار خدایا پسندیده.
ای زکریا؟ ما تو را بشارت «۲» می دهیم به پسری «۳» نامش یحیی، نکردیم او را پیش از اینکه «۴» همنامی.
گفت: خداوند من «۵» چگونه باشد مرا پسری و بود زن من نازاینده شده است، و من برسیده ام از پیری به غایت.
[۱۰-پ]

«۶»

گفت همچنین، گفت خدای تو آن بر من آسان است، و بیافریدم تو را از پیش و نبود چیزی.
گفت:

بار خدایا؟ کن مرا نشانی، گفت: نشان تو آن است که سخن نگویی با مردمان سه شب درست.
برون آمد بر قوم خود از محراب و اشارت کرد به ایشان که نماز کنی بامداد و شبانگاه.
ای یحیی؟ بگیر کتاب بجد، و

-
- (۱). مش: بشخیده.
 - (۲). آب، آط، آج، لب، مش: مژده.
 - (۳). آب، آط، آج، لب، مش: به کودکی.
 - (۴). آب، آط، آج، لب، مش: او را از پیش. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آز: بار خدایا.

(۶). اساس: از اینکه جا صفحاتی افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

صفحه : ۵۴

دادیم او را حکمت به کودکی.

و رحمتی از نزدیک ما و پاکیزگی و بود پرهیزگار.

و نیکوکار «۱» با مادر و پدر، و نبود متکبری نافرمان.

و سلام بر او باد آن روز که بزاد و آن روز که بمیرد و آن روز که بر انگیزند او را [زنده]

«۲».

و یاد کن در کتاب مریم [را]

«۳»، چون کناره گرفت از اهل خود جایی آفتابگاه.

بگرفت از پیش ایشان حجابی، بفرستادیم به او جبریل ما را، مثال شد او را آدمی راست خلق.

گفت من پناه با خدای می‌دهم از تو اگر تو پرهیزگاری.

گفت: من رسول خدای توام تا بدهم تو را پسری پارسا.

گفت: چگونه باشد مرا پسری و نپسود مرا آدمی «۴» و نبودم «۵» زنا کننده.

گفت همچین، گفت خدای تو آن بر من آسان است تا کنم آن را نشانی مردمان را و بخشایشی از ما و بود کاری حکم کرده.

بر گرفت [او را]

«۶» و با کناره برد جایی دور.

(۱). آج، لب بود.

(۲-۳). آط: ندارد، به قیاس با نسخه مش، افزوده شد.

(۴). آج، لب: و دست آدمی به من نرسیده.

(۵). مش: نبوم.

(۶). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

صفحه : ۵۵

آورد «۱» او را درد زادن به درختی خرما، گفت: کاشکی من بمردمی پیش از اینکه و بودمی فراموش شده.

آواز داد او را آن که در زیر او بود، گفت که: اندوه مدار که کرد خدای تو در زیر تو جویی.

و بجنابان با خود «۲» درخت خرما تا بیفتد بر تو رطب «۳» تازه.

بخور و بیاشامان «۴» و روشن دار چشم اگر بینی از آدمیان کسی را بگو که من نذر کردم خدای را روزه که سخن نگویم امروز با

هیچ آدمی.

آورد او را به قومش بر گرفته، گفتند «۵»: [ای مریم]

«۶» آوردی چیزی منکر.

ای خواهر هارون، نبود پدر تو مردی بد، و نبود مادر تو نا پارسا.
اشارت کرد به او، گفتند: چگونه سخن گوئیم با آن که در گهواره است کودک است.
گفت: من بنده خدایم، آمد به من کتاب و کرد مرا پیغامبری.
و کرد مرا مبارک هر جا که باشم و وصیت کرد مرا به نماز و به زکات تا باشم زنده.
و نیکوکار «۷» به مادرم، و نکرد مرا

(۱). آج، لب: رو داد.

(۲). آج، لب: پای خود به.

(۳). آب، مش: خرمای.

(۴). آج، لب: بیاشام.

(۵). آط: گفت، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۶). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۷). آج، لب: نیکوکاری. [.....]

صفحه : ۵۶

جباری بدبخت.

و سلام بر من آن روز که بزادم و آن روز که بمیرم و آن روز که بر انگیزند مرا زنده.

آن عیسی پسر مریم است، گفتار درست آن که در او شک می کنند «۱».

نباشد خدای را که بگیرد از فرزندی «۲»، پاک است «۳» چون حکم کند کاری، گوید آن را بیاش باشد.

و خدای، او خدای من است و خدای شما، پرستی او را، اینکه راهی است راست.

مختلف شدند جماعات از میان ایشان، وای بر آنان که کافر شدند از حضور روزی بزرگ.

چه نیک شنوند و نیک بینند آن روز که به ما آیند لکن کافران امروز در گمراهی اند روشن.

قوله تعالی: کهیصص، ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَه زَکْرِیَّا، ابو عمرو خواند به کسر «ها» و فتح «یا»، و شامیان به عکس اینکه خواندند، و

حمزه و خلف هر دو «ها» و «یا» مکسور خواندند. کسائی هر دو به اماله خواندند. ابن کثیر و عاصم و یعقوب بین - بین خواندند. باقی

قراء، هر دو مفتوح خواندند. و حروف مقطّع خواند ابو جعفر، و «دال» و «صاد» اظهار کردند اهل حجاز و عاصم و یعقوب.

و مفتیران در معنی او خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: نامی است از نامهای خدای تعالی. بعضی دگر گفتند: نام سورت است.

بعضی دگر گفتند: نام مهمترین است که خدای تعالی سوگند خورد به اینکه «۴». کلبی گفت: ثناست که خدای تعالی

(۱). آط: می کنی، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۲). آج، لب: هیچ فرزندی.

(۳). آج، لب او.

(۴). آب، آز، مش: آن.

صفحه : ۵۷

گفت خود را. سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که: اینکه حروفی است مشتق از نامهای خدای، «کاف» از کریم و کافی و کبیر، و «ها» از هادی، و «یا» از رحیم، و «عین» از علیم و عظیم، و «صاد» از صادق.

کلبی گفت، معنی آن است که: اشارت در «کاف» آن است که: کاف لخلقها، و در «ها»: هاد لعباده، و در «یا»: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ (۱)، «عین»: عالم بتدبیره، صاد: صادق فی وعده.

قوله: ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ، مرفوع است به خبر مبتدا بر (۲) قول آنان که گفتند: نام سورت یا نام قرآن یا نام خداست، گفتند: محلّ کهیصص، رفع است بر ابتداء، و ذِکْرُ خَبْرِ اَوْسْتِ، التَّقْدِيرُ: هذا الاسم او هذا القرآن، او هذه السورة ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ، و بر قول آنان که ثنا گفتند، گفتند (۳): مبتدای مقدر باشد، ای هو ذکر رحمت ربّیک. و عبده منصوب است به «رحمت»، و گفتند: به «ذکر» بر تقدیم و تأخیر، و تقدیر آن که: ذکر ربّیک عبده زکریا برحمته.

حق تعالی گفت: اینکه سورت، یا اینکه قسم، یا اینکه قرآن، یا اینکه حدیث، یا اینکه ثنا، یاد کردن خداست تعالی رحمتی و بخشایشی را که بر بنده‌اش زکریا کرد، یا ذکر زکریاست که خدای کرد او را به رحمت.

«اذ»، محلّ و نصب است بر ظرف، و عامل در او «ذکر» باشد یا «رحمت»، و رحمت اولیتر، برای آن که رحمت آنکه بود (۴) وقت ندا و ذکر یاد کردن او رحمت است با رسول چون ندا کرد زکریا خدایش را، یعنی بخواند و دعا کرد ندای پوشیده در سر دور از ربا. آنکه حکایت آن ندا و دعا کرد، گفت: قال، یعنی زکریا گفت: رَبِّ و الاصل رَبِّي، جز که «یا» بیفکند و اکتاف به کسره کرد. اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ، گفت: بار خدایا؟ استخوان من ضعیف شد، یعنی بی قوت شدم. و تخصیص استخوان برای آن کرد که در اندام آدمی استخوان سخت تر باشد، چون او سست شود حال گوشت و

(۱). سوره فتح (۴۸) آیه ۱۰.

(۲). آج، لب: اینکه.

(۳). آج، لب: که گفتند ثناست.

(۴). همه نسخه بدلها در.

صفحه : ۵۸

عصب و عروق چه باشد. وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا، و سرم به پیری بیخشد (۱)، آتش پیری در سرم گرفت، اینکه عبارت است از آن که: پیری همه سرم بگرفت، و پیری را به آتش وصف کردن از غایت تشبیه است برای آن که سواد موی به ظلمت ماند، و ظلمت به نور آتش منتفی شود، دگر آن که: آتش چون در جایی افتد، بر یک جای بنه استند (۲)، بل پیرامن بگیرد، همچنین پیری (۳) سرایت کند و همه پیرامن بگیرد.

و در نصب شیباً دو وجه گفتند، یکی: تمیز، نحو قولهم: تصبّب عرقاً و تفقاً (۴)، و یکی: مصدر لا- من لفظ الفعل، کانه قال: و شاب الرأس شیباً. و لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا بار خدایا و من هرگز بهدعا و خواندن تو بدبخت نبوده‌ام، یعنی هرگز نبود که من تو را خواندم اجابت نکردی، بل هر گه که تو را خواندم از درگاه تو با سعادت و کامروایی بر گشتم.

چون ضعف حال خود بگفت و نیاز عرضه کرد شرح حال می گوید: وَ اِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي، بار خدایا من می ترسم از بنی اعمام من. و مولی، معانی بسیار دارد و مرجع همه با اولی است چنان که بیان کرده‌ایم در سوره المائده، و اینکه جا مراد بنو اعمام اند، و مثله، قول الشاعر:

هلا بنی عمنا مهلا موالینا

مراد عصبه‌اند. مجاهد گفت: برای آن ترسید از ایشان که شرار بنی اسرائیل بودند من ورائی، ای من خلفی، و اینکه «وراء» اینکه جا خلف است، یعنی من می‌ترسم که اینکه بنو اعمام من از پس من در ترکه من حسن الخلافه به جای نیارند و آن را ضایع کنند و در معصیت صرف کنند. و کانت امراتی عاقراً، و اینکه اهل من نازاینده است، و گفتند: خود او را هرگز فرزند نبود. و اصل عاقر من العقر است یقال: عقر الناقة، پنداری او را از زادن پی بکرده‌اند، تا از زادن فرو مانده است، چنان که شتر پی کرده از رفتن فرو ماند. بر اینکه اشتقاق، عاقر من باب لابن و تامر باشد، و مرد و زن نازاینده را عاقر گویند، قال الشاعر:

(۱). آج، لب: بیخید.

(۲). بنه استد/ بناستد.

(۳). آج بدین طریق.

(۴). آج شحما.

صفحه : ۵۹

و لبس «۱» الفتی ان كنت اسود عاقرا جباناً فما عذری لدی کل محضر

عاقر، در بیت صفت مردی است. اکنون دعا و مسأله «۲» اینکه است که: فَهَب لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، مرا از نزد تو «۳» وئی ده، ایشان که موالی‌اند امروز که فرزند نیست اولتراند به میراث من، مرا فرزندی ده که ولی باشد، یعنی اولی بمیراثی منهم، که به میراث من از ایشان اولتر باشد. و گفتند: مراد آن است که مرا فرزندی ده که وئی باشد از اولیای تو، مرا فرزند باشد [«۴» و تو را ولی.

یرثنی، ابو عمرو و کسائی خواندند به جزم: یرثنی، علی جواب الدعاء الذی صورته الامر «۵»، و باقی قراء خواندند به رفع: یرثنی، علی صفة الولی، ای ولیا وارثالی. گفتند: اینکه برای آن است که، اسم نکره است و اگر معرفه بودی جزم وجه «۶» بودی، و درست آن است که تعلق به آن «۷» دارد، بیش از آن نیست که چون اسم نکره باشد و فعل به دنبال او آید در جای صفت او افتد که افعال نکرات باشند و صفت «۸» وفق موصوف باید فی التعریف و التکیر «۹». اگر اسم معرفه باشد و صفت او نکره نشاید اگر جواب نکند «۱۰» در جای حال افتد، نحو قوله: فَذُرُّهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ «۱۱».

و یرث من آل یعقوب، و میراث آل یعقوب بر گیرد، یعنی یعقوب بن ماثان و آل یعقوب احوال زکریا بودند، و زکریا از فرزندان هارون بن عمران «۱۲»، برادر موسی عمران. مقاتل گفت: یعقوب بن ماثان برادر عمران بود پدر مریم که مادر عیسی بود. و اجعله رب ربه ربه، و بار خدایا اینکه کودک را مرضی و پسندیده کن، یعنی توفیق ده او را و لطف کن با او تا مرضی و پسندیده باشد، و در آیت دلیل است بر آن که از پیغامبران میراث گیرند که زکریا گفت: یرثنی و یرث من آل یعقوب، و حقیقت

(۱). آط و دیگر نسخه‌ها: لیس، به قیاس با منابع شعر و تفسیر و لغت، تصحیح شد.

(۲). آز: مسئل. [.....]

(۳). مش: نزدیک خود.

(۴). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط، آورده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: هو صورة الامر.

(۶). آج، لب: اوجه.

(۷). همه نسخه بدلها: نه به اینکه.

(۸). همه نسخه بدلها بر.

(۹). همه نسخه بدلها و.

(۱۰). همه نسخه بدلها: اگر به جواب کنند.

(۱۱). سوره اعراف (۷) آیه ۷۳.

(۱۲). همه نسخه بدلها بود.

صفحه : ۶۰

میراث در مال باشد، چه «۱» او انتقال مال الموروث باشد «۲» الی الورثه بعد موته «۳» بحکم الله. و قول آن کس که گفت: وراثت نبوت یا علم خواست باطل است، برای آن که علم و نبوت به میراث نرسد، چه علم به اجتهاد توان یافتن و نبوت به مصلحت، پس عدول کردن از ظاهر آیت وجه نیست.

و اما شبهت آنان که گفتند که: دختر حجب نکند عصبه را از میراث، آن است که زکریا پسر خواست، گفت: وَلِيًّا، و لم يقل: وليه، چه اگر وليه گفتی، حجب نکردی و از عصبه صرف نکردی چیزی نیست، برای آن که در طباع بشر مرکوز آن است که فرزند نرینه خواهند. دگر آن که مسلم نیست که لفظ ولی خاص باشد به مردان دون زنان، بل لفظ ولی مشترک است میان مردان و زنان، پس ظاهر آن است که او طلب فرزند کرد سوا اگر نرینه بودی «۴» و اگر مادینه «۵».

یا زکریا، خدای تعالی دعای او به اجابت مقرون کرد و گفت: ای زکریا؟ ما تو را مژده می دهیم بَغْلَامٍ «۶»، به فرزند نرینه نام او یحیی که پیش از اینکه او را همنام نبوده است، یعنی اینکه نام بر او خاص است و کس پیش از او یحیی نام نبوده است، و اینکه روایت عکرمة است از عبد الله عباس. و سعید جبیر و عطا گفتند «۷»: لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلِ سَمِيًّا، ای شبیهها و مثلاً، ما او را مثلی و شبیهی نکردیم پیش از آن، و دلیله قوله تعالی: ... هَلْ تَعْلَمُ لَهُ «۸» قبل برای آن گفت که، از «۱» پس او رسول ما بهتر از او بود «۲»، و اینکه هم درست نیست برای آن که از پیش او پیغامبران به از او بودند چون: نوح - علیه السلام - و ابراهیم و موسی «۳» علیهما السلام «۴».

قال رَبِّ اَنْتَ يَكُونُ لِي غُلَامًا، زکریا - علیه السلام - گفت: بار خدایا؟ [مرا]

«۵» چگونه پسری باشد، وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا، و اهل من عاقر است، نازاینده، و من از پیری و علو سن از حد فرزند گذشته‌ام، یعنی پشت من از آب خشک شده است. قتاده گفت: مراد آن است که، استخوانهای من از گوشت خشک شده است، يقال: ملک عات «۶» اذا كان قاسی القلب، و عبد الله عباس [خواند]

«۷»: عَسِيًّا، و هو متجاوز الحد «۸» را در سخت دلی گویند: عتیا و عسیا «۹». و حمزه و کسائی خواندند: عتیا و جتیا و صلیا و بکیا، به کسر اوایل اینکه کلمات، و در شاذ یحیی بن وثاب هم چنین خواند، و آنان که کسر خواندند برای مقاربت «یا» اختیار کردند، و اصل کلمه عتوی و جتوی بوده است، علی وزن فعول فی جمع فاعل، کساجد و سجود و راکع و رکوع. آنگه برای مجاورت «یا»

آخر، «واو» را [۱۱-ر]

«یا» کردند، و در «یا» ادغام کردند، فصار عتیا و جتیا.

قالَ كَذَلِكَ، خدای تعالی گفت: همچنین «۱۰» که بینی، و گفتند: همچنان که تو را بیافرید و تو هیچ نبودی. چه آن خدای که از لا شیء شیء کند، یعنی از ناموجود وجود «۱۱» کند، و آن را هیچ اصلی نه، قادر باشد بر آن که بر خلاف عادت از مردی پیر و زنی نازاینده فرزندی پدید آرد. آنگاه گفت: هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ، «هو» راجع باشد با فرزند یا با خلق، آن بر ما «۱۲» آسان است. وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلِ، و تو را بیافریده‌ام «۱۳» پیش از

- (۱). مش: آن بود که گفت که پس.
- (۲). همه نسخه بدلها: پس رسول ما بهتر از او نبود.
- (۳). آژ، مش و عیسی.
- (۴). مش: علیهم الصلاة والسلام.
- (۵-۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.
- (۶). آج، لب: عاقرا.
- (۸). آج، لب: مجاوز الحد. [...]
- (۹). همه نسخه بدلها: عتا و عتیا.
- (۱۰). همه نسخه بدلها یعنی همچنین.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: موجود.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: من.
- (۱۳). همه نسخه بدلها: بیافریدم.

صفحه : ۶۲

اینکه. کوفیان خواندند: خلقناک، بر جمع علی سبیل التعظیم. و لَمْ تَكُنْ شَيْئًا، ای موجودا، و تو شیء نبودی، یعنی موجود نبودی، و «شیء»، اسم «۱» است بر موجود و معدوم مشتمل، اینکه جا به قرینه خَلَقْتُكَ حمل باید کردن بر موجود دون معدوم، کأنه قال: و قد او جدتک من قبل، ای من قبل هذا و لم تک موجودا.

قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً، زکریا گفت: بار خدایا؟ مرا آیتی و علامتی کن.

خدای تعالی گفت: آیت و علامت و دلالت تو آن است که، تو با مردمان نتوانی گفتن سه روز بی آفتی و خرسی که در زبانت باشد، و ذلك قوله: سَوِيًّا، ای صحیحا سلیمان من غیر آفة، و اینکه قول عبد الله عباس است و مجاهد، و نصب او بر حال بود فی قوله: أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ، یعنی و انت سوی سلیم «۲».

مردم بر عادت بر در مسجد منتظر بودند تا او در بگشاید و نماز کنند با او. او در بگشاد و از ره «۳» محراب بیرون آمد، فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ، اشارت کرد با ایشان که تسبیح کنی بامداد و شبانگاه، یعنی نماز کنی، و السَّبْحَةُ الصَّلَاةُ.

یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ، گفتیم یا یحیی کتاب هست «۴» و آن، آن است ففعل «۵» ذلك و آتیناه یحیی، و قلنا له: یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ، گفتیم: یا یحیی؟ کتابها گیر به قوتی که ما دادیم تو را، و قیل: بجَدِّ و اجتهاد. و آتیناه الْحُكْمَ صَبِيًّا، و ما او را حکمت دادیم و او کودک بود. و نصب «صَبِيًّا» بر حال است از مفعول، و قیل: آتیناه الفهم، و قیل: النَّبُوَّةُ. و نزدیک ما نشاید «۶» که در حال صبی خدای تعالی پیغامبری دهد کسی را برای آن که اینکه به کمال عقل تعلق ندارد، و روا بود که خدای تعالی در حق پیغامبران به معجز خرق عادت کند یحیی را و عیسی را از «۷» حال کودکی پیغامبری دهد «۸»، خرق عادت در حق پیغامبران بدیع نیست.

و روایت کرده‌اند که، کودکان یحیی را گفتند: بیا تا بازی کنیم «۹»، گفت: ما

- (۱). همه نسخه بدلها: اسمی.
 (۲). آج، لب، آز، مش: سلیم سوی.
 (۳). آب، آط، آز، رده، مش: پرده.
 (۴). همه نسخه بدلها: بقوّه، در کلام محذوفی هست.
 (۵). آج، لب: که فعل.
 (۶). آب، آز، مش: شاید، آج، لب: باشد.
 (۷). همه نسخه بدلها: در.
 (۸). آب، آط، آج، لب، آز چه، مش که.
 (۹). همه نسخه بدلها او. [.....]

صفحه : ۶۳

الله للعب خلقنا {

، ما را نه برای بازی آفریده‌اند. و در خبر است که: چندانی بگریست «۱» که گوشت از روی او بشد «۲» و اصول اسنان او پیدا شد «۳»، پدر از آن که مادام گریان بودی دلتنگ می‌شد، گفت: بار خدایا؟ از تو فرزندی خواستم تا مرا به او تسلی باشد، مرا فرزندی دادی که در دل «۴» من است، گفت: تو از من ولی خواستی، و اولیا «۵» چنین باشند. وَ حَنَّانًا مِنْ لَدُنَّا، ای رحمه من لدنا، ای و آتیناه رحمه عطف است علی قوله: الْحُكْمُ. عبد الله عباس گفت و حسن و قتاده که: «حنان» رحمت باشد، مجاهد گفت: تعطفًا. عکرمة گفت: محبّته، يقال: حنانک و حنانیک، قال امرؤ القیس:

و يمنحها بنو شمجی «۶» بن جرم معیز هم حنانک ذا الحنان
 و بیشتر «۷» مثنی استعمال کنند، چنان که: لئیک و سعدیک و حنانیک، قال طرفه:

ابا منذر افنیت فاستبق بعضنا حنانیک بعض الشّراهون من بعض
 و تحنن اذا ترخم، قال الشّاعر:

تحنن علی هداک الملیک فان لكل مقام مقالا
 و منه الحنین الّذی هو الشّوق، و حنین النّاقه. وَ زَكَاءً، ای طاعه لله «۸»، و اینکه قول عبد الله عیّاس است. حسن گفت: مراد تزکیه است، یعنی ما او را تزکیه کردیم به حسن ثنا بر او، چنان که شهود «۹» را تزکیه کنند، و قیل: زکوة، ای طهاره، و قیل: نماء و برکه. وَ کانَ تَقِيًّا، و یحیی - علیه السلام - پرهیزگار بود.
 وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ، و نیکو کار بود با پدر و مادر. و البرّ و البازّ واحد. وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا، و مردی متکبر عاصی نبود. و عصی بر وزن

فعیل است بنای مبالغه باشد به

- (۱). آج، لب: بگریستی.
- (۲). آج، لب: بشدی.
- (۳). آج، لب: پیدا شدی.
- (۴). کذا: در اساس و آز، دیگر نسخه بدلها: درد دل.
- (۵). همه نسخه بدلها من.
- (۶). اساس: بنو شجم، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۷). همه نسخه بدلها بر.
- (۸). اساس: الله، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.
- (۹). همه نسخه بدلها: مشهود.

صفحه : ۶۴

معنی فاعل است.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ، و سلام بر او باد، آن روز که او را بزادند و آن روز که «۱» بمیرد، و آن روز که او را زنده کنند. و نصب حَيًّا، بر حال است از مفعول. و گروهی گفتند:

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ، معنی آن است که: سلامت است او را از آن عبث «۲» شیطان [در]

«۳» ولادت و اغرا و اغوای او در وقت بلوغ، و آن روز که بمیرد از هول [۱۱-پ]

مطلع، و آن روز که او را زنده کنند از احوال قیامت و عذاب دوزخ.

حسن بصری گفت: یک روز یحیی و عیسی به یکدیگر رسیدند، یحیی عیسی را گفت: شفیع من باش نزد خدای که تو از من بهتری. عیسی گفت: تو از من بهتری، برای آن که سلام بر خود من کردم، و سلام بر تو خدای کرد.

قوله: وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ، و یاد کن ای محمّد در اینکه کتاب قرآن مریم را- و هی مریم بنت عمران بن ماثان، إِذِ انْتَبَذَتْ، ای اخذت نبذۀ، ای ناحیه، آنکه که با کناره‌ای شد. مَكَانًا شَرْقِيًّا، جایی که متصل بوده است به جانب مشرق. و گفتند: جایی که آفتاب دیمه «۴» بود برای آن که در فصل زمستان بود یقال: جلس نبذۀ و نبذۀ، ای ناحیه.

حسن بصری گفت: ترسایان برای آن روی به مشرق کنند که مریم مکان شرقی گرفت، گفتند: برای آن گوشه‌ای گرفت که غسل خواست کردن. عکرمه گفت:

مریم در مسجد بودی مادام تا طاهر «۵» بودی، چون حیض «۶» رسیدی او را با خانه‌ای خالی «۷» رفتی اینکه وقت خالی شده بود «۸» گوشه‌ای گرفت تا غسل کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا، گفتند: پرده‌ای بیست، و اینکه قول عبد الله عباس است. مقاتل گفت: در پس کوه شد چون برهنه شد و غسل می کرد، نگاه کرد جبریل را دید در صورت برنای «۹» امرد نکو روی جعد موی با او در حجاب، و ذلک قوله:

(۱). آج، لب، مش او.

(۲). همه نسخه بدلها: از عبث.

(۳). - اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). آج، لب: دمیده.

(۵). همه نسخه بدلها: طاهره. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها: حایض.

(۷). همه نسخه بدلها: خاله.

(۸). همه نسخه بدلها: پاک شده بود.

(۹). آب، آز، مش: برنایی.

صفحه : ۶۵

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا، ما روح خود را یعنی جبریل را به او فرستادیم. فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا، ممثّل شد او را، یعنی بر مثال آدمی تمام خلق، نکو صورت. و برای آن بر صورت آدمی پیش او شد که اگر بر صورت خود پیش او شدی، او بر میدی «۱» با او آرام نگرفتی. و بعضی دگر گفتند: مراد به «روح» عیسی است - علیه السلام - یعنی، خلقنا منها عیسی، ما عیسی را به او فرستادیم، یعنی عیسی را از او پدید آوردیم و بیافریدیم. و قول اوّل درست تر است و به ظاهر لایقتر.

چون مریم علیها السلام - او را بدید، گفت: إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا، پناه با خدای می دهم از تو اگر پرهیزگاری. امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت:

دانست که پرهیزکار باشد که از خدای بترسد. و گفته اند. تقی، نام مردی بود در آن روزگار که از جمله مصلحان بود، گفت: اگر تو طریقه آن مرد داری، من از تو پناه با خدای می دهم. و گفتند: تقی، نام مردی بود در آن روزگار مفسد که به بامهای مردمان فرو شدی و دنبال زنان مردمان داشتی که او را بر عکس تقی خواندندی، گفت: اگر تو آن مردی من پناه با خدای می دهم از تو.

جبریل گفت: إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ، من رسول خدای توام لِأَهَبَ لَكَ غُلَامًا، «لام» تعلق دارد به محذوفی، المعنی جئتک او ارسلنی الیک لِأَهَبَ لَكَ، برای آن آمده ام تا تو را فرزندی بدهم پارسا و پرهیزگار. و ابو عمرو خواند: لیهب لک، یعنی تا خدای بدهد تو را، و بر اینکه قراءت محذوف، ارسلنی الله الیک باشد.

مریم گفت: أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ؟ مرا چگونه باشد فرزندی؟ وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ، و دست هیچ آدمی به من نارسیده، وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا، و من کار ناشایست ناکرده.

و اصل المس، المس «۲» بالید، ثم جعل کنایه عن الجماع. و البغی، الزانیة «۳» من البغاء و هو الزناء، قال الله تعالی: وَلَا تَكْرَهُوا قَتْلًا تَكْرَهُوا عَلَى الْبِغَاءِ «۴».

قال كَذَلِكَ، گفت جبریل همچین، یعنی همچین که بینی. و گفتند:

همچنان که دگر افعال غریب و بدیع می کند «۵». هُوَ عَلَى هَيْئٍ، آن بر من آسان است و

(۱). همه نسخه بدلها از او و.

(۲). همه نسخه بدلها: اللّمس.

(۳). اساس: الزنا، آط و دیگر نسخه بدلها: الزانی، با توجه به قاعده لغت تصحیح شد.

(۴). سوره نور (۲۴) آیه ۳۳

(۵). آج، لب: می کنند.

صفحه : ۶۶

اینکه سخن اگر چه جبریل می گوید با مریم از آن جا که به رسالت خدای می گوید: «علی» می گوید تا همچنان است که خدای تعالی می گوید. وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ، و تا آن را آیتی و علامتی کنیم برای مردمان و رحمتی و بخشایشی از ما بر ایشان. وَ كَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا، و اینکه کاری است قضا کرده و حکم در او برفته، اینکه مناظره‌ای است که میان مریم و جبریل - علیه السلام - برفت.

فَحَمَلَتْهَا، آنکه جبریل - علیه السلام - پیرهن «۱» بر تن مریم کرد، و یک روایت آن که پیرهن بر زمین نهاده بود در حال مریم بار بر گرفت چون پیرهن در پوشید. فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا، به جانبی برفت جایی دور از قومش، و ضمیر در هر دو جایگه در آیت راجع است با عیسی - علیه السلام -. و القصی، البعید، و الاقصی الابعد، و القصوی تأنیث الاقصی [۱۲-ر]

کلبی گفت: مریم را پسر عم «۲» بود یوسف نام، او را گفتند: مریم آبستن است، بیامد بنگرید همچنان بود، خواست تا او را بکشد جبریل آمد و بانگ بر او زد و گفت: نگر تا او را تعرّضی نکنی که حمل او از روح القدس است، دست از تعرّض او برداشت و بر طریق خدمت با او بود «۳».

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ، بیاورد «۴» او را درد زادن، اجاء متعدّی باشد از جاء، كأذهب من ذهب، و قيل: اجائها الجأها «۵»، و معنی متقارب است. و اصل المخاض، تحرك الولد في البطن وقت الخروج، و منه المخض لأنه تحرك، قال الشاعر:

تمخضت المنون له بيوم انى و لكل حامله تمام

مفسران خلاف کردند در مدّت حمل مریم و وقت وضعش، بعضی گفتند: نه ماه بود بر عادت دیگر زنان، و بعضی دگر گفتند: هشت ماه بود، و اینکه آیتی دگر بود برای آن که خدای تعالی چنین رانده است که آن که «۶» به هشت ماه زاید بنماند «۷»، و

(۱). همه نسخه بدلها مریم بگرفت و باد در آستین او بدمید. دو روایت است، یکی آن که پیرهن.

(۲). همه نسخه بدلها: عمی.

(۳). همه نسخه بدلها: می بود.

(۴). آب، آرز، مش: بیامد.

(۵). چاپ مرحوم شعرانی (۷/۴۰۲): ای جاءها. [...]

(۶). آج، لب، آرز، مش: آنان که.

(۷). همه نسخه بدلها: زائید بنمانند.

صفحه : ۶۷

اینکه خاص عیسی را بود - علیه السلام. و گفتند: شش ماه بود، و گفتند: سه ساعت بود، و گفته اند: یک ساعت بود، و اینکه قول عبد الله عباس است «۱»، برای آن که خدای تعالی میان حمل و وضع او فصلی نکرد.

مقاتل بن سلیمان گفت: سه ساعت بود حمل به یک ساعت بود و تصویر به یک ساعت، و وضع به یک ساعت. و وقت وضعش پیش «۲» زوال بود همان روز، و مریم را در آن حال ده سال بود و دوبار عذر زنان دیده بود.

و در قراءت عبد الله مسعود، آواها «۳» المخاض، ای ردها الیه. إلی جذع النَّخْلَةِ، به آن درخت خرما- و آن جا درختی بود خشک گشته و سالخورده- و فصل زمستان بود و سرمای سخت. مریم- علیها السلام- پیش آن درخت آمد و پشت به آن درخت باز داد، درخت سبز شد و برگ بر آورد و خوشه‌های «۴» رطب در آویخت از او، و اینکه دو معجز بود، یکی: درخت خشک شده تازه شدن، و دگر: در وقتی که نه آوان رطب بود، رطب بر درخت پیدا شدن.

هلال بن حیان گفت عن ابی عبد الله که: آن جا درخت خرما نبود، خدای تعالی از جای دیگر درختی آن جا آورد «۵»، تازه کرد و گفت: آن جایگاه را که عیسی را زادند آن را «بیت لحم» «۶» گویند.

مریم- علیها السلام- چون بار بنهاد فرو ماند و اندیشه کرد که «۷» با قوم چه خواهم گفتن، و چه عذر آرم، و اینکه حدیث از من که قبول کند؟ از سر دلتنگی گفت:

کاشکی من پیش از اینکه بمرده بودمی و فراموش مردمان شده؟ حمزه خواند و اعمش و یحیی بن وثاب: نسیاً، به فتح «نون» و باقی قراء به کسر، و هما لغتان: کحجر و حجر، و وتر و وتر، و نسی مقیستر است برای آن که فعل

(۱). همه نسخه بدلها گفت.

(۲). همه نسخه بدلها از.

(۳). اساس: افجائها، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۴). اساس: خوشهای / خوشه‌های.

(۵). همه نسخه بدلها و

(۶). همه نسخه بدلها: بیت اللحم.

(۷). آب، آط، آز، مش: اینکه اندیشه کرد، آج، لب: در اینکه اندیشه که.

صفحه : ۶۸

باشد به معنی مفعول، کالدَّبْح و النَّفْض «۱» و النَّقْض، و نسی و منسی یکی باشد بمعنی، و لکن جمع برای اختلاف لفظین کرد، کالتأی و البعد.

عبد الله عباس گفت: اراد شیئا متروکا، چیزی بگذاشته، من قولهم: نسی ای ترک.

قتاده گفت: شیئا لا يعرف و لا یدکر! چیزی که کسی نشناسد و نام نبرد. عکرمه و ضحاک و مجاهد گفتند: حیضه ملقاء، ربیع گفت: سقط باشد، کودک که از شکم مادر بیوفتد. عطاء بن ابی مسلم «۲» گفت: معنی آن است که، لیتنی لم اخلق، کاشکی مرا نیافریده بودندی. قراء گفت: آن خرقة باشد که زن حیض بیندازد آن را، و اصل اشتقاق آن است که ما گفتیم، قال الشاعر، انشده ابو عبیده:

ا تجعلنا قشرا لکلب «۳» قضاعه و لست بنسی فی معد و لا دخل

فناداها من تحتها، نافع و حمزه و کسائی خواندند و حسن و ابو جعفر و شبیه: من تحتها، به کسر «میم» و «تا» بر حرف جر، و باقی قراء، به فتح «میم» و نصب «تا» «تحت». فناداها، ندا کرد او را از زیر آن درخت «۴»، و آن جبریل بود- علیه السلام. و آن که «من» خواند، به فتح «میم» گفت: عیسی بود که او را ندا کرد. أَلَّا تَحْزَنِي، نگر؟ تا اندوه نداری که خدای تعالی در زیر تو سری کرد. جمله مفسران گفتند: مراد جوی کوچک است، و كذلك الجدول، و الجعفر، قال لبید:

فتوسطا عرض السرى فصدعا مسجورة متجاوزا قلامها» (۵)
و قال آخر:

سلم ترى (۶) الدالی منه ازورا اذا يعب (۷) فی السرى هرهره

- (۱). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، توضیح آن که «النفص» به معنی «منفوض» آمده است، لکن بر وزن فعل چنان که در «ذبح» و «نقض» هست، نیامده.
- (۲). همه نسخه بدلها: ابی سلمه.
- (۳). آب، آز، مش: قشر الکلب.
- (۴). آب، آط، آز، مش باو آن که در زیر آن درخت بود.
- (۵). آب: متجاوز الاقلامها، آط، آج، لب، مش: متجاوزا اقلامها. [.....]
- (۶). آب، آج، لب، آز، مش: یری.
- (۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: يععب، به قیاس با چاپ شعرانی و منابع شعر و لغت، تصحیح شد.

صفحه : ۶۹

گفتند «۱» برای آن جوی «۲» را سری خوانند، لآنه یسری ای یجری، فعیل باشد به معنی فاعل. و حسن بصری گفت: مراد به سری «عیسی است - علیه السلام. و سری» مرد [۱۲-پ]
صالح گزیده باشد، و اینکه فعیل باشد به معنی مفعول من سراه «۳» اذا اختاره، پس سری مختار باشد. و قال، شعر:

دیف السنم تستریه «۴» اصابعه
ای تختاره «۵»، و قال:

ان السرى هو السرى بنفسه و ابن السرى اذا سری اسراهما
و خدای تعالی در پیش مریم جوی آب روان پیدا کرد.
و هزى إلیک بجدع النخله، و بیفشان اینکه خرما. «با»، زیادت است برای تأکید آورد، چنان که: ... تنبت بالدهن «۶» ... و کقول
الشاعر:

ضرب بالبيض و نرجوا بالفرج
ای، نرجوا الفرغ، و قال آخر:

بواد یمان ینب «۷» السدر «۸» صدره و اسفله بالمرخ و الشبهان
تساقط، اراد تتساقط، جز که «تا» ی تفاعل را در «سین» ادغام کردند- چنان که بیان کردیم «۹». و جزم او برای جواب امر است.

و یعقوب و نصیر «۱۰» و البراء بن عازب و ابو حاتم و حماد خواندند: یساقط بالیاء ردّا الی «۱۱» الجذع. و حفص خواند: تُساقط، به ضم «تا» و تخفیف و کسر «قاف» ردّا الی النَّخْلَةَ. و حمزه و اعمش و ابو عبیده خواندند: تساقط، به فتح «تا» و «قاف» مخفّف، اکتفاء «۱۲» باحدی الثّائین عن الاخری، و آن که ساقط بود، «تا» ی افتعال بود که «تا» ی مضارعه برای معنی مضارعه آید. تا بیوفتد بر تو رطب تازه، کانه جنی من

(۱). همه نسخه بدلها: و گفتند.

(۲). همه نسخه بدلها آب.

(۳). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، با توجه به ضبط لغت، «استراه» صحیح تر به نظر می‌رسد.

(۴). آب، آز، مش: سریئه، آط: سیرته، آج، لب: سربوا.

(۵). آب، آز، مش: مختاره.

(۶). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۰.

(۷). آط، آج، لب: تنبت.

(۸). چاپ مرحوم شعرانی: الشّث.

(۹). همه نسخه بدلها از اینکه جنس.

(۱۰). همه نسخه بدلها: نصر.

(۱۱). همه نسخه بدلها: علی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: اکتفی. [.....]

صفحه : ۷۰

ساعته، و جنّی، مجنی باشد، فعل به معنی مفعول، میوه بچیده. و الجناء «۱»، الثّمرة، و قال:

هذا جنای و خياره فيه اذ كلّ جان يده الى فيه

و در نصب رُطْبًا جَنِيًّا، دو قول «۲» گفتند. میرّد گفت: مفعول به است تقدیره هَزَى رطبا جتيا بجذع النَّخْلَةَ، و بر اینکه قول «با» زیادت نباشد «۳»، متعلق بود به محذوفی، ای حاصل «۴» کائنا بجذع النَّخْلَةَ، و اینکه قول «۵» سدید است تا «با» از فایده بنشود، و نباید گفتن که زیادت است. و وجه دیگر آن است که: نصب او بر تمییز است و به معنی در جای فاعل بود، چنان که طاب نفسا و تصبّب «۶» عرقا، ای طاب نفسه و تصبّب «۷» عرقه.

ربیع بن خثیم گفت: زاد [ن زن]

«۸» را بهتر از خرما نیست و بیمار را بهتر از عسل بنزدیک من، یعنی، برای آن که «۹» مریم را خرما داد و «۱۰» گفت: انگبین «۱۱» شفاست مردمان را.

عمرو بن میمون گفت: زن چون دشخوار زاید او را رطب باید دادن. عایشه گفت: از سنّت آن است که خرما بچنانند «۱۲» و در دهن کودک نهند آن ساعت که بزاده باشند او را، که رسول - علیه السلام - همچنین کردی.

و اهل اشارت گفتند: چون مریم را گفتند «۱۳». وَ هَزَى إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ، گفت: بار خدایا؟ پیش از اینکه که تندرست بودم و رنجور نبودم و رنج نفاس نبود بر من، روزی من «۱۴» می‌رسانیدی بی آن که مرا سعی بایست کردن، اکنون می‌فرمایی که درخت

بجنیان تا خرما بیوفتد؟ گفت: بلی آن وقت مجرد بودی «۱۵» دلت بکلی به من بود، اکنون گوشه دلت به عیسی متعلق است چون «۱۶» بعضی از دل در فرزند بستی، ما

(۱). چاپ مرحوم شعرانی (۷/۴۰۴): و الجناء و الجناء.

(۲). همه نسخه بدلها: وجه.

(۳). همه نسخه بدلها: باشد.

(۴). آط، آج، لب، آز، مش: صلاحا.

(۵). آب، آط، آز: قولی.

(۶-۷). آب، آج، لب، آز، مش: نصب.

(۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها خدای تعالی.

(۱۰). آب، آز، مش در غسل.

(۱۱). همه نسخه بدلها: اندر اینکه.

(۱۲). همه نسخه بدلها: بخایند، در اساس دو حرف اول کلمه نقطه ندارد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: گفت.

(۱۴). همه نسخه بدلها: به من.

(۱۵). همه نسخه بدلها: آنگه که به خود بودی. [.....]

(۱۶). همه نسخه بدلها تو.

صفحه : ۷۱

روزی تو به گوشه درخت باز بستیم، سعی کن تا به تو رسد، و شاعر اینکه معنی خوش گفت:

توکل علی الرحمن فی کل حاجه و لا تترکن الجد فی شدۀ الطلب

الم تر ان الله قال لمريم و هزی بجذع النخلة تساقط «۱» الرطب

و لو شاء ان تجنيه من غير هزة جنته و لكن كل شيء له سبب

و اینکه معنی نیز به پارسی کسی گفت «۲»:

برخیز و فشان «۳» درخت خرما تا شاد شوی رسی به بارش

کان مریم تا درخت نشاند خرما نفتاد در کنارش

فکلی و اشربی، آنگه جبریل او را گفت: یا مریم؟ از اینکه خرما بخور [و اینکه آب باز خور]

«۴» و چشم به عیسی روشن دار. و نصب او بر تمیز است نحو قوله: فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا «۵».

و در اصل او دو قول گفتند، یکی آن که: من القَرَّ «۶» الَّذِي هُوَ الْبَرْدُ، برای آن که مردم دژم «۷» دلتنگ راسخین العین گویند، و عرب گوید: آب چشم چون از خَرْمی باشد سرد بود، و چون از دژمی «۸» باشد گرم بود. و قولی دیگر آن است «۹»: من القَرَّ، چشم در او بند و چشم به او دار، یقال: [۱۳-ر]

قررت به عینا اقرَّ قَرَّةً، و قررت فی المكان اقرَّ قرارا. فَإِمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا، فاما ترین شرط است و «ما» زیادت، و اینکه «نون» تأکید با «ان» شرط آنگاه باشد که «ما» با او بود، چون «ما» نباشد نگویند ان تفعلن «۱۰»، چون که «۱۱» گویند: اما تفعلن «۱۲»، اگر بینی از آدمیان کسی را. فُقُولِي، بگو که: من نذر کرده‌ام خدای را روزه‌ای. گفتند: خدای تعالی

(۱). چاپ مرحوم شعرانی (۷/۴۰۶): تسقط.

(۲). آج، لب: گفته.

(۳). آط: بشان.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با متن عربی و اتفاق نسخه بدلهای افزوده شد.

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۴.

(۶). همه نسخه بدلهای: القراء الَّذِي.

(۷). آج، لب: و.

(۸). همه نسخه بدلهای: اندوه.

(۹). آج، لب: که.

(۱۰). آب، آط، آز، مش: نفع، آج، لب: نفع.

(۱۱). آب، آز، مش: جز که.

(۱۲). اساس: اما ان تفعلن، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلهای، تصحیح شد.

صفحه : ۷۲

اول او را گفت: نذر کن روزه خود «۱» با من تا چون خبر دهی که نذر دارم در روزه سخت راست باشد. و گفتند: [مراد]

«۲» به صوم صمت است، و صوم صمت در شرع ایشان روا بود، بل مستحب بود، در شرع ما حرام است، و حق تعالی اینکه نذر برای آن فرمود او را تا مردم با او بسیار نگویند و رنج نمایند او را «۳». بگو که من نذر کرده‌ام که با هیچ آدمی سخن نگویم که من روزه دارم.

اگر گویند: چون روزه صمت می‌داشت به «۴» نذر به فرمان خدای «۵»، چگونه گفت او را: فُقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا- الی آخر الایة- و اینکه کلامی «۶» بسیار است نه روزه به اینکه و کمتر از اینکه تباه شدی؟ اینکه مناقضه باشد، گوئیم: از اینکه چند جواب است، یکی آن که: او را رخصت دادند که اینکه «۷» بگوید و اعلام کند ایشان را که روزه‌دار است بر سبیل نذر، و آنچه جز اینکه بود از کلام بر او حرام بود. و جواب دیگر از او «۸» آن است که، او را فرمودند که: اینکه معنی به اشارت اعلام کن و به رمز. و بیانش آن است که گفت: فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ... «۹» فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا، نذر دادم که با هیچ آدمی «۱۰» سخن نگویم امروز.

فَأَتَتْ بِه قَوْمَهَا تَحْمِلًا، کلبی گفت: پسر عمش یوسف او را برگرفت و با غاری برد چهل روز تا ایام نفاس او بگذرد. آنگاه او را برگرفت و با میان قوم آورد، اینکه جا «۱۱» او را متهم بکردند [به]

«۱۲» یوسف پیش از آن که کار او روشن شد «۱۳». فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا، یعنی مریم عیسی را برگرفت و با نزدیک قوم برد. قوله: تَحْمِلُهُ، در جای حال

- (۱). همه نسخه بدلها: بر خود. [.....]
- (۱۲-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.
- (۳). همه نسخه بدلها گفت. ۴. همه نسخه بدلها: و.
- (۵). آب، آز، مش بود.
- (۶). همه نسخه بدلها: کلام.
- (۷). همه نسخه بدلها قدر.
- (۸). همه نسخه بدلها: از اینکه.
- (۹). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۹.
- (۱۰). آب، آط، آز، مش: انسی، آج، لب: هیچ کس انسی.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: از اینکه جا.
- (۱۳). همه نسخه بدلها: شود.

صفحه : ۷۳

است از فاعل، و التقدیر: حامله له.

در خبر است که: عیسی - علیه السلام - در راه با مادر سخن گفت و او را تسلی داد و گفت:

ابشری یا امّاه فائى عبد الله و مسیحه

، بشارت باد ای مادر تو را که من بنده خدایم و مسیح اویم. چون مردم مریم را دیدند با کودک دلتنگ شدند و بگریستند، چه او از خانه «۱» نبوت بود و پدران او صالح بودند، و او سخت نکو سیرت بود از او بدیعتر آمد ایشان را آن حال، گفتند: یا مَرِیمَ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئًا فَرِیًّا، «۲»، غریب، شگفت آوردی. و گفتند: کاری منکر آوردی. و گفتند: فری، قبیح من الامر «۳»، و کسی را که کاری عجب کند عجب «۴» او را گویند، انه لیفری الفری، و قال الزّاجر:

قد اطعمتني دقلا حولیا مسوسا مدودا حجریا

قد كنت تفرین به الفریا

ای كنت تعظیمینه «۵» و تکثرین وصفه.

یا أخت-هارون، ای خواهر هارون؟ در او چهار قول گفتند: قتاده و کعب و ابن زید گفتند، و مغیره بن شعبه گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که: هارون مردی بود صالح در بنی اسرائیل معروف به صلاح، صالحان را با او نسبت کردند. سدی گفت: نسبت او با هارون کردند - برادر موسی، برای آن که او از نژاد «۶» او بود، چنان که گویند: یا اخا «۷» تمیم و یا اخا فلان. بعضی دگر گفتند: مردی بود فاسق و معروف به فسق، او را با او نسبت کردند از آن که گمان بردند که او خطایی کرده است «۸». ضحاک گفت «۹»: هارون برادرش بود از مادر و پدر، و بنی اسرائیل فرزندان «۱۰» به نام پیغامبران بسیار نام نهادندی.

- (۱). آب، آرز، مش: خاندان.
- (۲). مش و.
- (۳). همه نسخه بدلها: فری، قبیح باشد من الافتراء. [.....]
- (۴). همه نسخه بدلها: عرب.
- (۵). اساس: تطعمینه، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۶). همه نسخه بدلها: نجاد.
- (۷). همه نسخه بدلها بنی.
- (۸). همه نسخه بدلها: با او خطایی کردند.
- (۹). همه نسخه بدلها که.
- (۱۰). همه نسخه بدلها را.

صفحه : ۷۴

ما کان أبوک امرأ سوء، پدرت مردی بد نبود و مادرت بی سامانکار نبود، اینکه زبان ملامت به او دراز کردند. فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ، عند آن حال مریم اشارت به عیسی کرد که: از او پرسیدی. ایشان گفتند: اینکه سخریت بتر است که از ما فسوس می‌دارد، گفتند: کَیْفَ نُكَلِّمُ، ما چگونه سخن گوئیم با آن که [۱۳-پ] او کودکی است در گاهواره؟ و در «کان» سه قول گفتند، یکی آن که: زیادت است، و التَّقْدیر: من هو صبی فی المهد! و مثله قوله: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ «۱» ...، و المعنی، انتم خیر ائمه، و قولهم: ان كنت صدیقی وصلتی، و قول الشّاعر:

علی کان المسوّمه العراب

ای علی المسوّمه العراب، و قول الفرزدق - شعر:

فکیف اذا رأیت دیار قومی و جیران لنا کانوا کرام
و گفته‌اند: «کان» به معنی صار است، چنان که شاعر گفت:

اجرت الیه حرّة ارحبیه و قد کان لون اللیل مثل الارندج

و مبرّد گفت: «کان» تاّمه است، به معنی حدث و وجد. و نصب صَبِيًّا بر حال است. قتاده گفت: گاهواره «۲» کنار مادرش بود. سدی گفت: سنگها بر گرفته بودند تا مریم را سنگسار کنند، چون عیسی به سخن گفتن در آمد، گفتند «۳»: امر عظیم، کاری عظیم است اینکه. گفتند: چون مریم - علیها السّلام - اشارت به عیسی کرد به آن معنی که اینکه حال از او پرسیدی، گفتند: من انت یا غلام! تو کیستی ای غلام! روی از ایشان بگردانید، زکریّا بیامد و گفت: یا غلام؟ بگو اگر تو را دستوری داده‌اند که سخن گویی «۴» تو کیستی.

گفت: إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ، من بنده خدایم. اهل اشارت گفتند: اوّل سخن که بر زبان عیسی رفت، اقرار به عبودیت بود تا ردّ باشد بر ترسایان که به الهیت او گفتند، و گفتند: او پسر خداست تعالی علواً کبیرا. همچنین امیر المؤمنین علی چون دانست که جماعتی

غلاة- عليهم لعائن الله- در حق او آن گویند که به او لایق نباشد، مادام

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۰.

(۲). همه نسخه بدلها: گهواره.

(۳). همه نسخه بدلها هذا.

(۴). همه نسخه بدلها تا.

صفحه : ۷۵

می گفتی:

انا عبد الله و اخو رسول الله،

من بنده خدایم و برادر رسول او تا ردّ باشد برایشان. و نقش نگین اینکه ساخت:

«۱ سبحان من فخری بانی عبده»،

سبحان آن خدایی که همه فخر علی آن است که بنده اوست، و در کلام اوست:

«۲ کفی لی فخرا ان اکون لک عبدا»، و کفی لی عزّا ان تکون لی ربّا،

مرا فخر آن بس که بنده توام، و مرا عزّ آن بس که تو خداوند منی. در آن که گفت:

انا عبد الله و اخو رسوله لا یقولها بعدی الا کذاب،

جواب دو گروه داد: غال مفرط [و ناصب مفرط، گفت: من بنده خدایم تا ردّ باشد بر غالیان مفرط]

«۳» که افراط کنند و از حدّ خود بیرند او را. و در آن که گفت:

اخو رسوله،

برادر رسولم، ردّ کرد بر ناصبیاں مقصّر که او را به پایه خود نگفتند، گفت: من برادرم و پایه برادری از پایه خلافت برتر باشد برای

آن گفت:

انا عبد الله،

که تا او بود جز خدای را بندگی نکرد و روی جز پیش خدای بر زمین نهاد و بت پرستید و شرک نیاورد، ایمان آورد لا عن کفر،

و هر که جز او بود ایمان از پس کفر آورد، چنان که عیسی را پیش از بلوغ به وقت تکلیف کمال عقل دادند تا اقرار داد که: اِنِّی

عَبْدُ اللَّهِ، و کمال فضل دادند تا بار نبوت با صغر سنّ تحمّل کرد، که:

وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.

و او را دستوری دادند تا تزکیه خود کرد که: وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا اَیْنًا مَا كُنْتُ، مرا مبارک کرد هر کجا باشم، و شرح حال خود داد که:

وَ اَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا، مرا به نماز و زکات وصیت کرد تا زنده باشم، او را پیش از او ان بلوغ [نه]

«۴» به حسب عادت بل به خرق عادت کمال عقل داد تا رسول او را دعوت کرد، و محلّ او قابل دعوت رسول آمد پیش از وقت «۵»

به اسلام در آمد و دیگران را به وقت و پس از وقت به زخم تیغ به اسلام در آورد، و آن که به قدم اختیار بطوع به اسلام در نیامد به

تیغ دمار از سر او بر آورد، بازش دستوری دادند تا تزکیه خود بکرد که، شعر:

(۱). آج، لب: بان له عبد، آج: فانی له عبد، آب، آط، مش: بانی له عبد.

(۲). آج: عبد.

(۳). اساس افتادگی دارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد. [.....]

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مش: افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها بلوغ.

صفحه: ۷۶

سبقتکم الی الاسلام طرًا غلاما «۱» ما بلغت اوان حلمی

پیش از آن که به حلم رسید، به حلم رسانیدند او را، اعنی عقل قدم او بر اهل اسلام چنان مبارک بود [که]

«۲» او همه قدم در نهادند، او سابق بود و دیگران لاحق بودند به آن که «۳» به وصایت نماز و زکات رسید اینک وصایت او را کردند

و جز او را کردند. بعضی هیچ دو نکردند و بعضی یکی کردند و یکی نکردند، و بعضی که هر دو کردند [۱۴-ر]

به دو وقت کردند و از دور «۴» دولت آدم تا به «۵» منقرض عمر عالم جز او نبود که میان اینک هر دو جمع کرد در یک جای [و]

«۶» در یک حال که: ... وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ «۷».

آنگاه با آن که عیسی اینک بگفت که: اِنِّی عَبْدُ اللّٰهِ تا ترسایان افراط نکنند، و:

آتَانِی الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا، تا به آخر، [آیت]

«۸»، تا جهودان تفریط نکنند هم هر دو آنچه از خبث سریرت و اساءت سیرت ایشان بود بکردند، ترسایان گفتند: الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ «۹»

...، اینک غلو بکردند، و جهودان گفتند: هو ابن یوسف النّجار. همچنین امیر المؤمنین - علیه السّلام - با آن که در اینک معنی اطناب

کرد و به کرات و تارات از اینک حدیث تبرّا کرد، هم «۱۰» غالیان غلو رها نکردند و افراط، و هم ناصبیان در تقصیر تقصیر نکردند،

ایشان گفتند: خود خدای اوست، و اینان گفتند: امام هم نیست، و به اینک رها نکردند تا گفتند: ایمانش به موقع قبول نیست چه

ایمانش در حال صبی بود. و ایمان کودکان را موقعی نباشد. عیسی یک ساعته پیغامبری را می‌بشاید، و از او مقبول است. علی «۱۱»

به نه سالگی یا به دوازده سالگی، بر اختلاف روایات، قبول تکلیف را نمی‌شاید بعد دعوت رسول، دگر اینک طعن بر رسول بیشتر

است برای آن که رسول به احوال او عالمتر بود. اگر دانست که او اهل دعوت نیست و او را دعوت کرد تابان «۱۲» بر او باشد نه آن

که امیر المؤمنین از اینک حال مستشعر بود، رسول نبود «۱۳»، رسول

(۱). چاپ شعرانی (۷/ ۴۰۹): صبیّا.

(۲). با توجه به اتفاق نسخه بدلها و معنی عبارت افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: باز که.

(۴). آج، لب: در.

(۵). همه نسخه بدلها وقت.

(۶-۸). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۷). سوره مائده (۵) آیه ۵۵.

(۹). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۱۰). آب، آز، مش: همه.

(۱۱). مش علیه الصلوة و السلام.

(۱۲). مش: تاوان.

(۱۳). همه نسخه بدلها بل. [.....]

صفحه : ۷۷

- علیه السلام- همچین بود تا می گوید:

«۱» لولا ائی «اشفق ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصارى فی المسیح ابن مریم لقلت [اليوم]
« فیک مقالا [لا]

تمرّ بملا من امتی الا اخذوا التراب من تحت قدمیک یتشفون به،
گفت:

اگر نه آنستی که من می ترسم که گروهی از امت من در تو آن گویند که ترسایان گفتند در عیسی مریم، در تو مقالتی گفتمی و گفتاری که «۳» هیچ گروه از امت من گذر نکردیت «۴» الا «۵» خاک قدمت بر گرفتندی و در چشم کشیدندی و به آن طلب شفا کردند.

قوله: آتانی الکتاب، در او دو قول گفتند، یکی آن که: در آن حال که اینکه می گفت، خدای تعالی وحی کرد به او و او را پیغامبری داد، و آن سخن گفتن پیش از وقت معجز او بود، و اینکه ظاهر قرآن است و «۶» مذهب ما آن است. و اینکه قول حسن بصری است و عکرمه و اختیار جبائی «۷».

و قولی دیگر آن است که، معنی آن است که: سیؤتینی الکتاب و سیجعلنی نبیا، مرا کتاب خواهد دادن و مرا پیغامبر خواهد کردن، لفظ ماضی است و معنی «۸» مستقبل، چنان که: وَ نَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ «۹»، وَ نَادَى أَصْحَابَ الْأَعْرَافِ «۱۰»، ای سینادی.
و آن معجز مریم را [بود]

«۱۱» برای براءت ساحت او، و اینکه نیز روا باشد و به مذهب ما لایق است در آن که معجز جز پیغامبران را روا باشد در آن «۱۲».
ابن الاخشاد گفت: آن «۱۳» مقدمه معجزه ارهاص و ترشیح نبوت او بود، و در آن خلاف کردند که عیسی در اینکه وقت چند گاهه بود. کلبی گفت: چهل روزه بود، و باقی مفسران گفتند: یک ساعته بود.

(۱). همه نسخه بدلها: ان.

(۱۱-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۳). آب، آز، مش بر.

(۴). آب، آز، مش: نکردی.

(۵). آب، آز، مش که.

(۶). اساس: بر، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها است.

(۸). همه نسخه بدلها: مراد.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴.

(۱۰). سوره اعراف (۷) آیه ۴۸.

(۱۲). همه نسخه بدلها: باشد که بود.

(۱۳). همه نسخه بدلها: اینکه.

صفحه : ۷۸

و اصل نبی از نبوت باشد، و آن رفعت باشد، فعل به معنی فاعل «۱»، و از نبأ نیست که خبر باشد،

لقله- علیه السلام: لا تهمزوا باسمی

، گفت: نام من به همزه مگویی تا از نبوت باشد «۲»، از نبأ نباشد.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا، و مرا مبارک کرد. و اصل برکت من بروك البعير باشد، و هو الثبات. این- ما کنت، هر کجا باشم، و همچنین بود هر کجا بودی بیماران و اصحاب آفات و عاهات بر او آمدندی، او دعا کردی خدای شفا دادی، و اگر جایی قحطی بودی و باران نیامدی به برکت قدوم او باران آمدی و خصب و خیر پیدا شدی.

وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، و وصیت کرد مرا، و مراد تأکید است، یعنی مرا امر کردی امری مؤکد به نماز و زکات. و اصل نماز در لغت دعا باشد، و اصل زکات نموّ باشد و زیادت و پاکی و طهارت، و در شرع اینکه افعال مخصوص است که ما از شرع می‌شناسیم، مراد در آیت نماز و زکات شرعی است. ما دُمت حَيًّا، مادام تا زنده باشم، اینکه را «ما» ی آمد خوانند، ای مدّة حیوتی.

وَبِرًّا بِوَالِدَتِي، تقدیر آن است که: و اوصانی ان اکون بَرًّا بوالدتی، و نیز مرا فرموده‌اند «۳» که: [۱۴-پ]

با مادرم نیکویی کنم و طاعت دارم او را و رضای او جویم.

وَلَمْ يَجْعَلْنِي «۴»، مرا جَبَّارِی متکبر متجبر نکرد، و معنی جعل علی احد الوجهین باشد، امّا معنی آن بود که: با من الطافی کرد و خواهد کرد که من عند آن اختیار جبریت و شقاوت نکنم، و امّا بر معنی تسمیه و حکم یعنی مرا جَبَّار و شقی خواند و حکم نکرد به «۵» جبریت و شقاوت من.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ، و سلام بر من باد از خدای تعالی؟ و اینکه بر سبیل دعا باشد، کأنه قال: اللَّهُمَّ سَلِّمْ عَلَيَّ فِي هَذِهِ الْأَحْوَالِ. يَوْمَ وُلِدْتُ، آن روز که مرا بزادند، و آن روز که بمیرم، و آن روز که مرا زنده کنند و بر انگیزند. و نصب حَيًّا، بر حال است از مفعول. اینکه تا به اینکه جا حکایت کلام عیسی است- علیه السّلام- که گفت در حال طفولیت بر سبیل معجز. و گفتند: عیسی- علیه السّلام- در حال صبی همین قدر گفت «۶»

(۱). همه نسخه بدلها: مفعول.

(۲). آج، لب و. [...]

(۳). همه نسخه بدلها: فرموده است.

(۴). آج، لب جبارا.

(۵). همه نسخه بدلها: بر.

(۶). همه نسخه بدلها: صبی هم گفت.

صفحه : ۷۹

که خدای تعالی از او حکایت کرد، نیز سخن نگفت تا به وقت عبادت.

و روایت کرده‌اند از رسول- علیه السّلام- که او گفت: پنج کس سخن گفتند پیش از وقت گواهی «۱» یوسف فی قوله: وَشَهِدَ شَاهِدٌ

من أهلها» (۲) - الایة. و کودک ماشطه (۳) دختر فرعون. و عیسی - علیه السلام - و صاحب جریح. و فرزند آن زن [که] «(۴) اصحاب الاخدود او را بسوختند.

اما حدیث گواه یوسف (۵) قصه او در سورت یوسف برفت، و حدیث عیسی اینکه است که گفتیم.

اما (۶) فرزند ماشطه دختر فرعون آن است که، سعید جبیر روایت کرد از عبد الله عباس که، رسول - علیه السلام - گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، بویی شنیدم خوش که از آن خوشتر بویی نشنیده بودم، گفتم: ای جبریل؟ اینکه چه بوی است! گفت: بوی ماشطه دختر فرعون است که او زنی مؤمنه بود و ایمان پنهان داشتی. یک روز سر دختر فرعون شانه می کرد، شانه از دستش بیفتاد (۷)، دست فراز کرد و گفت: بِسْمِ اللَّهِ، و شانه برگرفت. دختر فرعون گفت: پدرم را خواستی!

گفت: نه، خدای خود را، و خدای تو را و خدای پدرت را (۸). گفت: پدرم را بگویم!

گفت: هر چه خواهی می گوی، برفت و پدر را بگفت. او را بخواند، فرعون (۹) گفت:

خدای تو کیست! گفت: رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، خدای آسمان و زمین. فرعون بفرمود تا حوضی از مس بیاورند، و آتشی عظیم برافروختند، و فرزندان او را بیاوردند و یک یک را پیش آورد و در آتش می انداختند تا آخرین فرزندان و آن کودکی بود شیرخواره، آواز داد و گفت: اصبری یا امّاه فَاِنَّاَ عَلٰی الْحَقِّ، ای مادر صبر کن که ما بر حَقِّیم. او را در آتش انداختند و مادر را از پس او، آن بوی سوختن ایشان است.

(۱). آج، لب: گویایی، مش: گواه.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۶.

(۳). آب، آط، آج، لب، مش: مشاطه.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها و.

(۶). همه نسخه بدلها حدیث.

(۷). همه نسخه بدلها او.

(۸). همه نسخه بدلها خواستم.

(۹). آب، آط، آج، مش او را.

صفحه : ۸۰

و امّیا صاحب جریح: ابو رافع روایت کند از ابو هریره، از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که: مردی عابد بود در صومعه‌ای، او را جریح گفتند. مادرش روزی بیامد تا بروی سلام کند، او را آواز داد و گفت: یا جریح؟ او نماز می کرد، با خویشتن اندیشه کرد، گفت: اختار صلاتی (۱) علی امّی، نماز را اختیار کنم بر مادرم، نماز نبرید و جواب نداد. برفت، دگر باره باز آمد، هم در نماز بود جواب نداد. سیم بار آمد، هم در نماز بود جواب نداد. مادر دلتنگ شد، گفت: اینکه فرزند با من حدیث نمی کند، جواب من نمی دهد، بار خدایا، او را از (۲) دنیا میر تا زنان نا پارسای اینکه شهر در روی او (۳) نگرند. و بنزدیک دیر او شبانی بود گوسپند چرانیدی و به شب با دیر او شدی. زنی ناپارسا از شهر بیرون آمد، روزی اینکه شبان از صومعه به زیر آمد و با اینکه زن فساد کرد. زن آبستن شد. چون او را گفتند: اینکه کودک که راست! گفت: صاحب اینکه صومعه را. مردم از شهر بیرون آمدند و صومعه را ویران (۴) کردند و او را پیش پادشاه شهر بردند.

چون به محلّه زنان ناپارسا برسید، ایشان به نظاره بیرون آمدند. او در نگریت «۵»، ایشان را دید، دانست که دعای مادر اوست که به او رسید، بخندید. مردم گفتند: اینکه مرد زانی است، نه بینی «۶» که هیچ جای نخندید جز به محلّه زوانی. چون او را در پیش پادشاه بردند، [۱۵-ر]

و اینکه حدیث کردن گرفتند «۷»، گفت او «۸»: کجاست اینکه غلام که بر من حوالت می کنی! آن کودک را بیاوردند. جریح او را گفت: یا غلام من ابوک، پدرت کیست! گفت به زبانی فصیح: فلان الزاعی، فلان مرد شبان است. مردم به عجب «۹» فرو ماندند، و خدای تعالی براءت ساحت او پیدا کرد، مردم گفتند: دستور باش تا ما دیر تو «۱۰» از سیم و زر بسازیم! گفت: نخواهم، همچنان که بود با جایگاه کنی. باز همچنان که [بود] «۱۱» باز [جایگاه]

«۱۲» کردند، و او به صومعه شد و به

(۱). اساس: صلواتی، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها اینکه.

(۳). آج، لب: در وی.

(۴). آب، آط، آز: بیران.

(۵). آج، لب: و در او نگریدند، آب، آط، آز، مش: آمدند او در نگرید.

(۶). نه بینی / نبینی / نبینید.

(۷). آج، لب: حدیث کردند.

(۸). همه نسخه بدلها: او گفت.

(۹). آب، آز، مش: به تعجب، آج، لب: تعجب کردند و.

(۱۰). آب، آز، مش را.

(۱۱-۱۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

صفحه : ۸۱

عبادت مشغول گشت.

و اما کودک اصحاب الاخدود، قصه او در جای خود بیاید- ان شاء الله تعالی.

قوله تعالی: ذلک عیسیٰ ابن مریم، اینکه عیسی بن مریم است. قول الحق، مرفوع است به خبر ابتدای محذوف، ای هو قول الحق، یعنی ذلک الّذی قصصنا علیک من قصیه عیسی قول الحق، و قیل: قوله قول الحق، بر «۱» اینکه دو وجه باشد، یعنی آنچه من بر تو انزل کردم از حدیث عیسی قولی درست است، و گفتند: قول عیسی، قولی حق [و]

«۲» درست است.

و وجهی دیگر آن است که: اینکه خبر جمله اول است خبر از عیسی - علیه السلام - و التقدير: ذلک عیسی بن مریم کلمه الحق، که از نامهای عیسی یکی کلمه است، و الحق هو الله - عزّ و جلّ، یعنی کلمه الله، و اینکه وجهی نیکوست. و نیز روا بود که، قول الحق بدل اشتمالی بود، چنان که: اعجبنی زید قوله، ای قول زید اعجبنی، ای ذلک قول عیسی بن مریم قول الحق.

و عاصم و ابن عامر و یعقوب [خواندند]

«۳»: قول الحق به نصب «لام» علی المصدر، یعنی قال قول الحق، و در قراءت عبد الله آمده است: قال الحق «۴» به معنی قول الحق. و القول و القال و القیل، لغات کالعاب و العیب «۵» و الذام و الذیم «۶». الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ، آن که در او شک می‌کنند «۷». و الامتراء المصدر، و المریة الاسم.

ما كان لله أن يتخذ من ولد، آنکه نفی کرد از خویشتن از «۸» آن که او فرزند گیرد، گفت: نباشد خدای را، یعنی محال است در حق او، اتخاذ فرزند نه بر حقیقت ولادت نه بر طریق تبیی «۹»، چه هیچ دو بر خدای تعالی روا نیست. و «ما»، نفی

(۱). همه نسخه بدلها: در.

(۲-۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). آط بمعنی الحق.

(۵). آط، آب، آز، مش: کالعاب و العیب. [.....]

(۶). آب، آز، مش: و الذاب و الذیب.

(۷). اساس: آن که شما در او شک می‌کنی، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). اساس: جز، آط، آب، آز، مش: جواز، به قیاس با نسخه آج و ترجمه همین آیه در قسمت مربوط به ترجمه آیات، تصحیح شد.

(۹). مش: بطنی.

صفحه : ۸۲

است و «من» مؤکد او. سبحانه، منزّه است او. إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا، چون [کاری]

«۱» قضا کند و حکم کند و خواهد تا بباشد بر او متعذر نبود، و مثال او در تا [تی]

«۲» و نفی تعذر بود که یکی از شما گوید: [کن]

«۳»، که مراد او بباشد بی رنجی که به او رسد، و اینکه بر طریقه تشبیه گفت. و بعضی دگر گفتند: اینکه حقیقت است و خدای تعالی چون خواهد «۴» چیزی آفریند، گوید: کن، تا عند آن در وجود آید و فرشتگان را در آن لطف نباشد «۵» و ندانند که هیچ فعل بر او متعذر نیست.

وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ، این کثیر و ابو عمرو و نافع خواندند: انّ الله به فتح همزه، و باقی قراء به کسر همزه خواندند.

فتح را چهار وجه است: ابو عمرو گفت: عطف است علی قضی، اذا قضی امرا.

و قضی انّ الله ربی و ربکم. وجه دوم «۶» اوصانی انّ الله ربی و ربکم. و سیم «۷» فراء گفت: و ذلك انّ الله ربی و ربکم عطف بود علی ذلك قول الحق و محل او رفع است بر خبر ابتدا. چهارم بر تقدیر «لام»، و لأنّ الله ربی و ربکم، و عامل در او فاعبُدوه باشد.

و آنان که به کسر خواندند کلامی مستأنف کردند «۸» و قوت اینکه قراءت، قراءت ابی است إِنَّ اللَّهَ بِي «واو». و وجهی دگر آن است که: عطف بود علی قوله: إِنَّنِي عَبْدُ اللَّهِ، و خدای - عزّ و جلّ - خدای من و شماست او را پرستی.

آنکه گفت: هذا صراطٌ مستقیم، یعنی اعتقاد بستن «۹» که او خدای جهانیان است و او را همتا و انباز نیست در عبادت، و عبادت او واجب است از آن جا که مستحقّ عبادت اوست، اینکه جمله راه راست است.

قوله: فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ، جمع حزب، جماعات از میان ایشان خلاف افتاد، فاختلّفوا فیما بینهم فی عیسی.

در عیسی خلاف کردند، قومی ترسایان گفتند: او خدای است و آن یعقوبیان

(۳-۲-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها که.

(۵). همه نسخه بدلها: بود.

(۶). آز: دوئم، مش: دویم.

(۷). آج، لب: سیوم.

(۸). آب، آج، لب، آز، مش: خواندند.

(۹). مش: بستند.

صفحه: ۸۳

بودند. و گروهی گفتند: ابن‌الله (۱) ... پسر خدای است و آن نسطوریان بودند. و گروهی گفتند: ثالث ثلاثه (۲) ... و آن اسرائیلیان بودند. و قومی گفتند: دروغزنی بود که او را پدری پیدا نمود، و آن جهودان بودند. و گروهی گفتند: بنده خدای و پیغامبر خدای بود، و آن مسلمانان بودند.

آنکه گفت: [۱۵-پ]

[۳] «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا، وای بر کافران از حضور روزی عظیم، یعنی روز قیامت؟ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ، چه بینا و چه شنوایان، چه نیکو می‌بینند و چه نیکو می‌شنوند، یعنی در دنیا که سرای تکلیف بود از دیدن و شنیدن کور و کر بودند از آن که نظر نکردند و حق نشناختند و علم به او حاصل نکردند. امروز که علوم ضروری است و آنچه خبر بود عیان است، و آنچه گمان بود یقین است، چه نیکو می‌بینند و نیک (۴) می‌شنوند؟ و اینکه بنای تعجب است و متضمن معنی تهدید و وعید است. یَوْمَ يَأْتُوتُنَا، نصب است بر ظرف من قوله: أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ، چه نیک بینند و شنوند آن روز که به ما آید، یعنی روز قیامت؟ لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، و لکن کافران امروز در ضلال و گمراهی‌اند از شناختن حق در دار دنیا، برای آن که به دلیل و نظر می‌باید شناخت، و ایشان نظر نمی‌کنند.

قوله تعالی:

[سوره مریم (۱۹): آیات ۳۹ تا ۶۵]

[اشاره]

وَأَنْزَلْنَاهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۹) إِنَّا نَحْنُ مُرْسِلُو الْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (۴۰) وَ أَذْكَرٌ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۲) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۳)

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۴) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۵) قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِلْأَرْجَمَتِكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷) وَأَعْتَرْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸)

فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ

صَدَقَ عَلَيَّا (۵۰) وَ اذْكَرَ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۱) وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْاَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا اُخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳)

وَ اذْكَرَ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ - إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴) وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵) وَ اذْكَرَ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ - إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۵۶) وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷) اُولَئِكَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ اٰدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْرٰئِيْلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا اِذَا تَتَلٰوٰى عَلَيْهِمْ آيٰتِ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا (۵۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوٰتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (۵۹) اِلَّا مَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صٰلِحًا فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُوْنَ شَيْئًا (۶۰) جَنّٰتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهٗ بِالْغَيْبِ اِنَّهٗ كَانَ وَعْدُهٗ مٰثِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُوْنَ فِيهَا لَغْوًا اِلَّا سَلَامًا وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳)

وَ مَا نَنْزَلُ اِلَّا بِالْبَيِّنٰتِ لِقَوْمٍ اَلْبٰسِ اَيُّدِيْنَا وَ مَا خَلَقْنَا وَ مَا بَيْنَ ذٰلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهٖ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵)

[ترجمه]

و بترسان ایشان را از روز پشیمانی «۵» چون بگذارند کار و ایشان در غفلت باشند و ایشان ایمان نیارند. ما به میراث برداریم زمین را و آن که بر زمین است، و با ما آرند ایشان را. و یاد کن در کتاب ابراهیم را که او راستیگر پیغامبری بود.

- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.
- (۲). سوره مائده (۵) آیه ۷۳.
- (۳). اساس: از اینکه جا به بعد صفحاتی افتادگی دارد، از آط افزوده شد. [.....]
- (۴). آج، لب: و چه نیکو.
- (۵). آب: پشیمان.

صفحه : ۸۴

چون گفت پدر خود را ای پدر؟ چرا می پرستی آنچه را نشنود و نبیند و نه سود کند از تو چیزی!

ای پدر؟ منم که بیامد به من از دانش آنچه نیامد به تو، متابعت [من]

«۱» کن تا راه نمایم تو را راه راست.

یا پدر «۲»؟ می پرست دیو را که دیو در خدای عاصی بوده است.

ای پدر؟ من می ترسم که به تو رسد عذابی از خدای، [پس]

«۳» باشی دیو را یاری.

گفت: رغبت می کنی «۴» تو از خدایان من ای ابراهیم! اگر باز نیستی تو سنگسار کنم تو را و ببر از من روزگاری دراز.

گفت: سلام بر تو، آمرزش خواهم برای تو از خدای من «۵» که او به من مهربان بوده است.

و دور شوم از شما و آنچه می خوانی از فرود سو «۶» خدای و می خوانم «۷» خدای خود مرا «۸»، شاید که نباشم به خواندن خدایم «۹»

بدبخت.

چون دور شد از ایشان و آنچه می‌پرستیدند «۱۰» از فرود خدای، بدادیم او را اسحاق و یعقوب، و همه را کردیم پیغامبر.

(۳-۱). آط، ندارد، از آب افزوده شد.

(۲). آب: ای پدر من.

(۴). آج، لب: نفرت می‌نمایی.

(۵). آب، آج، مش: خود.

(۶). آب، آج، لب: فردود.

(۷). آط: بخوانی، به قیاس با نسخه آب و با توجه به معنی تصحیح شد.

(۸). آب، آج، لب: خود را.

(۹). آب، آج، لب: خدای خود.

(۱۰). آط: پرستیدن، به قیاس با آب، تصحیح شد.

صفحه : ۸۵

و بدادیم ایشان «۱» را از رحمت ما و کردیم ایشان را زبان راستیگری «۲» بلند.

و یاد کن در کتاب موسی [را]

«۳» که او بود باخلاص و بود پیغامبری بزرگ.

و آواز دادیم او را از سوی کوه طور راست، و نزدیک کردیم او را به [راز]

«۴».

و بدادیم «۵» او را از رحمت ما «۶» برادر او را هارون پیغامبری.

و یاد کن در کتاب اسماعیل را که او بود راست وعده و بود پیغامبری بزرگوار.

و بود می‌فرمود اهل خود را به نماز و زکات، و بود نزد خدایش پسندیده.

و یاد کن در کتاب ادريس [را]

که او بود راستیگری «۷» بزرگوار [پیغامبر]

«۸».

و برداشتیم او را جایگاهی بلند.

ایشان آنانند که نعمت کرد خدای برایشان از پیغامبران از فرزندان آدم و از آنان که «۹» ما برگرفتیم با نوح و از فرزندان ابراهیم و

یعقوب و از آنان که ره نمودیم و برگزیدیم، چون خوانند بر اینان آیات خدای بر روی درآیند سجده کنان و گریان.

(۱). آط: او را، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۲). آب، آج، لب: راستگوی. (۸-۴-۳). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، آورده شد. [...]

(۵). آب، آج، لب: بخشیدیم.

(۶). آب، آج، لب: خود.

(۷). آب: راست، آج، لب: راستگوی.

(۹). آط: آن که، به قیاس با نسخه آب، آورده شد.

صفحه : ۸۶

بماند از پس ایشان فرزندان که ضایع کردند نماز را و پی شهواتها» ۱) گرفتند [زود باشد که]

«۲) بیند عقاب را.

مگر آن که توبه کرد و بگروید و کار نیکو کرد، آناند که در آرند ایشان را در بهشت و ستم نکنند برایشان چیزی.

بهشتهای [عدن]

«۳) آن که وعده داد خدای بندگانش به غیب که وعده او کرده بود» ۴).

نشوند در آن جا سخنی بی‌فایده مگر سلامتی و ایشان را بود روزیشان در آن جا بامداد و شبانگاه.

آن» ۵) بهشت» ۶) آن بهشت است که به میراث دهیم از بندگان ما آن را که پرهیزگار باشد.

فرو نیاییم ما آله بفرمان خدایت، او راست آنچه پیش ماست و آنچه پس ماست و آنچه میان» ۷) است و نبوده است خدای تو فراموشکار.

خدای آسمانها و زمین و آنچه میان آن است، او را پرست و صبر کن برای پرستش او، دانی او را ماندی.

قوله تعالی: وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ، حق تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با رسول - علیه السلام - و گفت: بترسان اینکه کافران را و

اعلام کن از حدیث روز حسرت، یعنی روز قیامت و شداید و عقوبات آن، و گفتند» ۸): آن روز را برای آن روز حسرت

(۱). آب، آج، لب: شهواتها.

(۲-۳). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). آب، آج، لب و آمده باشد.

(۵). آب، آج، لب: اینکه.

(۶). دیگر نسخه بدلها آن بهشت.

(۷). آب، آج، لب آن.

(۸). آج، لب: گفته‌اند.

صفحه : ۸۷

خواند که هیچ مؤمن و کافر» ۱)، بَرِّ و فاجر نباشد که اینکه روز حسرت نخورد، کافر و عاصی گوید: چرا معصیت کردیم! و مؤمن و

مطیع گوید: طاعت چرا بیشتر نکردم! و ممکن بود که اصل او از یکی باشد از دو چیز که حسرت» ۲) است، و حسرت» ۳) کشف

باشد یعنی اینکه روز کشف کنند آنچه پوشیده باشد بر او از احوال و احوال، عند آن حسرت و پشیمانی خورد، نظیره: یَوْمَ تُبْلَى

السَّرَائِرُ» ۴). و نیز حسر آن باشد، که شتر را بدان برند تا حسر شود، و از رفتن باز ماند و اینکه غایت کار باشد یعنی کار ایشان بر

فروماندگی و درماندگی حاصل شوند. إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ، چون کار باز گذارند، و محل» ۵) «اذ» نصب است بر ظرف. وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ، «واو»

حال راست، و ایشان در غفلت و به ناکامی باشند. وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، اینکه خبر است که می‌دهد از احوال ایشان در مستقبل و آن که

ایشان ایمان نیارند و بر کفر میرند» ۵)، و اهل دوزخ به دوزخ برند. وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنَ الدُّنْيَا، و ایشان از دنیا غافل باشند.

اعمش روایت کرد از ابو صالح از ابو سعید خدری که، رسول - علیه السلام - گفت: روز قیامت مرگ را بیارند کآنه کبش املح،

پنداری گوسپند سیاه سپید» ۶ است و از میان بهشت و دوزخ بدارند و اهل بهشت و دوزخ را گویند: اینکه را می‌شناسی!

گویند: آری، اینکه مرگ است. آنگه بفرمایند تا او را بکشند، و ندا کنند،

۷. یا اهل الجنة خلود لكم «فلا موت ابدا، و یا اهل النار خلود لكم فلا موت ابدا

، ای اهل بهشت جاویدانی است شما را که هرگز با آن مرگ نباشد، و ای اهل دوزخ جاویدانی است شما را که هرگز با آن مرگ نباشد. آنگه رسول - علیه السلام - اینکه آیت برخواند: وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ، ای ذبح الموت وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ، و اشارت کرد به دست فرا دنیا، و ایشان از دنیا غافل باشند.

مقاتل گفت: اگر نه آنستی که خدای تعالی قضا کرده است از تخلید اهل دوزخ و تعمیر ایشان در دوزخ، عند اینکه حال چون اینکه بدیدندی از غم و حسرت بمردندی.

اما حدیث ذبح مرگ علی احد و جهین باشد، اما رسول - علیه السلام - بر طریق

(۱). آج، لب و.

(۲-۳). چاپ مرحوم شعرانی: حسر.

(۴). سوره طارق (۸۶) آیه ۹. [.....]

(۵). آج، لب: می‌روند.

(۶). آج، لب: سیاه و سفید.

(۷). آز: بکم.

صفحه : ۸۸

تمثیل گفت و اما خدای تعالی اینکه که فرماید در قیامت بر طریق تمثیل فرماید، یعنی چنان انگاری که اینکه «کبش املح» مرگ است، چون او را کشتند طمع نیست در آن که باز زنده شود، همچنین طمع نیست کس را در آن که بمیرد و به مرگ از آنچه در اوست برهد، اینکه خبر بر اینکه تأویل باشد.

قوله: إنا نحن نرث الأرض، آنگه گفت بر طریق وعظ و تذکیر که: ما زمین را و هر چه بر زمین است به میراث برگیریم از آن جا که جمله اهل زمین بمیرند، و هیچ کس زنده نماند که به میراث ایشان از من اولیتر باشد، پس میراث ایشان به طریق ولاء «۱» مرا باشد که همه بندگان و پرستاران من اند آزاد کرده و ناکرده. آن را که [

«۲» آزاد کرده‌ام به طریق ولاء میراث ایشان مرا باشد، و آنان را که آزاد نکرده‌ام، ایشان و مال ایشان مرا اند. و برای آن میراث خواند «۳» که صورت میراث دارد برای آن که میراث انتقال ملک باشد به غیری پس از وفات مالکش. وَ إلینا یرجعون، و ایشان را با ما آرند تا جزای اعمال ایشان بدهند «۴» بر وفق عملشان.

وَ اذکر فی الکتاب ابراهیم، آنگه با رسول - علیه السلام - خطاب کرد و گفت:

یا محمد؟ یاد کن در اینکه کتاب قرآن جدت «۵» ابراهیم را که او پیغامبری بود راستیگر «۶».

معنی ذکر اینکه جا تلاوت و قصه «۷» است، یعنی برایشان خوان و قصه با ایشان گو در اینکه کتاب قرآن - و کتاب، به معنی مکتوب است، کالحساب بمعنی المحسوب - ابراهیم بن تاریخ بن ناخور، و صدیق، بنای مبالغت باشد، ای کثیر الصدق تا همه گفتار او صدق باشد، و كذلك السکیر و الخمیر و الشرب اذا کان من عادته السكر و شرب الخمر.

إذ قال لابیہ، چون گفت پدرش را، یعنی آزر را. مخالفان گفتند: ابراهیم پسر آزر بود، و آزر لقب او بود و نامش تاریخ بود بالحاء و

الخاء روایت است، و بنزدیک ما پدرش نبود، عمش بود. و در بعضی اخبار ما هست که: جدش بود من قبل الام، او

(۱). آب: والا.

(۲). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط، آورده شد.

(۳). همه نسخه بدلها اینکه را.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مش: بدهیم.

(۵). همه نسخه بدلها: حدیث.

(۶). همه نسخه بدلها: راستگوی.

(۷). همه نسخه بدلها: تلاوت قصه.

صفحه : ۸۹

بت پرست و بتگر بود. و بنزدیک ما شاید که پدران پیغامبر «۱» هیچ کافر باشند لما فيه من التَّنْفِرِ «۲» و النَّقْصِ لَهُمْ،

لِقَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَام: لَمْ يَزَلْ يَنْقُلْنِي اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ

، و کافر را وصف نکنند به طهارت، و لقوله تعالى: وَ تَقَلَّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ «۳»، بر طریق مَنّت و تعداد نعمت، و آن که عم را پدر خوانند [نزد]

«۴» عرب و عجم ظاهر است، و بر اینکه فصلی مستوفی «۵» برفت در سورة الانعام.

یا أَبْتِ، در اینکه «تا» خلاف کردند، بعضی گفتند: برای مبالغت آورد، كَالْعَلَامَةِ وَ النَّشَابَةِ. و بعضی دگر گفتند: بدل «یا» ی اضافه است، که بیفکنند و کسر رها کردند تا بدل بود از او، آنکه چون بر او وقف کنند. بعضی گفتند:

همچنان بر «تا» بماند و «ها» نشود، برای اینکه به «تا» ی ممدود بنویسند «۶» تشبیها بالتاء الاصلیه. و زجاج گفت: روا باشد که در حال وقف «ها» کنند و گویند: یا ابه، قیاسا علی التاءات الزائدة. لِمَ تَعْبُدُ، چرا پرستی جمادی را که نشنود و از تو هیچ غنا و کفاف نکند! و اینکه بر سبیل تفسیح صورت ایشان می گوید و تسفیه احلام آنان که روا دارند تا جماد را پرستند.

یا أَبْتِ، ای پدر من؟ اِنِّی قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ، مرا از علم آن نصیب است، و مرا آن دادند و آن به من آمده است که به تو نیامد از علم به خدای تعالی و صفات او و توحید و عدل «۷» و علم به ثواب و عقاب. فَاتَّبِعْنِي، پسروی کن مرا تا من تو را هدایت کنم و ره نمای به ره راست، و سوی، فعیل باشد از سوا.

یا أَبْتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ، ای پدر من؟ مپرست شیطان را، و او بت می پرستید و لکن چون به اغراء و اغوای شیطان بود، گفت: شیطان را می پرستید که شیطان و دیو همیشه در خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - عاصی و نافرمان بوده است. و عصی، فعیل باشد من العصیان، و اینکه بنای مبالغت است.

یا أَبْتِ اِنِّی أَخَافُ، ای پدر «۸» می ترسم؟ فزاء گفت: اینکه خوف به معنی علم

(۱). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: پیغامبران.

(۲). همه نسخه بدلها: التَّنْفِيرِ.

(۳). سورة شعراء (۲۶) آیه ۲۱۹.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط افزوده شد. [...]

- (۵). همه نسخه بدلها: مستقصی.
 (۶). آژ: مدور نویسند.
 (۷). همه نسخه بدلها او.
 (۸). آب، آط، آژ، مش من من، آج، لب من.

صفحه : ۹۰

است اینکه جا، کقوله تعالی: ... فَخَشَيْنَا أَنْ يُرَهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا^(۱). ای علمنا، و خوف از باب ظن باشد - چنان که بیان کردیم در چند جای - و لکن للمقاربه بینهما علم را خوف خواند که عذابی از خدای به تو رسد که تو یار شیطانی، و معنی آن است که: هر گه که چنین کنی یار شیطان باشی، یعنی هر گه^(۲) شیطان را پرستی یار شیطان باشی، بر اینکه قول فَتَكُونُ مَنْصُوبٌ^(۳) علی جواب النَّهْيِ بالفاء، و تقدیر آن که: لا تعبد الشَّيْطَانَ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا. و وجهی دگر در معنی آیت آن است که: من می ترسم که عذابی به تو رسد از خدای تعالی از باب خذلان و تخلیه که یار شیطان شوی^(۴)، و اینکه بر طریق عقوبت بود و بر اینکه وجه عطف باشد علی يَمَسُّكَ. و گفتند معنی آن است که: تو را ولایت شیطان لازم شود برای آن که او را پرستی، و اینکه معنی قول اول است. و گفتند معنی آن است^(۵): فَتَكُونُ مَوْكُولًا إِلَى الشَّيْطَانِ، که آنگاه تو را با شیطان گذارند، و اینکه بر هر دو وجه که گفتیم راست باشد، هم بر عبادت شیطان [۱۶-ر]

و هم بر رسیدن عذاب از رحمان.

قال، گفت یعنی آژر: أُرَاغِبُ أَنْتَ^(۶)، تو رغبت همی نمایی از خدایان من!

يقال: رغب^(۷)، عنه، خلاف رغب فيه، یعنی تو را نمی باید و بر کار تو ساخته نیست.

لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ، اگر از اینکه مقاتلت باز نیایی^(۸)، لَأَرْجُمَنَّكَ، سنگسار کنم تو را، و اینکه قول حسن است. سَدَى و ابن جریج و ضحاک گفتند: قذف کنم^(۹) تو را و دشنام دهم^(۱۰) و مساوی تو گویم، و گفتند: تو را از خویشتن دور بیندازم. وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا، و اگر باز نخواهی استادان^(۱۱) برو و از من ببر مدتی و روزگاری دراز. فَرَّاءٌ گفت:

اشتقاق^(۱۲) من الملاوئه است، يقول العرب: كنت عنده مَلُوءٌ و مَلُوءٌ و مَلُوءٌ و مَلُوءٌ و مَلُوءٌ، ای دهر، يقال: تملَّيته ای عشت معه ملاوئه، قال الشاعر:

- (۱). سوره كهف (۱۸) آیه ۸۰.
 (۲). همه نسخه بدلها: هر گاه که.
 (۳). همه نسخه بدلها: باشد.
 (۴). همه نسخه بدلها: باشی.
 (۵). همه نسخه بدلها که.
 (۶). همه نسخه بدلها عن الهتی.
 (۷). آب، آژ، مش: رغبت.
 (۸). همه نسخه بدلها و از اینکه گفتار باز نایستی.
 (۹). آج، لب: کنیم.
 (۱۰). آج، لب: دهیم. [.....]

(۱۱). همه نسخه بدلها از بر من.

(۱۲). آط او.

صفحه : ۹۱

لو تملّتهم عشیرتهم لاقتناء العزّ او ولدوا

و اینکه قول سعید جبیر است، و سدّی و عبد الله عیّاس و قتاده و عطیه و ضحاک گفتند: مَلِیًّا ای سویّا سلیمًا «۱»، از بر من برو به سلامت بی آزاری تا تو را نباید زدن و جراحت کردن و عقوبت کردن، و هو من قولهم: فلان ملیّ بهذا الامر اذا کان قویّا علیه مضطلعا به.

قال، گفت، یعنی ابراهیم - علیه السّلام: سیّلام علیک گفتند، معنی آن است که: سلامت باد تو را به حقّ ابوّه و تربیت، و گفتند: بر سیل وداع گفت، که در حال وداع بر یکدیگر سلام کنند و دعا به سلامت کنند یکدیگر را، و گفتند: جواب آن گفت که او گفت: ... لَئِنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُئَنَّکَ، تا اینکه را کار بسته باشد که خدای تعالی گفت: ... وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سِیّلاماً «۲» به جواب سفاهت سفیهان حلیمان سلام گویند تا سلامت یابند. سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی، در او چند قول گفتند، یکی آن که: در معنی مشروط است اگر چه به صورت مطلق است، و تقدیر آن است که: ان ترک عبادۀ الاوثان و آمنت باللّهِ، آمرزش خواهم برای تو اگر ایمان آری به خدای و بت پرستیدن رها کنی. قولی دیگر آن که: بر اصل عقل گفت، که از روی عقل عفو کفّار نیکوست و در شرع او قطعی نبود علی عقاب الکفّار قطعاً، و چون اینکه مجوّز «۳» باشد استغفار نکو باشد برای کافران. و وجهی دگر آن که: پدر او را وعده داد در سرّ که ایمان خواهم آوردن چنان که در سوره التّوبه گفت: وَ مَا کَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِیْمَ لِابْنِهِ اِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا اِیّاهُ «۴» - الاية.

اِنَّه کان بی حقیّاً، که خدای تعالی به من همیشه لطیف و مهربان بوده است.

و الحفاوة، الثبر و اللطافة يقال: حفی بفلان یحفی حفاوة و تحفی «۵» به تحفیاً «۶» و احفی بالمسألة «۷» اذا بالغ فیها، و اینکه نیز هم از مهربانی باشد.

(۱). همه نسخه بدلها ای.

(۲). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۳.

(۳). اساس: مجزم، به قیاس با نسخه آط، و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۴.

(۵). آب، آج، لب: یحفی.

(۶). همه نسخه بدلها: حفیّاً.

(۷). اساس: بالملّة خوانده می شود، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

صفحه : ۹۲

وَ اَعْتَرْتُکُمْ، اینکه هم «۱» حکایت حدیث ابراهیم است، گفت: دور شوم از شما و از اینکه بتان که بدون خدای می خوانی، و من خدای خود را خوانم که مستحقّ عبادت و پرستش است که من دانم که به خواندن او بدبخت نشوم، چنان که شما به خواندن اینکه

اصنام بدبختی. و گفتند: شقی نباشم» (۲) به دعای او برای آن که مرا اجابت کند و نومید نکند.

فَلَمَّا اعْتَرَزَهُمْ، چون از اینکه جا» (۳) برید و دور شد. مقاتل گفت: ایشان را به کویی» (۴) رها کرد و او به بیت المقدس شد. و مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، و آنچه بدون خدای می پرستیدند از اصنام، «ما» موصوله است و محل-او نصب است عطفاً علی «هم». و وَهَبْنَا لَهُ» (۵)، بدادیم او را در آن هجرت اسحاق، و پسر اسحاق یعقوب. وَ كَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا، و هر یکی را از اسحاق و یعقوب پیغامبر کردیم. وَ وَهَبْنَا لَهُمْ، بدادیم ایشان را از رحمت ما و انواع نعمت ما، و گفتند: به رحمت، نبوت خواست، کقولہ: أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» (۶) ...، کلبی گفت: مال و فرزندان خواست. وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا، عبد الله عباس و حسن گفتند: ثنای نیکو خواست از» (۷) هر ملتی که جمله اهل ملل از جهودان و ترسیان و گبرکان و مسلمانان ایشان را نیک گویند، و يقول العرب: جاءني لسان فلان، ای رسالت به خیر او شرّ، و اینکه جا برای آن مخصوص آمد» (۸) که صدق با او مقرون کرد، و آن جا که قرینه خلاف اینکه باشد بر قرینه حمل کند» (۹)، و آن جا که مطلق بود بر عموم، قال الشاعر:

شعر [۶۱-پ]

أني اتنتي لسان لا أسر بها من علو لا عجب منها و لا سخر

جاءت مرجمة قد كنت احذرها لو كان ينفعني الاشفاق و الحذر
و گفتند معنی آن است که: ما ایشان را پیغامبرانی کردیم که به زفان» (۱۰) صدق و

(۱). آب، آط، مش: همه.

(۲). مش: نباشیم.

(۳). همه نسخه بدلها: از ایشان.

(۴). آج، لب: کوهی.

(۵). همه نسخه بدلها اینکه جواب «لما» ست، یعنی چون از ایشان اعتزال کرد. [.....]

(۶). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۲.

(۷). همه نسخه بدلها اهل.

(۸). همه نسخه بدلها به خیر.

(۹). همه نسخه بدلها: کنند.

(۱۰). همه نسخه بدلها: زبان.

صفحه : ۹۳

علو بر خدای تعالی ثنا گفتندی.

وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى، و نیز یاد کن و قصه بازگوی ای محمد در اینکه کتاب قرآن موسی را. إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا، که او مردی بود با اخلاص در عبادت، از ریا دور. کوفیان خوانند» (۱) مگر أبو بکر: مُخْلَصًا، به فتح «لام یعنی مختاراً للنبوة، برگزیده‌ای برای پیغامبری. و روا بود» (۲) معنی مخلص معصوم باشد، یعنی خالص کرد او را از معاصی به الطاف. وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا، و او پیغامبری بود فرستاده به خلقان از قبل خدای تعالی، بلند قدر و بزرگ مرتبه بود.

و نَادِيَاهُ، ما او را ندا کردیم از جانب راست کوه طور، و آن کوهی است میان مصر و مدین، و ندا آن بود که «۳»: إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ «۴». آنکه با او سخن گفت و اینکه در شب آدینه بود. وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا، ما او را به حضرت خود نزدیک «۵» گردانیدیم تا کلام ما بشنود.

عبد الله عباس گفت: او را به حجاب اعلی نزدیک گردانید تا صریح «۶» که بر لوح محفوظ می‌رفت و می‌نوشتند بشنید. و گفتند معنی آن است که: محلّ او از ما محلّ بنده بود که خداوند در منزل «۷» کرامت به خود نزدیک بکند. و نجی، فعل است به معنی فاعل «۸» کالاکیل و الجلیس و التّدمیم، یعنی مناجی ما بود و با ما راز گفت و ما با او، و نصب او بر حال است از مفعول. وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا، و ما بدادیم او را از رحمت و فضل خود برادرش هارون و نیز پیغامبر بود، و نصب او هم بر حال است چون او از ما درخواست فی قوله: وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي «۹» ...، و وزیر مرا از اهل من کن، هارون را که برادر من است. وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ، و نیز یاد کن در کتاب قرآن اسماعیل را. إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ، که او راست وعده بود چون وعده دادی انجام کردی و خلاف

(۱). همه نسخه بدلها: خواندند.

(۲). همه نسخه بدلها که.

(۳). همه نسخه بدلها گفت.

(۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۰.

(۵). اساس: بزرگ، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها قلم.

(۷). همه نسخه بدلها: منزلت.

(۸). آط: مفاعل، آج، لب: مفاعله.

(۹). سوره طه (۲۰) آیه ۲۹. [...]

صفحه : ۹۴

نکردی. گفتند: مردی او را گفت در بعضی مواضع آن جا باش تا من با نزدیک تو آیم، یک سال آنجا مقام کرد. تا او باز آمد، اینکه قول کلیبی است. مقاتل گفت: سه روز مقام کرد. وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا، و پیغامبری بلند منزلت بود. وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، ای قومه، و او قوم خود را به نماز و زکات فرمودی. و در قراءت عبد الله مسعود «قومه» است، و اهل او خواص او باشند از قرابات او. وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا، و بتزویک خدای پسندیده بود، و اصل مرضی، مرضوی بوده است، «واو» را «یا» کردند و ضمّه کسر «ا»، آنکه در «یا» ادغام کردند.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا، و نیز یاد کن در کتاب ادریس پیغامبر را- و نام او اخنوخ بود- و او را برای درس کتاب ادریس خواندند، و او اول کس بود که خط نوشت و جامه دوخت و جامه دوخته پوشید، و اول کسی بود که در علم حساب و سیر کواکب نظر کرد، إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا.

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا، و او را جای بلند رفیع بگردیم، و بر جای بلند بردیم، گفتند: بهشت خواست. ضحّاك گفت: بر آسمان ششم است.

مالک بن صعصعه گفت رسول- علیه السلام- گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، ادریس را دیدم بر آسمان چهارم.

و سبب بردن او بر آسمان، عبد اللہ عیّاس گفت و کعب الاحبار و علمای سیر که: سبب آن بود که ادريس روزی می‌رفت در گرمای آفتاب رنجور شد، گفت: بار خدایا؟ من یک روز در گرما «۲» طاقت نمی‌دارم «۳»، آن فریشته که او حامل آفتاب است به یک روز پانصد ساله راه می‌برد «۴»، اثر او به او نزدیک است ثقل و گرمای آفتاب بر او چگونه باشد! بار خدایا؟ سبک گردان بر او و گرمایش از او بردار، آن فریشته بر دگر روز از راحت و خفت «۵» و استراحت حرارت چیزی یافت «۶» که معهود نبود او را،

(۱). همه نسخه بدلها: و ضمّه را کسره.

(۲). آط، آب، آز، لب: در گرمای آفتاب، آج: در آفتاب و گرمای آن.

(۳). همه نسخه بدلها: نمی‌آرم.

(۴). آط، آب، آز: می‌برد، آج، لب: می‌رود.

(۵). همه نسخه بدلها: راحت خفته.

(۶). آب، آز: دید.

صفحه : ۹۵

گفت: بار خدایا؟ اینکه چیست که من اینکه راحت ندیده‌ام هرگز! خدای تعالی گفت:

بنده من ادريس تو را دعا کرد، من اجابت کردم. گفت: بار خدایا؟ چه بلند همت [۱۷-ر]

بنده‌ای است و رحیم و مشفق؟ دستور «۱» باش تا بروم و او را ببینم و «۲» سلام کنم و شکر اینکه نعمت بگذارم. خدای تعالی دستوری داد او را، پیامد و ادريس را سلام کرد «۳» و پرسید و بر او بنشست و ادريس از او خبرها «۴» می‌پرسید، آنگه او را گفت: اگر هیچ ممکن باشد که ملک الموت را ببینی و بگویی «۵» در اجل من تأخیری بکن «۶»، تا من در شکر و عبادت خدای بیفزایم. او گفت: اینکه معنی به دست ملک الموت نباشد، و لکن من بگویم تا هر چه ممکن باشد که با آدمی کند از کرامت و تخفیف، در حق تو به جای آرد. آنگه اینکه فریشته او را بر گرفت و به آسمان دنیا برد عند مطلع الشمس - آن جا که آفتاب بر آید - و او را آن جا بنهاد و بنزدیک ملک الموت رفت و گفت: به حاجتی آمده‌ام بر تو، گفت: آنچه به دست من بود مبذول است. گفت: مرا دوستی است، او را ادريس گویند، اگر ممکن باشد که در اجل «۷» تأخیری کنی تا او در عبادت بیفزاید، گفت: اینکه «۸» به من تعلق ندارد، اما اینکه توانم کردن که وقت وفات و اجل او تو را بگویم تا او را معلوم کنی تا او مستعد باشد و کارک «۹» خود ساخته دارد، آنگه دیوان آجال بر گرفت و در «۱۰» نگرید، گفت: نام بنده‌ای گفتمی مرا که «۱۱» همانا که در اینکه عمرهای دراز نمیرد، گفت: چگونه! گفت: برای آن که چنین نوشته است که: اینکه بنده بنزدیک مطلع آفتاب میرد، و او خدای داند که کی آن جا رسد. گفت: من او را بنزدیک مطلع آفتاب رها کردم. او گفت: اگر چنین است اجل او در آمد، همانا که تو با نزدیک او شوی او مرده باشد. فریشته باز آمد او را «۱۲» مرده یافت، از خدای تعالی در خواست تا او را زنده کرد و به آسمان برد،

(۱). آط، آب، آز: مرا دستور، آج، لب: مرا دستوری.

(۲). همه نسخه بدلها او را.

(۳). آط، آب، آز: سلام گفت.

(۴). همه نسخه بدلها: چیزها.

(۵). همه نسخه بدلها: بینی بگو.

- (۶). همه نسخه بدلها: کند.
 (۷). همه نسخه بدلها او.
 (۸). آب، آط، آز: آن. [.....]
 (۹). آب، آج، آز، لب: کار.
 (۱۰). همه نسخه بدلها او.
 (۱۱). همه نسخه بدلها: بنده‌ای که گفتی.
 (۱۲). همه نسخه بدلها: ادريس را.

صفحه : ۹۶

فذلک قوله: وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا.

و هب متبه گفت: هر روز چندانی عبادت از ادريس به آسمان می بردند که از جمله اهل زمین، فرشتگان از آن عجب بماندند «۱»، ملک الموت را تا سه «۲» دیدار او خاست «۳»، از خدای تعالی دستوری خواست «۴» تا بیاید و او را زیارت کند، خدای تعالی او را دستوری داد، بنزدیک او آمد بر صورت آدمی، و بر او سلام کرد و با او مصاحبت کرد. و ادريس صائم الدهر بودی، و چون وقت افطار بود «۵» طعام پیش «۶» آوردند، او طعام نخورد. سه شب همچین بود. ادريس را منکر آمد، گفت: مرا بگوی تا تو کیستی! گفت: من ملک الموت ام. از خدای تعالی درخواستم «۷» تا مرا با تو صحبت دهد. دستوری داد مرا، گفت: اکنون که «۸» تو را با من صحبت افتاد مرا به تو حاجتی است، گفت: چیست آن! گفت: قبض روح من کنی. خدای تعالی وحی کرد به وی که: قبض روح او کن. ملک الموت جان او را گرفت «۹» و خدای تعالی او را زنده کرد، پس از یک ساعت ملک الموت گفت: چرا قبض روح خواستی، و فایده در او چه بود! گفت: تا سختی مرگ بچشم بچارده باشم آن را.
 آنگاه گفت: مرا آرزوی دیگر است، و آن، آن است که مرا به آسمان بری تا آسمان بنگرم و بهشت و دوزخ بینم. خدای تعالی دستوری داد، ملک الموت او را بر گرفت و به آسمان برد و در آسمانها بگردانید تا او بیدید و او را به [در]
 «۱۰» دوزخ برد، گفت: بفرمای تا در دوزخ بگشایند، بگفت تا در بگشودند و او در رفت و بنگرید.
 آنگه بیرون آمد و گفت: مرا به بهشت بر تا بهشت بنگرم. او را به بهشت برد و در بزد تا در بگشادند، و او در بهشت می گردید.
 چون به آن جا رسید که جای او بود بنشست، گفت: تا ساعتی بیاسیم «۱۱». چون ساعتی بنشست، ملک الموت او را گفت: برخیز

- (۱). همه نسخه بدلها و.
 (۲). همه نسخه بدلها: آرزوی.
 (۳). همه نسخه بدلها: خواست.
 (۴). همه نسخه بدلها: خدای در خواست.
 (۵). لب: بودی.
 (۶). آج، لب: پیشش.
 (۷). همه نسخه بدلها: از خدای دستوری خواستم.
 (۸). همه نسخه بدلها: چون.
 (۹). همه نسخه بدلها: او بر گرفت.

(۱۰). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد. [.....]

(۱۱). همه نسخه بدلها: برآسیم.

صفحه: ۹۷

تا تو را با مقرّ خود برم. او گفت: من نمی‌آیم، تو برو که اینکه جای موافق است مرا.

فتحا كما الى الله، به حکومت به خدای رفتند، خدای تعالی گفت: رها کن او را که اگر بلیّات و محن و تکالیف دنیا مقاسات بایست کردن، کرد. و اگر مرگ بایست چشیدن، بچشید. و اگر احیاء و اعادت بایست دیدن، بدید. و اگر بر دوزخ گذر بایست کردن، کرد. و اگر در بهشت به جای خود بایست رسیدن، برسید. او را رها کن که او به جای خود نشسته است، فذلک قوله: وَ رَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا.

أُولَئِكَ الَّذِينَ، اینان، یعنی اینکه پیغامبران که ذکر ایشان رفت «۱»، أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، آنانند که خدای تعالی نعمت کرد بر ایشان مِنْ النَّبِيِّينَ، از پیغامبران مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، از فرزندان آدم «من» اول تبیین است، و «من» دوم تبعیض [۱۷-پ]

[۲] «وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ، و از آنان که» «۳» ایشان را برگرفتیم با نوح در کشتی. وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ، و از فرزندان ابراهیم و یعقوب. وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا، و از آنان که ما ایشان را هدایت دادیم به اسلام، یعنی به بیان و الطاف. وَ اجْتَبَيْنَا، و ایشان را برگزیدیم. إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ، چون بر ایشان خوانند آیات خدای، حَزَّوْا، به روی در آیند سجده کنندگان و گریه کنندگان. سَجَدَ، جمع ساجد باشد، و بکی، جمع باکی باشد، و اصل او بکوی بوده است چنان که گفتیم، و نصب هر دو بر حال است.

گفتند: آیت در «۴» مؤمنان اهل کتاب آمد- عبد الله سلام و قوم او.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ، باز ماندند پس ایشان باز ماندگانی بد «۵»، یقال: فلان خلف صدق من ایبه و خلف سوء. نیک را خلف و بد را خلف، قال:

ذهب الذين يعاش في اكنافهم و بقیت فی خلف كجلد الاجرب

و خلف، خلاف قدام باشد، و خلف سخن بد باشد، و فی المثل: سكت الفا و نطق خلفا. و فراء و زجاج گفتند: اینکه فرق از جهت لفظ نیست، و هر دو یکی باشد، جز که فرق به قرینه دانند، نبینی که می‌گویند: خلف صدق و خلف سوء، و در آیت

(۱). همه نسخه بدلها الذين.

(۲). اساس: از اینکه جا صفحاتی افتادگی دارد، از آط افزوده شد.

(۳). لب ما.

(۴). آج، لب شأن.

(۵). آج، لب: اند.

صفحه: ۹۸

گفت: أَضَاعُوا الصَّلَاةَ، نماز ضایع کردند. وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ، و به دنبال شهوتها رفتند.

گفتند: مراد جهودان اند که از فرزند پیغامبران بودند، نسب با ایشان داشتند و لکن سیرت ایشان نداشتند. مجاهد و قتاده گفتند: در

اینکه امت اند أضعوا الصَّلَاةَ، یعنی نمازهای فریضه رها کردند.

عبد الله مسعود و قاسم بن مخیمره و ابراهیم گفتند: اضاعت الصَّلَاةُ، تأخیرش باشد از وقت خود. قره بن خالد گفت: یکی از جمله رعایای ضحاک نماز دیگر را تأخیر کرد تا نزدیک بود که آفتاب فرو شود، ضحاک اینک آیت برخواند و گفت: اگر کسی نماز خود رها کند بر من بهتر باشد از آن کس که ضایع کند. وَ اتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ، مقاتل گفت: آنان اند که نکاح خواهر پدری روا دارند و حلال گویند.

کلبی گفت: مراد لذات است و شرب خمر. مجاهد گفت: اینک آنک که باشد که قیامت نزدیک رسد و صالحان امت محمد بروند تا جاهلان به زنا و لواط مشغول شوند.

ابو سعید خدری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که: او اینک آیت بخواند و گفت: اینان پس از شصت سال باشند از هجرت من، و امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت: اینک آنگاه باشد که بناها بلند کنند و اسبان «۱» منظور نشینند و جامه‌های مشهور پوشند. وهب گفت: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ، خلف شربابون للقهوات، لَعَابُونَ بِالْكَعْبَاتِ. رگابون للشهوات، مَتَّبِعُونَ لِلذَّاتِ، تارکون للجمعات، مَضِيعُونَ لِلصَّيْلَاتِ، کعب گفت: در آخر زمان گروهی پدید آیند تازیانها «۲» به دست گرفته به مانند دنباله‌های گاو، مردمان را به آن زنند، آنک اینک آیت بخواند: فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا، ایشان غی-بینند، و «غی»، ضدّ رشد باشد، یعنی ایشان راشد نباشند، و «غی» بین خبیث و نومیدی بود، یعنی از ثواب ابرار نومید باشند.

عبد الله مسعود گفت: «غی»، نام جویی است در دوزخ. عبد الله عباس گفت:

«غی»، نام وادی است در دوزخ، اهل دوزخ از گرمای آن پناه با خدای می‌دهند.

آن وادی برای زانی مصر است و شارب خمر مدمن، و آکل ربا که نزول نکنند از آن،

(۱). چاپ شعرانی (۷/۴۲۴): آشیان.

(۲). تازیانها/ تازیانه‌ها.

صفحه : ۹۹

و آنان که در مادر و پدر عاق باشند، و گواه دروغ، و زنی که فرزندی «۱» دیگری بر شوهر بندد، گوید آن «۲» او باشد. و عطا گفت: «غی»، نام وادی است که به جای آب در او خون و ریم باشد. وهب گفت: جویی است در دوزخ که از آن دورتر نیست، و طعمش خبیث «۳»، کعب گفت: وادی است در دوزخ که از آن دورتر نیست به قعر و سخت تر نیست به گرما، در او چاهی است آن را بهیم خوانند، هر که که آتش دوزخ بمیرد، خدای بفرماید تا در آن وادی بگشایند تا آتش دوزخ به او تیز شود. ضحاک گفت: غَيًّا، ای خسران، زیان بینند، و گفتند: عذابا.

إِلْمَا مَنْ تَابَ، أَلَا أَنْ كَسَّ كَسًا تَوْبَةً كَسَّ كَسًا، عمل صالح کند و ایمان آرد که ایشان را به بهشت برند و از ثواب مستحق ایشان چیزی باز نگیرند و نقصان نکنند.

آنک گفت: جَنَاتِ عَدْنٍ، بهشتهای مقام، و اینک بدل جَنَّتِ است، و برای آن به لفظ جمع گفت که هر مؤمنی را از آن بستانی باشد، و بیان کردیم که: اصل او من الجنّ و هو السّتر. بستانی که از بسیاری درخت، زمین را بیوشد، و عدن اقامت بود من قولهم: عدن بالمقام اذا اقام به، که خدای تعالی وعده داده است بندگان را به غیبت، یعنی ندیده‌اند ایشان، و گفتند: یعنی به قیامت. إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا، گفتند:

وعده «۴»، به معنی موعود است، و مأتی به معنی مفعول، من قولهم: اتيت الامر اذا فعلته، و معنی آن باشد که آنچه او به آن وعده داد

کرده باشد، یعنی وعده او [نقد باشد. و گفتند: ماتی که مفعول است، به معنی آتی است که فاعل باشد، یعنی وعده او آمده باشد، یعنی لامحاله باشد، و قال الاعشی:

ساعت معصیا علیها و شاتها

ای عاصیا، و اینکه بیت به اینکه شهادت معتمد نیست، و چون اندیشه کنند، معصی بر جای خود است. و گروهی اهل معنی گفتند: ایتیان از آن فعلهاست که فاعل و مفعول در او راست باشد، یقال: آیت علی خمسين سنه «۵» و مثله: البلوغ

(۱). آب، آج، لب: فرزند.

(۲). چاپ مرحوم شعرانی: که نه آن.

(۳). آط و همه نسخه بدلها: خیث، به قیاس با چاپ شعرانی (۴۲۵ / ۷) تصحیح شد.

(۴). آب، آز، مش: وعد.

(۵). کذا در آط و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴۲۵ / ۷)، و ات علی خمسون سنه.

صفحه: ۱۰۰

و الإدراک، یقال: بلغت الکبر و بلغنی الکبر. بر اینکه قاعده فرق نباشد میان اتی و ماتی.

لا یسمعون فیها لغوا، در آن بهشتها نشوند سخن لغوی فایده. إلیا سلاماً، استثنای منقطع است، المعنی: لکن سلام شنوند و تحیت از یکدیگر و از خدای تعالی، فی قوله: سلاماً قولاً من رب رحیم «۱». زجاج گفت، معنی آن است که: کلامی نشوند که ایشان را در اثم افکند، بل کلامی شنوند که ایشان را به سلامت رساند. و لهم رزقهم فیها بکره و عشیئا، و روزی ایشان را می‌رسد بامداد و شبانگاه، یعنی به اوقاتی مقدر بر تقدیر بامداد و شبانگاه، برای آن که در بهشت شب نباشد و روز که در او آفتاب بر آید و فرو شود.

یحیی بن ابی کثیر گفت: عرب در روزگار خود هر کس را که چاشت بخوردی و شام بودی، بنزدیک او گفتندی متنعم است، خدای تعالی برای اینکه گفت: بکره و عشیئا.

ولید بن مسلم گفت، زهیر بن محمد را پرسیدم از اینکه آیت، گفت: در بهشت شب و روز نباشد، بل مقدار [شب]

«۲» حجاب فرو گذارند و به مقدار روز حجاب بردارند. و گفتند: برای آن گفت که آن که بر اینکه وجه [بود]

«۳» با سلامت «۴» باشد.

تلک الجنة التي نورث من عبادنا من کان تقیاً، که آن بهشت است اینکه که ما به میراث [دهیم]

«۵» از بندگان ما به آن که پرهیزگار باشد، و برای آن لفظ میراث گفت که، خدای تعالی - علی ما جاء فی الاخبار - برای هر بنده مکلف جایی معین کرده است در بهشت و دوزخ، چون مرد ایمان آرد و اختیار طاعت کند آن جای او به کافران دهند، و چون کفر آرد و معصیت کند، او را به دوزخ برند و جای او بر طریق میراث به مؤمنان و متقیان دهند، و اینکه وجهی لطیف است.

قوله: و ما ننزل إلیا بامر ربک، عبد الله عباس و ربیع و ضحاک و مجاهد و ابراهیم گفتند، سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - جبریل را گفت: چرا

(۳-۲). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

(۴). آج، لب: گفت اکل بر اینکه وجه به سلامت.

(۵). آط و دیگر نسخه بدلها: ندارد، با توجه به ترجمه همین آیه در صفحات قبل آورده شد.

صفحه: ۱۰۱

بیش از اینکه که می‌آیی، نیایی بر من! او اینکه آیت آورد که: ما جز به فرمان خدا فرو نیاییم.

مجاهد گفت: جبریل روزی چند باز استاد «۱» و بنزد رسول نمی‌آمد. چون بیامد، رسول - علیه السلام - گفت:

ما حبسک عنّا

، تو را چه باز داشت از ما! گفت: ما چگونه آییم و در قوم تو کسانی هستند که ناخن نمی‌گیرند، و سببت نمی‌پیرایند، و مسواک نمی‌کنند! و اینکه آیت فرود آمد که: وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ.

عکرمه و قتاده و ضحاک و مقاتل و کلبی گفتند: اینکه آنگه بود که جهودان رسول را پرسیدند از حدیث اصحاب الکهف و ذو القرنین و روح، او گفت:

ساخبرکم غدا

، و لم یقل ان شاء الله، فردا شما را خبر دهم و به مشیت استثنا نکرد. جبریل چند روز نیامد. عکرمه گفت: چهل روز، مجاهد گفت: دوازده روز، تا مشرکان گفتند: رَبِّ مُحَمَّدٍ وَدَعَهُ وَقَلَاهُ. آنگه چون جبریل آمد، رسول - علیه السلام - گفت: ای برادر «۲» مرا آرزوی دیدار تو سخت شد؟ گفت: یا رسول الله؟ ما بندگان مأموریم، جز به فرمان کاری نتوانیم کرد، آنگه که گویند برو برویم، چون گویند مرو برویم، و اینکه آیت آورد: وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ، ما فرو نیاییم جز به فرمان خدای تو «۳». لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا، او راست آنچه پیش ماست و آنچه پس ماست.

در او چند قول گفتند، مقاتل گفت: آنچه پیش ماست از آخرت و آنچه باز پس گذاشتیم از دنیا. وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ، و آنچه میان آن هر دو است، و آن زمانی بود که از میان دو نفعه باشد، و آن چهل سال بود. بعضی دگر گفتند، معنی آن است که:

ابتدای خلق ما او راست، و آجال ما را نهایت به اوست. وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ، و آنچه میان آن است از عمر دنیا.

و بعضی دگر گفتند: ما بَيْنَ أَيْدِينَا ما بقی من الدنیا، آنچه از دنیا مانده. وَ مَا خَلْفَنَا، و آنچه باز پس گذاشتیم، وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ، آنچه میان است از مدت عمر ما. و گفتند: ما بَيْنَ أَيْدِينَا من الثواب و العقاب، وَ مَا خَلْفَنَا ما مضی من اعمارنا، وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ ما نحن فيه الی یوم القيامة.

(۱). آج، لب: بایستاد.

(۲). آج، لب کجایی که.

(۳). آب، آز، مش: تعالی.

صفحه: ۱۰۲

و بعضی دگر گفتند: ما بَيْنَ أَيْدِينَا قبل خلقنا، پیش آن که ما را آفرید، وَ مَا خَلْفَنَا بعد أن یمیتنا، پس از آن که ما را بمیراند. وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ، آنچه در اویم از زندگانی.

بعضی دگر گفتند: ما بَيْنَ أَيْدِينَا، آنچه در پیش ماست از آسمان تا به زمین چون فرود آییم. وَ مَا خَلْفَنَا، آسمان چون از او فرود

آمده باشیم. و ما بین ذلک، ما بین السّماء و الارض، و آنچه میان آسمان و زمین است، یعنی اینکه جمله خدای راست و مقدر اوست، و به امر و فرمان اوست. و ما کان رَبُّکَ نَسِیًّا، خدای تو فراموشکار نبوده است هرگز، اگر خواستی که وحی فرستد در اینکه مدّت، بفرستادی که نسیان بر او روا نیست.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱)، بدل رَبُّکَ است، و روا بود که خبر مبتدای محذوف بود، ای هو ربّ السّموات و الارض، او خدای آسمانها و زمین است که هر دو ملک و ملک اوست، و آنچه میان آسمان و زمین است هم در ملک اوست. فَأَعْبُدْهُ، او را پرست و بر عبادت او صبر کن، و خود را بر آن به رغم خود جبر کن. هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا، او را همانمی دانی! عبد الله عبّاس گفت، یعنی مثلی و عدلی. کلبی گفت، معنی آن است که: کس را دانی که او را الله خواندند جز او را! و حقیقت آن که، که کس را دانی که استحقاق عبادت دارد به آن که قادر باشد بر آن که او قادر است از (۲) اصول نعم!

[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۶ تا ۹۸]

[اشاره]

و يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتْ لَسَوْفَ أُخْرَجَ حَيًّا (۶۶) أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَبُّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰)

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا-وَأَرْدُهَا كَانِ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا (۷۲) وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِيًّا (۷۴) قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِذَا الْعَذَابُ وَإِنَّمَا السَّاعَةُ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا (۷۵)

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶) أَمْ فَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَوَلَدًا (۷۷) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (۷۹) وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِنَا فَردًا (۸۰)

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲) أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّؤُهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفدًا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًّا (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۰)

أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُنْ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۶) فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۹۷) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْرًا (۹۸)

[ترجمه]

قوله تعالی: و می گوید اینکه آدمی چون من بمیرم برون آرند مرا زنده!

«۳»

نمی‌کند اندیشه اینکه آدمی که ما بیافریدیم او را از پیش و نبودی چیزی!
به حق خدای

(۱). آب او خدای آسمان و زمین است که هر دو.

(۲). آب، آرز، مش: بر.

(۳). آط: یدگر، به قیاس با نسخه آب، و متن قرآن مجید، تصحیح شد.

صفحه: ۱۰۳

تو که حشر کنیم ایشان را و دیوان را، پس حاضر کنیم ایشان را پیرامن دوزخ در «۱» زانو افتاده.

پس برون آریم از هر گروهی هر کدام سخت تر است بر خدای به طغیان.

پس ما داناتریم به آنان که ایشان اولترند به دوزخ [جاویدان]

«۲».

و نیست از شما الا که فرود آید آن جا بود بر خدای تو حکم کرده.

پس برهانیم آنان را که پرهیزگار باشند، و رها کنیم کافران را در آن جا در «۳» زانو افتاده.

و چون خوانند بر ایشان آیات روشن ما، گفتند آنان که کافر شدند آنان را که مؤمن باشند کدام از اینکه دو گروه بهتراند به جای و نیکوتر به مجلس.

و بس که ما هلاک کردیم پیش ایشان از جماعتی که ایشان نیکو بودند به متاع و به منظر.

بگو آن کس که باشد در گمراهی مدد دهد او را خدای زیادتی تا چون ببینند آنچه وعده می‌دهند [ایشان را]

«۴» اما «۵» عذاب اما «۶» قیامت، بدانند که کیست آن کس که او بتر است به جایگاه و ضعیفتر باشد به لشکر.

و بیفزاید خدای آنان را که راه یافته باشند لطف و مانده‌های نیک، بهتر

(۳-۱). آج، لب: به.

(۲). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، آورده شد، چاپ شعرانی (۷/۴۲۷): سزاوارترند به آن از در آمدن.

(۴). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۵-۶). آب، آرز، مش: یا.

صفحه: ۱۰۴

باشد بنزدیک خدای تو به ثواب و بهتر است به بازگشت.

دیدنی آن را که کافر شد به آیت‌های ما و گفت بدهند مرا خواسته و فرزندان.

مطلع است بر غیب یا فرا گرفت نزدیک خدای پیمانی!

حقاً که بنویسیم آنچه می‌گوید و بیفزاییم او را از عذاب فرودنی.

و میراث برداریم آنچه می‌گوید و آید به ما تنها.
 و فرو گرفتند از فرود خدای خدایانی تا باشند ایشان را عزی.
 حقاً که کافر شدند به پرستیدن ایشان و باشند بر ایشان ضد.
 نبینی که ما فرستادیم «۱» دیوان را بر کافران می‌جنابندند «۲» ایشان را جنابندنی!
 شتاب مکن بر ایشان ما می‌شماریم برای ایشان شمردنی.
 آن روز که حشر کنیم پرهیزگاران را با خدای، سواران.
 و برانیم گناهکاران را به دوزخ تشنه و پیاده.
 نتوانند شفاعت الا آن کس که گرفته باشد بنزدیک خدای عهدی.
 و گفتند بگرفت خدای فرزندی.
 آوردی چیزی منکر.

(۱). آط: بفرستیم، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد. [...]

(۲). آط: می‌جنابند به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

صفحه: ۱۰۵

نزدیک است که آسمانها بترکد از آن و بشکافد زمین و بیفتد کوهها بیران شدنی.
 که «۱» خوانند خدای را فرزندی.
 و نشاید خدای را که فرا گیرد فرزندی.
 نیست هر چه در آسمانهاست و در زمین الا آیند به خدای بنده.
 بشمرده ایشان را و شمردشان شمردنی.
 و همه‌شان آیند به «۲» او روز قیامت تنها.
 آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، بکند ایشان را خدای دوستی.

آسان بکردیم آن را به زبان تو تا مژده دهی به آن متقیان «۳» را و بترسانی به آن گروهی سخت خصومت را.

بس که هلاک کردیم پیش ایشان از گروهی که بینی از ایشان کسی را یا می‌شنوی ایشان را آوازی!

قوله تعالی: وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ: و می‌گوید آدمی، مراد به انسان. ابی بن خلف الجمحی «۴» است که پیامد و رسول را گفت: أ إذا ما
 مت، آنکه که مرده باشم مرا بیرون خواهند آوردن از «۵» گور، یعنی مرا در گور زنده خواهند کردن و بیرون آوردن؟ و اینکه بر
 سبیل استهزاء و استبعاد گفت.

حق تعالی به جواب او گفت: أ وَ لَا يَذُكُّ «۶»، ای يتذکر و يتفکر، اندیشه نمی‌کند

(۱). آج، لب: بر آن که.

(۲). آج، لب: آینه به.

(۳). آج، لب: پرهیزگاران.

(۴). نسخه بدلها: الجمحی، به قیاس با چاپ مرحوم شعرانی و منابع خبر، تصحیح شد.

(۵). آب: در.

(۶). آط: یدکر.

صفحه: ۱۰۶

اینکه گوینده. ابن عامر و نافع و عاصم و یعقوب خواندند: یدکر، به تخفیف من الذکر، و باقی قراء: یدکر به دو شد «۱» من التذکر، و اختیار تشدید است لقله: ... إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ «۲».

أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ، که ما او را بیافریدیم پیش از اینکه. و لَمْ يَكْ شَيْئًا، و او موجود نبود اگر اول آفریدن بی آن که آن را اثری بود در وجود بر او متعذر نبود اولی و آخری که اعادت بر او متعذر نباشد.

آنگه قسم یاد کرد خدای تعالی، گفت: به حق خدای تو که ما ایشان را حشر کنیم با دیوان، یعنی جمع کنیم میان ایشان و میان دیوان، چه دیوان قرین ایشان بودند که ایشان را اغوا و اضلال کردند، فردا همه را به یک جای برانگیزیم.

در خبر است که: خدای تعالی بفرماید روز قیامت تا هر کافری را به سلسله‌ای با دیوی ببندند. ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ، آنگه همه را حاضر کنیم گرد بر گرد دوزخ بر زانو «۳» افتاده. عبد الله عباس گفت: جماعات جماعات گروه گروه، بر اینکه قول جمع جثوه باشد. حسن بصری گفت: جثیا علی الزکب «۴»، بر اینکه قول جمع جاثی باشد علی فعول، چنان که گفتیم پیش از اینکه، قال الکمیت:

هم ترکوا صراطهم جثیا و هم دون السراة «۵» مقرنینا «۶»

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ بِسِ بَرُونِ آریم از هر گروهی. و شیعت، جماعتی باشند معاون بر کاری، يقال: تشایع القوم اذا تعاونوا، و منه قيل: للشجاع مشیع، ای معان.

أَيُّهُمْ «۷»، در رفع او نحویان خلاف کردند. خلیل گفت بر حکایت مرفوع است، کانه قال: فيقال أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِيًّا فليخرج. سیبویه گفت: مبنی است علی الضم، و معناه الّذی هو اشدّ علی الرّحمن، الاّ آن است که چون «هو» از او حذف کردند حذفی لازم صار کانه «۸» بعض الاسم. یونس گفت هو کقولهم: علمت

(۱). آج، لب: تشدید.

(۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۹.

(۳). آب، آج، لب، آز: زانو.

(۴). آب، آز، مش: الزاکب.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: السراة، به قیاس با چاپ شعرانی و با توجه به منابع شعری، تصحیح شد.

(۶). آط: معزبیا، آج، لب: معزبیا، آز، مش: مغربیا، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۷). آج، لب، آز اشد. [.....]

(۸). آج، لب: کانه صار.

صفحه: ۱۰۷

ایهم فی الدار. سیبویه گفت: نصب نیز روا باشد به معنی الّذی، و گفت: اینکه قراءت هارون أخرج است در شاذ. و قوله: عییا، ای عتوا علی المصدر. و نصب او بر تمیز است و معنی آن که: نبدأ «۱» بالاكثر جرما فالاكثر، یعنی ابتدا به آن کنیم که او طاغیتر و عاتیتر

باشد و در طغیان و عتوّ غالبتر.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمٌ پس ما عالمتریم به آن که او اولیتر است که ملازم دوزخ باشد.

و صلی هم مصدر است کالمضی و اگر گویی: صَلُّوا باشد کالعلوّ، علی فعول و الغلوّ و العتوّ، اولیتر باشد. و نصب او بر تمیز باشد، و معنی آن که: ما عالمتریم به مستحقان دوزخ که کیست که او کافرتر و ظالمتر است و اولیتر به آن که در دوزخ جاوید ماند، یقال: صلی بالنار اذا لزمها.

قوله: وَ إِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا- الایة، آنکه گفت: کس نیست و الا وارد دوزخ باشد، و اینکه وعده‌ای است بر خدای واجب، یعنی لا محاله کائن. «ان»، به معنی «ما» ی نفی است. بدان که خلاف کردند مسلمانان در ورود به حسب اختلاف مذاهبشان در وعید، و نیز در ضمیر خلاف کردند فی قوله: وَارِدُهَا، که راجع با چیست. بنزدیک جمله مفسران آن است که: راجع است با دوزخ الا مجاهد که او گفت: راجع است با تب و بیماریها، ذهب الی قوله- علیه السلام: «۲» الحمی حظّ کل مؤمن من النار.

و روا باشد که گوید: ضمیر قبل الذکر، ضمیر چیزی است که آن را ذکر رفته است، نحو قوله: ... حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ «۳». و بعضی دگر مفسران گفتند:

کنایت است از قیامت، ای وارد القیامه، و آنچه لایق معنی آیت است و مطابق ظاهر، قول اول است، لقوله: ثُمَّ تُنَجَّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا، و اینکه در تب و در قیامت مطرد نباشد.

آنکه در ورود خلاف کردند، بعضی گفتند: ورود خواست، و بعضی گفتند:

ورود، مرور و حضور است و اشراف و اطلاع بر او، و اینکه قول عبد الله مسعود و قتاده است. عکرمه گفت: ورود خواست جز که آیت خاص است به کافران دون مؤمنان.

و روایت کرده‌اند از عبد الله عباس که او گفت: ورود خواست، و از دعایی که از او

(۱). آز، مش: بیدأ.

(۲). آز علی.

(۳). سوره ص (۳۸) آیه ۳۲.

صفحه: ۱۰۸

روایت کرده‌اند آن است که گفت:

اللهم اخرجنی من النار سالما و ادخلنی الجنة غانما.

و قول درست آن است که: ورود، مرور و حضور باشد من قول العرب: وردت الماء، و فلان وارد، نقیض الصاد. وارد آن باشد که به کنار آب شود، و قال الله تعالی: وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ «۱» ... و قول زهیر:

فلما وردن «۲» الماء زرقا جمامه «۳» و وضع عصی الحاضر المتخیم

و قال ذو الرمة:

وردت اعتسافا و الثریا كأنها علی قمّة الرّأس ابن ماء محلّق

دگر آن که: عموم آیت اقتضای آن می‌کند که هیچ کس نماند از پیغامبران و امامان و صدیقان و شهیدان و صالحان و آلا در دوزخ شود» (۴) و آنکه بیرون آید» (۵)، و اینکه خلاف اجماع است. دگر آن که، خدای تعالی گفت: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ، لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا» (۶) ...، گفت: ایشان دور باشند از دوزخ، و چگونه دور باشند آنان که در دوزخ شوند، و چگونه حسیس و آواز آتش دوزخ نشوند آنان که در دوزخ شوند؟ و جماعتی سلف اصحاب حدیث گفتند: ورود، به معنی دخول است، و استدلال کردند بقوله تعالی حکایه عن فرعون: يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ» (۷) ...، و بقوله: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ، لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوهَا» (۸) ...، و در اینکه معنی چند خبر روایت کردند، خبری از کثیر بن زیاد الرسانی» (۹) عن ابی سمیر که او گفت: ما را در بصره خلاف افتاد در ورود. بعضی گفتند: ورود، مرور باشد و هیچ مؤمن به دوزخ نشود.

و بعضی گفتند: ورود، دخول باشد. من جابر عبد الله انصاری را دیدم، از او پرسیدم، اشارت کرد به گوش و گفت: کرباد اینکه گوشها اگر نه از رسول- علیه السلام- شنیدم.

(۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳.

(۲). همه نسخه بدلها: وردنا، با توجه به منابع دیگر، از آن جمله لسان (۳/ ۴۵۷) تصحیح شد.

(۳). آط: حمامه، با توجه به ضبط بدلها و لسان العرب (۳/ ۴۵۷) تصحیح شد.

(۴). آج، لب، آز: شوند.

(۵). آج، لب، آز: آیند.

(۶). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۱ و ۱۰۲.

(۷). سوره هود (۱۱) آیه ۹۸.

(۸). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۹۸ و ۹۹.

(۹). آب: الرسالی.

صفحه : ۱۰۹

که ورود دخول است، و هیچ برّ و فاجر نماند و آلا در دوزخ شود، و لکن دوزخ بر مؤمنان برد و سلام باشد، چنان که بر ابراهیم تا دوزخ فریاد کند از ایشان و گوید:

آتش من سرد کردی» (۱)، آنکه متقیان را برهاند و ظالمان را رها نکند.

عمرو بن دینار گفت: نافع الارزق با عبد الله عباس خلاف کرد در ورود. عبد الله عباس گفت: ورود، دخول باشد و استدلال کرد به آن آیات که گفتیم از قصه فرعون و حدیث اصنام، آنکه گفت: اینان در دوزخ خواهند شدن لا محاله، و من و تو نیز خواهیم شد، اما مرا امید آن است که برون» (۲) آرد و تو را برون» (۳) نیارد به تکذیب» (۴) که می‌کنی. و اینکه نافع از جمله خارجیان بود.

و نیز به خبر ابو هریره که او روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت که:

هیچ مؤمن نباشد که او را سه فرزند بمیرد و آلا او در دوزخ بیش از آن نماند که تحله القسم باشد، چندان که سوگند راست شود. آنکه اینکه آیت برخواند: وَإِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا.

و سفیان بن عیینه گفت از حسن بصری که: روزی دو برادر بودند با هم حدیث می‌کردند. یک برادر بخندید، دگر یک او را گفت: ای برادر؟ در قرآن خوانده‌ای که خلقان به دوزخ خواهند شد! گفت: بلی. گفت: آیتی خوانده‌ای که برون آیند!

گفت: نه. گفت: پس چرا می‌خندی! نیز «۵» او را خنده «۶» ندیدند تا بمرد.

و ابو اسحاق روایت کرد از ابو هریره که او گفت: کاشکی مادر مرا نزادی؟ اهل او او را گفتند، نه خدای بر ما منت نهاد به هدایت؟ چرا چنین می‌گویی! گفت: در قرآن آیتی می‌یابم که خلقان به دوزخ شوند، و آیتی نمی‌یابم که بیرون آیند، و در اینکه معنی بیستی گفتند، و هو:

و قد اتانا ورود النار ضاحیه حقا یقینا و لما یأتنا الصّدر

اینکه دو حدیث از ابو هریره و حسن بصری بر مذهب اهل وعید راست است، و آن که گفتند آیت صدر «۷» نیست در قرآن، درست نیست [برای آن که صدر عقب آیت

(۱). آج، لب: کردید. [.....]

(۲-۳). همه نسخه بدلها، بجز آط: بیرون.

(۴). آب، آج، لب: تکذیب.

(۵). آج، لب: دیگر.

(۶). آب، آج، لب: خندان، مش: پس او را دگر کسی خندان ندید.

(۷). آب: مصدر.

صفحه : ۱۱۰

ورود است، فی قوله: ثُمَّ نُنَجِّی الدِّینَ اتَّقُوا، و اینکه لفظ محتمل است و در او خلاف نیست]

«۱» و در «ورود» خلاف است، و درست آن است که اشراف و مرور است و اخباری برابر اینکه اخبار از عبد الله مسعود و جز او روایت کرده‌اند، منها، از آن جمله خبری که از سدی روایت کرد عن مرّة الهمدانی عن ابن مسعود فی هذه الایة که او گفت: برسند به آن جا و برهند به اعمال خود.

و أحوص روایت کرد از ابن مسعود که او گفت: صراط راهی است بر سر دوزخ نهاده به مانند پلی مانند حد «۲» شمشیر، گذرندگان بر او انواع باشند: گروه اول گذرند، کالبرق الخاطف، چون برق جهنده. و طایفه دوم چون باد بزننده. و گروه سیم «۳» چون اسپان تازی، ایشان می‌روند و فریشتگان می‌گویند: اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ، بار خدایا به سلامت بگذران ایشان را، و اینکه همه مرور است دخول نیست.

و خبری دگر آن که از حفصه روایت کردند که او گفت که، رسول - علیه السّلام - گفت: امید دارم که هیچ کس از آنان که به بدر و حدیبیه حاضر بودند «۴» به دوزخ نشوند. حفصه گفت: یا رسول الله؟ پس اینکه آیت: وَ إِن مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا «۵»! گفت: نبینی که خدای می‌گوید: ثُمَّ نُنَجِّی الدِّینَ اتَّقُوا - الایة.

و عباس روایت کرد از کعب «۶» که او گفت: در اینکه آیت که روز قیامت دوزخ بدارند و اقدام خلائق بر او راست شود، منادی ندا کند از قبل ربّ العزّة:

خذی اصحابک و دعی أصحابی

، اصحاب خود را بگیر و اصحاب مرا رها کن. دوزخ هر چه اصحاب او باشد همه را فرو برد، و الله که ایشان را بهتر شناسد از آن که مادر فرزندش را. و دوستان خدای بگذرند بر او که جامه ایشان از عرق نم‌نگرفته باشد.

و خالد بن معدان گفت که: اهل بهشت در بهشت گویند: نه خدای ما را وعده داد که ما را ورود باشد بر دوزخ؟ ما دوزخ ندیدیم. ایشان را گویند: شما بر دوزخ بگذشتی و آتش او مرده بود و خامد، از آن خبر نداشتی. دگر آن که: یعلی بن منیه روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت دوزخ روز قیامت گوید:

جز یا مؤمن

(۱). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

(۲). آذ: حدت.

(۳). آج، لب: سیوم.

(۴). مش یکی.

(۵). آج چیست.

(۶). لب: ابی کعب.

صفحه : ۱۱۱

الله فان نورك اطفى لهبي {

، نیک بگذر ای مؤمن که نور تو درفش آتش من بنشانند. و اینکه جمله اخبار دلیل می کند بر آن که ورود مرور است. و عثمان بن الاسود روایت کرد از مجاهد که او گفت در اینکه آیت:

من حم من المسلمین فقد وردها،

هر که او را از مسلمانان تب گیرد، او از دوزخ نصیب یافته باشد،

لقله - علیه السلام: «۱» الحمی من فیح جهنم، و الحمی حظ کل مؤمن من النار.

و ممکن است جمع کردن میان هر دو قول، و لفظ «ورود» را تفسیر دادن تاره بر مرور و تاره بر دخول، و گفتن که هر دو حقیقت است بظاهر الاستعمال، الا آن که آیت را تخصیص کنند به ادله عقل و آیات رجاء و اخبار و اجماع.

فرقه‌ای گویند: و ان منکم اگر بر عموم حمل کنند مرور باشد، و اگر ورود بر دخول حمل کنند، و ان منکم، مراد مستحقان دوزخ باشند، آن که معلوم از حق ایشان آن بود لا محاله که به استحقاق فسق به دوزخ شوند، و به استحقاق ایمان و طاعت بیرون آیند - و الله اعلم بمراده من کلامه.

کان علی ربک حتماً مقضیاً، اینکه بر خدای قضایی است لابد واقع و کائن. و اصل کلمه در لغت قطع باشد، يقال: حتم و حذم و حزم «۲»، بمعنی، لأن الحزم شد یقطع موضعه، و حزم «۳» و حزم و حذم کلها بمعنی قطع.

قوله: ثم ننجی الذین اتقوا، پس برهانیم پرهیزگاران را]

«۴» و نذر الظالمین، ای الکافرین. عبد الله مسعود گفت: ننجی الذین اتقوا [الشرك]

«۵»، پس که برهانیم هر کس را که از شرک احتراز کرده باشد، و مراد به ظالمان کافرانند، لقله:

و الکافرون هم الظالمون «۶». انس مالک روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: روز قیامت از دوزخ بیارند آن را که او لا اله الا الله گفته باشد، و در دلش به مقدار جوی ایمان باشد او را بیارند آنگه از دوزخ بیارند آن را که گفته باشد که لا اله

(۱). آب، آذ: جزم.

(۳-۲). چاپ شعرانی (۷/۴۳۳): حتم.

(۴). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط، افزوده شد. [...]

(۵). اساس: ندارد، با توجه به معنی عبارت، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۴.

صفحه: ۱۱۲

اللّٰهُ و در دلش مثقال ذره‌ای خیر باشد. جویر «۱» گوید از ضحاک که ضحاک گفت: به من رسید خبری از رسول- علیه السلام- که من آن خبر را منکر بودم، برخاستم «۲» برای آن خبر رحلت کردم و به مدینه آمدم تا از صحابه پیرسم. در مسجد رسول آمدم دو حلقه «۳» دیدم دو پیر را پشت باز داده دیدم، پرسیدم که اینان که‌اند!

گفتند: یکی ابو سعید خدری است و یکی ابو هریره. من ابو سعید را گفتم: یا با سعید «۴»؟ خبری روایت می‌کنند از رسول- علیه السلام- و مرا در آن خبر شک است، و برای آن آمده‌ام تا بدانم که رسول- علیه السلام- آن «۵» گفته است «۶» یا نه! گفت: آن خبر کدام است! گفتم اینکه که می‌گویند رسول گفت:

انّ قوما یخرجون من النار بعد ما صاروا حمما و فحما

، گروهی را از دوزخ بیارند که ایشان سوخته شده باشند و از سوختگی فحم شده باشند. او اشارت به گوش کرد، آنکه گفت: سمعت رسول الله- صلی الله علیه و آله- و الا صمتا، گفت: از رسول شنیدم اینکه خبر و الا کر باد اینکه گوشها. پس گفت رسول- علیه السلام- گفت: خلقان در قیامت به دو طبقات «۷» باشند. گروهی آنان باشند که ایشان را صحیفه‌ای بر نه افلاجد، و ترازوی بر ندارند، و آن انبیا و اوصیا و اولیا و صدیقان و شهدا باشند، و گروهی آن باشند که ایشان را صحیفه بر افلاجد و ترازو بردارند، ایشان نیز بر سه طبقه باشند: گروهی آن باشند که ایشان را حسنات بیش از سیئات باشد، خدای تعالی ایشان را به بهشت فرستد، و گروهی آن باشند که ایشان را حسنات و سیئات راست باشد، خدای تعالی بفرماید تا ایشان را مدّتی در عرصات قیامت موقوف کنند، آنکه به بهشت فرستند ایشان را، و گروهی آن باشند که سیئاتشان بیش از حسنات باشد، حال ایشان از چند وجه بیرون نباشد: اما خدای تعالی بر ایشان رحمت کند و ایشان را عفو کند و به تفضّل ایشان را به بهشت فرستد، و اما من شفاعت کنم یا کسی که از اهل شفاعت باشد خدای تعالی ایشان را به او بخشد. اگر اینکه هر «۸» دو نباشد، خدای تعالی بفرماید تا ایشان را به دوزخ برند و به

(۱). اساس: حسن، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد، آب، لب، آز، مش: جوهر.

(۲). آب، آج، لب، آز، مش: برخواستم.

(۳). همه نسخه بدلها: و حلقه‌ای.

(۴). همه نسخه بدلها: ابا سعید.

(۵). آب، آج، آز، مش را.

(۶). آط، آج، لب: هست.

(۷). همه نسخه بدلها: بر طبقات.

(۸). همه نسخه بدلها: هیچ.

صفحه: ۱۱۳

مقدار گناهشان عقوبت کنند و باز با بهشت آرند. آنکه چون خدای تعالی خواهد که ایشان را از دوزخ بیارد» (۱)، مالک را بفرماید تا هوای دوزخ صافی کند از دود و کدورت» (۲)، آنکه بفرماید تا طبقهای دوزخ بر افکنند، منافقان از درک اسفل برنگرند، مؤمنان را ببینند، ایشان را بر سیبل طعن گویند: اَلَسْتُمْ مُؤْمِنِينَ، اَلَسْتُمْ مُصَلِّينَ، اَلَسْتُمْ صَائِمِينَ! نه شما مؤمنانی، نه شما نمازکنانی نه شما روزه داری! اینکه جا» (۳) با ما امروز گرفتاری، ایشان گویند: بار خدایا؟ ما را با طعنه اینکه دشمنان طاقت نیست.

حق تعالی جبریل را گوید: برو، جمله مؤمنان را از دوزخ بیار. او بیاید و جماعتی بسیار بیارد، دگر باره گوید: برو و هر که در دل او از روی مثل، مثقالِ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ (۴) ثُمَّ تَنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا در جِثِيًّا، دو قول گفته‌اند: یکی، جمیعاً من الجثوة، و یکی جاثین علی الزکب من الجثوة.

وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، حق تعالی گفت: چون بر ایشان [۱۸-ر]

خوانند» (۹) یعنی بر کافران چون نصر بن الحارث و خویشان او از قریش آیات ما از

(۱). همه نسخه بدلها: ایشان را با بهشت آرد.

(۲). همه نسخه بدلها: کدورت.

(۳). - آز، مش چرا.

(۴). مأخوذ از سوره انبیاء (۲۱) آیه ۴۷، و سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۶. [...]

(۵-۸). اساس: افتادگی به نظر می‌رسد، به قیاس با آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: چون.

(۷). همه نسخه بدلها هم.

(۹). همه نسخه بدلها: خواندند.

صفحه: ۱۱۴

قرآن. بَيِّنَاتٍ، نصب او بر حال است از مفعول در حالی که روشن باشد. قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا، کافران متنعم گویند مومنان درویش را: أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا، از ما دو گروه مقام و منزلت که بهتر است؟ بر طریق استهزا، که مؤمنان درویش و خلق جامه و ضعیف حال و رث الهیة بودند، و کافران با جامه‌های فاخر و هیأت نکو و «۱» متنعم بر آمده. خَيْرٌ مَقَامًا، ای منزلا و مسکنا. اهل مکه خواندند:

مقاماً بضم المیم، ای اقامه. وَ أَحْسَنَ نَدِيًّا، و «۲» که را مجمع و محفل نکوتر است. و ندی و نادى، مجلس قوم بود که حاضر آیند به حدیث کردن، و منه دار الندوة، برای آن که مشرکان آن جا بنشستندی و حدیث کردندى و مشورت کردندى و رای زدندی، و نصب هر دو بر تمیز است.

حق تعالی رد بر ایشان گفت: وَ كَمْ أَهْلَكْنَا، از بس که «۳» ما هلاک کردیم پیش ایشان از گروهی و جماعتی که ایشان نکوتر بودند به متاع و آلات و جامه و لباس.

وَ رِيًّا، ابن عامر و نافع خواندند: «وریا»، بی همزه، و باقی قرءا به همزه. آن که به همزه خواند، گفت: من الزواء و هو المنظر الحسن باشد، و آن که بی همزه خواند امیاً تخفیف همز کرد چنان که در بریئه، بریئه گفت «۴». و روا باشد که من الری باشد، و هو نضارة الشبَاب، و آن تازگی برنای «۵» بود، و نصب هر دو بر تمیز باشد. و در مصحف ابی، «وزیاً» به زای معجم است.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ، بگو ای محمد که آن کس که او در ضلالت کفر باشد، فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا، رها کن او را تا خدای او را

فرو گذارد «۶» و مهلت دهد، و مدد خذلان دهد او را. حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ، تا آنکه که ببینند آنچه ایشان را به آن وعید کردند، یا وعده دادند، که لفظ هر دو را محتمل است. آنکه آن موعود «۷» اَمَا عَذَابِيْ بِأَشَدَّ مِنْهُ بَدِيشَان رسد در دنیا، و اَمَا السَّاعَةُ، و اَمَا قِيَامَت بر ایشان «۸»

- (۱). همه نسخه بدلها موی جعد کرده و به.
- (۲). آج، لب هر.
- (۳). آب، آط، آز: ای بس که، آج، لب: ای بسا که.
- (۴). چاپ شعرانی (۴۳۵/۷) اما همزه بدل به یاء کرد، و در یاء ادغام کرد، چنان که در برینه برینه گفت.
- (۵). همه نسخه بدلها: برنایی.
- (۶). همه نسخه بدلها: فرا گذارد.
- (۷). لب را اما العذاب.
- (۸). آب، آط، آج، لب، آز: به ایشان، مش: با ایشان.

صفحه: ۱۱۵

برخیزد، آنکه بدانند که کیست که بتر است به جایکه و ضعیف تر است به لشکر مؤمنان یا کافران. و نصب هر دو بر تمییز است. وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى و بیفزاید خدای تعالی مهتدیان- راه یافتگان- را به هدایت «۱»، یقال: هدیده فاهندی، و مراد به هدی لطف است، یعنی آنان «۲» را که خدای با ایشان لطف کند و ایشان عند آن لطف طاعت کنند و از معاصی «۳» اجتناب کنند خدای تعالی ایشان را در لطف بیفزاید. و هُدًى در محل نصب است بر تمییز. وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و باقیات صالحات بر آن تفسیر که رفت، خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا، بهتر است بنزدیک خدای تعالی به ثواب. وَ خَيْرٌ مَّرَدًّا، و بهتر است به بازگشتن، یعنی به عاقبت. و نصب هر دو بر تمییز است. -
 قوله تعالی: أُرَايْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا، گفت: دیدی آن را که به آیات ما کافر شد «۴»، و گفت: بدهند مرا مال و فرزندان. مسروق گفت که خَبَاب بن الارت «۵» گفت: مرا دینی بود بر عاص وائل. به تقاضا نزد او شدم، مرا گفت: وام تو ندهم تا به محمد کافر نشوی. گفتم: و الله که من هرگز به محمد کافر نشوم، و تو بمیری و زنده شوی و اینکه نبینی «۶» از من. گفت: اکنون برو که چون من زنده شوم مرا آن جا مال و فرزندان باشند آن جا بدهم، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد.
 کلی و مقاتل گفتند: خَبَاب بن الارت «۷» آهنگر بود و برای عاص وائل کار کردی، و عاص حق او تأخیر می کردی تا به وقت موسم. و خَبَاب مردی سهل جانب بود و نیکو تقاضا. روزی برفت و عاص را تقاضا کرد، او گفت: وقت را چیزی ندارم. خَبَاب گفت: نروم تا حق خود نستانم، و تقاضای سخت کرد. عاص گفت:
 اینکه چه سختی «۸» است و تو هرگز اینکه نکردی، گفت: آن رفت «۹» که من و تو هر دو بر یک دین بودیم و من تو را مسامحت کردم، امروز «۱۰» دین تو دیگر است و دین من

- (۱). همه نسخه بدلها: راه هدایت.
- (۲). همه نسخه بدلها: آن. [...]
- (۳). همه نسخه بدلها: معصیت.

(۴). آج، لب و قال لأوتین- مالا و ولدا.

(۷-۵). اساس: خباب بن الازرق، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: بینی.

(۸). آط: سخنی.

(۹). مش: وقت.

(۱۰). همه نسخه بدلها: اکنون.

صفحه : ۱۱۶

مسلمانی است، من نروم تا حق خود نستانم. عاص گفت: نه شما می گویی که در بهشت زر و سیم باشد! گفت: بلی؟ گفت: پس رها کن تا آن جا بدهم- بر طریق استهزاء، اگر اینکه شما که می گویی حق است، نصیب من آن جا بیش باشد از نصیب تو، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد [۱۸-پ]

و گفت: دیدی اینکه مرد را که به آیات ما کافر شد! و گفت: مرا مال و فرزندان خواهند دادن در بهشت.

أَطَّلَعَ الْغَيْبِ، همزه مفتوحه همزه استفهام است، و همزه افتعال بیفگندند تا دو همزه مجتمع نباشد، و التَّقْدِيرُ: اِطَّلَعَ، بر غیب مَطَّلَع شده است! عبد الله عَبَّاسُ گفت «۱»: بر لوح محفوظ. مجاهد گفت: علم غیب بدانسته است تا «۲» می داند که او به بهشت خواهد بودن یا به دوزخ. أُمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا، یا بنزدیک خدای عهدی گرفته است. مجاهد گفت: اینکه عهد، گفتن لا اله الا الله است، یعنی او اینکه کلمه بگفته است و ایمان آورده، یعنی بهشت آنان را باشد که اینکه کلمه گویند.

قتاده گفت: عملی صالح از پیش فرستاده است. کلبی گفت: عهدی دارد از خدای که او را به بهشت برد.

كَلَّمَا، اینکه کلمه ردع و زجر است، رد کرد خدای تعالی بر او «۳» بر اینکه کلمه، یعنی پرگست «۴» که چنین باشد؟ آنکه گفت: سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ، ما بنویسیم آنچه او می گوید. وَ نَمِئِدُ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا، او را از عذاب مدد دهیم و بیفزاییم «۵». كَلَّمَا، در جای قسم نهاده است، و معناه حقا، که بنویسیم آنچه او می گوید.

و نَرِيئُهُ مَا يَقُولُ، و آنچه او می گوید مرا خواهد بودن از مال و فرزندان، ما [از]

«۶» او به میراث برداریم، یعنی او بمیرد و مال و فرزندان رها کند. وَيَأْتِينَا فَرْدًا، و تنها با پیش ما آید.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً، و ایشان بدون خدای، خدایان گرفته‌اند تا عزیز باشند، و ایشان را عزت باشد به آن که گمان بردند که اگر به یک خدای عزت باشد، به بسیار خدایان عزت بیشتر باشد.

(۱). همه نسخه بدلها یعنی.

(۲). همه نسخه بدلها: یا.

(۳). آب، آط، آج، لب: بر ایشان، آز: برای ایشان.

(۴). اساس: ترکست، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها و گفته‌اند.

(۶). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

صفحه : ۱۱۷

کَلِمًا، همچنین، محتمل اینکه دو معنی است از ردع و ردّ بر ایشان، و از «۱» قسم به معنی حَقًّا، چون «۲» معنی زجر باشد بر او وقف کنند، و چون بر قسم حمل کنند ابتدا به او باید کردن، و وقف پیش او باشد. گفت: حاشا که چنین باشد- بر معنی اول، و بر معنی دوم، حَقًّا که آن «۳» معبودان ایشان به ایشان و عبادت ایشان کافر شوند، یعنی تَبْرَى کنند از ایشان، چنان که گفت: إِذِ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا «۴» ...، و قال تعالی: تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ «۵».

و يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا، و اینکه بتان ضدّ ایشان باشند بر ایشان، یعنی بر خلاف ایشان باشند و تبرّأ کنند از ایشان و لعنت کنند ایشان را، اینکه قول قتاده است. مجاهد گفت: يَكُونُونَ عونا عليهم في خصومتهم، در خصومت بر ایشان باشند، با ایشان نباشند، یعنی ظنّ ایشان در عبادت معبودان بدون خدای خطا آید «۶».

آنکه گفت: أَلَمْ تَرَ، نمی بینی یا محمد؟ یعنی نمی دانی اَنَا «۷» وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «۹». یعنی ما منع نکردیم به طریق الجاء. و ارسال، به معنی تخلیت «۱۰» فی قوله: ... فَيَمْسِكُهُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى «۱۱» ...، ای یخلی و یترک. و روا بود که مراد آن بود که ما در دوزخ شیاطین را بر کافران گماریم تا ایشان را می‌جنبانند و می‌لرزاند و عذاب می‌کنند. تَوَزُّهُمُ أَرْأًا، تا ازعاج می‌کنند ایشان را و مضطرب می‌دارند، يقال: ازّه و هزّه، اذا حرّکه و ازعجه، و هو من الابدال.

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ، تو تعجیل مکن بر ایشان ای محمّد. إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَابًا، که ما روزها و ماهها می‌شماریم [برای ایشان، یعنی برای عذاب ایشان. و گفتند:

(۱). آب، آط، آز، مش: واو. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها: هم به.

(۳). آج، لب: اینکه.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۶۶.

(۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۶۳.

(۶). آب، آز، مش: آمد.

(۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: انا، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: لقوله.

(۹). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۹.

(۱۰). چاپ شعرانی (۷/۴۳۸) آمد.

(۱۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲.

صفحه : ۱۱۸

انفاس ایشان می‌شماریم]

«۱» برای اجل.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ، یعنی اذکر، یاد کن ای محمّد آن روز که ما حشر کنیم متّقیان و پرهیزگاران را. اِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا «۲»، ای جماعات «۳»، و قيل: ركبانا، يقال:

وفدت الى فلان فأنا وفد. و الوفد، اسم للجمع، كالركب و الحرب «۴» و الصّحب. و جمع اینکه کلمه وفود باشد، و نصب او بر حال

باشد. و گفتند: وفد، مصدر باشد و مصدر را تشبیه و جمع و واحد به یک لفظ باشد، کأنه قال: يحشر المّتقون فيفدون وفدا. آنکه نصب او بر مصدر باشد.

و در خبر می‌آید: یرکبون علی ضحایاهم، بر اضاحی خود نشینند،

لقلوله - علیه السلام: عظموا ضحایاکم فانّها فی القيامة [۹۱- ر]

مطایا کم

گفت: ضحایا و قربانها «۵» که بکنی «۶» آن را تعظیم کنی که آن در قیامت شتران شما باشند.

ابو هریره گفت: بر شتران نشسته آیند. عبد الله عباس گفت: بر شترانی باشند که پالانهای آن از زر باشد و زمامها از زبرجد، و امیر المؤمنین علی گفت: و الله که ایشان را حشر نکنند، بر اقدام، یعنی پیاده، بل ایشان را اشترانی آرند «۷» پالانهای زر و نجیبانی به زینهای یاقوت، اگر خواهند بروند و اگر خواهند بپرند. صالح بن محمد روایت کرد از امیر المؤمنین علی، که او گفت من رسول را گفتم: یا رسول الله؟ وفد ملوک چندان که باشند سوار باشند، فما وفد الله، وفد خدای چگونه باشند! گفت: یا علی؟ چون مؤمنان از پیش خدای باز گردند، فریشتگان به استقبال ایشان آیند با شترانی به پالانهای و زمامهای زر، بر هر مرکبی حله‌ای افکنده که قیمت از همه دنیا بیش باشند، هر مؤمنی «۸» حله‌ای از آن بیوشد «۹» و بر مرکبی نشیند، مرکبان ایشان روی به بهشت نهند، چون به در بهشت رسند فریشتگان به استقبال آیند، می‌گویند:

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۲). اساس: وفدا الی الرحمن، به قیاس با نسخه آج، و با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۳). آج، لب: جماعه.

(۴). آب، آج، لب، آز، مش: و الشرب، آط: و السرب. [...]

(۵). آب: قربانهای، آز: قربانها.

(۶). همه نسخه بدلها: بکشی.

(۷). همه نسخه بدلها به.

(۸). همه نسخه بدلها: مؤمن.

(۹). آب، آز: بیوشند، آط: بیوشند.

صفحه: ۱۱۹

سَلامٌ عَلَیْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ «۱»، ربیع گفت: وفد خدای تعالی چون به حضرت او رسند، ایشان را اکرام کنند و عطا دهند و شفاعت دهند.

و تَشِوِقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدَاءٌ وَرَانِيمُ گناهکاران را به دوزخ. وَرِدَاءٌ، منصوب است بر مصر کأنه قال: فیردون و ردا، و بعضی دگر گفتند: ورد، نام جماعت واردان باشند «۲». [و گفتند: ورد نام شتران باشد در حال ورود، و ایشان در آن حال تشنه باشند، و اینکه قول عبد الله عباس و حسن و قتاده است، و دیگر]

«۳» مفسران گفتند: مشاء عطاشا، یعنی پیاده و تشنه، گردن ایشان از تشنگی نزدیک باشد که بگسلد، و بر اینکه تفسیر نصب او بر حال باشد.

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ، مالک نباشند شفاعت را، یعنی کس را از ایشان شفاعت نبود الا آن را که بنزدیک خدای عهدی گرفته باشد.

عبد الله عباس گفت: شفاعت نبود الا آن را که گواهی «۴» دهد خدای را به توحید و از حول و قوت خود بری «۵» باشد، و امید جز به خدای ندارد. و صادق - علیه السلام - گفت: مراد بدین عهد وصیت است که مرد عند حضور اجل وصیت کند که رسول - علیه السلام - گفت:

من لم يحسن الوصية عند موته كان ذلك نقصا في عقله و مروته.

و عهد را از جمله معانی او یکی وصیت است، يقال: عهد اليه في «۶» کذا اذا اوصى اليه.

و در معنی آیت و محل «من» از اعراب خلاف کردند، بعضی گفتند: «من» در محل نصب است به استثنای منقطع، برای آن که متخذان عهد جز مجرمان باشند، کأنه قال: المجرمون لا يملكون الشفاعة لكن من اتخذ عند الرحمن عهداً، يملكها. و زجاج گفت: روا بود که محل او رفع باشد علی تقدیر: لا يملك احد من المجرمين، إلا من اتخذ، بدل «واو» و «نون» باشد، «واو» ضمیر مرفوع متصل است، فهو كقولك: ما جاءني احد الا زيد. بر اینکه دو وجه معنی آیت آن باشد که: مجرمان

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۳.

(۲). همه نسخه بدلها: باشد.

(۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). آب، آز، مش: گواهی.

(۵). اساس: برده، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز آط: عهد فی.

صفحه : ۱۲۰

مالک شفاعت نباشند اما متخذان عهد ایشان را شفاعت رسد و مقبول الشفاعة باشند.

و بعضی دگر گفتند: محل «من» نصب است به حذف حرف الجز، کأنه قال: الا لمن اتخذ، آنکه معنی آن باشد که: مجرمان و جز مجرمان از متقیان مالک شفاعت نباشند، و در حق کسی شفاعت نتواند کردن الا در حق آن کس که او عهدی «۱» دارد بنزدیک خدای تعالی [از توحید]

«۲»، و بر قولهای اول «من» شافع باشد، و بر اینکه قول «من» مشفوع له باشد، و نظیره قوله: ... و لا يشفعون إلا لمن ارتضى «۳» ...، و در «عهد»، اینکه دو قول است: یکی توحید، و یکی وصیت. و أبو وائل روایت کرد «۴» گفت از رسول - علیه السلام - شنیدم که می گفت اصحابش را روزی:

«۵» ايعجز احدكم ان يتخذ كل صباح و مساء عهدا عند الله،

گفت نتواند یکی از شما «۶» که هر بامدادی و شبانگاهی بنزدیک خدای تعالی عهدی گیرد! گفتند: چگونه! گفت: هر بامداد و شبانگاه بگوید:

«۷» اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغيب و الشهادة اتي اعهد اليك في هذه الحيوه الدنيا بائي اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك و ان محمدا عبدك و رسولك و انك ان تكلني الى نفسي تقربني من الشر و تباعدني من الخير و اني لا اثق الا برحمتك فاجعل لي عندك عهدا توفيني به يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد

، چون اینکه بگوید مهری [۱۹-پ]

بروی نهند و در زیر عرش بنهند.

چون روز قیامت باشد، منادی ندا کند: أَيْنَ الَّذِينَ لَهْمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدٍ، کجاند آنان که بنزدیک خدای عهدی دارند؟ «۸» و ایشان را به بهشت برند.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، یعنی جهودان و ترسایان و مشرکانی «۹» که گفتند:

فریشتگان دختران خدای‌اند. و حمزه و کسائی «ولدا» خواندند، و آن در چهار جای است: بضم الواو و سکون اللام دو جای در اینکه سورت، و یک جای در سوره

(۱). همه نسخه بدلها: عهد.

(۲). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۸. [.....]

(۴). آط و همه نسخه بدلها از عبد الله مسعود که او.

(۵). همه نسخه بدلها: عند الله عهدا.

(۶). اساس: ما، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها و معنی عبارت، تصحیح شد.

(۷). آب، آز، توفیته.

(۸). اساس: دانند، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مش: مشرکان.

صفحه: ۱۲۱

الزخرف، و یکی جای در سورت نوح و هما لغتان: كالعرب و العرب، و العجم و العجم، و الحزن و الحزن، قال:

فليت فلانا كان في بطن امه و ليت فلانا كان ولد حمار
و قال الحارث بن حزة:

و لقد رأيت معاشرًا قد ثَمروا مالا و ولدا

و به لغت قیس «ولد» به فتح اللام و الواو واحد باشد «۱»، ولد جمع بود. لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا، عبد الله عباس گفت: منکرا. قتاده و مجاهد گفتند «۲» عظیما. ضحاک گفت: فظیعا «۳». مقاتل گفت: قولاً- عظیما، نظیره قوله: ... إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا «۴». و «اد»، در کلام عرب اعظم الدواهی باشد، قال رؤبه- شعر:

طح بنی اد رءوس الاداد

ای، الدواهی «۵»، و قال آخر:

فی لهث «۶» منه و خیل ادًا

و در او سه لغت است: ادًا، و ادًا، و ادًا.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ، نافع و کسائی «یکاد» خواندند به «یا» لتقدم الفعل، و باقی قراء به «تا» خواندند لتأنيث السَّمَاوَاتِ. و عاصم و

ابو عمرو خواندند: یفطرن من الانفطار، و اینکه اختیار ابو عبید است، لقوله: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۷)، و قوله: السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ (۸) ...، و باقی قراءتِ یَفْطَرْنَ خواندند از بنای تَفْعَل، گفت: نزدیک است که آسمانها از او شکافته شود، یعنی از عظم اینکه گفتار، زمین بشکافتد و کوهها درفتند. هَذَا، ای هدماء، اینکه قول عطاست. عبد الله عباس گفت: کسرا، مقاتل گفت: قطعاً. ابو عبیده گفت: سقوطاً، و معانی متقارب است، و نصبش بر مصدر است لا من

(۱). آط و.

(۲). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: قطیعاً.

(۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۰.

(۵). همه نسخه بدلها و قال الراجز: قد لقی الاعداء منی نکرا || داهیه دهیاء اداً امرا

(۶). همه نسخه بدلها: لهب.

(۷). سوره انفطار (۸۲) آیه ۱.

(۸). سوره مزمل (۷۳) آیه ۱۸. [...]

صفحه: ۱۲۲

لفظ الفعل كأنه قال: و تحزّ الجبال فتهدّ هداً.

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا، یعنی لاین دعوا، برای آن که خدای را فرزند گفتند ایشان، و من ان قالوا، و برای آن که خدای را فرزند گفتند. عبد الله عیّاس گفت و ابی کعب: آسمان و زمین و کوهها و جمله خلائق بترسیدند «۱» جن و انس، و فریشتگان به خشم آمدند و دوزخ به زفیر آمد چون کافران خدای را فرزند گفتند.

آنکه از خود نفی کرد «۲»: «وَمَا يَتَّبِعِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا، و نباید و نشاید خدای را که فرزند گیرد، چه در حق او اینکه معنی محال باشد.

إِنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، «ان»، به معنی «ما» ی نفی است، گفت: نیست هر که در آسمان و زمین [است]

«۳» إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا، «الآ» پیش خدای آیند به بندگی. و نصب او بر حال است از فاعل. و بعضی اهل معانی گفتند:

حق تعالی انفطار آسمان و انشقاق زمین و خورور کوهها بر سیل مثل گفت برای آن که عرب عند کاری فظیح منکر که استعظام و استهوال آن کنند اینکه معنی گویند و الفاظی که با اینکه ماند، قال الشاعر - شعر:

الم تر صدعا في السماء مبيّنا على ابن لبني الحارث بن هشام

و قال آخر:

و اصبح بطن مكة مقشعرا كأن الارض ليس بها هشام

و قال آخر:

لما اتى خبر الزبير تواضعت سور المدينة و الجبال الخسّع

بعضی دگر گفتند: معنی آن است که، اگر کاری عظیم منکر باشد که از او آسمان بطرکد «۵» و زمین بشکافد و کوهها بیفتد اینکه کلمه باشد، و مثله قوله تعالی: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ «۶»... ای لو خشع و تصدع الجبال «۷» لشیء انزل علیه لتصدع «۸» لهذا القرآن. قوله: أن دعوا، اینکه دعا

- (۱). همه نسخه بدلها جز.
- (۲). همه نسخه بدلها گفت.
- (۳). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.
- (۴). همه نسخه بدلها که.
- (۵). همه نسخه بدلها: بترکد.
- (۶). سوره حشر (۵۹) آیه ۲۱.
- (۷). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، به قرینه ضمیر، «جبل» صحیح تر به نظر می‌رسد.
- (۸). آط، آب، آز، مش: التصدع، آج، لب: الصدع.

صفحه: ۱۲۳

به معنی تسمیه است و ادعا «۱»، قال الشاعر:

الارَبُّ مَنْ تَدْعُو نَصِيحًا وَ اِنْ تَغِبَ تَجِدَهُ [بغیب]

«۲» غیر منتصح الصدر

و قوله: وَ مَا يَبْتَغِي، به معنی ما يصلح، كما قال «۳» الشاعر:

فِي رَأْسِ خَلْقَاءَ مِنْ عُنُقَاءَ مَشْرَفَةٌ مَا يَنْبَغِي دُونَهَا سَهْلٌ وَ لَا جَبَلٌ

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، گفت: کس نیست [۲۰- ر]

در آسمان و زمین و آلا روز قیامت با پیش خدای آیند ذلیل و مهین بنده‌وار.

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ، بشمرده است ایشان را، یعنی عالم است به تفصیل ایشان تا پنداری ایشان را بشمرده است، و قوله «۴»: أَحْصَاهُمْ وَ عَدَّاهُمْ، برای اختلاف لفظ عطف کرد اینکه را بر آن، كقوله - شعر:

هند اتی من دونها التأي و البعد

وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا، و فردای قیامت همه با پیش او آیند تنها، نه با ایشان مال باشد، نه فرزندان، نه لشکر، نه اتباع، همه اسیر

و ذلیل و تنها آیند، و آنچه داشته باشند رها کرده «۵» و تنها با پیش خدای آیند، و مثله: [و]

«۶» لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ «۷»... نگر تا مغرور نباشی که بس بر نیاید که گویند: مرد مرد، و آنچه کرد برد، و

آنچه داشت بگذاشت.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، خدای تعالی ایشان را در دل مردمان دوستی «۸»

کند. در او دو قول گفتند، یکی آن که: سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا، خدای ایشان را دوست دارد. و قولی دیگر آن که: ایشان را

محبوب گرداند بر مردمان، یعنی چنان کند که بعضی بعضی را دوست دارند.

- (۱). همه نسخه بدلها کما.
- (۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و معنی و وزن بیت افزوده شد.
- (۳). همه نسخه بدلها: کقول.
- (۴). آج، لب لقد.
- (۵). همه نسخه بدلها: کنند.
- (۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط و با توجه به ضبط قرآن مجید، افزوده شد. [.....]
- (۷). سوره انعام (۶) آیه ۹۴.
- (۸). آج، لب: دوست.

صفحه: ۱۲۴

عبد الله عتّاس گفت: میان ایشان در دنیا دوستی نهد. ابو اسحاق السّیعی روایت کرد از براء بن عازب که او گفت: آیت در شأن امیر المؤمنین علی آمد که یک روز رسول - علیه السّلام - او را گفت یا علی؟ بگو:

اللّهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی صدور المؤمنین مودّة

، بار خدایا؟ مرا بنزدیک تو عهدی کن، و مرا در دل مؤمنان دوستی کن. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که او گفت: چون خدای تعالی بنده‌ای را «۱» دوست دارد، جبریل را گوید: من فلان را دوست دارم، تو نیز او را دوست دار. جبریل او را دوست شود، آنگه جبریل در آسمانها ندا کند و گوید: خدای تعالی فلان را دوست می‌دارد، شما نیز او را دوست دارید، اهل آسمانها او را دوست گیرند. آنگه محبت او بر «۲» زمین افگند تا اهل زمین او را دوست دار شوند، و هر که را دشمن دارد - علی مثل «۳» - هذا - با او مانند اینکه معامله کند.

هرم بن حیّان گفت: هیچ بنده‌ای نباشد که او در دل در خدای بندد و اللّ خدای تعالی دل اهل ایمان را روی به او آرد تا او را دوست گیرند و مودّتی و رحمتی از او در دل ایشان نهد.

فَإِنَّمَا يَسْرُنَاهُ بِلِسَانِكَ، ما اینکه قرآن را بر زبان تو خوار «۴» بکردیم تا به او بشارت دهی متّقیان و پرهیزگاران را، و بترسانی به آن گروهی را سخت خصومت، و هو جمع الّد، قال الله تعالی: ... وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ «۵». اینکه قول عبد الله عتّاس است، و حسن گفت: قوما صمّا، گروهی کران را. ربیع گفت: گروهی را که گوش دل کردارند، و اصل کلمه از شدّ و سدّ است، قال الشّاعر - شعر:

انّ تحت الاحجار «۶» عزما و حزما و خصیما الّدّ ذا معلاق

و رسول - علیه السّلام - گفت:

انّ ابغض الخلق الى الله الالّدّ الخصیم،

خدای

- (۱). لب: بنده را.
- (۲). همه نسخه بدلها: در.

(۳). همه نسخه بدلها: مثال.

(۴). همه نسخه بدلها: آسان.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۴.

(۶). اساس: الا! جار، دیگر نسخه بدلها: الاشجار، به قیاس با چاپ شعرانی (۴۴۳/۷) و مآخذ شعر و لغت، تصحیح شد.

صفحه: ۱۲۵

تعالی از بندگان آن را دشمنتر دارد که او سخت خصومت باشد.

آنکه تهدید کرد کافران «۱» را و گفت: وَ كَم أَهْلَكْنَا، بس که ما هلاک کرده ایم پیش ایشان از جماعتی «۲» که گذشتند، و اهل روزگاری که بودند. آنکه گفت: از ایشان هیچ عینی «۳» و اثری نماند. ای محمد! تو هیچ کس را از ایشان می بینی یا آوازی می شنوی! و الرّكز، الصّوت الخفی، هیچ آواز اندک ایشان به سمع تو می درآید! قال ذو الرّمّة:

إذا «۴» توجّس ركزا من سنابكها او كان صاحب ارض او به الموم
ای، البرسام، و قال لبید:

فتوجّست ركزا لانيس فراعها عن ظهر غيب و الانيس سقامها

با اینان همان معامله رود که با ایشان، که اینان از ایشان بهتر نه‌اند و به قوت بستر [۲۰-پ]

(۱). همه نسخه بدلها مکه.

(۲). همه نسخه بدلها: جماعتی.

(۳). آب، آز، مش: حسی.

(۴). همه نسخه بدلها: وقد.

صفحه: ۱۲۶

[سوره طه]

«۱» [«۲»] بدان که اینکه سوره مکی است در قول قتاده و مجاهد. و صد و سی و پنج آیت است در عدد کوفیان، و چهار به عدد مدنیان، و دو به عدد بصریان. و هزار و سیصد و چهل و یک کلمت است، و پنج هزار و دویست و چهل و دو حرف است. و روایت است از ابو هریره که رسول - علیه السّلام - گفت: خدای تعالی طه و یس خواند پیش از خلق آدم به دو هزار سال، چون فرشتگان بشنیدند گفتند:

خنک امتی را که اینکه به ایشان فرستند، و خنک زبانی که به اینکه لغت سخن گوید، و خنک شکمی که حامل اینکه باشد.

حسن بصری گفت، رسول - علیه السّلام - گفت: اهل بهشت از قرآن هیچ نخوانند الا طه و یس.

[سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۲۴]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طه (۱) ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ - وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴)
 الرَّحْمَنِ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ
 وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹)
 إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي
 أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ
 الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴)
 إِنَّ السَّاعِيَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصِيءُ دَنِّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶) وَمَا تَلَكَ
 بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى (۱۸) قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى (۱۹)
 فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى (۲۱) وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ
 سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى (۲۲) لِئُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى (۲۳) اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۲۴)

[ترجمه]

[به نام خدای بسیار بخشایش بسیار آمرزش]

«۳»

نفرستادیم ما به تو قرآن را تا رنجور شوی.

الّا یاد دادنی آن را که بترسد.

تنزیلی «۴» از آن که بیافرید زمین را

(۲-۱). اساس: از اینکه جا به بعد صفحاتی افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۳). آط: ندارد، از آب، افزوده شد. [.....]

(۴). آب، فرستادنی.

صفحه: ۱۲۷

و آسمانهای بلند را.

خدای بر عرش مستولی شد.

او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه میان ایشان است و آنچه زیر خاک باشد.

و اگر بلند گویی سخن او داند پنهانی و پوشیده‌تر.

نیست خدای «۱» مگر او، او راست نامهای نیکوتر.

و هیچ آمد به تو حدیث موسی!

چون بدید آتشی، گفت اهلش را، درنگ کنی که من بدیدم آتشی، همانا من آرم به شما از آن پاره‌ای یا بیابم بر آتش راهی. چون آمد به آن ندا کردند که ای موسی.

که من خدای توام بکش نعلین را که تو به وادی پاکیزه‌ای که طوی نام است. و من برگزیدم تو را، بشنو آنچه وحی می‌کنند.

«۲»

که من خدایم، نیست خدایی جز من، مرا پرست و به پای دار نماز به یاد کردن من. که قیامت آمدنی است نزدیک است که باز پوشم تا جزا دهند هر تنی را به آنچه کرده باشد. باز مداراد تو را از آن، آن کس که ایمان ندارد به آن، و پیروی کند هوای خود را که پس هلاک شوی. و چیست اینکه که به دست راست تو است ای موسی!

(۱). آج، لب: خدای نیست خدایی.

(۲). آب بدرستی.

صفحه: ۱۲۸

گفت: آن عصای من است که تکیه کنم بر آن و برگ فرو گویم «۱» به آن بر گوسپندم، و مرا در آن حاجت‌های دیگر است. گفت: بینداز آن را ای موسی.

بینداخت آن را، گردیدی «۲» آن ماری بود رونده «۳».

گفت: بگیر اینکه «۴» را و مترس که باز بریم «۵» آن را با شکل اوّل.

و فراهم گیر دستت را باز «۶» بالت «۷» تا بیرون آید سپید بی عیبی «۸» دلیلی دیگر.

تا به آن نماییم «۹» به تو از آیت‌های بزرگ خود.

برو به فرعون که او طغیان کرد.

قوله تعالی: طه، کوفیان طه آیتی شمردند، و دیگران نشمردند. ابو عمرو «طه» خواند به فتح «طا» و اماله «ها». و حمزه و کسائی و خلف و ابو بکر الاعشی و البرجمی «۱۰» به اماله هر دو «طه» خواندند. و اهل شام و مدینه بین خواندند هر دو، و باقی قراء به تفخیم هر دو، و عیسی بن عمر در شاذّ بر عکس قراءت ابو عمرو خواند، و حسن بصری در شاذّ خواند: «طه» باسکان الهاء، و گفت تفسیرش آن باشد که: ای مرد.

مفسّران در معنیش خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: قسم است به نامی از نام‌های خدای تعالی که به او قسم کرد. و مجاهد و حسن و عطا و ضحاک گفتند، معنی اینکه کلمه آن است که: یا رجل، ای مرد. عکرمه گفت: هو بلسان الحبشه «یا

(۱). آب، آج، لب: فرو کنم.

(۲). آب: برگردید، آج، لب: که دیدی.

(۳). آب: ماری که می‌رفت.

(۴). آب: آن.

- (۵). آج، لب: باز برانم.
 (۶). آب، آج، لب: با.
 (۷). آج، لب: زیر بغل بر.
 (۸). آج، لب: سفیدی بی عیب.
 (۹). آب: تا باز نمایم.
 (۱۰). آج، الرجمی، آج، لب: الرّحمن.

صفحه: ۱۲۹

رجل». سعید جبر گفت: به نبطی هم اینکه معنی دارد. سدی و ابو مالک گفتند: یا فلان، و کلبی گفت: به لغت عک «یا رجل» باشد، قال:

انّ السّفاهة طه فی خلاقکم لا قدّس الله ارواح الملاعین
 و قال آخر:

هتفت بطة فی القتال فلم یجب فخفت لعمری ان ینکون مواثلا

مقاتل بن حیان گفت، معنی طه آن است که: طاء الارض بقدمیک، و گفت سبب آن بود که: رسول- علیه السّلام- در نماز یک پای بر گرفتگی و بر یک پای باستانی تا رنج بیش بود و ثواب بیشتر باشد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: هر دو پای بر زمین نه.

محمّد بن کعب القرظی گفت: خدای تعالی قسم کرد به طول و هدایتش، و مقسم علیه که جواب قسم است. قوله: ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی.

جعفر بن محمد الصّیادق- علیهم السّلام- گفت: طه، طهارت اهل البیت رسول است. آنگه اینکه آیت بر خوانند: ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^(۱).

و گفتند: «طا»، درخت طوبی است، و «ها» هاویه، و عرب کنایت کند به بعضی حروف از اسمی، و کانه: اقسام بالجنة و النار، پنداری قسم کرد به بهشت و دوزخ.

سعید جبر گفت: «طا» ابتدای نام اوست طاهر و طیب، و «ها» افتتاح نام اوست هادی. و گفتند: طه را معنی آن است که: یا طامع الشّفاعه للأئمة و یا هادی الخلق، الی الملمة، رسول را می گوید: ای آن که طمع می داری به شفاعت امت و هدایت خلق می کنی به ملت. گفتند: «طا»^(۲) از طهارت است، و «ها» از هدایت، کانه قال لنبیه: یا طاهرا من العیوب و یا هادیا الی علام الغیوب. و گفتند: «طا» طرب اهل بهشت است، و «ها» هوان اهل دوزخ. و گفتند: «طا» در حساب جمل نه باشد، و «ها» پنج، پنداری گفت: ای ماه شب چهارده ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی،

(۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳. [.....]

(۲). آج، لب: طی.

صفحه : ۱۳۰

ما اینکه قرآن به تو نفرستادیم تا تو شقی شوی به او.

مجاهد گفت: رسول - علیه السلام - و صحابه به شب دستها «۱» بر سینه بستندی در نماز، خدای تعالی به فریضه اینکه حکم منسوخ کرد.

کلبی گفت: چون خدای تعالی وحی فرستاد به رسول - علیه السلام - در مکه، او در عبادت اجتهاد عظیم کرد تا به شب نخفتی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، پس از اینکه، رسول - علیه السلام - به شب بعضی بخفتی و بعضی نماز کردی.

مغیره شعبه «۲» گفت: رسول - علیه السلام - چندان بر پای باستاد در نماز تا پایش بیاماید «۳»، گفتند: یا رسول الله؟ نه خدای تعالی تو را بیامرزیده است، اینکه همه رنج بر خود چرا می نهی! گفت:

افلا اکون لله عبدا شکورا

، خدای را بنده‌ای شاکر نباشم!

مقاتل گفت، ابو جهل هشام و نضر بن الحارث رسول را گفتند: چون عبادت او دیدند و اجتهاد او گفتند: انک لتشقی، تو شقی، به ترک دین ما بگفتی. در دین ما اینکه همه رنج نیست. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: طه، ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی، ما اینکه قرآن نفرستادیم بر تو تا تو شقی شوی به او. و اصل «شقا» در لغت عنا و رنج بود.

إِلَّا تَذَكِّرُهُ، و ما اینکه قرآن نفرستادیم مگر تا یادگاری باشد و تذکیری و یاد دهنده‌ای آنان را که از خدای بترسند، و قرآن مذکر همه مکلفان است، جز آن است که اینان را تخصیص کرد به ذکر، کفوله تعالی: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا «۴» و قوله: ... هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ «۵».

و تَذَكِّرُهُ، مصدر ذکر باشد، و مثله: التَّبَصُّرَةُ وَ التَّكْمِلَةُ «۶».

تَنْزِيلًا مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ، تنزیلا بدل تذکره باشد، اینکه قرآن تنزیلی است از خدای که خالق زمین است و آسمانهای بلند، و علی جمع علیا باشد، کالکبر فی جمع الکبری، و الصُّغْرُ فِي جَمْعِ الصُّغْرَى.

(۱). آز، مش: رسنها.

(۲). مش: مغیره بن شعبه.

(۳). مش: بیاماسید.

(۴). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲.

(۶). آط: التَّكْمِلَةُ، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

صفحه : ۱۳۱

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، ای استولی، خدای تعالی بر عرش مستوی شد یعنی مستولی. و ما اقوالی در سوره البقره گفتیم در تأویل استوی به استشهادات.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، او راست هر چه در آسمانها و زمین است و آنچه در میان آن «۱» است. وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى، و آنچه در زیر خاک است.

و ثرى، خاک نمناک باشد، تقول العرب: شهر ثرى و شهر ندى و شهر مرعى.

عبد الله عَبَّاس گفت: زمین بر پشت ماهی است، و ماهی بر روی آب است، و طرفی «۲» ماهی که سر و دنبال اوست در زیر عرش ملتقی اند به هم آمده. و زیر دریا سنگی سبز هست که سبزی آسمان از اوست، و آن سنگ آن است که خدای تعالی در سورت لقمان گفت: فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ «۳»... و آن سنگ بر سر وی «۴» گاوی است و پایهای گاو بر ثری نهاده است، و زیر ثری کس نداند تا چیست مگر خدای تعالی.

و آن گاو دهن باز کرده است چون دریاها همه یکی شود در شکم آن گاو شود و دریاها خشک شود.

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ، آنکه گفت: ای محمد! اگر سخن بلند گویی او سرّ داند و پوشیده تر از سرّ.

عبد الله عَبَّاس گفت: سرّ آن باشد که با کسی بگویی پنهان، و پوشیده تر از سرّ آن باشد که در دل داری و با کس نگویی. و روایتی دگر از او گفت: و اخفی من السرّ حدیث النفس، آنچه با خود اندیشه کنی.

سعید جبیر گفت: سرّ آن است که در دل داری، و آنچه از سرّ پوشیده تر است نیت است، چه خدای تعالی عالم است به موجودات و معدومات علی حدّ واحد.

و علی بن ابی طلحه گفت از عبد الله عَبَّاس: سرّ آن که در دل دارند، و اخفی آن که در دل ندارد «۵» و پس از آن بکند «۶»، و اینکه هم معدوم باشد و قریب است به قول اول.

مجاهد گفت: سرّ آن است که پوشیده دارد، و اخفی و سوسه است.

ابن زید گفت: معنی آیت آن است که، او سرّ بندگان داند و سرّ او کس نداند،

(۱). آب: میان آسمان و زمین.

(۲). آب، آذ، مش: دو طرف.

(۳). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۶.

(۴). آج، لب، مش: سر.

(۵). کذا در آط، آج، و لب، آب: ندارند.

(۶). کذا در آط، آج و لب، آب: بکنند.

صفحه : ۱۳۲

برای آن که او پوشیده کرده است از خلق. و بر اینکه قول، اخفی فعل باشد علی وزن أفعال، و بر اقوال اول، اخفی اسم باشد افعال تفضیل.

آنکه تقریر «۱» توحید خود کرد، گفت: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، خدای تعالی بجز «۲» او خدایی نیست، و هیچ مستحقّ عبادت نیست که اینکه نام به استحقاق بر او اجرا توان کردن مگر او.

لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، او راست نامهای نیکو برای آن که او مستحقّ آن است.

آنکه با رسول خطاب می کند و می گوید: وَهَلْ أَتَاكَ، صورت استفهام است و مراد تقریع و تنبیه، گفت: به تو آمد حدیث موسی عمران.

إِذْ رَأَى نَارًا، چون آتش دید. وهب متبه گفت: اینکه آنکه بود که موسی - علیه السلام - دختر شعیب را با خود گرفت و مدّتی مقام کرد، آنکه از شعیب دستوری خواست تا بیاید و مادر را ببیند. شعیب دستوری داد او را، و او برخاست «۳» و زن را بر گرفت و او

بارداشت در بعضی راه و او از راه عدول کرده بود در شبی تاریک از شبهای زمستان، و شبی بود سرد [و با باد]

«۴» و باران و رعد و برق، و شب آدینه بود زن را درد در زادن پدید آمد. موسی - علیه السلام - [سنگ و آهن برداشت، چندان که سنگ بر آهن زد، آتش فرو نیامد. موسی - علیه السلام - بخشم]

«۵» سنگ و آهن از دست بینداخت [سنگ و آهن]

«۶» به آواز آمدند و که «۷»: یا موسی؟ ما بازداشتگان تو نه‌ایم، ما جز به فرمان خدای بیرون نیایم. امشب هر آتش که در عالم است بنشانند. موسی متحیر فرو ماند، نگاه کرد از دست چپ راه آتشی دید از دور، و ذلک قوله: إِذْ رَأَى نَارًا. اهل و قوم خود را گفت: امْكُثُوا، بر اینکه جای باشی «۸» که من آتشی دیدم. إِنِّي آنست ناراً، ای ابصرت، و الایناس الابصار. لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ، باشد که من پاره‌ای آتش به شما آرم. أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى، یا بر آتش راهی یابم، و گفتند: هُدًى، به معنی هادی است، یا کسی را یابم که مرا به آتش راه نماید.

فَلَمَّا أَتَاهَا، چون بر اثر آتش بیامد، درختی دید از پایان تا سر سبز، از او آتشی افروخته، و تسبیح فرشتگان شنید، و نوری عظیم دید بترسید و به تعجب فرو ماند،

(۱). آج، لب: تقدیر. [.....]

(۲). آج، لب: اوست خدای تعالی، بجز.

(۳). همه نسخه بدلها: برخواست. (۶-۵-۴). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

(۷). آب، آج، لب: و گفتند.

(۸). آب: درنگ کنید.

صفحه: ۱۳۳

خدای تعالی سکینه‌ای بر او افکند و او را بر جای بداشت از آن درخت ندا آمد: یا موسی؟ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ، من خدای توام، و کنایت مکرر کرد مَتَّصِل و مَنْفَعِل برای تأکید را، و مثله قوله: وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ «۱». فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ، نعلین از پای بینداز.

عبد الله عباس گفت در حدیثی مرفوع که: سبب آن که او را گفتند نعلین بکش، آن بود که نعلین او از پوست مرداری بود. ابو الاحوص گفت: عبد الله مسعود به سرای ابو موسی اشعری حاضر آمد. وقت نماز در آمد، ابو موسی عبد الله را گفت: تقدّم فصل، پیش رو و نماز کن. عبد الله گفت: در سرای تو تو را پیش باید رفت. او پیش رفت و نعلین بکشید. عبد الله مسعود گفت او را: بالواد المقدس «۲» انت! تو به وادی مقدّسی که نعلین بکشیدی! یعنی خلع نعلین موسی را گفتند که به وادی مقدّس بود. عکرمه و مجاهد گفتند: برای آن گفت موسی را که نعلین بکش که، آن جای مبارک به قدم تو رسد، برای آن که آن زمین را دو بار پاک بکرده بودند. و بعضی دگر گفتند: برای آن که حفوه و برهنه پای «۳» از امارات تواضع است، چون آن جایگاه را به حرمت مسجد و کعبه کرد، گفت: اینکه جا آن کن که به مسجد کنند.

و اهل اشارت گفتند: نعل، کنایت است از اهل، یعنی دل فارغ کن از شغل اهل و ولد، از اینکه جا گویند آن را که زن را طلاق دهد: القی «۴» نعله.

اگر گویند: موسی - علیه السلام - چون از درخت شنید: اِنِّي اَنَا اللهُ، از کجا دانست که آن کلام خداست، و از کجا ایمن بود که آن نه کلام بعضی شیاطین است! گوئیم: لابد باشد که خدای تعالی علمی از اعلام معجزه با آن مقرون بکرده باشد تا به منزلت گواه باشد بر آن دعوی که یکی از ما چون از جمادی کلامی شنود، داند که آن کلام آدمی نیست «۵»، اما روا دارد که کلام بعضی جن

است یا بعضی ملایکه، پس لابد باشد از معجزی که با آن بود که به آن بدانند که آن کلام خداست.

(۱). سوره حجر (۱۵) آیه ۸۹.

(۲). آب، آز: القدس.

(۳). آب، آز، مش: پای تهی.

(۴). آج، لب: القسی.

(۵). آج، لب: است.

صفحه : ۱۳۴

و قوله: طوی» در او خلاف کردند، عبد الله عباس و مجاهد و ابن زید گفتند: طوی» نام وادی است. حسن بصری گفت: برای آن «طوی» خواند آن را که لانه طوی بالبرکه، آن را به برکت در گرفته‌اند. و قال عدی بن زید:

أعاذل ان اللوم فی غیر کنهه علی طوی من غیک المتردد

ضحاک گفت: برای آن که وادی بود عمیق کالبئر المطوی» فی استدارته، چون چاه به سنگ بر آورده. و گفتند، معنی آن است که: آنک تطوی الوادی طوی، ای طیا. بر اینکه قول طوی مصدر باشد.

امّا اختلاف قراء در آیت: ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: ائی انا، به فتح همزه و «یا»، و باقی قراء به کسر همزه و سکون «یا»، الّا نافع که او همزه مکسور خواند و «یا» ی مفتوح. اما ابو عمرو و ابن کثیر گفتند: پس از ندا، «ان» و «ان» «ا» مفتوح آید، يقال: نادیت فلانا انّ الفعل کذا، لأن المعنی صحت به انّ الأمر کذا. و آنان که مکسور خواندند، گفتند: محمول است علی القول، و از پس قول انّ مکسور آید.

و ابن کثیر و ابو عمرو و نافع، طوی خواندند به ضم «طا» غیر مصروف حمل کردند بر بقعه، و گفتند: سببهای مانع از صرف علمیت است و تأنیث. و باقی قراء:

طوی خواندند به ضم «طا» مصروف حملا علی المصدر.

قوله: و انا اخترتک، حمزه خواند: و انا اخترناک، به تشدید «نون» در جمع، و «نون» و «الف» بر جمع، و باقی قراء و انا، علی الخبر من المتکلم. اخترتک، بالتاء خبر از متکلم، و من تو را برگزیدم. و بر قراءت حمزه: ما تو را برگزیدیم.

فاسمع لِمَا یوحی، گوش به وحی ما دار، يقال: استمعت الی کذا و لکذا.

إِنِّی اَنَا اللّهُ، وحی اینکه بود که خدای تعالی در آن درخت آفرید از کلام خود، اینکه کلمات: إِنِّی اَنَا اللّهُ، و منم که خدایم و جز من خدایی نیست. لا إله إلاّ اَنَا فاعبُدنی، مرا پرست و با من در عبادت انباز مگیر. و اَقِم الصَّلَاةَ لِذِکْرِی، و نماز به پای دار برای ذکر و تسبیح من. اینکه قول حسن است و مجاهد، و التقدير: لذكرک ایای، اضافت مصدر با مفعول کرد.

(۱). آج، لب: ان و.

صفحه : ۱۳۵

و بعضی دگر گفتند: لذکری ایٹاک و اثنائی «۱» علیک، نماز به پای دار تا من تو را ثنا کنم به خیر. و بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: هر گه که تو را یاد آید که بر تو نمازی هست بگزار «۲»، و اینکه قول مقاتل است بیان اینکه قول آن خبر که، قتاده روایت کرد از انس که رسول - علیه السلام - گفت: من نسی صلاة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها، ان الله یقول: و اقم الصلاة لذکری

و بعضی دگر گفتند: راجع است با وحی، کأنه قال: فاستمع لما یوحی و لذکری، گوش به وحی و ذکر من دار. **إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ**، که قیامت لامحال آمدنی است. **أَكَادُ أَخْفِيهَا**، نزدیک آن است که پنهان کنم آن را. در او چند قول گفتند، یکی آن که: **أَكَادُ صَلَهِ** است و زیادت، و عرب «کاد» در کلام آرند و **صَلَّتْ** بود، چنان که گفت: ... **إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا** «۳» ...، و المعنی لم یرها، و قال الشَّاعر:

سريع الى الهیجاء شاک سلاحه فما إن یکاد قرنه یتنفس

ای، فما یتنفس القرن من خوفه، اینکه قول کوفیان است، و نزد بصریان آن است که: [کاد]

«۴» در آیت و در بیت بر جای خود است و معنی خود دارد و فایده او بر جای است.

عبد الله عباس گفت و بیشتر مفسران که، معنی آن است که: **اکاد اخفیه فی نفسی**، ای فی عینی «۵»، **کما قال: تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي** «۶» ...، ای تعلم ما فی عینی «۷» و لا اعلم ما فی عینک «۸»، و در مصحف ابی چنین است. و در مصحف عبد الله مسعود هست: **اکاد اخفیه من نفسی فکیف اظهرها لکم**، نزدیک آن است که از خود پوشیده دارم چگونه اظهار کنم بر شما، و اینکه بر طریق توسع باشد مبالغت را، چنان که یکی از ما گوید: **انّی احفظ سرّک من نفسی**، و معنی آن که:

(۱). آز: ثنائی.

(۲). آب، آج، لب، آز، مش: بگذار.

(۳). سوره نور (۲۴) آیه ۴۰. [...]

(۴). آط: ندارد، به قیاس با نسخه مش، افزوده شد.

(۵-۷). آب: غیبک.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶.

(۸). آب: غیبک.

صفحه : ۱۳۶

احفظه کلّ الحفظ، و معنی آن که: **اخفیه غایه الاخفاء**، و مثله قول الشَّاعر:

انام تعجینی «۱» هند و اخیرها ما اکتّم النفس من حاجی «۲» و اسراری

و حسن بصری و سعید جبیر خواندند: **اخفیه**، به فتح همزه، ای **اظهرها و ابرزها**، **یقال: خفیت الشیء اذا اظهرته و اخفیته اذا سترته**، **قال امرؤ القیس:**

خفا هن من انفاقهن کأنما خفا هن ودق من سحاب مرگب

ای اخرجهن، نزدیک آن است که اظهار کنم و پدید آرم، چه رسول - علیه السلام - را به دامن قیامت فرستادند، لئ تجزی کل نفس بما تسعی، بر اینکه قراءت که گفتیم «لام» تعلق دارد به اظهار، یعنی قیامت ظاهر کنم تا جزای هر نفس به آنچه کرده باشند بدهم، و بر قراءت عامه قراء هم چنین باشد، جز که در او تقدیری باشد، و معنی آن که: من قیامت و وقت ظهور آن پوشیده کرده‌ام تا جزای هر نفس بر وفق عمل او باشد، چه اگر وقتش معین و معلوم بودی مکلفان به اول مغری بودندی و به آخر ملجی، و اینکه در تکلیف خلل باشد. و اصل سعی رفتن به شتاب باشد، و منه السعی بین الصفا و المروء، و اینکه جا کنایت است از کردار.

قوله: فَلَا يَصِيءُ دَنْكُ عَنْهَا، اینکه نهی است موسی را - علیه السلام - و مراد جمله مکلفان. و نهی، مغایه است، یعنی نباید تا تو را منع کنند. و صد، منع باشد از خیر، يقال: صدّه عن الصلوة و الحج، و لا يقال: صدّه عن الشر، انما يقال: صرفه و منعه.

عنها، ای عن الساعة، و معنی آن که: عن الاستعداد لها علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه. من لا يؤمن بها، آن کس که ایمان ندارد به آن، یعنی نباید که کافران تو را باز دارند از ایمان به قیامت و بیان او کردن و اعمالی که تو را در قیامت سود دارد، و آنان که ایشان از پس «۳» هوای نفس شوند و تابع شهوات باشند. و هوی مقصور شهوت باشد، و ممدود جو باشد. فتردی، ای «۴» تهلک، که پس هلاک شوی من الرّدی، و هو الهلاک، و محل او نصب است علی جواب التّهی بالفاء، جز که نصب او بر ابتدا «۵» نیست، برای آن که «الف» در حرف اعراب افتاد.

(۱). کذا، در همه نسخه‌ها.

(۲). آط: حامی، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۳). مش: پی.

(۴). آج، لب: ان.

(۵). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، مراد آن که نصب «تردی» پیدا نیست.

صفحه : ۱۳۷

قوله: وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ، چیست آن که به دست راست تو است ای موسی!

فراء گفت: تِلْكَ اینکه جا به معنی هده است، و اولیتر آن که بر جای خود باشد، برای آن که عصا با موسی بود، و اینکه «۱» خدای می گوید، و اینکه جا جاری مجرای بعدی بود.

و گفتند: به معنی «الذی» است، و التّقدیر: و ما الذی بيمينك یا موسی.

در وجه چنین سؤال دو قول «۲» گفتند، یکی آن که: برای استیناس گفت تا موسی را انس پدید آید با کلام خدای و گستاخ شود، و وجه دگر آن که: تا تنبیه کند او را بر آن معجزات که از او پدید خواست آمدن خارق عادت.

قال هی عصای موسی - علیه السلام - گفت: اینکه عصا و چوب سفر من است، گفت: چه کنی اینکه را! گفت: أَتَوَكُّؤُا عَلَیْهَا، بر آن تکیه کنم در وقت رفتن و در وقت استراحت و در وقت آن که به جویی بجهم «۳». وَ أَهْشُ بِهَا عَلَی غَنَمِی، و برگ از درخت فرو کویم برای گوسپند، قال الرّاجز:

اهش بالعصا علی اغنامی من ناعم الاراک و الابشام

و عکره خواند: و اهس به «سین» غیر معجم، و گفت: معنی آن است که:

گوسپند رانم به آن، و اقول «۴» لها: هس هس.

نضر بن شمیل گفت: خلیل را پرسیدم از وجه قراءت عکرمه، گفت: عرب بسیار معاقبه کند میان «سین» و «شین»، یقول: سمّت العاطس و شمّت، و شنّ علیه الدرّ «۵» و سنّ، و الزوشم و الزوسم للنختم. و لی فیها مآربه أُخری، و مرا در اینکه عصا حاجتهای دگر باشد، واحدها مآربه و مآربه و مآربه ثلاث لغات.

عبد الله عیّاس گفت: موسی - علیه السلام - زاد و متاع خود بر عصا نهادی و از او برگرفتی او را بمنزلت راحله بود، و چون خسته شدی بر او نشست، در زیر ران او رهوار می رفتی، و وقتها با او در راه می رفتی و با او حدیث می کردی تا انس بودی او را با او، و جایی که طعام نداشتی بر زمین زدی آنچه او را بایستی از قوت روز برآمدی و چون تشنه شدی بر زمین زدی چشمه آب بر آمدی، و چون جایی فرو «۶» آمدی و از

(۱). مش را.

(۲). مش: وجه.

(۳). آز: بجمیم.

(۴). مش: اقوال.

(۵). آج، لب: الزدع، مش: الزرع. [.....]

(۶). آج، لب: فرود.

صفحه : ۱۳۸

آفتاب رنجش بودی به زمین فرو زدی، در حال شاخ بکشیدی و برگ بیاوردی و سایه گستریدی. و چون میوه آرزو کردی، او را خدای تعالی شاخهای آن بر او پدید کردی و آن میوه بر او پدید آمدی. و چون بختی، او را «۱» به شبانی گوسپندان بداشتی تا سباع و هوام را از آن بازداشتی. و چون به چاهی رسیدی که در او آب بودی، و او رسن و دلو نداشتی، آن عصا به چاه فرو گذاشتی «۲» بر طول چاه دراز شدی و شعبه‌های او بر شکل دلو شدی تا او آب برآوردی برای خود و گوسپندان. و چون به شب فرو آمدی، به زمین فرو زدی مانند دو مشعله از او روشنایی بتافتی. و چون در زمین نشیب شدی «۳»، عصا دراز شدی، و چون بر زمین فراز «۴» رفتی کوتاه شدی، فهدا معنی قوله: و لی فیها مآربه:

و از روی تازی «آخر» بایست که مآرب جمع است، و از اینکه دو جواب است، یکی آن که: لرأس الایة اخری گفت تا مطابق دگر آیات بود، و جواب دیگر آن است که: ذهب الی تأنیث الجمع، چنان که الجماعه قالت.

قال ألقها یا موسی، خدای تعالی گفت: بینداز اینک عصا را ای موسی.

فألقتها، بینداخت آن را. فإذا هی، اینکه «إذا» ی مفاجات گویند، ناگاه که دید ماری شد و تاختن می کرد.

اگر گویند: یک جا گفت ثعبانی شد، و یک جا گفت ماری شد، و یک جا گفت: ... کأنها جان «۵» ...، و هی نوع من الحیات الصغیره - نه مناقضه باشد! گوئیم:

از اینکه چند جواب است، یکی آن که: در اول حال ماری کوچک بود، آنکه بتدریج بزرگ می شد تا ثعبانی شد. جواب دیگر آن که: آن معنی کزّات و تارات بود، در یک حال مار بود و در یک حال جان بود و در یک حال ثعبان بود، و مناقضه نباشد چون اوقات مختلف بود. جواب سیم «۶» آن است که: در سرعت و نشاط جان بود، و در قبح و استهوال منظر ازدها بود، پس جامع بود اینکه هر دو صفت را از اینکه دو وجه،

- (۱). آج، لب: آن را.
- (۲). آط: فرو گذاشتی، به قیاس با دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.
- (۳). آب، آز، مش: رفتی.
- (۴). آب، آز، مش: بالا رفتی.
- (۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۱.
- (۶). آج، لب: سوم.

صفحه : ۱۳۹

چنان که گفت: قَوَارِیرَا مِنْ فِضَّةٍ «۱» ... یعنی در صفای سیم بود و رقت و لطافت آبگینه. اهل اشارت گفتند: چون موسی عصا بینداخت و ماری شد، آهنگ موسی کرد. موسی بگریخت از او، چنان که دگر جای گفت: ... وَ لَی مُدْبِرًا وَ لَمْ یُعَقَّب «۲» ...، خدای تعالی گفت: یا موسی؟ اینکه نه آن است که می گفتی، هِیَ عَصَای، اینکه چوب من است، کس را دیدی که از کالای خود بگریزد! گفت: بار خدایا؟ اینکه چه حال است! گفت: اینکه برای آن است تا بدانی که جز بر من اعتماد نباید کرد که آن که جز بر من اعتماد کند معتمد او چنین آید «۳».

در قلب العصا حیة، در آن جایگاه دو قول گفتند، یکی آن که: تا موسی - علیه السلام - مستأنس شود و بداند که در آن عصا اینکه معجزه نهاده‌اند تا چون پیش فرعون بیندازد چون معتادی «۴» باشد آن را و نترسد از او. و وجهی دگر آن که: به معجزه «۵» آن کرد تا بداند که آن کلام که از درخت شنید کلام آن است که اینکه خرق عادت فعل اوست. قال خُذْهَا وَلَا تَخَفْ، خدای تعالی گفت: بگیر اینکه عصا را و مترس که ما او را با حالت اول بریم. سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَى، و اصل سیرت فعله باشد، و آن هیأت بود من السیر. و مراد اینکه جا حالت است، یعنی باز عصا گردانیم آن را. و نصب او به حذف حرف جرّ است، و التقدیر: سنعیدها الی سیرتها الاولی، چون حرف جرّ بیفگند فعل برسد و عمل کرد در «۶» مفعول. وَ اَضْمُمْ یَدَکَ اِلَی جَنَاحِکَ، و دست با زیر بغل بر «۷»، و گفتند: با زیر بازو. و جناح الطائر «۸»، بال مرغ باشد سَمِی بذلک لجنوحه، ای میله، و جنح لکذا اذا مال الیه.

و بازو را هم برای اینکه جناح خواند که مایل است، یا برای آن که به جای جناح است مرغ را. و دگر جای گفت: قال به و ادخل یدک فی جیبک «۹»، دست در گریبان کن. و

(۱). سوره انسان (۷۶) آیه ۱۶.

(۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۰.

(۳). مش: باید.

(۴). آج، لب: معتدا.

(۵). آج، لب: دگر از معجزه.

(۶). مش: بر.

(۷). آج، لب: برد. [.....]

(۸). آب، آرز، مش: الطیر.

(۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۲.

صفحه : ۱۴۰

قولی دیگر آن است که: جناح کنایت است از برادر، یعنی دست در آستین برادرت هارون کن. و گفتند معنی آن است که: دست با او یکی دار، و اینکه معنی ضعیف است، لقوله: تَخْرُجُ بِيضَاءً، تا برون آید دستت سپید، مِنْ غَيْرِ سُوءٍ، ای من غیر برص، بی علتی و آفتی از پیسی.

به قول جمله مفسران، موسی - علیه السلام - دست در بغل کرد و بیرون آورد چندانی نور از آن می تافت که آفتاب را غلبه کرد. آیهٔ أُخْرَى، معجزه دیگر. و نصب او بر حال است، و گفتند: بر فعلی مضمر، ای اجعلها «۱» آیهٔ اخری، و لکن بیفگند لدلالة الکلام علیه.

لِتُرِيكَ، تا به تو نمایم، مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى، از آیات بزرگترین ما. و مراد به آیات «۲»، معجزه است، و کبر برای آن نگفت با آن که آیات جمع است از آن وجه که گفتیم، فی قوله: مَيَّارِبُ أُخْرَى، و اینکه جا وجهی دیگر زیادت هست، و آن، آن است که: صفت موصوف محذوف باشد، کانه قال: لتريك من آياتنا الایة الکبری، تا ما از آیات خود آیت مهترین «۳» به تو نمایم.

آنکه چون او را نبوت داده بود و اظهار معجزات کرده بر دست او، او را «۴» گفت:

اکنون بنزدیک فرعون رو و او را دعوت کن که او طاعی شده است و پای از حد خود بیرون نهاده. او بنده ضعیف مدبر است، دعوی خدایی می کند.

موسی - علیه السلام - عند آن حال دست به دعا داشت و گفت:

قوله تعالی:

[سوره طه (۲۰): آیات ۲۵ تا ۷۳]

[اشاره]

قال رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَ احْلِلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي (۲۹)

هارون اخی (۳۰) اشدد به ازری (۳۱) و اشرکه فی امری (۳۲) کی نُسبَحَكَ كَثِيرًا (۳۳) وَ نَذُكْرَكَ كَثِيرًا (۳۴)
 إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا (۳۵) قالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (۳۶) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۷) إِذِ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى (۳۸)
 أَنْ اقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتَ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لَتُصْنَعَنَّ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹)
 إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَّا تَحْزَنَ وَ قَتَلْنَا نَفْسًا فَتَحنَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِتِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى (۴۰) وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱) اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَّا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴)

قالا- رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى (۴۵) قال لا تخافا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى (۴۶) فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَّا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّنْ رَبِّكَ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنِ

كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۴۸) قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَى (۴۹)
 قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (۵۱) قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى (۵۲) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَوَّلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى (۵۳) كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (۵۴)
 مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵) وَلَقَدْ آرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَابْتَدَى (۵۶) قَالَ أَجِئْتَنَا لِنُخْرِجَنا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكِ يَا مُوسَى (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (۵۹)
 فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى (۶۰) قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيَسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى (۶۱) فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرَوْا النَّجْوَى (۶۲) قَالُوا إِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَ بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى (۶۳) فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى (۶۴)
 قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةٌ مُوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَأَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَدَّعُوا إِنَّمَا صَدَّعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹)
 فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سِجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَمَّا قُطِعَ مِنْ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ مِنْ خِلافٍ وَلَأَصْلَبُ لَبْنِكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَتَلْعَلُنَّ أَئِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيْتَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ وَأَبْقَى (۷۳)

[ترجمه]

گفت: خدای من؟ روشن کن مراد دل من.
 و آسان گردان «۵» کار من.
 و بگشای بند از زبان من.
 تا دانند سخن من.

- (۱). آج، لب: جعلها.
- (۲). آب، آز، مش: آیت.
- (۳). آط: مهتری، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.
- (۴). آج، لب: بر دست او را.
- (۵). آب مرا.

صفحه : ۱۴۱

و کن مرا وزیر از اهل من.

هارون برادر من.

قوی کن به او پشت من.
و انباز گردان او را در کار من.
تا تسبیح کنم «۱» تو را بسیاری.
و یاد کنم «۲» تو را بسیاری.
که تو به ما بینایی.
گفت: بدادم حاجت تو ای موسی.
و ما منت نهادیم بر تو یک بار دیگر.
چون وحی کردیم به مادر تو آنچه وحی کردند «۳».
که در انداز او را در تابوت، پس در انداز آن را در دریا «۴» بیفگند او را دریا به کناره بگرفت «۵» او را دشمن من و دشمن او، و افگندم بر تو دوستی از من «۶»، بکنند بر چشم من.
«۷»

چون رفت خواهرت می «۸» گفت:
آیا راه نمایم شما را بر آن کس که او را در خود پذیرد «۹»! باز دادیم تو را با مادرت تا روشن شود چشمش و اندوه ندارد، و بکشتی تنی را برهانیدیم تو را از غم و بیازمودیم تو را آزمودنی، پس مقام کردی سالها در اهل مدین، آنگاه آمدی بر اندازه‌ای موسی.

(۲-۱). آب: کنیم، که با ظاهر عبارت سازگارتر می نماید.

(۳). آب: وحی کرده شد.

(۴). آب تا.

(۵). کذا در آط، آج، و لب، آب: بگیرد.

(۶). آب، مش: خود و.

(۷). لب: یمشی.

(۸). آب، مش: پس. [.....]

(۹). آج، لب: پرورد.

صفحه : ۱۴۲

بیافریدیم «۱» تو را برای خود.
برو تو و برادرت به آیتهای من و سستی مکنی در یاد کردن من.
بروید به فرعون که او از حدّ در گذشت.
بگوید او را گفتاری نرم تا همانا او اندیشه کند یا بترسد.
گفتند خدای ما؟ ما می ترسیم که شتاب کند بر ما یا نافرمانی کند.
گفت: مترسید که من با شما، می شنوم و می بینم.
بروید «۲» به او و بگویی که ما رسولان خدای توایم بفرست و اما بنی اسرائیل را و عذاب مکن ایشان را که ما آورده‌ایم به تو

معجزه‌ای از خدای تو و سلام بر آن که پسروی کند هدی را۔
 ما را وحی کردند که عذاب بر آن کس است که دروغ گوید و برگردد.
 گفت: کیست خدای شما ای موسی!
 گفت: خدای ما آن که بداد هر چیزی به خلقانش، پس لطف کرد با ایشان.
 گفت: چیست حال امتان پیشین!
 گفت: علم ایشان بنزدیک خدای من است در نوشته که گم نکند خدای من و فراموش نکند.
 آن که کرد برای شما زمین را گهواره و

(۱). آج، لب: برگزیدیم.

(۲). آط: آمدند، به قیاس با نسخه آب و معنی آیه تصحیح شد.

صفحه: ۱۴۳

بگشاد برای شما در آن جا راهها، و فرو فرستاد از آسمان آبی، پس بیرون آوردیم به او جفتانی از گیاهها، گونه‌های «۱» مختلف.
 بخورید و بچرانید چهار پایانتان را که در اینکه دلیلهاست خداوندان عقل را.
 از آن بیافریدیم شما را و به آن جا بریم شما را و از آن جا بیرون آریم شما را یک بار دیگر.
 و باز نمودیم به او دلیلهای ما همه، پس دروغ داشت و سر باز زد.
 گفت: آمده‌ای به ما تا بیرون کنی ما را از زمین ما به جادوی تو «۲» ای موسی.
 بیاریم به تو به جادوی مانند آن، بکن میان ما و میان تو «۳» وعده‌ای که خلاف نکنیم آن را ما و نه تو در جایگاهی راست.
 گفت: موعده شما روز عید است و آن که جمع کنند مردم را چاشتگاه.
 برگشت فرعون و گرد آورد حیلش «۴»، آنگه بیامد.
 گفت ایشان را موسی: وای بر شما؟ مسگالی «۵» بر خدای دروغی که بیخ بکنند «۶» شما را به عذاب و نومید بود آن که دروغ فرا
 بافد.
 پس خلاف کردند در کارشان میان ایشان و پنهان داشتند راز.

(۱). آز، آط، آج، لب، مش: گونه‌های.

(۲). آب، آز، مش: خود.

(۳). آب: خود.

(۴). مش را.

(۵). آج، لب: مبیاید.

(۶). آط: بکنند، به قیاس با نسخه آب و معنی آیه تصحیح شد.

صفحه: ۱۴۴

گفتند: اینکه دو جادواند می‌خواهند تا برون کنند شما را از زمین شما به جادوی ایشان و ببرند طریقه شما را که نیکوتر است.

بسگالید کید خود پس بیایی به یک صف و ظفر یابد امروز آن «۱» که برتر آید.

گفتند: ای موسی؟ یا تو بیفگنی و اما «۲» ما باشیم اول کس که بیفگند.

گفت شما بیفگنی که بدیدی رسنهای ایشان و عصاهاشان چنان نمودند او را از جادویشان که آن می‌رود.

یافت در خود «۳» ترسی موسی.

گفتیم: مترس که تو برتر باشی.

و بیفگن آنچه در دست راست تو است تا فرو برد آنچه ایشان کردند، آنچه ایشان کردند کید جادوی ایست و ظفر نیابد جادوی هر کجا آید.

در افگندند جادوان «۴» را در سجده، گفتند: بگرویدیم به خدای هارون و موسی.

گفت: ایمان آوردی به او پیش از آن که دستوری دادم شما را! او مهترست شما را آن که بیاموخت شما را جادوی، ببرم دستهای

شما را و پایهای شما را از خلاف، و بر دار کنم شما را بر درختان خرما، و بدانید که کدام از ما سخت «۵» است به عذاب و باقی.

(۱). آب، مش کس.

(۲). دیگر نسخه بدلها: و یا.

(۳). آج، لب: دل خود.

(۴). آج، لب: جادویان.

(۵). سخت / سخت تر. [...]

صفحه : ۱۴۵

گفتند: نگزینیم تو را بر آنچه به ما آمد از حجتها و آن که آفرید ما را، حکم کن آنچه تو خواهی کرد تو حکم کنی در اینکه زندگانی دنیا.

ما ایمان آوردیم به خدای ما تا پیامرزد گناهان ما و آنچه تو اکراه کرده‌ای ما را بر آن از جادوی و خدای بهتر و باقیر است.

قوله تعالی: رَبِّ اشْرَحْ لِي صِدْرِي، موسی - علیه السلام - عند آن حال که او را گفتند: تو را به فرعون باید رفتن به رسالت، گفت:

بار خدای من و پروردگار من؟ دل من روشن گردان و اینکه دلتنگی از من ببر. و شرح الکلام بسطه و کشف المعنی فیه، و تفسیری

که مخالفان دادند در شرح صدر که «۱» مراد سینه شکافتن است و دل شکافتن، چنان که در حق رسول - علیه السلام - گفتند فی

قوله: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ «۲»، باطل است به اینکه آیت، برای آن که موسی - علیه السلام - از خدای اینکه بخواست و خدای

تعالی او را بداد، فی قوله: ... قَدْ أُوتِيَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى «۳»، مراد بدادیم ای موسی. چون شرح صدر در حق موسی هست و معنی

سینه شکافتن و دل شستن «۴» نه، اولی و احری که در حق رسول ما چون «۵» باشد، معنی اینکه بود نه آن که ایشان گفتند، چه پیغامبر

ما - علیه السلام - از موسی و از جمله پیغامبران به بود.

پس موسی - علیه السلام - گفت: بار خدایا؟ دلها به فرمان تو است، اینکه دلتنگی و گرفتگی از من بردار و کارم سهل گردان، یعنی

رسالتی که مرا فرمودی بر من آسان کن.

وَ اَحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي، و بند از زبان من برگشای تا سخن من بدانند مردمان. و گفتند: در زبان موسی - علیه السلام - رتّه «۶» ای

بود که بعضی حروف درست

(۱). آب سینه.

(۲). سوره انشراح (۹۴) آیه ۱.

(۳). سوره طه (۲۰) آیه ۳۶.

(۴). آج، لب: شکافتن.

(۵). چاپ شعرانی (۷/ ۴۵۸): چنین.

(۶). آط: رته.

صفحه: ۱۴۶

نتوانست گفت.

عبد الله عباس گفت: سبب آن بود که، آنگاه که او در حجره فرعون بود یک روز دست بر آورد و تپنچه بر روی فرعون زد و ریش او به دست گرفت و بکند. فرعون آسیه را گفت: اینکه آن دشمن من است که مرا گفتند، و من او را در کنار خود می‌پرورم، او را نباید کشتن. آسیه گفت: او کودک است و نداند که چه کرد که نیک از بد نداند، خواهی تا بدانی که او نیک از بد نداند بیازمای. بفرمود: تا طشتی از انگشت «۱» دمیده بیاوردند و طبقی را جواهر پر کرد و هر دو را پیش موسی نهادند، موسی خواست تا دست به جوهر یازد، جبرئیل بیامد و دست او را سوی آتش برد تا او انگشتی برگرفت و در دهن نهاد، زبانش بسوخت و بندی بر زبان او افتاد. گفتند:

دستش نسوخت، و زبانش بسوخت. دستش برای آن نسوخت که تپنچه بر روی فرعون زد. پس او دعا کرد که: بار خدایا؟ اینکه کار زبان است، و مرا زبان بند دارد، و سخن درست نمی‌توانم گفتن، اینکه بند از زبان من بردار تا سخن من هویدا شود و مردم سخن من بدانند.

وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ اَهْلِي، بار خدایا؟ مرا وزیری کن هم از اهل من که اینکه کار که تو مرا فرمودی نه کاری آسان است که به تنهایی بتوان کرد، مرا وزیری باید که یار من باشد، مرا موازرت کند، یعنی معاونت کند.

و در وزیر دو قول گفتند، یکی آن که: وازره وازره، دو لغت‌اند، بالواو و الهمزه فعیل باشد به معنی مفاعل یعنی معاون، و یکی آن که: من الوزر باشد و هو الثقل هم فعیل باشد به معنی مفاعل چون معادل، یعنی اینکه ثقل با من بردارد، و معنی یکی است و اگر چه اشتقاق مختلف است.

آنکه بگفت که آن وزیر کیست: هارون اخی، هارون که برادر من است، و هارون برادر موسی بود من ابیه و امه، از مادر و پدر. اشدُّد به اُزری، ای ظهري، پشت من به او سخت کن، و آزره، ای اعانه، معنی آن باشد که: پشت او باشد و پشتی او کند، و منه المئزر لانه يشد على الازر، و هو الظهر.

(۱). آب آتش.

صفحه: ۱۴۷

وَ اَشْرِكْ فِيْ اَمْرِى، و او را در کار من با من شریک کن، یعنی در دعوت کردن فرعون. و گفتند: در نبوت، و اگر چنین بود اینکه سؤال بی دستوری نکرده باشد، یا مشروط بود به شرط مصلحت، یعنی اگر دانی که صلاحیت اینکه کار دارد او را به پیغامبری با من بفرست. خدای تعالی دانست که او آن کار را بشاید، دعای موسی اجابت کرد.

جمله قرآن خواندند: اشدُّ بهِ أزرِي، به ضم همزه علی امر المخاطب، و أَشْرِكْ به فتح همزه، مگر ابن عامر، و در شاذ حسن بصری و ابن ابی اسحاق، که ایشان خواندند: اشدد به فتح «الف» علی الخبر من نفسه، و جزم برای جواب امر. و اشركه به ضم همزه و کسر «را» هم بر اینکه خبر از خویشتن تا من پشت خود به او قوی کنم و او را در کار خود شریک کنم، یعنی دعوت. و اگر بر پیغامبری حمل کنند، معنی آن بود که: به اذن و فرمان تو اگر مصلحت دانی.

«کی»، برای تعلیل باشد، تا ما به یک جای تو را تسبیح کنیم بسیاری و ذکر و ثنای تو کنیم بسیاری که تو به احوال ما عالمی. خدای تعالی گفت: اینکه دعای تو «۱» به اجابت مقرون کردند، و مراد تو بدادند. و «سؤل»، آن مراد باشد که سؤال کنند و خواهند، فعل به معنی مفعول، کالخبز بمعنی المخبوز.

ای عجب اگر موسی را یاری بایست در نبوت که او را وزیر باشد و معاون بر ادای رسالت، و او را به فرعون فرستاده بودند، رسول ما را که به کافئه الناس بلکه به جن و انس فرستادند- و هر یکی از صناید قریش فرعونی بودند- او را وزیری نبایست! بلی؟ او را وزیری بود و هم برادر او بود به فرمان خدای و خلیفه او بود از پس او تا لا جرم گفت او را:

انت متی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی،

گفت: یا علی؟ تو را از من منزلت هارون است از موسی، جز پیغامبری. اینکه خبری است متلقی به قبول، و همه طوایف روایت کنند، و اینکه خبر دلیل امامت امیر المؤمنین می کند برای آن که از ظاهر خبر مفهوم آن است که: رسول- علیه السلام-

(۱). آج، لب: بر تو.

صفحه: ۱۴۸

به اینکه خبر اثبات کرد امیر المؤمنین را از خود هر منزلتی که هارون را بود از موسی، جز نبوت که به لفظ استثنا کرد. و اخوت که به «۱» عرف مستثناست، و از منازل هارون یکی وزارت بود و یکی خلافت، وزارت فی قوله: وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، و خلافت فی قوله: هَارُونَ أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي «۲».

قوله: وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى، گفت: و ما منت نهادیم بر تو یک بار دیگر، تذکیر نعمت می کند او را و با یاد او می دهد که: جز اینکه نعمت ما را بر تو نعمتی دیگر و متنی دیگر هست، و آن کی بود: إِذْ أَوْحَيْنَا، چون وحی کردیم به مادرت. گفتند: وحی الهام بود، و گفتند: القاء فی القلب بود، و در دلش افگند. و جبائی گفت: در خواب با او نمود چون وحی کردیم به مادرت. آنچه کردند، یعنی آنچه کردیم که خدای از خود بسیار خبر دهد به لفظ ما لم یسم فاعله، فی قوله: قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ «۳» ...، و قوله: قَدْ أُوْحِي إِلَيْنَا أَنْ الْعَذَابِ «۴» ...، و قوله: عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ «۵» ...، و مانند اینکه.

أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّيَابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ، که او را در تابوت افگن، و تابوت را در دریا افگن تا دریا او را به ساحل افگند. و مراد به دریا رود نیل است، و قوله: فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ، صورت امر دارد و مراد تعلیل است، یعنی لیلقیه الیم بالساحل، تا دریا او را به کنار اندازد، الا آن که صورت اینکه است که دریا را بگو تا او را به کنار اندازد، و مثله قوله: ... اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ «۶» ای لنحمل خطایا کم.

يَأْخُذْهُ عَدُوُّ لِي وَعَدُوُّ لَهُ، معزوم است بر جواب امر، تا بردارد او را دشمنی از آن من و دشمنی از آن تو، یعنی فرعون. و اینکه آنگه بود که موسی- علیه السلام- از مادر بزاده بود و فرعون خوابی هایل دیده که: آتشی از محله بنی اسرائیل بر آمد «۷»، و به یک روایت از بیت المقدس و گرد سرای او در آمد و او را بسوخت، و کوشک و سرای

- (۱). آج، لب: اخوت به.
- (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.
- (۳). سوره جن (۷۲) آیه ۱، آط، و دیگر نسخه بدلها: الیک، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.
- (۴). سوره طه (۲۰) آیه ۴۸.
- (۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶.
- (۶). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۲. [...]
- (۷). آب، آز، مش: بر آمده.

صفحه : ۱۴۹

او بسوخت. او معبران را بخواند و اینکه خواب با ایشان بگفت، ایشان گفتند: دلیل آن می‌کند اینکه خواب که، مولودی آید در اینکه سالها از بنی اسرائیل که ملک تو بر دست او «۱» بشود، و هلاک تو بر «۲» دست او باشد. او بفرمود: تا زنان آبستن را تفحص کردند و کودکانی را که حاصل می‌شدند هر چه پسر بود می‌کشتند و هر چه دختر بود رها می‌کردند، چنان که گفتیم در سوره البقره.

چون سالی چند بر اینکه بر آمد و نسل بنی اسرائیل کم بیود «۳»، قبطیان پیش فرعون آمدند و گفتند: نسل بنی اسرائیل کم شد و بیم آن است که ما را بندگان نباشند اگر بنی اسرائیل کم شوند. فرعون گفت: اکنون قرار آن است که، سالی «۴» کشند و سالی «۵» نکشند، هارون آن سال زاد که نمی‌کشتند، و موسی آن سال «۶» که می‌کشتند.

چون مادر موسی بار بنهاد، می‌ترسید و ندانست تا چه کند. خدای تعالی در دل او افکند که تابوتی بساخت از چوب، و آن تابوت مؤمن آل فرعون کرد حزیل «۷»، و مخلوج در آن جا نهاد و موسی را در آن جا نهاد «۸» و بندها به قیر استوار کرد، به فرمان خدای تعالی به رود نیل انداخت. رود او را ببرد و به شعبه‌ای که رهگذر «۹» آب بود به سرای فرعون به آن جا برد، و فرعون با آسیه بر تختی بود و آب در برکه‌ای می‌رفت و از راه دیگر بیرون می‌شد. فرعون نگاه کرد، تابوتی دید مقیر که آب می‌آورد، بفرمود که «۱۰» بگرفتند و پیش او بردند. تابوتی دید قفل بر او نهاده، چاره‌ای ساختند و قفل بگشادند، کودکی را دیدند در او. فرعون گفت: اینکه را باید کشتن. آسیه گفت:

لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا «۱۱» ... مکشی «۱۲» اینکه را که باشد که ما را از اینکه نفع بود، یا اینکه را به فرزندی بپذیریم. فرعون گفت: همچنین کنیم. وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِنِّي، و دوستی از خود بر تو افگندیم «۱۳».

(۱). آج، لب، آز: تو از دست تو، تو به دست او.

(۲). مش: در.

(۳). آج، لب: بیودند.

(۴-۵). مش: یک سال.

(۶). آج، لب زاد.

(۷). مش: خرییل.

(۸). لب، مش: بنهاد.

(۹). آب، آز، مش: راه گذر.

(۱۰). آب: تا بفرمود تا.

(۱۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۹.

(۱۲). آج، لب: مکش.

(۱۳). کذا در آط، آج، لب، آب: افگندم که به ظاهر عبارت نزدیکتر می‌نماید.

صفحه : ۱۵۰

در او دو قول گفتند، یکی آن که: تو را دوست گرفتیم «۱»، و یکی آن که: تو را دوست داشته گردانیدیم «۲» تا چنان کردیم «۳» تو را که هر که تو را ببیند دوست دارد تو را، تا فرعون که از او دشمنتر نبود تو را دوست داشت، اینکه قول عبد الله عباس است. عطیة العوفی گفت: او را مسحاهای از جمال دادند که هر که او را بدیدی دوست داشتی او را. قتاده گفت: خدای تعالی ملاحظتی در چشم او نهاد که هیچ کس او را ندید و الا دوست داشت او را. وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي، و تا تو را تربیت و غذا و طعام و شراب به نظر من باشد، قاله قتاده، اینکه قول قتاده است.

إِذِ تَمْشِي أُخْتُكَ، آنکه که خواهرت می‌رفت و می‌گفت راه نمایم شما را بر اهل بیتی که او را تکفل کنند، و اینکه آن بود که: چون آسیه او را بر گرفت و به فرزندی پذیرفت، کس فرستاد و دایگان را بیاورد. او شیر هیچ کس نگرفت «۴»، و اینکه حدیث در مصر فاش شد و طلب دایه‌ای می‌کردند که او را شیر دهد.

خواهر موسی - علیه السلام - بیامد - و نام او مریم بود - ایشان را گفت: هَلْ أَدُلُّكُمْ، راه نمایم شما را بر اهل بیتی که او را تکفل کنند و در خویشتن پذیرند!

گفتند: بلی؟ مادر موسی بیامد و پستان در دهن او نهاد، او پستان مادر بستد و شیر باز خورد، پس از آن که شیر هیچ کس نمی‌گرفت. آسیه گفت: تو را بیاید آمدن و اینکه کودک را دایگی کردن. او گفت: من نتوانم اینکه جا آمدن که من دگر کودکان دارم و خانه‌ام ضایع شود، و لکن او را به من دهی ضمان کنم که او را شیر دهم و نکو دارم. چون دیدند که جز از شیر او نمی‌گیرد، بضرورت او را به مادر او دادند، فذلک قوله: فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا، ما تو را با مادر دادیم تا چشم او روشن شود و غمناک نباشد، و اینکه [از]

«۵» جمله نعمتهایی است که خدای تعالی بر او می‌شمارد، و نیز از نعمتها آن که: وَقَتَلْتَ نَفْسًا، و مردی را بکشتی، یعنی آن قبلی را که قصه او بیاید در جای خود - ان شاء الله «۶».

فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ، ما تو را از غم برهانیدیم، چه او دلتنگ و خایف بود که او

(۱). کذا در آط، آج و لب، آب: گرفتیم. [.....]

(۲). کذا در آط، آج و لب، آب: گردانیدم.

(۳). کذا در آط، آج و لب، آب: کردیم.

(۴). آب، آج، مش: بنستد.

(۵). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

(۶). مش تعالی.

صفحه : ۱۵۱

را طلب می کرده‌اند تا به قصاص قبضی بکشند او را. فَتَنَّاكَ فُتُونًا، و امتحان کردیم تو را امتحان کردنی، یعنی با تو معامله آزمایشندگان کردیم تا تو را خالص کردیم برای نبوت. و گفتند: فتون، آن بود که او را در محنتی می‌افکند پس از محنتی، یکی آن که: او در سالی زاد که کودکان را می‌کشتند، آنکه: او را در رود نیل افکندند، آنکه: به دست فرعون افتاد، آنکه: قصد فرعون به قتل او چون تپنچه «۱» بر روی او زد، آنکه: القای جمر «۲» و انگشت در دهن و سوختن زبان او، آنکه: کشتن او قبضی را نه بقصد بر سیل خطا، ما تو را به اینکه همه محنتها امتحان کردیم و از همه برهانیدیم تو را، و اینکه قول عبد الله عباس است.

مجاهد گفت: اخلصناک اخلاصا، ما تو را خالص باز کردیم و از همه برهانیدیم، من قولهم: دینار مفتون، زری پخته که کدارت و شوایب از او رفته باشد آن را مفتون گویند، و فتنت الذهب اذا عرضته علی الثار. و اصل کلمه امتحان است.

جَبَّائِيْ كَفْت، معنی آن است که: تکلیف بر تو سخت کردیم در طلب معاش تا تو را ده سال مزدوری شعیب بایست کردن. فَلَبِثْتُ سِنِيْنَ فِيْ اَهْلِ مَدِيْنَةٍ، مقام کردی سالها در اهل مدین. چون بنزدیک شعیب شد، گفتند: ده سال اینکه جا مقام کرد. و مدین آن شهر بود که شعیب در آن جا بود، و از آن جا تا مصر هشت مرحله است.

وهب گفت: بیست و هشت سال در مدین مقام کرد، ده سال مزدوری دختر شعیب «۳» کرد، و هژده سال با او دختر شعیب بود تا فرزندان یزاد. ثُمَّ جِئْتُ عَلٰی قَمَدَرٍ يُّا مُوسٰى، مقاتل گفت: علی موعده. محمّد بن کعب گفت: بدان قدری مقدّر که انداخته بودند که تو بدان قدر بیایی. عبد الرحمن بن کیسان گفت: علی رأس اربعین سنه، بر سر چهل سال، و آن سال وحی پیغمبران باشد. و القدر و القدر، لغتان، قال جریر:

نال «۴» الخلافه او کانت له قدرا كما اتى ربه موسى علي قدر

(۱). آب، آرز، مش: تپانچه.

(۲). آج، لب: جمره، مش: جواهر.

(۳). مش: مزدوری شعیب.

(۴). آط، آب، آج، لب: بال، مش: مال، به قیاس با چاپ شعرانی (۷/ ۴۶۲) و مآخذ شعر و لغت، تصحیح شد.

صفحه: ۱۵۲

وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِيْ، یعنی تو را برای خود برگزیدم و به الطاف مخصوص کردم و برای رسالت و نبوت خود تخصیص کردم. و از وجوه افتعال، یکی اتّخَذَ الشَّيْءُ لِحَاصِّ نَفْسِهِ، کالاشتواء و الاختباز و الاطباخ، يقال: شوى لغيره و اشتوى لنفسه، و كذا الباقي، یعنی تو را برای کار خاص خود آفریدم از ادای نبوت و تحمّل رسالت.

آنکه گفت: اذهب أنت و أخوك بآياتي، تو و برادرت بروی. بآياتي، ای مع آیاتی و بیناتی و معجزاتی، به آیات و بینات من و لا تنیا، و سستی مکنی در ذکر و یاد- کرد «۱» من، یعنی آن که ممکن باشد از جدّ و جهد به جای آری، يقال: ونى، نین و نیا، و ونیه اذا فتر، قال العجاج:

فما ونى محمّد مذ ان غفر له الا له ما مضى و ما غير

اذهبا إلى فرعون إنّه طغى، بنزدیک فرعون شوید که او طاغی و باغی شده است.

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا، او را سخن نرم گویی. لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى، تا باشد که او تذکر و اندیشه کند یا بترسد، ای علی رجاء و طمع منکما، برای آن که ایشان ندانستند که او ایمان نخواهد آورد. و «لعل» ترجیحی و طمع را باشد «۲»، و قیل: عاملاه «۳» من اللین و الزفق معامله راج «۴» طامع فی ایمانه و ان قطعما علی انه لا یؤمن، با او از رفق و از لین معامله آن کس کنی که او طمع دارد به ایمان او. و اگر چه دانی که ایمان نخواهد آوردن، و اینکه هر دو وجه نیکوست. با او درستی و بدخویی مکنی، فی قول ابن عبّاس. سدی و عکرمه گفتند: با او خطاب نیکو کنی و گویی: یا ابا- العیاش «۵» و یا با الولید. مقاتل گفت، یعنی قوله: ... هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزْكَى، وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى «۶». اهل اشارت گفتند: با او سخن لطیف گوی که او بر تو حق- تربیت دارد و تو را پدری کرده است، حق- خدمت دارد بر تو. گفتند، خدای تعالی او را گفت: فرعون را بر ایمان وعده دهی برنایی که با آن پیری نباشد، و بقای

(۱). آج، لب: کردن.

(۲). آب، آز: شاید.

(۳). آج، لب: علاما.

(۴). آب: راجع.

(۵). آج، لب، آز، مش: ابا العباس. [...]

(۶). سوره نازعات (۷۹) آیه ۱۸ و ۱۹.

صفحه : ۱۵۳

ملک برای او تا به مردن، و لذت طعام و شراب و نکاح بر او بماند تا به مردن.

مفسران گفتند: هارون در اینکه وقت به مصر بود و موسی به مدین. چون او بیامد و در راه نبوت دادند او را، و موسی از خدای درخواست که او را یار من کن در نبوت تا به یک جای برویم، خدای تعالی او را اجابت کرد و وحی کرد به هارون که: برادرت به پیغامبری می آید به فرعون، و من تو را یار او کردم در نبوت، شما هر دو از قبل من فرستاده‌ای به او تا او را دعوت کنی و موسی در راه است تو را به استقبال او باید رفتن. هارون- علیه السلام- یک مرحله به استقبال او رفت، و یکدیگر را از احوال خود خبر دادند.

محمد بن علی الوریاق گفت: از یحیی معاذ شنیدم که اینکه آیت بخواند «۱»، بگریست و گفت: الهی هذا رفقک بمن یقول انا الله فکیف رفقک بمن یقول لا اله الا الله، اینکه رفق و لطف تو است با آن که گفت من خدایم رفق تو چگونه باشد با آن که گوید جز تو خدایی نیست!

ابو القاسم بن حبیب گفت: من نیز بر اینکه منوال لفظی چند ساختم، و هی: هذا رفقک بمن ینافیک فکیف رفقک بمن یصافیک، هذا رفقک بمن یعادیک فکیف رفقک بمن ینادیک، هذا رفقک بمن یسبک فکیف رفقک بمن یحبک، هذا رفقک بمن ضل فکیف رفقک بمن ذل، هذا رفقک بمن اقترف، فکیف رفقک بمن اعترف، هذا رفقک بمن اصر، فکیف رفقک بمن استغفر، بار خدایا! با بیگانگان چنین کرم کنی، با یگانگان چه کنی؟ با دشمنان چنین خطاب کنی، با دوستان چه خطاب کنی؟ قالاً رَبَّنَا، موسی و هارون گفتند «۲»: خداوند ما؟ ما ترسیم که او بر ما تعجیل عقوبت کند و ما را بفرماید کشتن، چه او پادشاهی ظالم است، یقال:

فرط علیه اذا سبقه بمكروه، و الفارط، الذى يتقدم القوم الى الكلاء و الماء «۳»، و منه

قوله- علیه السلام: انا فرطکم علی الحوض،

و قال الزاجز:

قد فرط العجل علينا و عجل.

(۱). آج، لب، آز، مش و.

(۲). آج، لب بار.

(۳). آج، لب: الملاء.

صفحه : ۱۵۴

و منه: الافراط الاسراف لأنه تقدّم بين يدي الحق.

خدای تعالی ایشان را گفت: لا تخافا، مترسی، اِنِّی مَعَكُمَا، که من با شماام، اَسْمَعُ و اُری، سخن شما می شنوم و مکان شما می بینم. و گفتند: شنوم آنچه شما گوید و بینم آنچه شما کنید. و گفتند: انما بعینی و علمی، شما به چشم و علم منی. من از شما غافل نه‌ام، شما را ضایع نگذارم تا او بر شما سطوت کند.

فَأْتِيَاهُ، به او شوی و بگویی که ما دو پیغامبریم از خدای، به تو برای آن آمده‌ایم تا دست از بنی اسرائیل بداری، و ایشان را با ما گسیل کنی، و نیز عذاب نکنی ایشان را بر آن جمله که می کردی از بار و بیگار و کارهای گران و استعباد» (۱) و بنده گرفتن. قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ، و ما آمده‌ایم و از خدای تو آیتی و بیستی» (۲) و حجتی آورده‌ایم، نه آن است که دعوی می کنیم بی برهان و به ختم سخن بگوی که:

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰى، سلام بر آن باد که او پسرو راه راست باشد، و گفتند: سلام، به معنی سلامت است و علی، به معنی «لام» (۳) است، یعنی سلامت در دو جهان آن را باشد که او متابِع راه راست بود.

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا، به ما وحی کرده‌اند که: عذاب بر آن کس خواهد بود» (۴) که او خدای را و پیغامبران را» (۵) به دروغ دارد، و پشت بر ایشان کند، یعنی فرمان ایشان رها کند و از قبول قول ایشان اعراض نماید.

قال فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسٰى، در کلام حذفی و اختصاری هست، و تقدیر آن است که: فَأْتِيَاهُ فَقَالَا لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ لهما مِنْ رَبِّكُمَا يَا مُوسٰى، ایشان بنزدیک فرعون آمدند و رسالت و پیغام خدای بگزاردند» (۶)، فرعون ایشان را گفت: خدای شما کیست ای موسی! اینکه خطاب با موسی کرد برای آن که با او انبساط داشت. موسی گفت:

خدای ما آن است که هر چیزی بداد خلقش را، گفتند: معنی آن است [که]

» (۷) هر خلقی را آنچه صلاح معاش ایشان است بداد، اینکه قول حسن و قتاده است. مجاهد

(۱). آب، آز: استبعاد.

(۲). مش: آیاتی و بیناتی.

(۳). آج، لب: لا.

(۴). آب، آز، مش: بودن.

(۵). آب، آز، مش: پیغامبر خدای را.

(۶). همه نسخه بدلها: بگزاردند.

(۷). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، افزوده شد.

صفحه : ۱۵۵

گفت: هر جنینی «۱» را از آن جنس آفرید که مادر و پدر او باشد، از آدمی بهایم «۲» نیافرید و از بهایم حیوانی دیگر نیافرید. عطیه و مقاتل گفتند: هر چیز را صورت او دادند تا هر حیوانی صورتی دارد بر افراد «۳». ضحاک گفت: معنی آن است که، هر چیز «۴» را از حیوانات آلات مصالح خود بداد از: چشم بینا، و گوش شنوا، و دست گیرنده، و پای رونده، و زبان گوینده آنان را که نطق باشد. بعضی گفتند: مراد الهام معاد و معاش است که هر حیوانی داند که او بامداد به طلب معاش کجا رود و شبانگاه با مراح خود کجا رود. و وجهی دگر هست که کلام محتمل است آن را و به فصاحت کلام لایق، و آن آن است که: أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْخَلْقِ حَقَّهُ، ای خلقه علی احسن ما یمکن و اصلحه، یعنی هر چیزی را حق بگزارد «۵» در باب خلق تا چنان آفرید که لایق حال اوست، اِما به حسن و احکام و اتقان، و اِما به وجه صلاح. ثُمَّ هَدَيْتِ، ای هداهم، آنگه هدایت داد ایشان را از بیان و الطاف و تسهیل و تیسیر، و بیان اینکه وجه باز پسین روایت نصیر است از کسائی که او خواند: أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ، علی الفعل الماضي، آنگه مفعول دوم محذوف باشد از کلام، و تقدیر آن که: اعطی کل شیء خلقه حقّه من الخلق و الاحکام و الاتقان.

قالَ فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَى، فرعون موسی را گفت: حال آن امتان گذشته چیست! و اینکه آنگه گفت که موسی گفت: ... یا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ، مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ «۶».

گفت: حال اینان که گفتمی چیست اکنون! او گفت: عَلِمْتُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ، علم به احوال ایشان بنزدیک خداست تعالی، یعنی عالم است به احوال ایشان، و آن علم در کتابی «۷» نوشته است، یعنی لوح محفوظ. لَا يَضِلُّ رَبِّي، ای

(۱). آج، لب: مش: جنسی.

(۲). آج، لب: از بهایم آدمی.

(۳). آب، آج، مش: انفراد. [...]

(۴). آب، آج، مش: چیزی.

(۵). همه نسخه بدلها: بگذارد.

(۶). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۳۰ و ۳۱، اینکه آیات چنان که از متن قرآن مجید بر می آید، سخن مؤمن آل فرعون است، و نه قول حضرت موسی.

(۷). آج، لب: کتاب.

صفحه : ۱۵۶

لا یخطی، خطا نکند آن را و آن بر او فرو نشود. وَ لَا یَنسَى، و فراموش نکند و عالم الذّات است، و همه معلومات معلوم اوست علی کل وجه یصح أن یکون معلوما.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا، اهل کوفه «مهدا» خواندند علی التّوحید، و باقی علی الجمع «مهادا» و مثله: فرش و فراش، او آن خداست که زمین به گهواره شما کرد تا در او بیارامی و در او بگردی و آرامگاه شما باشد. وَ سَلَّمَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا، و برای شما در او راهها پیدا کرد تا در او می روی به سفرها و مقاصد و حوایج خود می جوئی. وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، و برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد، یعنی باران. آنگه از مغایبه، با خبر دادن آمد از خود بر سبیل تعظیم به لفظ جمع گفت:

فَأَخْرَجْنَا بِأَزْوَاجًا، یعنی اصنافا و انواعا، انواع و اصناف. مِنْ نَبَاتٍ، از گیاهها.

شَئِي، مختلف (۱) به جنس و شکل و رنگ و طعم و طبع و بوی، بهری (۲) سبز و بهری (۳) سرخ و بهری (۴) زرد و بهری (۵) کبود و بهری لعل و بهری سپید و بهری سیاه و بهری (۶) گرم و بهری (۷) سرد و بهری (۸) تر و بهری (۹) خشک و بهری تلخ و بهری شیرین و بهری شور (۱۰) و بهری نافع (۱۱) و بهری (۱۲) با مضرت و بهری (۱۳) گوارانده و بهری (۱۴) گزاینده و بهری (۱۵) زهر و بهری (۱۶) تریاق و بهری درد و بهری دوا، تا بدانی که به طبع نیست و به دهر (۱۷) نیست و به هوا نیست و به ستاره نیست، جز فعل قادری (۱۸) حکیم مرید نیست که به حسب مصلحت چنان که خواست و مصلحت شناخت بیافرید و بیرون آورد تا تو به فصل ربیع بروی و در او نگاه کنی (۱۹)، راحت چشمت باشد و نزهت دلت و زیادت یقینت و راه نماینده‌ات به خالق و مدبری.

و فی کلّ شیء له آیه تدلّ علی أنّه واحد
كُلُوا وَ ارْعُوا أَنْعَامَكُمْ، اینکه از جمله آن جایهاست که قول از او محذوف کردند،

- (۱). آب، آز، مش: من نبات شئی از گیاههای مختلف. (۵-۴-۳-۲). آب، آز، مش: بعضی. (۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۹-۸-۷-۶). آب، آز، مش: برخی.
- (۱۰). آط و بهری و بهری، که چون در هیچکدام از نسخه بدلها نبود، زاید تشخیص داده شد.
- (۱۱). آب، آز، مش با منفعت.
- (۱۲). آب ناظر، مش: ضاّر.
- (۱۷). آب، آز، مش: به تدبیر.
- (۱۸). آب، آز، مش عالمی.
- (۱۹). آب، آز، مش: به او نظر کنی.

صفحه : ۱۵۷

تقدیر آن است که: و قلنا لهم کُلُوا وَ ارْعُوا أَنْعَامَكُمْ، و گفتیم ایشان را که: بخوری، صورت امر است و مراد اباحت، و بچرانید (۱) در او چهار پایانتان را چه اینکه نباتها بعضی طعمه شماسست و بهری (۲) طعمه چهار پایان شماسست، چه آن چهار پایان را هم برای شما می‌پرورم تا بهری (۳) ماکول شما (۴) باشند و بهری را شیرش مشروب تو (۵) باشد و بهری مرکوب تو (۶) باشد، و مثله قوله: وَ فَاکِهَةٌ وَ أَبَا، مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (۷)، تا متاع باشد شما را و چهار پایان شما را. و اگر مشروح گفتی، تقدیر چنین است: کُلُوا مِنْهَا وَ ارْعُوا أَنْعَامَكُمْ فِيهَا، او کُلُوا مَا يُؤْكَل وَ ارْعُوا أَنْعَامَكُمْ فِيهَا لَا يُؤْكَل، آنچه طعمه تو است تو می‌خورد، آنچه خورد تو را نشاید، چهار پایانت را می‌ده، که: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ، در اینکه که برفت و شرح داده شد آیاتی و دلالاتی (۸) هست خداوندان عقلها را، و عقل را برای آن «نهی» خوانند که او نهی کند خداوندش را از بسیار چیزها. و گفتند:

جمع است، واحدش نهیه باشد، ککشیه و کشی، لشحم (۹) الضّب.

از پس تذکیر نعمت به وعظ در آمد و گفت، از جمله منافع زمین آن است که:

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ، شما را از او آفریدیم، یعنی پدر شما آدم را. و گفتند: نیز نفس شما را به آن معنی که نطفه از طعامها پدید آید و انواع طعام از زمین آفرید. وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ، به ابتدات (۱۰) از او آفریدم و به انتها مراجعت با او باشد، و بار دیگر ازوت بیرون آریم، یعنی روز قیامت. بیان کرد که: ابتدات از او آفریدم (۱۱) تا بدانی که تو را تکبر نرسد که از خاک راه هیچ ذلیتر نیست، اصلت اینکه است که می‌دانی موطوء بالتعال و الاقدام. و طبع، اینکه که می‌بینی فی عظمه (۱۲) ذی الجلال و الاکرام. آنچه اصل تو از آن

است، در زیر قدم هر جاهلی نهاده‌اند تا هر که عاقل باشد، در وقت مفاخرت آن را تاج سر نسازد» (۱۳). وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ، باز با خاکت خواهیم بردن تا امل دراز نداری،

(۱). لب: بخوارانیدن. [.....]

(۲-۳). آب، آرز، مش: بعضی.

(۴). آج، لب: تو.

(۵). آب، آرز، مش: شما.

(۶-۷). سوره عبس (۸۰) آیه ۳۱ و ۳۲.

(۸). آط: دلالتی، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد، آج، لب: دلالتی.

(۹). آط: اللحم، با توجه به نسخه آب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب: ابتداءت.

(۱۱). آب، آرز، مش: آفریدیم.

(۱۲). آج: غطمه.

(۱۳). لب: بسازد.

صفحه : ۱۵۸

که اجل کوتاه است، به عمارت قصور چه سعی کنی که جای تو فیما بین القبور است.

رسول- علیه السلام- گفت: تمسحوا بالارض فانها بكم برة، خویشتن به زمین بمالی که مادری مشفق است بر شما، اصلت از اوست، و نشوت در اوست، و مرجعت با اوست. تا زنده‌ای بر پشت خودت سوار دارد، چون بمیری در شکم خودت استوار دارد، أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا، أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا» (۱). مقامت در اوست، و معاشرت از اوست، و معادت با اوست. اینکه برای آن گفت تا ساز او ساخته داری، خویشتن از آنچه حرام است پرداخته داری. وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ، و شما را از آن جا بیرون آریم باری دیگر، برای آن گفت تا بدانی که جای تو جای دیگر است و سرای تو سرای دیگر است، به عمارت اینکه سرای مشغول نشوی که اینکه سرای ممر است نه سرای مقر،

الدُّنْيَا دَارٌ مَمْرٌ وَالْآخِرَةُ دَارٌ مَقْرٌ فَخُذُوا، رَحِمَكُمُ اللَّهُ مَنْ مَمَّرَكُم لِمَقَرِّكُمْ وَمَنْ زَادَكُم لِمَعَادِكُمْ وَمَنْ مَنَعَكُم لِمَرْجِعِكُمْ وَمَنْ مَالَكُم لِمَالِكُمْ.

تاره اخری، و التاره و الكره و المره و الدفعه واحده.

وَلَقَدْ آرَيْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا، آنکه گفت: بدرستی و راستی که ما با فرعون نمودیم آیات و دلالات ما جمله، یعنی آنچه موسی را دادیم. و «آیات»، در محل نصب است بوقوع الفعل علیه، و «کلهها»، از توابع تأکید اوست، برای آن منصوب است. فَكَذَّبَ وَأَبَى، به دروغ داشت و ابا کرد و سر باز زد و امتناع کرد از قبول حق. و مراد به آیات آن دلالات و معجزات نه گانه است که گفت: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ (۲) ...، منها: اليد و العصا، آنچه وقت را به روز اول نمود: دست سپید بود و عصا که ثعبان گشت.

چون فرو ماند و آن را دفع نتوانست کرد نسبت آن با سحر کرد، گفت: أَجِئْنَا، ای موسی برای آن آمده‌ای به ما تا ما را به جادوی از زمین ما که شهر مصر است بیرون کنی.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ، ما به تو آریم سحری و جادوی «۳» مانند اینکه که تو آورده‌ای

(۱). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵ و ۲۶.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۱.

(۳). مش: جادویی.

صفحه : ۱۵۹

از میان ما؟ موعدی کن که آن موعد را خلاف نکنیم نه ما و نه تو. مَكَانًا سُوی، بدل موعد است، ای مکانا مستویا «۱»، بر زمینی راست. مقاتل و قتاده گفتند: عدلا بینک و بیننا. عبد الله عباس گفت: نصفاً، ای انصافاً. کلبی گفت: سوی هذا المكان، جز اینکه جایگاه که ما در اویم اینکه ساعت. ابو عبیده گفت: وسطا بین القریتین، میان دو شهر، قال الشاعر:

وجدنا ابانا کان حلّ ببلدۀ سوی بین قیس «۲»، قیس عیلان، و الفزر

عاصم و حمزه و حسن بصری و اعمش خواندند: «سوی» به ضمّ السّین، و اینکه دو لغت است، مثل: عدی و عدی، و طوی و طوی. قال مَوْعِدُكُمْ یَوْمَ الزَّیْنَةِ، موسی - علیه السّلام - گفت: موعد شما روز زینت است. در او خلاف کردند، مقاتل و کلبی گفتند: روز عیدی بود ایشان را معروف.

سعید بن المسیب گفت: روز بازاری «۳» بود ایشان را که خویشان بیاراستندی و به آن بازار شدند. بعضی دگر گفتند: روز نوروز بود. حسن بصری خواند و غیره «۴»، عن حفص عن عاصم: یوم الزَّیْنَةِ، به نصب بر ظرف و خبر مبتدا در او مقدر باشد. و باقی قراء، به رفع علی الابتداء و الخبر. و آن یُحْشِرُ النَّاسَ ضُحًی، «ان» مع الفعل در محل جرّ است عطفاً علی الزَّیْنَةِ، ای یوم حشر النَّاسِ ضُحًی، و محلّ «ضحی» نصب است علی الظرف، و آن روز که بر عادت مردمان را جمع کنند در وقت چاشت.

برای آن اینکه وقت اختیار کرد تا نهارا چهارا باشد، لیکن ابلغ فی الحجّة و ابعده من الزَّیْنَةِ.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ، فرعون از مناظره موسی اعراض کرد با طلب سحر و سحره. فَجَمَعَ کَیْدَهُ، و کید خود جمع کرد. ثُمَّ أَتَى، آنکه به موعد گاه آمد، و قصّه دراز در اینکه دو لفظ اظهار کرد که: فَجَمَعَ کَیْدَهُ ثُمَّ أَتَى، عبد الله عباس گفت: هفتاد و دو مرد ساحر بودند، با هر یکی از ایشان چوبی و رسنی بود. و گفتند: چهار صد مرد بودند و هر یکی خرواری چوب و رسن داشتند.

(۱). آج، لب: مسویا، چاپ شعرانی (۴۶۸/۷) سوّیا. [...]

(۲). آط و دیگر نسخه بدلها: نفس، به قیاس با چاپ شعرانی (۴۶۸/۷) و منابع شعر و لغت تصحیح شد.

(۳). آب: بازاره‌ای.

(۴). آب، آج، لب، آز: نمیره.

صفحه : ۱۶۰

موسی - علیه السّلام - چون چنان دید گفت ایشان را: وَیَلَّكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَی اللَّهِ کَذِبًا، وای بر شما بر خدای دروغ فرا مبابی. فَمَسَحَتْكُمْ بِعَدَابٍ، بیخ شما بر کند و شما را مستأصل کند. کوفیان خواندند: فیسحتکم به ضمّ «یا» و کسر «حا» من الافعال. و باقی قراء: به فتح «یا» و «حا» من السّحت، و هما لغتان، یقال: سحته و اسحته، قال الفرزدق.

و عض زمان یا بن «۱» مروان لم يدع من المال الا مسحت او مجلف

و یروی: مسحتا او مجلف. و السحت، الاستیصال. و قد خاب من افتری، و خایب و نوید بود آن کس که او دروغ گوید.

به که فتنازعوا أمرهم بينهم، منازعت کردند در آن کار که میان ایشان بود، یعنی ساحران. و اصل منازعت، چیزی از یکی در کشیدن بود. به که و أسروا النجوى، و راز گفتن گرفتند با یکدیگر پنهان.

عبد الله مسعود خواند: و أسروا النجوى ان هذان، به فتح همزه و تخفیف ساحران «۲»، و قالوا نخواند بر «۳» آن که در محل مفعول «أسروا» باشد، بدلا من النجوى، برای آن که آن را که همزه او مفتوح باشد، متعلقی باید از فعل یا معنی فعل. و جمله قراء، قالوا خواندند، ان هذان لساحران، به کسر همزه و تشدید «نون»، و «لام» در ساحران. و این کثیر و حفص خواندند: ان هذان لساحران، به کسر همزه بر آن که مخففه باشد از ثقیله، و برای آن «لام» در خبر ملازم است با او تا فارق باشد میان او و میان آن که شرط باشد، اینکه قول بصریان است. و کوفیان گفتند: اینکه جا و هر کجا که مانند اینکه است، «ان»، به معنی «ما» ی نافی است، و معنی آن که: ما هذان الا ساحران، و مثله قوله: ... و ان نظنك لمن الكاذبين «۴»، ای لا نظنك الا من الكاذبين، و قال الشاعر:

ثكلتك امك ان قتلت لمسلما حلت عليك عقوبة الرحمن

ای ما قتلت «۵» الا مسلما. و دلیل صحت اینکه، قراءت ابی است: ان هذان الا

(۱). چاپ شعرانی (۷/ ۴۶۹): یا ابن.

(۲). مش: لساحران.

(۳). آج، لب: به.

(۴). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۸۶.

(۵). آط: قلت، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۱

ساحران. و ابو عمرو بن العلاء و عیسی بن عمر «۱» خواندند: ان هذين لساحران، بر اصل خود به «یا»، و ابو عمرو گفت: شرم دارم از خدای که: «ان هذان» خوانم و باقی قراء «ان هذان» خواندند، و گفتند: از عایشه پرسیدند اینکه آیت، و قوله: و الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ «۲» ...، و قوله: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ «۳» ...، گفت: اینکه همه خطای است از نویسنده. و ابان گفت: اینکه آیت پیش عثمان بخواندم، گفت: لحن است، گفتم: پس بگردانیم از مصحف، گفت: رها کنی که حلالی و حرامی به او تعلق ندارد، و اینکه قول ضعیف است لمخالفة الاجماع، برای آن که در امت کس نگفت که در قرآن لحنی هست. و اهل علم در اینکه جوهری گفتند، یکی آن که: اینکه لغت بلحارث «۴» بن کعب است و خثعم و زبید و کنانه، که ایشان اسم مثنی را در هر سه حال از رفع و نصب و جرّ به «الف» گویند. قراء گفت: مردی را دیدم که از او فصحتر ندیده بودم که اینکه بیت بخواند:

و اطرق اطراق الشجاع و لو یری مساغا لناباه الشجاع فصمما «۵»

و یقولون: کسرت یداه و رکبت علاه، در جای یدیه و علیه، و قال شاعرهم:

تزوّد منّا بین اذناه ضربه دعته الی هابی «۶» التراب عقیم
و بر لغت دگر عرب، بین اذنیه باید، و قال آخر:

ای «۷» قلوّص راکب تراها طاروا علا هن فطر علاها
ای علیهن و علیها، و قال آخر:

انّ اباه و ابا اباه قد بلغا فی المجد غایتها
و بعضی دگر گفتند: «انّ» به معنی نعم است، ای نعم هذان. و گفتند: اعرابی از عبد الله زیبر چیزی خواست، نداد او را. اعرابی
گفت: لعن الله ناقه حملتني

(۱). آط: عیسی بن عمرو، به قیاس با نسخه مش، تصحیح شد.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۲.

(۳). سوره مائده (۵) آیه ۶۹.

(۴). آب، آز، مش: أبو الحارث.

(۵). کذا در آط و دیگر نسخه بدلها، اغلب مآخذ شعر «لصمما» ضبط کرده‌اند.

(۶). آط و دیگر نسخه بدلها: مافی، به قیاس با نسخه چاپی و مآخذ شعر تصحیح شد. [.....]

(۷). مش: ای ان.

صفحه: ۱۶۲

الیک، گفت: انّ و صاحبها، ای نعم و صاحبها، و قال الشّاعر:

بکرت علی عواذ لی یلحینی «۱» و الو مهته

و یقلن «۲» شیب قد علا ک و قد کبرت فقلت انه

ای نعم.

فراء گفت: در اینکه وجهی دگر هست، و آن آن است که: «الف» چون دعامه‌ای است که زایل نشود، و «الف» در اینکه باب جاری
مجرای «یا» باشد در «الذین» که در هر سه حال رفع و نصب و جرّ به یک صورت باشد، فقالوا: الذین، فی الاحوال الثلاث، و کنانه
گفتند، در حال رفع گویند: اللذون.

اگر گویند بر قول آن کس که به معنی نعم گفت، «لام» را چه جواب کرد که آن در خبر «انّ» آید! جواب گوئیم: عرب «لام» آرند
در خبر، و اگر چه «انّ» نباشد، قال «۳»:

خالی لانت و من جریر خاله ینل العلاء و یکرّم الاخوالا

و قال آخر:

أمّ الحلیس لعجوز شهربه ترضی من اللحم بعظم الرّقبه

یُریدان، می‌خواهند تا شما را از زمین مصر بیرون کنند به سحرشان، و مراد به اینکه دو گانه موسی‌اند و هارون. وَ یَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمْ الْمُثَلّی، و راه و طریقت نیکوتر شما «۴» ببرند. امیر المؤمنین - علیه السّلام - گفت: مراد آن است که روی مردمان با خود گردانند. عبد الله عباس گفت: مراد آن است که، سادات و اشراف قوم را ببرند.

عکرمه گفت: خیارکم، بهینه شما را ببرند. قتاده گفت: مراد بنی اسرائیل بودند که بنی اسرائیل به از ایشان بودند. کسائی گفت: یعنی سنّت و سمت و هدی نیکوترین شما، و «مثلی»، تأنیث أمثل باشد، یعنی اعدل، قال الشّاعر:

فکم متفرّقین. «۵» بنوا بجهل حدابهم الی زیغ فزاعوا

و زیغ بهم عن المثلی فتاهوا و اورطهم علی الوحل الرّداغ

فزلت فیہ اقدام فصارت الی نار غلا منها الدّماغ

(۱). آب، آج، لب، آز، مش: بلحیتی. ۲- آب: یلقن.

(۳). آج، لب الفتی.

(۴). چاپ شعرانی (۷/ ۴۷۲) را.

(۵). چاپ شعرانی (۷/ ۴۷۲): متفرّقین.

صفحه: ۱۶۳

قوله تعالی: فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ، ابو عمرو خوانند: «فاجمعوا» به «الف» وصل و فتح «میم» من الجمع، یعنی گرد آری و جمع کنی کیدتان، و هیچ رها مکنید، و قوت اینکه قراءت قوله: ... فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى «۱»، و باقی قراء خواندند: فَأَجْمَعُوا، به همزه قطع و کسر «میم» من الاجماع، آنکه آن دو معنی دارد یکی: جمع، يقال:

جمعت الشّیء و اجمعته لغتان بمعنی واحد، قال الشّاعر:

فكأنّها بالجزع جزع «۲» نبایع و اولات ذی العرجاء نهب مجمع

ای مجموع. دیگر: به معنی عزم و احکام، يقال: ازمعت الامر و اجمعته و ازمعت علیه «۳» و اجمعت «۴»، قال الشّاعر:

یا لیت شعری و المنی لا تنفع هل اغدون یوما و امری مجمع ای محکم قد عزم علیه. و مراد به کید سحر و حیل «۵» ایشان است. ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا، پس بیایی به یک صف «۶»، یعنی یکدست و یکزبان، و قیل: اراد صفوفا. ابو عبیده گفت: مراد مصلی و نماز گاه است که آن جا به صف بایستند، و حکمی عن بعض الفصحاء: ما استطعت أن اتی الصّف-امس، ای المصلی. و گفتند: کنایت است از جمله، یعنی اثونی جمیعا. وَقَدْ أَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنْ اسْتَعَلَى، و ظفر آن را باشد امروز که غالب شود، و الفلاح الظفر و البقاء. قالوا، گفتند، یعنی سحره و جادوان: إِمَّا أَنْ تُلْقَى، اوّل تو عصای خود بیندازی یا ما اوّل بیندازیم! گفتند: برای آن که اینکه پایه ادب نگاه داشتند در

استیذان موسی، خدای تعالی ایشان را توفیق هدایت داد. موسی - علیه السلام - گفت: بَلْ أَلْقُوا، بل شما بیندازی. صورت امر است و مراد تحدی، نحو قوله: فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ (۷) ...، بعضی دگر گفتند: امر است و لکن مشروط، یعنی القوا ان كان القائكم بالحق، و فرق کردند میان امر مشروط و تحدی - و اینکه بیان کرده‌ایم دگر جا. فَإِذَا جَبَّالَهُمْ، در کلام محذوفی هست، ----- (۱). سوره طه (۲۰) آیه ۶۰. (۲). چاپ شعرانی (۷/ ۴۷۲) و منابع شعر و لغت: بین. (۳). آب، آز: از معت الیه علیه. (۴). آب، آز، مش علیه، آج، لب: اجمعه. (۵). آج، لب: حلیت. (۶). آج، لب، آز، مش: صفت. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۳. صفحه: ۱۶۴ و تقدیر آن که: فَاَلْقُوا فَإِذَا جَبَّالَهُمْ وَعَصَىٰ يُهْمُ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (۱)، «اذا»، مفاجات است، که نگاه کردی آن چوبها و رسنها چنان می نمود که پنداشتی که از سحر ایشان بخواهند (۲) رفتن. و «الیه» ضمیر (۳)، راجع است با موسی، برای آن تخیل می فرماید که آن را اصلی نبود - و اینکه قصه به استقصا در سوره الاعراف رفته است. فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى، موسی از آن در دل خود ترسی یافت، و ترس موسی نه از آن بود که در بطلان آن شاك (۴) بود، از آن بود که نباید که جاهلان که امعان نظر نکرده (۵) باشند گمان برند که آنچه ایشان کردند جنس آن است که موسی کرد، و فرق ندانند کرد میان شبهت و حجت از آن که نظر نکنند. ما موسی را از اینکه معنی ایمن کردیم و گفتیم مترس که عالیت و غالبتر تو خواهی بود. وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكْ، و آنچه در دست راست داری بینداز. تَلَقَّفَ، ای تَلَقَّفَ، «تا» ی تَفَعَّلَ بیفکنند تخفیف را، چنان که در اخواتش (۶) بیان کردیم. مَا صَيَّرْنَا، تا فرو برد هر چه ایشان کرده اند (۷)، ای ما صنعوا کید شیء. این عامر خواند: به تشدید «قاف» و رفع «فا»، و بر اینکه قراءت محلّ او نصب باشد بر حال. و حفص عن عاصم خواند: تَلَقَّفَ، به سکون «لام» من اللّقف، و هو سرعه الاخذ و الاشتراط (۸). و باقی قراء، «تَلَقَّفَ» به تشدید و جزم «فا» علی جواب الامر. إِنَّمَا صَيَّرْنَا كَيْدُ سَاحِرٍ، حمزه و کسائی، «کید سحر» خواندند بر فعل، و باقی قراء: كَيْدُ سَاحِرٍ، علی الفاعل (۹). خدای تعالی وحی کرد به موسی که: چون ایشان چوبها و رسنهای خود بینداختند، تو نیز عصا بینداز. او عصا بینداخت اژدها شد، به یک ساعت آن چهار صد خروار چوب و رسن مار پیکر ساخته مجوف و مزبّق فرو برد. ----- (۱). آب بیفکنند، مش بیفکنند. [.....]

(۲). آج، لب: بخواهد، آز، مش: نخواهند. (۳). آج، لب: و ضمیر الیه. (۴). آب، آز: شاك. (۵). آج، لب: کرده. (۶). مش: احوالش. (۷). آج، لب: کرده باشند. (۸). کذا: آط و همه نسخه بدلها و همچنین چاپ مرحوم شعرانی (۷/ ۴۷۳). (۹). آب، آز، مش: علی الفعل. صفحه: ۱۶۵ و قراءت آن کس که او خواند: كَيْدُ سَاحِرٍ، اضافه الفعل الی فاعله باشد، و قراءت آن کس که «کید سحر» خواند، از باب مسجد الجامع و يوم الجمعة باشد، چه کید خود سحر است. وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ، و فلاح و ظفر نیابند (۱) ساحران (۲) به هر راه که آیند (۳)، یعنی به هر چیز (۴) که (۵) کند. فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَيِّجَدًا، ساحران را به روی در آوردند به سجده. و برای آن بر فعل مجهول گفت که، چون معجزه موسی بدیدند - و ایشان ساحر بودند و تعاطی سحر کرده سالیان بسیار - به اول نظر بدانستند که آن نه از جنس سحر است، چه انواع سحر بر (۶) ایشان پوشیده نبود، علم حاصل شد ایشان را به حقی (۷) و درستی آن بر وجهی که رفعش وقت را ممکن نبود، به سجده در آمدند چنان که پنداشتی که ایشان را به سجده در آوردند. وجهی دگر آن که: چون به توفیق خدای و لطف و تمکین و تخلیه او کردند، بمنزلت آن بود (۸) از روی مجاز که خدای کرد، برای آن گفت: فَأَلْقَى. و قوله: سَيِّجَدًا، نصب او بر حال است از مفعول. و قَالُوا آمَنَّا، گفتند ایمان آوردیم به خدای هارون و موسی تا کسی گمان نبرد که ایشان به اینکه خدای فرعون را خواستند. قَالَ آمَنْتُمْ، این کثیر و حفص و ورش خواندند: آمَنْتُمْ، علی لفظ الخبر، و کوفیان الا حفص به دو همزه خواندند علی الاستفهام. و باقی قراء به همزه ای از پس او مدی. عند آن فرعون گفت ایشان را، اَمَا بِرِخْبِرِي (۹) بر وجه تقریب و تعین، و اَمَا بِرِ اسْتِفْهَام، هم بر اینکه وجه: ایمان آوردی به موسی پیش از آن که من دستوری دادم شما را، او استاد و مهتر شماست، که اینکه سحر شما را او آموخت، من بفرمایم تا شما را دست و پای ببرند بر خلاف، یعنی دست راست و پای چپ، و آنگه شما را بردار کنم (۱۰) بر درختان خرما، و برای آن درخت خرما اختیار کرد اینکه کار را تا درازتر بود و هایلتر و بلندتر تا همه

کس بیند» (۱۱). و گفتند: اول کس که اینک عقیبت بر اینک وجه فرمود ----- (۱).
 آب، آرز، مش: نیابد. (۲). آب، آرز، مش: ساحر. (۳). آب: آیند. (۴). لب: خیر. (۵). آب، آرز، مش توجه. (۶). آج، لب: از. [...]
 (۷). لب: خفی. (۸). آج، لب که. (۹). آب، آرز، مش: خبر. (۱۰). آرز: کشم. (۱۱). آب، آرز، مش: بیند، آج، لب: بینند. صفحه:
 ۱۶۶ فرعون بود، أعنی صلب «۱»، دست و پای بر خلاف بریدن. و گفتند: «فی»، به معنی علی است، چنان که شاعر گفت: هم صلبوا
 العبدی فی جذع نخله «۲» فلا عطست شیبان الّا باجدعا و گفتند: در آیت و «۳» بیت، «فی» به جای خود است در معنی، برای آن که از
 جهت ملابستی که میان درخت و مصلوب هست پنداری «۴» که درخت ظرف مصلوب است. و لَتَعْلَمُنَّ و شما بدانید که از میان ما و
 شما- یعنی او و موسی - که عذاب که سخت تر است و باقیتر؟ و نصب عذاباً، بر تمیز است. قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ، ایشان جواب دادند که:
 ما تو را نگرینیم بر آنچه به ما آمد از بیئت و حجّت، و نه بر خدای که ما را آفرید. بر اینک قول «واو» عطف باشد، و گفتند: «واو»
 قسم است، یعنی تو را نگرینیم بر آنچه معلوم شد «۵» از ادله و حجج و بیئات، به حق آن خدای که ما را آفرید. فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ،
 آن حکم که خواهی کردن می کن، و گفتند، معنی آن است که: تَمِّمَ ما عَزَمْتَ علیه، فان القضاء فی اللغه هو الاتمام و الاحکام، قال:
 و علیهما مسرودتان قضا هما داود او صنع السواغ تبع إثمًا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاءُ الدُّنْيَا، تو حکم در اینک دنیا توانی کردن که تو را در
 آخرت حکمی نباشد، و نصب او بر ظرف است. و کوفیان گفتند: نصب است به عدم الخافض. إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا، و در خبر است که،
 آسیه پرسید که: که غالب شد! و دست که را بود! گفتند: موسی را. گفت «۶»: آمَنَّا بِرَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ. فرعون گفت: از دل
 می گویی! گفت: ای و الله؟ گفت: بروی و بنگری سنگی که از آن سنگیتر «۷» نباشد بیاری تا بر او زینم تا بمیرد. برفتند و سنگی
 بیاوردند. او سر سوی آسمان کرد، خدای ----- (۱). همه نسخه بدلها و. (۲). آط و
 دیگر نسخه بدلها: النَّخْلَةُ، به قیاس با منابع شعر و لغت، تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها در. (۴). آب، آرز، مش: پندارند. (۵).
 آب: باشد، آرز: ما شد. (۶). آب، آرز، مش: گفتند. (۷). آج، لب، مش: سنگین تر. صفحه: ۱۶۷ تعالی در بهشت جای او باو نمود، او
 جان بداد «۱»، سنگ بر او زدند و او جسد بلا روح بود. وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى، خدای - جل جلاله - بهتر است و باقیتر، و ما اختیار بهتر
 کردیم بر بدتر، و باقی «۲» بر فانی. قوله تعالی:

[سوره طه (۲۰): آیات ۷۴ تا ۹۹]

[اشاره]

إِنَّهُ مَنْ يَرَاتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ (۷۴) وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ
 (۷۵) جَنَّاتٍ عِدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ (۷۶) وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ
 لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَخْشَىٰ (۷۷) فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ (۷۸) وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ
 وَ مَا هَدَىٰ (۷۹) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ وَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى (۸۰) كُلُوا مِنْ
 طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ (۸۱) وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ
 صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (۸۲) وَ مَا أَعَجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ
 فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَلَّاهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ
 عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَ لَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِنْ
 زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَٰلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَٰذَا إِلَهُكُمُ وَ إِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ (۸۸) أَ فَلَا

يَزُونَ إِلَّا- يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ (۹۱) قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَا تَتَّبِعُنَّ أَفْعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَا بَنِيَّ أُمِّ لَا تَأْخُذْ بِحِجَّتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَمْ تَرُقُّبُ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸) كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹)

[ترجمه]

آن که او آید به خدای «۳» گناهکار او را دوزخ باشد، بنمیرد «۴» در آن جا و نه زنده باشد. و هر که به او ایمان آرد و عمل صالح کند ایشان را بود درجات بلند. بهشتهای مقام که می‌رود در «۵» زیر آن جویها، همیشه باشند در آن جا و آن جزای «۶» پرهیزگاران است. و ما وحی کردیم به موسی که ببر به شب بندگان مرا، بزن برای ایشان راهی در دریا خشک «۷» که نترسی «۸» گرفتاری و نترسی «۹». از پس ایشان ببرد فرعون لشکر «۱۰» پوشید ایشان را از دریا آنچه پوشید. و گمراه کرد فرعون قومش را و راه نمود. ای فرزندان یعقوب برهانیدم «۱۱» شما را از دشمن شما، و وعده دادیم شما را به جانب کوه طور راست، و فرو فرستادیم بر شما ترنجبین و سنبل «۱۲». ----- (۱). آج، لب و. (۲). مش را. [.....]

(۳). آب خود. (۴). مش: بنمیرد. (۵). آج، لب: از. (۶). آج، لب: پاداش. (۷). آب: خشکی. (۸). آج، لب: از. (۹). آج، لب: از غرق. (۱۰). آب، مش خود را پس. (۱۱). همه نسخه بدلها: برهانیدیم، که با ظاهر عبارت سازگارتر می‌نماید. (۱۲). آج، لب: مرغ بریان. صفحه: ۱۶۸ بخوری از خوشیها آنچه روزی کردیم شما را و طاعنی مشوی «۱» در آن که فرود آید بر شما خشم من، و هر که فرود آید بر او خشم من، فرو افتد. و من آمرزنده‌ام آن کس را که توبه کند و ایمان آرد و کار نیکو کند، آنگه راه یابد. چه شتاب زده کرد تو را از قوم تو ای موسی! گفت: ایشان اینک بر اثر من اند، و بشتافتم به تو ای خدای من تا خشنود شوی. گفت: ما بیازمودیم قوم تو را از پس تو، و گمراه کرد ایشان را سامری. باز گشت «۲» موسی با قومش خشمناک اندوهناک، گفت: ای قوم «۳»؟ نه وعده کرد شما را خدای شما وعده‌ای نیکو «۴»! دراز شد بر شما روزگار یا خواستی که حلال شود بر شما خشمی از خدایتان، خلاف کردی وعده من «۵»! گفتند: ما خلاف نکردیم وعده تو را به اختیار خود، و لکن ما برگرفتیم بارها از حلی قبطیان، بینداختیم آن را، همچنین بینداخت سامری. برون «۶» آورد ایشان را گوساله، تنی بی جان که او را بانگی [بود]

«۷». گفتند: اینکه ----- (۱). آج، لب: طغیان مکنید. (۲). آب، مش: پس باز گشت. (۳). آب، مش من. (۴). آج لب و، مش: یا. [.....]

(۵). آب، مش: مرا. (۶). آب، مش: پس بیرون. (۷). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، افزوده شد. صفحه: ۱۶۹ خدای شما «۱» و خدای موسی، فراموش کرد. نمی‌بینند «۲» که باز نمی‌آید به ایشان سخنی، و نتواند برای ایشان زبانی و نه سودی! و گفت ایشان را هارون از پیش: ای گروه بیازمودند «۳» شما را به آن، و خدای «۴» شما خدای رحمان است، پی من گیری و فرمان بری. «۵» گفتند: ما بنجینیم بر او مقام کردن تا باز آید بما موسی. گفت: ای هارون؟ چه باز داشت تو را چون دیدی ایشان را که گمراه شدند. به دنبال «۶» من نیامدی، خلاف کردی فرمان مرا! «۷» گفت: ای پسر مادر «۸»؟ مگیر «۹» محاسن من و نه سر من، که من ترسیدم که تو گوی پیراگندی میان پسران یعقوب و نگاه نکنی سخن مرا. گفت: چه کار بود تو را ای سامری. گفت بدیدم آنچه ندیدند ایشان به

او «۱۰»، بر گرفتیم یک چنگال «۱۱» از نشان پای جبریل «۱۲»، در انداختم آن را و هم «۱۳» بیاراست برای من تن من. -----
 ----- (۱). آب، مش است. (۲). آط: نمی‌بینی به قیاس با نسخه آب تصحیح شد. (۳). آب، مش: بیاموزند. (۴). آب، مش: و بدرستی که خدای. (۵). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط افزوده شد. (۶). آط: که از پس، آب، مش: چرا از پس، آج، لب: از پی. (۷). اساس: یابن ام. (۸). آط، آب، آج، لب، مش من. (۹). آط، آج، لب: فرا مگیر. (۱۰). اساس: ندیدی شما، به قیاس با نسخه آب و معنی آیه تصحیح شد. (۱۱). آط، آب، آج، لب: مش: کف. [.....]

(۱۲). آب، مش پس. (۱۳). آط، آب، آج، لب، مش: همچنین. صفحه: ۱۷۰ [۲۱-ر]
 گفت: برو که تو را در زندگانی است گوی که الف مباد «۱» با آدمیان و تو را وعده‌ای است که خلاف نکنند آن را و در نگر به خدایت آن که همه روز بر وی نشسته بودی «۲» بسوزیم او را پس پیرا کنیم او را در دریا پراگندنی «۳». خدای شما، خدای آن است که «۴» نیست خدایی مگر او و فراخ شد هر چیزی را به دانش. و همچنین قصه می‌گوییم بر تو از خبرها آنچه سابق شده است و بدادیم تو را از نزدیک ما «۵» یاد کردی. قوله- عَزَّ و علا «۶»: اِنَّهٗ مِنْ یَاۤتِ رَبِّهٖ مُجْرَمًا، «انّه» ضمیر شأن و کار راست، یعنی کار چنین افتاد «۷» که هر که او با پیش خدای شود گناهکار. و نصب او بر حال است از فاعل، یعنی در آن حال که می‌شود گناهکار باشد. مفسران گفتند: مراد به مجرم، کافر «۸» است. فَاِنَّ لَهٗ جَهَنَّمَ، «فا» برای جواب شرط آمد، او را دوزخ بود، و نصیب وی دوزخ باشد. لا یَمُوتُ فِیْهَا، نمیرد «۹» در آن جا تا باز رهد «۱۰» و زنده نباشد زندگانی که او را در آن خیری و راحتی باشد، بل زندگانی بود که مرگ از آن به بود. وَ مَنْ یَاۤتِهٖ مُؤْمِنًا، و هر که با پیش خدای شود مؤمن، قَدْ عَمِلَ الصَّٰلِحٰتِ، و عمل صالح کرده باشد. و نصب «مؤمن» بر حال است، و «قد» لتقریب الماضی من ----- (۱). آط: مپسای. (۲). آط، مش: همه روز بودی بر او روی کرده. (۳). آج، لب: دریا فشانیم. (۴). آب: شما حدیث آن خدای که، آج، لب: شما آن خداست که. (۵). آب، مش: خود. (۶). همه نسخه بدلها: قوله تعالی. (۷). همه نسخه بدلها: افتاد. (۸). همه نسخه بدلها: مشرک. (۹). آط، آب، آج، لب، آج: بنمیرد. (۱۰). همه نسخه بدلها و لا یحیی. صفحه: ۱۷۱ الحال باشد. فَأُولٰٓئِكَ لَهُمُ الدَّرَجٰتُ الْعُلٰی، ایشان را درجات بلند باشد، و وزن علی، فعل باشد، و او جمع علیا بود، کصغری و صغری، و کبری و کبر. و مراد به درجات اما منازل و غرف باشد، و اما قدر و منزلت به حسب استحقاق. جَنَّٰتٍ عٰدِنٍ، «جَنَات» بدل درجات باشد. درجات چه باشد! بهشتهای مقام که در زیر درختان آن جویها روان باشد. وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكٰی، و آن جزا و پاداشت «۱» آن بود که، او مترکی بود. و «تَزَكٰی»، تَكَلَّفَ زَكَا «۲» باشد، و تَكَلَّفَ برای آن گفت که اگر طبع بودی بر او ثواب نبود «۳» آنچه «۴» تکلیف متناول باشد آن را تحمّل مشقت آن به تکلف توان کردن. و بعضی مفسران گفتند: تَزَكٰی، ای تَطَهَّرَ مِنَ الْكُفْرِ وَ الْمَعَاصِی، خویشتن را پاکیزه دارد از کفر و معاصی. کلبی گفت: ای اعطی زکوة نفسه، زکات نفس خود بدهد، و قیل: هو قول لا اله الا الله. وَ لَقَدْ اَوْحٰنَا اِلٰی مُوسٰی اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِی، ما وحی کردیم به موسی که بندگان مرا در شب از مصر ببر، یعنی بنی اسرائیل را و برای ایشان راهی خشک در دریا بزن که در او آب و گل نباشد تا ایشان در او بروند. لا تَخَافْ دَرَكَآ، در آن ره نترسی «۵» از دریافت [۲۱-پ]

فرعون شما را. وَ لَا تَخْشٰی، و از غرق نترسی «۶»، و حمزه خواند: لا تخف، مجزوم به جواب امر، فی قوله: فَاضْرِبْ لَهُمُ طَرِیْقًا. و اما قوله: لا تَخْشٰی خلاف نکردند «۷» در او که به «الف» است «۸» در وجهش خلاف کردند، گفتند: بر «۹» استیناف مرفوع است، و مثله قوله: یُوَلُّوْكُمْ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا یُنْصَرُوْنَ «۱۰». و فزاء گفت: روا باشد که حمزه در «تخشی» نیت جزم کرده باشد، و لکن «الف» در آورده باشد لرأس الایة، چنان که شاعر گفت: الم یأتیک و الانباء تنمی «۱۱» بما لاقت لبون بنی زیاد -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: زکی. (۲). آط، آب، آج، لب: پاداش. [.....]
 (۳). اساس: بودی، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۴). آط، آج، و آنچه. (۵-۶). آج، لب: نترسید. (۷). مش: کردند. (۸). همه نسخه بدلها و محلش رفع. آنگه. (۹). همه نسخه بدلها: برای. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۱. (۱۱).

اساس: یامی، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. صفحه: ۱۷۲ و قال آخر: هجوت «۱» زبان ثم جئت معتذرا من هجو زبان لم تهجوا «۲» و لم تدع در هر دو بیت «لم» آورد و آن را عمل نداد لضروره الشعر، و باقی قراء، لا تخافه درکا و لا تخشی، خواندند مرفوع بر استیناف، و التقدير: و انت لا تخاف درکا و لا تخشی «۳». و ابو علی گفت: بر قراءت عامه محل «لا تخاف»، و «لا تخشی» حال است، و تقدير آن است که: فاضرب لهم طريقاً فی البحر یبسا، غیر خائف درکا و غیر خاش. فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ، آن که او به قطع «الف» خواند، گفت: «با» زیادت است تا جمع نکرده باشد بین حرفی تعدیه. و آن کس که او به «الف» وصل خواند و تشدید «تا» من الاتباع «۴» «با» تعدیه است «۵». گفت: فرعون لشکر از قفای ایشان ببرد، و آن آنکه بود که وقت هلاک فرعون بود و نجات بنی اسرائیل. خدای تعالی گفت: حلیهای ایشان به عاریت بخواید «۶» و در شب بروی. همچنین کردند و بنی اسرائیل هفتاد هزار مرد بودند. فرعون بفرمود تا لشکر جمع شدند. با سیصد «۷» هزار مرد از پس «۸» ایشان برفت، به کنار دریا به ایشان رسید «۹». از پیش نگاه کردند دریا دیدند و از پس دشمن، موسی را گفتند: چه کنیم! خدای تعالی گفت: فاضرب لهم طريقاً فی البحر یبسا، یعنی فاضرب بالعصا علی البحر و اجعل لهم طريقاً کأنه، قال: فاجعل «۱۰» لهم بضرع العصا علی البحر طریقاً یبسا، ای یابسا- و جمعه اییاس- لا تخاف درکا من فرعون و لا تخشی غرقاً من البحر. و در کلام حذفی و اختصاری است، و آن آن است که: فعل ما امر به. فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَعَشِيَ يَهُم، ای اصابهم، به ایشان رسید از دریا آنچه رسید، و اینکه ابهام برای استعظام و استهوال راست «۱۱»، یعنی آنچه به ایشان ----- (۱). اساس: هجرت خوانده می‌شود، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آب، آج، لب، آز، مش: تهجو. (۳). آز خواندند مرفوع. (۴). همه نسخه بدلها گفت. ۵. همه نسخه بدلها: راست. (۶). آط: بخواید. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها: ششصد. (۸). همه نسخه بدلها: بر اثر. (۹). همه نسخه بدلها ایشان. (۱۰). آط، آج، لب، آز، مش: و اجعل. (۱۱). آج، لب: است. صفحه: ۱۷۳ رسید حدی بود که آن را وصف نتوان کردن و باز گفتن جز مبهم رها کردن، چه آن شرح به وصف در نیاید «۱»، و مثله قوله: فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ «۲»، و مراد غرق ایشان است در دریا. وَأَصْلُ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ، و فرعون قوم خود را ضال و گمراه کرد، و هدایت نداد ایشان را. اینکه جواب آن است که او گفت: ... وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ «۳» آنکه منت نهاد بر بنی اسرائیل به نعمتها «۴» که کرد بر ایشان، گفت: ای فرزندان یعقوب؟ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ، برهانیدیم شما را از دشمن، یعنی فرعون. وَوَعَدْنَاكُمْ، و وعده دادیم شما را جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ، جانب راست کوه طور، برای آن که موسی را- علیه السلام- توریث «۵» پس هلاک فرعون دادند و خدای تعالی با او به طور پس از آن مناجات کرد- و آن قصه برفته است. وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ، و من و سلوی «۶»، مرغ بریان کرده و ترنجبین در تیه بر شما فرو فرستاده ایم «۷»- بر آن شرح که رفته است در سوره البقره. كَلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ، اینکه از آن جمله «۸» است که قول از او محذوف است، التقدير: و قلنا لكم كلوا «۹»، و شما را گفتیم «۱۰» بخوری از پاکیها و خوشیها آنچه ما روزی کردیم شما را. و در «طیبات»، دو قول گفتند، یکی: حلالات، و یکی: ملاذ و مشتهیات. وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ، طغیان مکنی در او. عبد الله عیاس گفت: ظلم مکنی در او مقاتل گفت: عصیان مکنی «۱۱»، یعنی در معصیت صرف مکنی. کلبی گفت: کفران نعمت مکنی، و گفتند: حرام حلال مکنی، و حلال حرام مکنی. و حمزه و کسائی خواندند: انجیتکم و واعدتکم و، ما رزقتکم به «تا» ی بی «الف» علی الخبر عن «۱۲» نفس المخاطب وحده، و در شاذ یحیی بن وثاب و اعمش همچنین ----- (۱). همه نسخه بدلها: راست نیاید. (۲). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۰. (۳). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۲۹. (۴). آب، آز، مش: به نعمتهایی. (۵). همه نسخه بدلها از. (۶). همه نسخه بدلها یعنی. (۷). همه نسخه بدلها: فرو فرستادیم. ۸. آج، لب: جمله‌ای. (۹). آج، لب: قلنا کلوا. [.....]

(۱۰). مش: گفتیم. (۱۱). همه نسخه بدلها در او. (۱۲). همه نسخه بدلها: من. صفحه: ۱۷۴ خواندند، و باقی قراء به «نون» و «الف» خبراً عن المخاطب و غیره معه علی وجه التعظیم. فَيَحِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي، و کسائی خواند تنها و در شاذ اعمش، و یحیی بن وثاب:

فیحل - [۲۲- ر]

به ضم «حا»، و من یحلل، به ضم «ا» من الحلول، که پس خشم من به شما فرود آید. و باقی قرآ خواندند: (فیحل علیکم. و من یحلل)، من الحلال، که پس خشم من بر شما حلال شود، و هر که را خشم من بر او حلال شود یا به او فرود آید، بر قراءت کسائی: فَقَدْ هَوَى، هلاک شود و در دوزخ افتد. و قوله: فَيَحِلُّ نَصَبُ «لام» بر جواب نهی است به «فا» به اضمار «أن». وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ، من بیامرزم آن را که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح کند، توبه کند از گناه و ایمان آورد به الله «۲» و عمل صالح کند از نماز و روزه «۳»، لِمَنْ تَابَ مِنَ الذَّنُوبِ وَ آمَنَ بَعْلَامَ الْغُيُوبِ وَ عَمِلَ صَالِحًا لِيَوْمِ كَشْفِ الْكُرُوبِ، وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ بِاللَّهِ الْوَهَّابِ وَ عَمِلَ صَالِحًا لِحُزْنِ الثَّوَابِ. ثُمَّ اهْتَدَى إِلَى مَا «۴» یَنْجِيهِ مِنَ الْعِقَابِ «۵» الْعِقَابِ. قوله: ثُمَّ اهْتَدَى، قتاده و سفیان ثوری گفتند: یعنی ملازم اسلام باشد تا بر اسلام میرد. زید اسلم گفت: مراد آن است که علم بیاموزد تا به آن ره برد. شعبی و مقاتل و کلبی گفتند: بداند که بر آن ثواب خواهد بودن. ضحاک گفت: استقامت کند. و در تفسیر اهل البيت «۶» است: ثُمَّ اهْتَدَى إِلَى وَلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ «۷». وَ مَا أَعْجَلَكُ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى، چه بشتابانید تو را از قومت- یعنی اینکه هفتاد کس که با او بودند- که او ایشان را برگزید- تا کلام خدای شنوند. موسی- علیه السلام- ایشان را در ره رها کرد و او از پیش برفت و ایشان را گفت: بر اثر من می آیی که «۸» مشتاق شده‌ام به حضرت خدای جل جلاله. چون برسید، خدای تعالی او را گفت: وَ مَا أَعْجَلَكُ، چه بود که تو را بشتابانید از قومت ای موسی! ----- (۱). همه نسخه بدلها لام. (۲). همه نسخه بدلها: خدای. (۳). همه

نسخه بدلها زکات. (۴). همه نسخه بدلها: من. (۵). همه نسخه بدلها: الم. (۶). همه نسخه بدلها علیهم السلام. (۷). آج، لب علیهما السلام. (۸). همه نسخه بدلها من. صفحه: ۱۷۵ قال هُمُ أَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثَرِي، موسی گفت: اینک ایشان «۱» بر اثر من اند و من برای آن شتافتم تا طلب رضای تو کنم. خدای تعالی او را خبر داد از فتنه سامری، گفت: فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا، ما قوم تو را امتحان کردیم از پس تو، یعنی از پس آمدن تو. وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ، و سامری ایشان را گمراه کرد. نگر تا قدیم- جل جلاله- چگونه فرمود حوالت امتحان که تفسیر او تشدید تکلیف باشد، به خود حوالت کرد «۲» و حواله «۳» اضلال به سامری کرد، اگر اضلال خدای کردی، حوالت به سامری نبودی. مفسران گفتند: ششصد هزار مرد بودند همه به گوساله مفتون و گمراه شدند، جز دوازده هزار مرد که ایشان با هارون بماندند، گوساله پرست نشدند. فَرَجَعَ «۴»، موسی- علیه السلام- با میان قوم «۵» آمد خشمناک و دلتنگ، ایشان را گفت: یا قوم، ای امت من؟ نه خدای تعالی شما را وعده و نوید نکو داد! و آن وعده آن بود که خدای تعالی گفته بود که: من کتابی دهم شما را که در او بیان حلال و حرام باشد، یعنی توریت روزگار دراز شد از پس مفارقت من از شما! صورت استفهام است و مراد انکار، یعنی عهد دراز نشد «۶». «ام»، معادله همزه استفهام است، یا شما خواستی که حلال شود بر شما خشمی از خدای من «۷» و قرآ خلاف نکرده‌اند در کسر «حا» اینکه جای که «۸» حل «۹» یحل خواندند «۱۰» من الحلال. فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي، موعده من خلاف کردی. و وعده ایشان موسی را آن بود که: بر عهد او بایستند و مقام کنند و از آن بر نگردند تا آمدن موسی باشد. قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا، ما وعده تو را خلاف نکردیم به ملک و قدرت و طاقت خود، اینکه مؤمنان گفتند که مالک نبودیم و نتوانستیم دفع آن کید کردن که ----- (۱). آط، آب، آز، ایشان اینک، آج، لب: ایشان را اینک. (۲). همه

نسخه بدلها: به خود کرد. (۳). آط، آب، آز، مش: حوالت. [.....]

(۴). آج، لب موسی إِلَى قَوْمِهِ «۵». همه نسخه بدلها خود. (۶). آج، لب، مش: نشده. (۷). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: شما. (۸). آط، آج، لب، آز، مش: اینکه جایگه. (۹). همه نسخه بدلها: جمله. (۱۰). همه نسخه بدلها: خوانند. صفحه: ۱۷۶ سامری کرد. قتاده و سدّی گفتند: بِمَلِكِنَا ای بطاقتنا. این زید گفت، معنی آن است که: لم نملك انفسنا فی تلك الفتنه، ما در آن فتنه بر خویشتن مالک نبودیم. این کثیر و ابو عمرو و ابن عامر خواندند: بملکنا به کسر المیم، و نافع و عاصم خواندند: بملکنا، به فتح «میم» علی المصدر، و حمزه و کسائی خواندند: بملکنا به ضم «میم»، ای بسلطاننا. وَ لَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا، ای انقالا، و لکن ما انقالی و مبلغی «۱»

بسیار چنان که باری گران بود بر گرفتیم از حلی آل فرعون که به ما رسیده بود. ابو عمرو و حمزه و ابو بکر خواندند: [حملنا، به فتح «حا» و «میم» مخفف من الحمل، بر گرفتیم. و باقی فراء]

«۲» «حملنا» به ضم «حا» و کسر «میم» و تشدید علی الفعل المجهول من التفعیل، و لکن بر ما نهادند، یعنی دیگران ما را گفتند که: برداری و ما را بر حمل آن حمل کردند. فَقَدَفْنَاها، پیش سامری بینداختیم [۲۲-پ]

«۳» [فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ] و همچنین سامری آنچه داشت از زر و حلی هم بینداخت و بر سر آن نهاد. فَأَخْرَجَ لَهُمْ، برون آورد برای ایشان، یعنی برای قوم، عَجَلًا جَسَدًا، گوساله تنی بی جان. لَهُ خُوَازٌ، که او را آواز گاو بود. در آواز او دو قول گفتند، سعید جبیر گفت: سامری از اهل کرمان بود و منافق بود، چون موسی - علیه السلام - قوم را به سی روز وعده داد که باز آید، چون خدای تعالی ده روز دیگر بیفزود قوم گفتند: موسی به وعده باز نیامد. سامری گفت: دانی تا سبب نیامدن موسی چیست با نزدیک شما! گفتند: نه. گفت: سبب اینکه حلی آل فرعون که شما به عاریت بستدی و با خداوندانش ندادی اکنون بیاری تا من آن را تدبیری سازم. بیاوردند و آنچه او داشت نیز بیاورد و با آن ضم کرد و به سه روز گوساله زرین پیراست «۴» و مرصع کرد به انواع جواهر، آنگه از آن خاکی که جبریل - علیه السلام - پای بر او نهاده بود قبضه‌ای داشت، از آن خاک پاره‌ای در شکم آن گوساله افکند از او آوازی آمد چون آواز ----- (۱). همه نسخه بدلها: متاعی. (۲). اساس: افتادگی

دارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد. (۳). اساس: از اینکه جا به بعد افتادگی دارد، از آط آورده شد. (۴). آب: پیراست، آج، لب: پیراست. صفحه: ۱۷۷ گوساله. و گفتند: او برای آن جبریل را دید که از جمله آن کودکان بود که در عهد آن که فرعون کودکان را می کشت او را در شکافی «۱» کوهی پنهان کرده بودند، جبریل ایشان را از پر خود شیر دادی، از آنجا شعاع قوی بود تا جبریل را بدیدی، وقتی که به موسی آمدی و از موسی - علیه السلام - شنیده بود که خاکی که از قدم جبریل بردارند بر هر کجا زنند به آواز آید از عادتی که خدای رانده است و اینکه چاره چنین ساخت، و برای آن از حیوانات گوساله اختیار کرد که آن روز که کار قبطیان و کسانی که به موسی ایمان نداشتند گاو پرستیدندی و فرعون از جمله ایشان بود پیش از آن که دعوی خدایی کرد از آن جا گفت: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى «۲»، و از آن جا گفتند قبطیان: وَ يَذْرُوكَ وَالْهَتَكَ «۳»... پس سبب آواز گوساله از اینکه جا بود. اینکه قول حسن و قتاده و سدی است و اختیار ابن الاخشاد. مجاهد گفت: سامری آن گوساله به صنعت چنان ساخته بود مخارق گلوی او که چون بادی در زیر او دمیدندی آن باد در شکم او افتادی از گلوی او آواز گاوی برون آمدی چنان که آواز نی و مزمار به اختلاف مخارق مختلف می شود. آنگه آن را بیاورد و بر مهب باد نهاد و پرامن «۴» او استوار کرد تا باد به زیر او در شکم او شود، آنگه ایشان را جمع کرد و گفت: بیا «۵» تا بنگری که من از آن حلی چه ساختم؟ بیامدند و بدیدند، گوساله‌ای سخت نیکو پراسته «۶» بود و مرصع کرده به انواع جواهر. ایشان در آن می نگریدند تا ناگاه باد بر آمد و در شکم او افتاد و به گلوی او برون آمد، آوازی حاصل آمد بر شبیه آواز گاو. ایشان که آن دیدند. سجده کردند و گفتند: هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى، اینکه خدای شماسست و خدای موسی، موسی خدای را اینکه جا فراموش کرده است و به طور رفته است به طلب او و اینکه از سر کفر و جهل و تقلید و حب عبادت عجل گفتند، و اینکه قول قریب است به صواب و اگر چه قول اول «۷» ممتنع نیست و آن محمول بود بر تشدید تکلیف و محنت. بعضی دگر گفتند: فَنَسِيَ، ----- (۱). همه نسخه بدلها:

شکاف. (۲). سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۴. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲۷. [.....]

(۴). آب، آج، لب، آج، مش: پیرامن. (۵). آب، آج، مش: بیاید. (۶). آب، آج، مش: پیراسته، آج، پیراست. (۷). آج، لب: او. صفحه: ۱۷۸ حکایت کلام ایشان نیست، بل کلام خداست، و معنی آن که: فنسی السامری عهد موسی، ای ترک. سامری عهد موسی رها کرد، و قول اول به ظاهر آیت و سیاق او لا- یقتر است. آنگه گفت: أَفَلَا يَرُونَ، صورت استفهام است و مراد تقریر و تقریر و تنبیه ایشان بر خطاشان. نمی بینند، یعنی نمی دانند که جوابی با ایشان نمی آید، یعنی اگر با او سخن گویند جواب ندهد. و لا

يَمْلِكُهُ لَّهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا، و مالک منفعت و مضرت ایشان نیست! و لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ، و هَارُونُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - گفت ایشان را پیش از آن: ای قوم؟ مکنی اینکه جهل که اینکه فتنه و امتحانی است که شما را کردند به اینکه، و خدای شما خدای رحمان (۱) بخشاینده و روزی دهنده خلقان است، پی من گیری و فرمان من بری. گفتند: ما از بر اینکه (۲) عجل فرازتر (۳) نشویم تا موسی بنزدیک ما آید. هارون از ایشان تبرا کرد و دور شد از ایشان با آن دوازده هزار مرد که با او بودند، و باقی قوم گرد بر گرد عجل بودند، گاهی رقص می کردند و گاهی سجده می کردند و شهنقه (۴) و نعره می زدند و نشاط می کردند. موسی - علیه السّلام - باز آمد، از دور آواز ایشان شنید. آن هفتاد مرد که با او بودند، ایشان را گفت: هذا صوت الفتنه، اینکه آواز فتنه است. چون هارون را دید، در کنار گرفت و سر او را در کش (۵) گرفت پرسیدن را و او را گفت: یا هارون؟ چه منع کرد تو را از آن که چون اینکه حال افتاد که از پی من بیایی و مرا خبر دهی! أَعْصَيْتَ أَمْرِي، فرمان من عصیان کردی! استفهام است نه خبر، و مورد او عتاب است. هارون جواب داد و گفت: يَا بَنِيَّ أُمُّ، این کثیر و ابو عمرو و عاصم به روایت حفص خواندند: يَا بَنِيَّ أُمُّ به فتح «میم»، و باقی قراء: به کسر «میم». وجه قراءت اول آن باشد که: این را مع الام یک اسم کرده است، و آن را بنا کرده بر فتح، نحو: خمسُه ----- (۱). آب، آج، لب، آز، مش و. (۲). آج، لب، از اینکه. (۳). آج، لب، فراتر. (۴). آج، لب، شیهه. (۵). آج، کشش، لب، آز، کنار. صفحه: ۱۷۹ عشر، جز آن که خمسُه عشر متضمن است معنی «واو» را، و الاصل: خمسُه و عشره، و اینکه لفظ متضمن معنی «لام» است، و التقدير: ابن لأمی، و گفتند، تقدیر آن است: یا این (۱) امّاه، «ها» و «الف» به ترخیم بیفکنند. و گفتند، بر لغت آن گروه است که گویند از عرب: یا ربّاه (۲) و یا امّاه، به معنی یا ربّی (۳) و یا امّی، و اینکه را بیان کرده ایم. و وجه قراءت دوم آن است که: اصل یابن امّی بوده است، «یا» بیفکنند (۴) و اکتفی بالكسرة عن الیاء، چنان که در اخوات او بیان کردیم. گفت ای برادر من: لا- تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لا- بِرَأْسِي، محاسن و سر من در کنار مگیر. در اینکه، دو وجه گفتند: یکی آن که در آن روزگار عادت آن بود که به جای مضافه و معانقه اینکه معنی کردند و منقر نبود، برای آن که معتاد بود (۵)، و آنچه به عادت بود مختلف شود به اختلاف اوقات و اشخاص و اماکن. وجهی دگر آن است که: اینکه بر وجه کنایت می گوید، چنان که یکی از ما گوید: دست از سر و ریش من بدار که من در اینکه کار بی جرمم، یعنی اینکه جرم بر من منه، و مرا به اینکه، مطالبه و مؤاخذه مکن، و دعنی من هذا الحدیث. اِنِّي خَيِّتُهُ، من ترسیدم که تو گویی تفریق کردی میان بنی اسرائیل و فرقت در میان ایشان افگندی و قول و سخن مرا مراقبت نکردی از آن که واقف نباشی بر کیفیت حال. قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ، آنکه روی به سامری کرد و او را گفت: چه کردی ای سامری، و چگونه کردی و تو را بر اینکه کار چه حمل کرد! و خطب، کار (۶) عظیم باشد، یعنی اینکه چه کار عظیم است که از دست تو بیامد! سامری گفت: بَصِيرَتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ، من چیزی دیدم که ایشان ندیدند، یعنی جبریل را. حمزه و کسائی خواندند: بما لم تبصروا به، «تا» ی خطاب، و باقی قراء به «یا» خبرا عن الغائب، يقال: بصرت بفلان و ابصرته لغتان، كما يقال: خرجت به و اخرجته، و دخلت به و ادخلته، و ذهبت به و اذهبت. و گفتند: بصرت به ----- (۱). آب، آز، مش: یابن. (۲). آب، آز، مش: اباه. (۳). آب، آز، مش: ابی. (۴). آج، لب: بیفکنند. (۵). آط: نبود، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. [.....]

(۶). آج، لب: کاری. صفحه: ۱۸۰ بلیغتر باشد از ابصرت، و گفتند: بصرت به، ای علمت به، من البصیره، يقال: ابصر بكذا اذا علم فهو بصير. فَفَبَصْرَتِ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ، حسن بصری خواند: قبضت به «صاد» نا معجم، و جمله قراء به «ضاد» منقّط خواندند. و فرق میان قبض و قبص آن است که قبص به «صاد» نا معجم، گرفتن به سر انگشتان باشد، و به «ضاد» قبض بالكف باشد. مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ، از پی و قدم جبریل. فَتَيَدَّتْهَا، در شکم گوساله انداختم، چنان که شرح دادیم. وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي، و نفس من مرا بر اینکه کار حریص کرد و آرایش داد اینکه کار را در چشم من، و مرا به اینکه کار دعوت کرد. موسی - علیه السّلام - گفت: فَادْهَبْ، برو از اینکه جا، فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ، که تو را در زندگانی تا زنده باشی، آن باد که گویی: لَا مِسَاسَ، یعنی تو را الف

مباد با آدمیان. با دعای «۱» موسی - علیه السّلام - الف سامری از آدمیان بیرید تا آبادانی رها کرد و در بیابانها با وحوش و سباع مختلط شد، و اگر هیچ آدمی را دیدی «۲» از دور آواز می دادی که: لا مساس لا مساس، زنهار پیرامن [من] «۳» مگردی و دست به من باز نهنی. بعضی دگر گفتند: موسی - علیه السّلام - بنی اسرایل را نهنی کرد از آن که با او مخالطه کنند، او را برانندند و در میان خود و آبادانی جای ندادند و تمکین نکردند. و قول اول در ستر «۴» است، و قوله: لا مساس، ای لا مماسه و اینکه مبنی است بر فتح با «لا» ی نفی جنس، چنان که لا رجل فی الدار و لا بیع و لا خله، و لا شفاعه. و قتاده گفت: هنوز نسل او که مانده اند همچین اند، و اگر کسی را بیند از دور آواز می دهند که: لا مساس. و در بعضی کتب هست که: اگر کسی نه از ایشان، دست به ایشان باز زند، در حال هر دو را تب گیرد، و اینکه لا مساس از او چنان معروف شد تا شعرا در شعر بگفتند، قال: نحایده کأنک سامری تصافحه ید فیها جدام و قال آخر: ----- (۱). آب، آج، لب، مش: تا به دعای. (۲). آب: آدمی را بدیدی. (۳). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد. (۴). آب، آج، لب، آج، مش: درست تر. صفحه: ۱۸۱ تمیم کرهط السامری و قوله الا لا یرید السامری مساسا و قال رؤبه: تئی یقول الازد لا مساسا و در خبر می آید که: موسی خواست تا او را بکشد، خدای تعالی گفت: مکش او را که او سخی است. و رسول - علیه السّلام - گفت: «۱» تجافوا عن ذنب السخی فان الله آخذ بیده كلما عثر. و ان لک، و تو را یا سامری؟ موعداً لئن تخلفه، موعدی و نویدی هست از عذاب خدای که آن را با تو خلاف نکنند. ابن کثیر و ابو عمرو خوانند، و در شاذ حسن و قتاده و ابو نهیک: به کسر «لام»، «لئن تخلفه» ای لن تتجاوز عنه، و لن تفوته، که تو از آن بگذری «۲» و فایت نشوی. و انظر إلى الهک الذی ظلت علیه عاکفاً، اینکه معبود خود را نگر که او را به خدای گرفتی و بر او همه روز اقبال کردی و بر او مقام کردی. و اصل «ظلت»، ظلت بوده است، «لام» مکسور بیفگندند کراحت تضعیف را. و عرب را در او دو مذهب است: ظلت، و: ظلت، به فتح «ظا»، و کسر او، آن که «ظلت» گفت به کسر، نقل حرکت «عین» کرد با «فا» تا بدانند که آن حرف که محذوف است مکسور بود. و آن که به فتح گفت، بر اصل خود رها کرد، و مثله: مست و مست «۳»، و همت و همت فی مست و همت، و «احست»، به معنی احستت، قال الشاعر: خلا ان العتاق من المطایا احسن به فهن الیه «۴» شوس لنحرقته، ما بسوزیم آن را. ثم لئن سفنه فی الیم نسفاً، پس آن را در دریا فشانیم خاکستر آن. و ابو جعفر المدنی «۵» خواند: لنحرقته، من قولهم: حرقته بالمبرد اذا بردته و حرقته «۶» ایضا، یعنی به سوهان بساییم و پس در دریا فشانیم. قال الشاعر: بذي «۷» فرقین یوم بنی «۸» حیب نیوبهم علینا بحر قونا ----- (۱). آج، لب، مش: آج، لب، آج، لب، آج، لب، مش: بنگریزی، مش: بنگری. (۳). آب، آج، لب، آج، آط و دیگر نسخه بدلها: الیوم، به قیاس با چاپ شعرانی (۴۸۶ / ۸) و منابع شعر تصحیح شد. (۵). آج، لب: ابو جعفر مدنی. (۶). آط و دیگر نسخه بدلها و چاپ شعرانی: ابرده و احرقة، با توجه به معنی عبارت و کتب لغت تصحیح شد. (۷). آط: بذي، به قیاس با نسخه آب تصحیح شد. (۸). چاپ شعرانی (۴۸۷ / ۷): بنو. صفحه: ۱۸۲ و اصل هر دو کلمه یکی است که هر دو جای «۱» تفریق حاصل آید. و اصل نسف، گندم بر باد دادن باشد تا کاه از او جدا شود، و آلت آن را که ما «جون» گوئیم آن را منسفه خوانند. آنگه بر سیبیل رد بر ایشان گفت: إنما الهکم الله الذی لا إله إلا هو، خدای شما یک خداست که جز او خدایی نیست. وسیع کل شیء علماً، و او واسع است بر همه چیز به علم، یعنی او محیط است به همه چیزها و هیچ چیز از آن خارج نیست، بل همه چیز در علم او گنجد. آنگه رسول را گفت - علیه السّلام: کذلک نقص علیک، همچین قصه کنیم بر تو از اخبار گذشتگان که اینکه قصه کردیم و ما تو را بدادیم از نزدیک ما، یعنی از علمی که نزدیک ما هست، یعنی در غیب ماست یاد کردی. و اینکه، بر طریق منت و تذکیر نعمت می فرماید بر رسول - علیه السّلام. قوله تعالی:

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۰۰ تا ۱۳۵]

[اشاره]

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰) خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (۱۰۱) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۲) يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴) وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰) وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا (۱۱۲) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَدَرْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَ حَيْثُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴) وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَى وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عِزْمًا (۱۱۵) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعُ فِيهَا وَ لَا تَعْرِى (۱۱۸) وَ أَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى (۱۱۹) فَوَسَّسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِيفًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى (۱۲۲) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنْي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى (۱۲۳) وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى (۱۲۶) وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى (۱۲۷) أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لَأُولِي النُّهَى (۱۲۸) وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطَّرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى (۱۳۰) وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (۱۳۱) وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبْرٍ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى (۱۳۲) وَ قَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۳۳) وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذَلَّ وَ نَخْزَى (۱۳۴) قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصُّرَاطِ السَّوِيَّةِ وَ مَنْ اهْتَدَى (۱۳۵)

[ترجمه]

هر که برگردد از او، او برگردد روز قیامت باری گران. همیشه باشند در آن جا و بد بود ایشان را روز قیامت بار. آن روز که دردمند در صور و برانگیزیم گناهکاران را آن روز سبز چشم. راز می گویند میان ایشان مقام نکردی جز ده روز. ما داناتریم به آنچه می گویند چون گوید نکوترین ایشان به طریقت نستادی «۲» الّا روزی. و می پرسند تو را از کوهها، بگو پست کند آن را خدای من پست کردنی. ----- (۱). آج، لب: جابر. [.....]

(۲). آب: نستاید، آج، لب: درنگ نکردید، مش: نه استاید. صفحه: ۱۸۳ پس بپراگند «۱» آن را بیابانی «۲» ساده. نبینی «۳» در آن

جا «۴» کژی و نه بلندی «۵». آن روز پسروی «۶» کنند خواهنده «۷» را کژی نبود [او را]

«۸» و دلیل شود آوازه خدای را «۹» نشنوی الّا آوازی نرم. آن روز سود ندارد شفاعت الّا آن را که دستوری دهد خدای [و پسندیده

باشد او را]

«۱۰» قول. می داند آنچه پیش ایشان است و آنچه پس ایشان است و محیط نشوند به او علم اینان. دلیل شود «۱۱» [رویها برای خدای]

«۱۲» زنده پاینده و نومید شد آن که بر گرفت بیدادی. و هر که کند از نیکها «۱۳» و او مؤمن باشد، نترسد از ظلمی و نه نقصانی. و همچنین بفرستادیم «۱۴» قرآنی تازی و بگردانیدیم در او از ترسانیدن تا مگر ایشان پرهیزند، یا پدید آرد ایشان را یاد کردنی «۱۵». بزرگوار است [خدای]

«۱۶» پادشاهی راستی «۱۷» و شتاب مکنی به «۱۸» ----- (۱). آج، لب: رها کند. (۲). آج، لب: زمین. (۳). آب، مش: که نبینی. (۴). آب هر. (۵). آج، لب: زیر بالای. (۶). آج، لب: پیروی. (۷). آج، لب: خواننده. (۸-۱۶). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، افزوده شد. (۹). آب، مش که. (۱۰). آط و آب: ندارد، به قیاس با نسخه لب افزوده شد. مش: و بپسندد او را. (۱۱). آب، مش: شد. (۱۲). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد. (۱۳). آج، لب، مش: نیکها. [.....]

(۱۴). آب، مش: فرو فرستادیم. (۱۵). آب، مش: یاد کردی. (۱۷). آج، لب: براستی. (۱۸). آب، مش: مشتتاب به. صفحه: ۱۸۴ قرآن از پیش آن که بگذارند به تو وحی او، و بگو بار خدایا بیفزای مرا دانشی. ما عهد کردیم به آدم از پیش پس فراموش کرد و نیافتیم او را عزمی. و چون گفتیم فریشتگان را سجده کنی آدم را، سجده کردند مگر ابلیس «۱» سر باز زد. گفتیم: ای آدم؟ اینکه «۲» دشمن تو و جفت «۳» تو است، بیرون نکند شما را از بهشت که رنجور شوی؟ تو راست که گرسنه نشوی در آن جا و برهنه نشوی. تو تشنه نشوی در آن جا و بر صحرا نیفتی. و سوسه کرد به او دیو، گفت: ای آدم؟ ره نمایم تو را بر درخت جاویدان و پادشاهی که کهنه نشود! بخوردند «۴» از آن و پدید آمد ایشان را عورتشان، باستادند «۵»، می دوختند در «۶» ایشان از برگ بهشت، و نافرمانی کرد آدم در خدایش و نومید شد. آنگه بر گزید او را خدای «۷»، و تو به پذیرفت بر او و لطف کرد. گفت فرو شوی از اینکه جا جمله بهری از شما بهری را «۸» ----- (۱). آب، مش که. (۲). آب، مش ابلیس. (۳). آج، لب: زن. (۴). آب: پس بخوردند. (۵). آب: و بایستادند. (۶). آب، آج، لب: بر. (۷). آب او. (۸). آج، لب: بر بهری. صفحه: ۱۸۵ دشمن اگر آید به شما [از من]

«۱» دینی، هر که پسروی «۲» کند دین مرا گمراه نشود و بدبخت. و هر که برگردد از یاد کرد من او را باشد زندگانی تنگ، و برانگیزیم او را «۳» روز قیامت نابینا. گوید بار خدایا؟ چرا برانگیختی مرا نابینا، و من بینا بودم. گوید همچنین به تو آمد آیتهای ما، تو آن را رها کردی «۴» و همچنین تو را رها کنند امروز. و همچنین جزا دهیم آن را که اسراف کند و بنگرود «۵» به آیتهای خدایش و عذاب آخرت سخت «۶» باشد و باقیتر. ره نمود ایشان را که چند هلاک کردیم پیش «۷» ایشان از امتان که می روند در جایهای ایشان «۸»! در اینکه آیتهاست خداوندان خرد را. اگر نه سخنی است که سابق شده است از خدای تو «۹»، واجب بودی و وقتی که نامزد. صبر کن بر آنچه می گویند و تسبیح «۱۰» به شکر خدایت پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو شدن «۱۱» آفتاب و از اوقات - ----- (۱). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، افزوده شد. (۲). آب: پیروی. [.....]

(۳). آب در. (۴). آب: فراموش کردی. (۵). آب: ایمان نیارد، آج، لب: مؤمن نبود. (۶). آب، آج، لب: سخت تر. (۷). آب از. (۸). آب: خود بدرستی که. (۹). آب هر آینه که. (۱۰). آب کن. (۱۱). آج، لب: فرو رفتن. صفحه: ۱۸۶ شب [تسبیح کن]

«۱» و کنارهای روز تا همانا «۲» که خشنود شوی. و مکش «۳» چشمهایت به آنچه برخوردار کردیم «۴» به او جفتمانی از ایشان زینت زندگانی دنیا تا بیازماییم ایشان را در او و روزی خدای تو بهتر است و پاینده تر. بفرمای اهل خود را به نماز و صبر کن در آن نپرسیم تو را روزی، ما روزی می دهیم [تو را]

«۵» و عاقبت پرهیزگاران راست. و گفتند چرا نیارد به ما حجتی از خدایش، نیامد به ایشان حجت «۶» آنچه در کتابهای پیشین است! و اگر ما هلاک کردمانی ایشان را به عذابی از پیش [آن]

«۷»، گفتند «۸» [ای]

[۹] خدای [ما]

«۱۰» چرا نفرستادی به ما پیغامبری تا ما پسروی «۱۱» کردیمی آیتهای تو را از پیش آن که ذلیل و هلاک شدیمی. بگو همه منتظریم انتظار کنی، بدانی که است که «۱۲» خداوندان راه راست، و کیست که راه یافته است. قوله تعالی: مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ هَر كَسْ كَه اعراض کند و برگردد از او، یعنی از آن ذکر که ما تو را کردیم و یاد دادیم و دلیل انگیختیم بر او از ادله توحید و ایمان. ----- (۱۰-۹-۷-۵-۱). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، افزوده شد. (۲). آب: شاید. (۳).

آج، لب: مکن. (۴). آب: برخورداری داریم. (۶). آب: حجتی. [...]

(۸). آب: گفتندی. (۱۱). آب: پیروی. (۱۲). آب: تا بدانید که کیست. صفحه: ۱۸۷ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا، او روز قیامت بار گران برگردد از بار گناه. خَالِدِينَ فِيهِ، در آن بار گران همیشه باشد، یعنی در عقوبت آن، برای آن که آن خود کنایت است از عقاب. وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا، و بد باری باشد ایشان را آن روز قیامت. و نصب او بر تمیز «۱» است و فاعل «ساء» مضمَر است، و تقدیر آن است که: و ساء الحمل لهم حملاً. يَوْمَ يُنْفَخُ، بدل روز قیامت است، آن روز که در صور دمند- و بیان اینکه کردیم. وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ، و گناهکاران را حشر کنیم اینکه روز ازرق چشم، و اینکه علامت دوزخیان باشد، و گفتند: به زرقه چشم کوری خواست، و قول اول ظاهرتر است چه در خبر چنان است که: اهل دوزخ سیاه روی و سبز چشم باشند، و اینکه برای تشویه خلق می گوید که خلق ایشان مشوه باشد. يَتَخَفَتُونَ، با یکدیگر چیزی که گویند به سر گویند و «۲» آواز نرم، چه زهره ندارند که آواز بردارند از هول آن روز، با یکدیگر به سر گویند. إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا، شما بیشتر از روزی مقام نکردی در گور، یعنی ایشان را مدت مقام در گور اندک آن عشرًا گفت و عشره نگفت که لیالی خواست، برای آن که عرب حساب بر «۳» ماه کنند و ماه به شب بر آید که مردم او را ببینند. آنکه گفت: اگر چه اینکه حدیث به سر گویند، ما عالمتریم به آنچه ایشان گویند. إِذْ يَقُولُ، آنکه گوید کسی که در میان ایشان از او نیکو طریقه تر نباشد گوید: إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا، شما بیشتر از روزی مقام نکردی در گور، یعنی ایشان را مدت مقام در گور اندک آید از آن که ایشان مرده باشند و بی خبر از مرور احوال و سنین. ابو علی جبائی گفت: اینکه از پس عذاب گور گویند، یعنی از آنکه که عذاب گور منقطع شد تا به کنون اینکه مقدار است، و روا باشد که اینکه، آنان گویند که ایشان را عذاب گور نباشد. آنکه رسول را گفت که: اینکه کافران تو را از کوهها پرسند، بگویی که: خدای آن را نسف کند، یعنی خرد کند همچون ریگ روان که باد بر او گمارد تا در عالم ----- (۱). آب: تمییز. (۲). آب، آز، مش به. (۳).

آب، آز، مش: به. صفحه: ۱۸۸ بپراگند. و گفتند: در دریا ریزد. اگر گویند: اینکه «فا» چرا آمد اینکه جا، و اینکه نه جایگاه «فا» ست، چه اخوات او را هیچ «فا» «۱» در او نیست! جواب آن است که گوئیم: آن سؤالهایی بود که از رسول- علیه السلام- کردند، او جواب داد، اینکه سؤال نکرده بودند خدای خبر داد از اینکه متضمن به حرف شرط، و تقدیر آن که: و ان یسألوك عن الجبال فقل: قِيدْرُهَا، رها کند آن را، قاعاً صَفْصِيفًا، زمینی ساده ملساء. عبد الله عباس و مجاهد و ابن زید گفتند: صفصف آن بود که در او نبات نبود، و گفتند: مکانی باشد که از «۲» استواء چون صف بود. و قاع همین «۳» زمین ملساء بود، و گفتند: جایی که آب در او بایستد، و قال: كأن-ایدیهن-بالقاع الفرق ایدی جوار يتعاطين الورق کلبی گفت: صفصف، زمینی بود که در او خاک نبود. لا تری فیها عوجاً و لا أمتاً، در او هیچ کژی و بلندی نباشد، یعنی در او هیچ نشیبی و فرازی نباشد، نه وادی بود نه اکمه، چه بلندی «۴» آن با پستی که راست کنند تا در او تفاوتی نبود. و گفتند: امت انشاء بود، یقال: مدّ حبله حتى ما ترک فیه امته، و ملأ سقاه حتى ما ترک فیه امته، قال: ما فی انجذاب سیره من امت یمان گفت: امت سقف باشد، یعنی هیچ عمارت نباشد «۵» همه خراب شود و پست. یومئذ، آن روز اشارت به روز قیامت است که ذکر او برفت. يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ، خلائیق متابعت کنند آن داعی را که خلقان را با عرصه قیامت خواند، و آن اسرافیل باشد که به نفخ صور دعوت کند خلق را بر قول بیشتر مفسران. لا عِوَجَ لَهُ، کژی نباشد او را، گفتند: ضمیر راجع است با دعاء، دعای او را کژی نباشد. گفتند: آن کلام مقلوب است، یعنی لا-عوج لهم من دعائه، و خلائیق را از دعای او

معدلی و ----- (۱). آب، آرز، مش: فایبی. (۲). آب، آرز، مش: به. (۳). آب، آرز، مش: هم، لب: همه. (۴). آج، لب: بلند. (۵). در آط، آب: بالای کلمه نوشته شده است «نماند». صفحه: ۱۸۹ محیصی و زیغی و میلی نباشد به خلاف آن باشد که در دار دنیا باشد که ایشان عصیان و مخالفت کردند، آن جا نباشد اینکه معنی برای آن که خلاق ملجأ باشند. وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ، و آوازه‌ها خاشع و ذلیل شود خدای را، کس زهره ندارد که آن جا آواز بردارد از هیبت آن روز. فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا، و آن جا آواز پوشیده نشنوی. عبد الله عباس و ابن زید گفتند: صوت الاقدام، بهران (۱) پای باشد. مجاهد گفت: هَمْسًا، ای صوتا خفیا، قال الرَّاجِزُ: هن یمشین بنا همیسا ای خفیا. یَوْمئِذٍ، آن روز، یعنی روز قیامت شفاعت سود ندارد الا آن را که خدای دستوری دهد که در حق او شفاعت کنند. وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا، و سخن او بشنیده آید بنزدیک خدای تعالی از انبیاء و ائمه و مؤمنان. آنکه گفت: يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ، داند آنچه پیش ایشان باشد و آنچه پس ایشان باشد. اختلاف اقوال گفتیم در اینکه کلمه یعنی در سورة البقرة. وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا، و خلاقان را علم محیط نشود به خدای یعنی به تفصیل مقدرات و معلومات او. و نصب او بر تمیز است. وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ، و رویها آن روز خاشع و ذلیل شود خدای تعالی را. و العانی، الاسیر، قال امیة بن الصلیت: ملیک علی عرش السماء مهیمن لعزته تعنو الوجوه و تسجد و مراد به وجوه، اصحاب وجوه است، چنان که گفت: وَجُوهُ یَوْمئِذٍ نَاضِرَةٌ (۲)، و: وَجُوهُ یَوْمئِذٍ بِاسِرَةٍ (۳)، و: وَجُوهُ یَوْمئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۴)، الی آخر الآیات. و تخصیص وجوه برای آن کرد که شریفتر عضوی اوست حواس بر اوست. وَ قَدْ خَاب، خائب و آیس بود آن روز آن کس که حامل ظلم و بیدادی بود یعنی ابلیس که او ظالم بود. و گفتند: به ظلم شرک خواست. ----- (۱). کذا: در آط، آج، لب، مش، آب، آرز: بمرآن (!)، به رغم جستجوی بسیار، اینکه کلمه بر ما روشن نشد. (۲). سورة قیامت (۷۵) آیه ۲۲. (۳). سورة قیامت (۷۵) آیه ۲۴. [.....]

(۴). سورة عبس (۸۰) آیه ۳۸. صفحه: ۱۹۰ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ، آنکه گفت: هر کس که او عمل صالح و کار نیکو کند، وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، «او» حال راست، و او مؤمن باشد. فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا، او نترسد از ظلمی و نقصانی که حق (۱) او را کنند. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، نترسد که از حسنات او چیزی نقصان کنند و یا در سیئاتش بیفزایند. ابو العالیه گفت: گناه دیگری بر او نهند. ضحاک گفت: به گناه دیگری او را نگیرند و عمل او باطل نکنند. و اصل «هضم»، کسر و حطّ باشد، يقال: هضمت حقه، ای حططت عنه، و منه هضم الطعام و امرأة هضم الكشح، ای ضامر البطن. وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ، و همچنین فرو فرستادیم قرآنی عربی به زبانی (۲) عرب و لغت ایشان. وَ صَيَّرْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ، و بگردانیدیم در او انواع وعید، و بیان کردیم تا باشد که اینکه کافران بترسند از عقاب من و احتراز کنند از معاصی. أَوْ يُحَدِّثْ لَهُمْ ذِكْرًا، یا اینکه وعید ایشان را احداث ذکر کرد و به نوبت یاد کردی پدید آرد ایشان را و پندی و عبرتی. قتاده گفت: جَدًّا (۳) و ورعا. فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ، متعالی است خدای تعالی که او پادشاه حق است، و ملک و پادشاهی او حق و صواب است، و هر چه جز آن است باطل است یا باطل شود. وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ، بعضی مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، رسول - علیه السلام - را چون جبریل - علیه السلام - قرآن بر او خواندی، او می خواندی. از (۴) حرص او بر آن، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که، اینکه قرآن بر اصحاب خود مگیر و ایشان را میاموز تا نیک بندانی و تمام بشنوی (۵). و بیان کردیم که واجب نکند که آن را که او از کاری نهی کنند، او آن کار کرده باشد یا آن کار می کند، و مانند اینکه بسیار است، منها قوله: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ (۶) ...، و قوله: ... وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا (۷). و منها ----- (۱). آب: به حق، آرز: محق. (۲). آط: زبانی / زبان. (۳). آج، لب: حدّا. (۴). آب، آج، لب، آرز، مش: بر او خواندی از. (۵). آب، آرز، بشنوی، مش: نشنوی. (۶). سورة احزاب (۳۳) آیه ۱. (۷). سورة دهر (۷۶) آیه ۲۴. صفحه: ۱۹۱ قوله: ... وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ (۱). مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ، پیش از آن که وحی آن به تو گذارند (۲) تمام. وَقِيلَ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا، بگو: بار خدایا؟ مرا علم بیفزای. و نصب او بر

تمیز است. قوله: وَ لَقَدْ عٰهَدْنَا اِلٰى اٰدَمَ مِنْ قَبْلِ، آنکه گفت: ما با آدم عهد کردیم، و اینکه عهد به معنی امر و وصیت است، يقال: عهد الیه اذا اوصی الیه من قبل، ای من قبل هذا، پیش از آن که با اینان عهد و امر و وصیت کردیم. فَنَسِیَ، فراموش کرد، و: بنزدیک بیشتر مفسران آن است که: اینکه نسیان ترک است، چنان که گفت: نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِیَهُمْ «۳»...، ای ترکوا طاعة الله فترك الله ثوابهم. ابن زید گفت: نسیان «۴» است که ضد ذکر باشد. وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا، و ما آدم را بر معصیت عزمی نیافتیم، یعنی غرض او نه مخالف فرمان ما بود، و قتاده گفت: لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا، ای صبرا. و عطیه گفت: حفظا. و عزم، ارادتی باشد متقدم بر فعل برای توطین نفس بر فعل، و یعقوب خواند: من قبل ان نقضی الیک و حیه، به نونی مفتوح، و «یا» ی اول و دوم، منصوب علی اضافه الفعل الی الله تعالی علی لفظ الجمع، پیش از آن که وحی آن به تو گذاریم «۵». و باقی قراء خواندند: مِّنْ قَبْلِ اَنْ يُقْضٰى اِلَيْكَ وَحِیْهِ، علی الفعل المجهول. و رفع «وحیه» باسناد الفعل الیه، پیش از آن که وحیش به تو گذارند «۶». وَ اِذْ قُلْنَا، یاد کن ای محمد چون گفتیم فرشتگان را که سجده کنی آدم را، همه سجده کردند الا ابلیس که او امتناع کرد و سر باز زد. فَقُلْنَا يَا اٰدَمُ، گفتیم ای آدم اینکه دشمن تو است و دشمن جفت تو «۷» حوّا. فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا، نبادا که شما را از بهشت برون آرد، پس آنکه تو رنجور شوی و وجه معیشت تو به کدّ یمین و عرق جبین باشد. سعید جبیر گفت: چون آدم به زمین آمد، دو گاو فرا پیش او کردند تا زمین می کشت و عرق می ریخت و می گفت: [اینکه]

«۸» آن شقاوت است که خدای تعالی ----- (۱). سوره قلم (۶۸) آیه ۴۸. (۲). آط: گزارند. (۳). سوره توبه (۹) آیه ۶۷. (۴). چاپ شعرانی (۷/۴۹۴) آن. (۵). آط: گزاریم. (۶). آط: گزارند، از: وحی آن به تو گذاریم. [.....]

(۷). آب، آز، مش است. (۸). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد. صفحه: ۱۹۲ گفت: فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقٰی، و از روی ظاهر «فتشقیا» بایستی، و در او سه وجه گفتند، یکی آن که: تا با سرهای آیت مطابق آید، دگر: لتغلب المذکر علی المؤنث، سیوم آن که: چون شقاوت را تفسیر به کدّ و رنج کردند مفسران، اینکه رنج بر آدم بود دون حوّا که آدم را کار بایست کردن و به نفقه حوّا قیام کردن. اِنَّ لَکَ، تو را در بهشت اینکه ملک و مُلک است که تا آن جا باشی گرسنه نشوی و برهنه نباشی و در زمین نه چنین باشد که آن جا گاهی سیر باشی و گاه گرسنه و گاه پوشیده باشی و گاه برهنه. وَ اَنَّکَ لَا تَظْمَؤُا فِیْهَا وَلَا تَضْحٰی، نافع و حفص عن عاصم خواندند: اَنَّکَ به کسر همزه علی الاستیناف، و باقی قراء، به فتح آن «۱» عطفنا علی قوله: ان لا تجوع، و تو تشنه نشوی و گرمای آفتاب تو را نرنجانند، يقال: ضحیت للشمس اذا برزت لها، و قال ابن ابی ربیعه: رأی رجلا ایما اذا الشمس عارضت فیضحی و ایما بالعشی فیخصر و قال: قد کنت لی جبلا الود بظله فترکتنی أُمسی باجرد «۲» ضاح فوسوس إلیه الشیطان، ابلیس و سوسه کرد او را و گفت: ای آدم ره نمایم تو را بر درخت جاویدانی «۳» و پادشاهی که کهن «۴» نشود! ابلیس آدم را گفت: احوال تو چون است در بهشت! گفت: همه بهشت مرا مباح است تا هر چه خواهم از او می خورم و آن جا که خواهم می روم جز یک جنس درخت. ابلیس عند آن گفت: هل أدلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی، او گفت: کدام است آن درخت! گفت: اینکه «۵» درخت که تو را از آن منع کرده اند. او گفت: من از اینکه درخت تناول نکنم. او سوگند خورد که: غرض من نصیحت و خیر تو است. او به سوگند آن ملعون مغرور شد و ظن چنان برد که کس سوگند به دروغ نیارد خورد، و آنچه معتمد است در اینکه باب -----

(۱). آب، آز، مش: ان. (۲). آط و همه نسخه بدلها: باجود، ضبط چاپ شعرانی (۷/۴۹۶) که در متن آورده ایم مرجح دانسته شد. (۳). مش: جاودانی. (۴). آب، آز، مش: کم. (۵). آب، آج، لب، آز: آن. صفحه: ۱۹۳ بیان کرده ایم. فَأَكَلَا مِنْهَا، از آن درخت بخوردند. فَبَدَّتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا، عورت ایشان ظاهر شد، بادی در آمد و حله از تن ایشان بر بود، و بادی در آمد و تاج از سر ایشان بر بود. وَ طَفِقَا، بایستادند و برگ اشجار بهشت بر هم می دوختند تا از او عورت پوشی ساختند، يقال: طفق يفعل کذا و اخذ يفعل کذا، بمعنی واحد. عَلِيَهُمَا، ای علی انفسهما و سوءاتهما. مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ، گفتند: برگ انجیر بود. وَ

عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى، و آدم عاصی شد و غاوی. اگر گویند: نه شما بر پیغامبران صغیره و کبیره روا نمی‌داری، چون است که خدای تعالی عصیان و غوایت به آدم حوالت می‌کند! جواب گوییم: عصیان، مخالفت امر با ارادت باشد، و امر و ارادت از حکیم تعلق دارد هم به واجب و هم به مندوب، چون به ادله عقل بدناستیم^(۱) که مخالفت امر واجب بر آدم روا نباشد، لابد حمل باید کرد بر مخالفت امر مندوب. اگر گویند: بر اینکه^(۲) قاعده لازم آید که پیغامبران خدای همیشه عاصی باشند، چه ایشان خالی نباشند از ترک مندوبات، گوییم: اینکه اطلاق نکنیم در حق پیغامبران، چه اینکه لفظ به عرف مخصوص شده است به فاعل قبیح و تارک واجب، و از اینکه جاست که اسم ذم است اما مقید روا داریم، گوییم: اگر مراد به معصیت ایشان ترک مندوب است آری، و اگر فعل قبیح یا ترک واجب است، نه. و اما قوله: فَغَوَى، ای خاب، برای آن که «غی» در کلام عرب به معنی خبیث آمده است [

«۳»، قال الشاعر - شعر: فمن یلق خیرا یحمد الناس امره و من یغو لا یعدم علی الغی لاثما شاعر می‌گوید: هر که او خیری بیند، یعنی هر که او مالی دارد مردمان او را حمد کنند و کار او پسندیده دارند و اگر چه نباشد، و آن که او غاوی باشد - یعنی خایب - و نوید از مال و درویش باشد، مادام او را ملامت کننده باشند، و مانند اینکه بیت در معنی قول قطامی است که می‌گوید - شعر: -----
----- (۱). آج، لب: ندانستیم. (۲). آج، لب: آن. (۳). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط،

افزوده شد. صفحه: ۱۹۴ و الناس من یلق خیرا قائلون له ما تشتهی و لأم المخطیء الهبل و در اینکه [بیت]

«۱» مخطی به جای غاوی است در بیت اول. ثم اجتباه ربه، آنکه خدای تعالی او را برگزید. فتاب علیه و هدی، و توبه او قبول کرد و او را هدایت داد. اگر گویند: چون آدم گناهی نکرد نزدیک شما، چرا توبه کرد! و خدای چگونه گفت من توبه او قبول کردم! جواب گوییم: [توبه]

«۲» نزدیک ما طاعتی است از طاعات، حظ او حصول ثواب بود بر او، و او را اثری نیست در اسقاط عقاب چه قول به اینکه احباط باشد، و اسقاط عقاب خدای کند - جل جلاله - عند توبه به تفضل، پس بر اینکه قاعده معنی قبول توبه ضمان ثواب باشد بر آن، و توبه پیغامبران - علیهم السلام - بر سیل خشوع و خضوع و اخبات و انقطاع با خدای باشد، و غرض از او تحصیل ثواب. و قوله: وَ هَدَى، اینکه هدایت به معنی لطف باشد، كقوله تعالی: وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى^(۳). قال اهبطا منها جمیعاً، خطاب است با آدم و ابلیس، گفت: هر دو به زمین شوی بهری دشمن بهری، و جمیعاً، نصب بر حال است، و قوله: بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، هم در جای حال است، و التقدير: متعادين متباغضين. فَأَمَّا يَا أَيَّتُكُم مِّنِّي هُدًى، اگر به شما آید از من هدی، یعنی بیان، از کتاب و رسول و ادله و معجزات، هر که تبع او کند^(۴) او ضال نبود در دنیا و شقی نباشد در قیامت. اگر گویند: چون ایشان معصیتی نکردند، چرا ایشان را از بهشت بیرون کرد! جواب گوییم: اخراج از بهشت عقوبت نباشد، چه عقاب مضرّتی باشد مستحقّ مقرون به استخفاف و اهانت و فوت منافع از عقاب نباشد، چه اگر چنین بودی انبیا و اولیا همیشه معاقب بودندی^(۵) عاجلا - و آجلا، پس اخراج ایشان از بهشت و اهباط ایشان به زمین بر سیل مصلحت بود، و آنچه تعلق به مصلحت دارد به اوقات و اشخاص و اسباب بگردد، تا تناول درخت نکرده بودند مصلحت ایشان در تکلیف آن ----- (۲ - ۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد. (۳). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۷. (۴). آط، آب، آج، لب، آز: هر که او تبع آن باشد. (۵).

همه نسخه بدلها چه در مقدور منافع را نهایی نیست که به ایشان توان رسانیدن. [.....]

صفحه: ۱۹۵ بود که آن جا باشند، و چون تناول کردند مصلحت بگردید و صلاح آن بود که تکلیف ایشان در زمین باشد، و خدای تعالی آدم را برای زمین آفرید، الا تری الی قوله: ... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^(۱). قوله تعالی: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي، هر که اعراض کند و برگردد از ذکر من، در اینکه ذکر خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد توحید است، و بعضی گفتند: مراد قرآن است. و معنی «اعراض» عدول است از ایمان به قرآن و نظر در دلایل و بینات او. فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا، [ای ضیقاً]

«۲» او را معیشتی باشد تنگ و سخت، یقال: منزل ضنک و عیش ضنک، ای ضیق. و واحد و جمع و تشبیه و مذکر و مؤنث در او به

یک لفظ باشد، گویند: برای آن [که]

«۳» لفظ او لفظ مصدر است، برای اینکه گفت «ضنک»، و نگفت: «ضنکه». و مفسران در «معیشة ضنک» خلاف کردند، ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که او گفت در تفسیر اینکه آیت که: مراد به معیشت ضنک، عذاب گور است. عبد الله عباس گفت: شقاوت است. مجاهد گفت: تنگی است. حسن و ابن زید گفتند: زقوم و غسلین و ضریع است. قتاده گفت: یعنی فی النار، اینکه معیشت ضنک او را در دوزخ باشد. ضحاک گفت: کسبی پلید است. عکرمه گفت: حرام است. عبد الله عباس گفت: هر آن مالی که من به بنده‌ای از بندگان خود دهم، اگر اندک باشد اگر بسیار، مرا در آن خیری نباشد آن معیشت ضنک بود، گفت: معنی آیت نه آن است که هر کس که از ذکر خدای و ره حق عدول کند، معیشت و روزی بر او تنگ باشد که ما بسیار کافران را می‌بینیم که [۲۳- ر]

معیشت بر ایشان فراختر است از آن که بر مؤمنان، و انما معنی آیت آن است که: آنان که به قیامت ایمان ندارند و خدای را ندانند هر خرجی و نفقتی که کنند غرامت شناسند برای آن که بر آن ثوابی نبینند و آن را عوضی طمع ندارند، و گمان ایشان به خدای بد باشد، بر ایشان سخت آید آن خرج و نفقه کردن، تلک «۴» المعیشت الضنک. ----- (۱).

سوره بقره (۲) آیه ۳۰. (۳-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها: فتلک. صفحه: ۱۹۶ و ابو سعید خدری گفت: اینکه معیشت ضنک بر او در گور بود که گور بر او تنگ شود چنان که استخوانهای پهلویش «۱» به یکدیگر گذر کند. و بر او مسلط کنند در گور نود و نه اژدها را که هر یک را هفت سر باشد تا او را می‌درند و گوشت او می‌خورند تا به روز قیامت، و اگر یک مار از آن ماران یک دم در زمین دمنده «۲» هرگز زمین نبات نرویند «۳». مقاتل گفت: معیشتش بد باشد برای آن که صرف مال بود بر معصیت. سعید جبیر گفت: قناعت از او بستانند تا سیر نشود. وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ اَعْمٰی، و روز قیامت او را حشر کنیم نابینا. بعضی گفتند: اعمی البصر، به چشم نابینا باشد، و اینکه ظاهر آیت است و قول عبد الله عباس است. مجاهد گفت: اعمی عن الحیة، نابینا باشد از حجت، حجتی نتواند آوردن. بعضی «۴» گفتند: اعمی عن الخیر، و الثواب، نابینا باشد از خیر و طریق ثواب، یعنی به هیچ خیر نرسد. قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی، او گوید: بار خدای من؟ چرا مرا نابینا زنده کردی و من در دنیا بینا بودم! گوید او را: كَذٰلِکَ اَتٰتِکَ اٰیٰتُنَا، چنان که آیات ما به تو آمد تو آن را فراموش کردی، امروز تو را فراموش کردند. و مراد به اینکه نسیان ترک است، یعنی تو آیات من رها کردی و ایمان نیوردی به آن، امروز تو را رها کردند از ثواب. قوله: وَ قَدْ کُنْتَ بَصِیْرًا، دلیل آن می‌کند که «عمی» آفت چشم است. مجاهد گفت: من بنزدیک خود بصیر بودم به حجت خود، آن شبهت که پنداشتم که حجت است. وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی مَنْ اَسْرَفَ، و همچنین جزا و پاداشت دهیم آنان را که اسراف کرده باشند و تعدی کرده و پای از حد خود بنهاده. وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِآیٰتِ رَبِّهِ، و ایمان نیارد به آیات خدای. وَ لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَشَدُّ، و عذاب آخرت سخت تر «۵» و پاینده تر باشد، اینکه دلیل آن می‌کند که اینکه عذاب گور است یا عذابی که در دنیا باشد از شقاوت و خرج معصیت و اعتقاد غرامت در خرج و نفقه «۶». ----- (۱). آط، آج، لب: پهلوهاش. (۲).

همه نسخه بدلها: دمد. (۳). همه نسخه بدلها: در زمین نبات نروید. (۴). همه نسخه بدلها دگر. (۵). آط: سخر. (۶). آط: تفقد. صفحه: ۱۹۷ قوله تعالی: اَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ، قریش به تجارت به شام رفتندی و ایشان را گذر بر منازل عاد و ثمود بودی، خدای تعالی گفت: هدایت نداد ایشان را و ره نمود و لطف نشد که ما چند هلاک کردیم از قرون و امم، و قوله: وَ کَمْ اَهْلٰکْنَا، در جای فاعل افتاد، و التقدير: افلم یهد لهم کثرة «۱» ما اهلکنا. و «کم» در محل نصب است به اهلکنا، آنگه فعل و مفعول به یک جای در موضع رفع اند لوقوعه موقع الفاعل علی ما یبینا. یَمْشُونَ فِی مَسٰکِنِهِمْ، ایشان می‌روند در منازل و مساکن و سراهای ایشان، و اطلال و آثار آن می‌بینند. اِنَّ فِی ذٰلِکَ، در اینکه، آیاتی و عبرتی است و ادله خداوندان عقلها را. و نهی، جمع نهیه باشد که فعل در جمع فعله قیاسی مطلق باشد. وَ لَوْ لَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ، و اگر نه سخنی است صادر و سابق گشته از خدای تعالی در تأخر «۲» عذاب ایشان

و تسمیه آجال ایشان برای بلاغ حجت را، و أَجَلٌ مُّسَمًّى، اوقات هلاک ایشان و مقدار اعمار ایشان. و گفتند: مراد به أَجَلٌ مُّسَمًّى، قیامت است، و در آیت تقدیم و تأخیری است، و تقدیر آن است: و لو لا کلمة سبقت من ربک و اجل مسمی. لکان لزاماً، ای لکان العذاب (۳) و الهلاک لهم لازماً، عذاب لازم بودی بر ایشان چنان که بر امت سلف. و گفتند، معنی آن است: لکان لزاماً (۴)، ای یلزم کل انسان طائره فی عنقه، هر کسی را جزای کرده خود بدادندی و موجب عمل خود الزام کردندی. قول اول اختیار زجاج است، و قول دوم اختیار ابو عبیده. فاصبر علی ما یقولون، صبر کن بر آنچه می گویند، و تسبیح کن به حمد و شکر خدای تعالی. قبل طلوع الشمس، پیش آن که آفتاب برآید. یعنی نماز بامداد (۵)، و پیش آن که آفتاب فرو شود- یعنی نماز دیگر. و من آتاء اللیل فسبیح، و از ساعات شب، یعنی نماز (۶) خفتن. و اطراف النهار، کناره‌های [۲۳- پ]

روز یعنی نماز پیشین، اینکه قول قتاده است، گفت: خدای تعالی در اینکه آیت مکلفان را امر کرد به پنج نماز. و آتاء اللیل، ساعاته، واحداها انی و انی (۷) و انی، قال السیعدی: ----- (۱). آج، لب: کثیره. (۲). همه نسخه بدلها: تأخیر. (۳). آج، لب، آز: العقاب. (۴). آج، لب: لکان العقاب الزاما. (۵). همه نسخه بدلها و قبل غروبها [.....]

(۶). همه نسخه بدلها شام و. (۷). اساس کاوانی، با توجه به معنی و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۱۹۸ حلو و مر کعطف (۱) القدح مرّته بكل انی قضاة (۲) اللیل ینتعل لعلک ترضی، تا باشد که راضی شوی. کسائی خواند و ابو بکر عن عاصم: لعلک ترضی، من الارضاء، تا باشد که تو را خشنود کنند. قوله: آتاء اللیل و اطراف النهار، آتاء و اطراف، جمع است و اضافت ایشان با واحد (۳). در او چند قول گفتند، یکی آن که: اراد طرف کل نهار، پس (۴) نهار جنس است در جای جمع، دگر بمنزلت آن است که گفت: فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا (۵) ...، و اینکه قول ضعیف است. قوله: وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ، خطاب است با رسول- علیه السلام- و مراد جمله مکلفان، گفت: چشم مکش به آنچه ما داده‌ایم اینکه کافران را و ممتّع کرده‌ایم ایشان را به آن. أزواجاً، ای اصنافاً و اشکالاً. و نصب او بر مفعول اول است از متّعنا، و به در جای مفعول دوم (۶) است، يقال: متّع فلانا بكذا، و معنی آیت آن که: چشم به آن مکش که من اینکه اصناف و انواع کفار را داده‌ام از حطام. زهرة الحیاة الدنیا، نصب او روا بود که بر مفعول له باشد، و المعنی لزینة الحیوة الدنیا، و روا بود که بدل از محل جار و مجرور که مفعول دوم متّعنا است، برای آن که محل به نصب است، تقدیر آن که: الی ما متّعنا به من زهرة الحیوة الدنیا، و روا بود که حال بود از به، ای فی حال [کون]

(۷) الممتّع به زهرة الحیوة الدنیا، و روا بود که بر فعلی مقدر بود، و تقدیر آن که: اعنی زهرة الحیوة الدنیا. و زهره و نور شکوفه باشد، مراد انواع نعمت و ملاحی و ملاذ است، و معنی آن که رسول- علیه السلام- گفت: لا تنظروا الی من هو فوقکم و انظروا الی من هو اسفل منکم فانه اجدر أن لا تزدروا نعمة الله علیکم، گفت: در آن کس منگرید که بالای شما باشد (۸)، در آن نگرید که فرود شما باشد که آن اولیتر بود که نعمت خدای بر خود حقیر نداری، و اینکه معنی شاعری پارسی در بیتی چند گفته ----- (۱). اساس: کعصف، آط، آب، آج، لب: کضعف، به قیاس با چاپ شعرانی (۷/ ۵۰۰) و مآخذ شعر و لغت، تصحیح شد. (۲). اساس و دیگر نسخه بدلها: خداه، به قیاس با چاپ شعرانی (۷/ ۵۰۰) و مآخذ شعر و لغت، تصحیح شد. (۳). آب، آز درست نیست و. (۴). اساس: من، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها آنچه در متن آورده‌ایم مرجح دانسته شد. (۵). سوره تحریم (۶۶) آیه ۴. (۶). آز: دویم. (۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها به نعمت. صفحه: ۱۹۹ است، و نکو گفته است- شعر: زمانه پندی آزاده (۱) وار داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است زبان ببند مرا گفت و چشم دل بگشای که را زبان نه به بند است پای با بند (۲) است بدان کسی که فزون از تو، آرزو چه کنی بدان نگر که به حال تو آرزومند است ابو رافع گفت، سبب نزول آیت آن بود که: رسول- علیه السلام- مرا بنزدیک جهودی فرستاد و از او قرضی خواست، گفت: جز به رهن (۳) ندهم. رسول را- علیه السلام- سخت آمد، خدای تعالی به تسلیت رسول اینکه آیت فرستاد. و یعقوب خواند: زهرة الحیاة الدنیا، به فتح «ها»، و باقی قراء به سکون «ها»، و هما لغتان مثل: جهره و جهره، و نهر و نهر، و شعر و شعر.

لِنَفْتِيَهُمْ فِيهِ، تا ایشان را در آن امتحان و اختبار کنیم، و ضمیر راجع باشد با «ما». وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى، و روزی خدای تو، یعنی روزی که خدای داد تو را بهتر است و باقیتر. وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ، و اهلت را نماز فرمای، یعنی اهل البیت و زیر دستانت را و قوم و امتت را. وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا، و تو بر آن صبر کن، یعنی بر نماز و «۴» مداومت و اقامت آن به اوقات و شرایطش. لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا، ما از تو روزی نمی‌خواهیم، تو را روزی ما دهیم. وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى، عاقبت پرهیزگاران «۵» راست که مآل آن با ثواب بود. وَ قَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ، گفتند اینکه کافران: لَوْ لَا ای هلا چرا آیتی به ما نیارد محمّد آیتی و معجزه‌ای از خدایش. أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ، نیامد به ایشان بینه و بیان و آیات و آنچه در کتابهای اول است! در معنی او دو قول گفتند، یکی آن که: ایشان می‌گویند چرا آیتی و معجزه‌ای نیارد «۶»، اینکه نه آیت و معجزه‌ای باشد که من خبر دهم «۷» از آنچه در کتب اوایل است از تورات و انجیل و صحف آن نادیده و ناخوانده و ناشنیده و اخباری که چون بنگرند مخبر مطابق خبر بود در اینکه کتابها اینکه نه آیت باشد! و قولی دگر آن است که: أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ، نه به ایشان [آمد]

«۸» آیات و بینات کتب اوایل، و ----- (۱). آج، لب: آزاد. (۲). همه نسخه بدلها: در بند. (۳). همه نسخه بدلها قرض. (۴). همه نسخه بدلها بر. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها: پرهیزگاری. (۶). همه نسخه بدلها: بنیارد. (۷). همه نسخه بدلها ایشان را. (۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد. صفحه: ۲۰۰ ایشان به آن نگریدند و ایمان نیاوردند! اگر اینکه آیات که ایشان اقتراح کردند بیاریم ایمان نیارند. آنکه ایشان را عذاب آید چنان که امت اول را [۲۴-ر]

. اهل بصره و نافع و حفص و ابو جعفر خواندند: أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ، به «تا» لتأنيث «۱» البینه، و باقی قراء به «یا» لتقدم الفعل و حمل البینه علی معنی البیان- چنان که در نظایر او رفته است. وَ لَوْ أَنَا أَهْلُكُنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ، و اگر ما ایشان را بهلاک کرده بودمانی به عذاب، یعنی به نوعی عذاب پیش از اینکه، یعنی پیش از آمدن تو. لَقَالُوا، گفتندی: لَوْ لَا «۲» فَنَنْبِئُ آيَاتِكَ، تا ما متابعت آیات تو کردمانی «۳». و نصب او بر جواب استفهام است به «فا». مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى، «ان»، مع الفعل در تأویل مصدر است، یعنی من قبل الذلّ و الخزی، پیش از آن که ذلیل شویم و هالک. قُلْ، بگو ای محمّد! كَلِّمْ مَثْرَبِصًّا، هر یکی از ما هر دو گروه مَثْرَبِصِّ و چشم برنهاده است، انتظار چیزی می‌کند، ما انتظار فتح و ظفر و نصرت می‌کنیم از قبل خدای تعالی، و شما انتظار مرگ ما می‌کنی. فَتَرْبِّصُوا، انتظار کنی، صورت امر است و مراد تهدید و تفریع. فَسَيَتَعَلَّمُونَ، که فردای قیامت بداننی که کیست که خداوند ره راست است، و کیست که مهتدی و راه یافته است و بر ره حق و صواب است، ما یا شما! و در آیات دلیل است بر وجوب لطف، اعنی فی قوله: لَوْ لَا- يَأْتِينَا، و: لَوْ لَا- أَرْسَلَتْ إِلَيْنَا رَسُولًا، برای آن که در او حجّت است و اگر در او حجّت نبودی جاری مجرای آن بودی که یکی از ما گفتم دیگری را: هَلَا فَعَلْتَ بِنَا مَا لَا نَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ لَا نَفْعَ لَنَا فِيهِ، و اینکه کلامی لغو و ملامتی محال باشد برای آن که در او حجّتی نباشد. و قوله: مَنْ أَصْحَابِ الصُّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى، «من»، در هر دو جای اگر بر موصول «۴» حمل کنند، یعنی «۵» الَّذِي محلّ او نصب باشد [به]

«۶» فَسَيَتَعَلَّمُونَ «۷»، و اگر بر استفهام حمل کنند محلّ او رفع باشد- و الله اعلم. -----

(۱). آط، آب، آز: به تالی تأنيث، آج، لب: به تا در تأنيث. (۲). همه نسخه بدلها ای هلا. (۳). آط، آب، آج، لب: کردیمی. (۴). همه نسخه بدلها: موصول. (۵). همه نسخه بدلها: به معنی. (۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز آب و آز: سيعلمون. صفحه: ۲۰۱

سورة الانبياء - عليهم السلام

بدان که اینکه سورت مکی است در قول قتاده و مجاهد، و صد و دوازده آیت است به عدد کوفیان، و یازده به عدد بصریان و

مدیان، و هزار و صد و شست «۱» و هشت «۲» کلمه است، و چهار هزار و هشتصد «۳» و نود «۴» حرف است. زرّ بن حبیش روایت کند از ابی کعب از رسول-صلی الله علیه و علی آله- که گفت: هر که «۵» سورة الانبیاء بخواند، خدای تعالی روز قیامت شمار او آسان کند، و هر پیغامبر که در قرآن ذکر ایشان است بر او سلام کنند و دست در دست او نهند.

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۱ تا ۲۴]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِیْ غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ (۱) مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ اِلَّا اسْتَمَعُوْهُ وَ هُمْ یَلْعَبُوْنَ (۲) لَاهِبَةً قُلُوْبُهُمْ وَ اسْرَوْا النَّجْوٰی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا هَلْ هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ اَفْتَاتُوْنَ السَّحَرٰ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُوْنَ (۳) قَالَ رَبِّیْ یَعْلَمُ الْقَوْلَ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ (۴) بَلْ قَالُوْا اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلِیَاْتِنَا بِآیَةٍ کَمَا اُرْسِلُ الْاَوَّلُوْنَ (۵) مَا اَمَنْتَ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرِیْبٍ اَهْلَکْنَا هَا اَفْهَمْ یُؤْمِنُوْنَ (۶) وَ مَا اُرْسَلْنَا قَبْلَکَ اِلَّا رِجَالًا نُوْحِیْ اِلَیْهِمْ فَسَلُّوْا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ (۷) وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا یَأْکُلُوْنَ الطَّعَامَ وَ مَا کَانُوْا خَالِدِیْنَ (۸) ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَاَنْجَبْنَاهُمْ وَ مَنْ نَشَاءُ وَ اَهْلَکْنَا الْمُسْرِفِیْنَ (۹) لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَیْکُمْ کِتٰبًا فِیْهِ ذِکْرُکُمْ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ (۱۰) وَ کَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرِیْبٍ کَانَتْ ظَالِمَةً وَ اَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا اٰخَرِیْنَ (۱۱) فَلَمَّا اَحْسَوْا بِاَسْنَانَا اِذَا هُمْ مِنْهَا یَرْکُضُوْنَ (۱۲) لَا تَرْکُضُوْا وَ اَرْجِعُوْا اِلَیْ مَا اُتْرِفْتُمْ فِیْهِ وَ مَسٰکِنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْئَلُوْنَ (۱۳) قَالُوْا یٰ وٰلِیْنَا اِنَّا کُنَّا ظَالِمِیْنَ (۱۴) فَمَا زَالَتْ تِلْکَ دَعْوَاهُمْ حَتّٰی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیْدًا خَامِدِیْنَ (۱۵) وَ مَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا لِاعِیْنٍ (۱۶) لَوْ اَرَدْنَا اَنْ نَّتَّخِذَ لَهَا لَتْخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا اِنْ کُنَّا فَاعِلِیْنَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْبٰطِلِ فِیْدَمْعُهُ فَاِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَکُمْ الْوَلِیُّ مِمَّا تَصِفُوْنَ (۱۸) وَ لَهٗ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهٗ لَا یَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِهٖ وَ لَا یَسْتَحِیْرُوْنَ (۱۹) یَسِیْرٌ یَّجُوْنَ اللَّیْلِ وَ النَّهَارَ لَا یَفْتُرُوْنَ (۲۰) اَمْ اتَّخَذُوْا اِلٰهَةً مِنَ الْاَرْضِ هُمْ یُسْئَلُوْنَ (۲۱) لَوْ کَانَ فِیْهِمَا اِلٰهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحٰنَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُوْنَ (۲۲) لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُوْنَ (۲۳) اَمْ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِهٖ اِلٰهَةً قُلْ هَاتُوْا بُرْهٰنَکُمْ هٰذَا ذِکْرٌ مِنْ مَعِیْ وَ ذِکْرٌ مِنْ قَبْلِیْ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ الْحَقَّ فَهَمْ مُّعْرِضُونَ (۲۴)

[ترجمه]

به نام خدای روزی دهنده رحمت کننده «۶» نزدیک آمد مردمان را شمارشان، و ایشان در غفلت «۷» بر می گردند. نیامد به ایشان از قرآن از خدایشان محدث «۸» الا می شنوند آن را و بازی می کنند [۲۴-پ]

..... (۱). آ: شصت. (۲). آط، آج، لب: هزار و صد و هشت. (۳). آط: هشتصت. [.....]

(۴). آ: نوزده. (۵). همه نسخه بدلها او. (۶). آ: لب: بخشاینده مهربان. (۷). آط، آ: لب: بنا گاهی، آج، لب: بی خبری. (۸). آط: آفریده. صفحه: ۲۰۲ بازی کننده دلهاشان و پنهان داشتند راز را آنان که بیداد کردند، هست اینکه الا آدمی همچون شما! می کنی «۱» جادوی و شما می بینی! «۲» گفت «۳» خدای من داند گفتار در آسمان و زمین و او شنوا و داناست. بل گفتند آمیخته خوابهاست، بل او بافته است، بل او شاعر است، گویار به ما حجتی چنان که فرستادند پیشینگان «۴». ایمان نیامد پیش ایشان از دهی که ما هلاک کردیم آن را، ایشان ایمان خواهند آوردن! [۲۵-ر]

و نفرستادیم پیش «۵» تو مگر مردانی که وحی گردید به ایشان، بررسی از اهل علم اگر شما ندانی. و نکردیم ایشان را تنی که

نخورد (۶) طعام و نبودند همیشه (۷). پس براست کردیم ایشان را نوید، و برهانیدیم ایشان را و آن را که ما خواهیم، و هلاک کردیم اسراف کنندگان را. بفرستادیم (۸) به شما کتابی که در او شرف شماسست، خرد نداری! و بس که -----
 ----- (۱). آج، لب: قبول مکنید، چاپ شعرانی (۲/۸): می آیند سحر را. (۲). اساس: قل، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۳). اساس: بگو: با توجه به ضبط نسخه اساس، از آج آورده شد. (۴). آط را. (۵). آج، لب از. (۶). آط، آب: نخوردند: آج، لب: نخوردند. (۷). آج، لب: جاوید. (۸). آط، آب، آج، لب: فرو فرستادیم. صفحه: ۲۰۳ بشکستیم از دهی که ظالم بودند، و بیافریدیم پس از آن گروهی دیگر را. چون بدیدند عذاب ما که دیدی (۱) ایشان از آن جا می تاختند (۲). متازی و باز شوی با آنچه شما را رها کردند (۳) در آن و جایهای شما تا همانا شما [را]

(۴) پرسند. گفتند: وای (۵) ما؟ بودیم ستمکاره (۶). زایل نباشد اینکه گفتار دعوی ایشان تا کنیم ایشان را در و ده (۷) مرده. و نیافریدیم آسمان و زمین و آنچه میان هر دو است بازی کننده (۸). اگر خواستمانی (۹) که گیریم بازی بگرفتمانی آن را از نزدیک خود اگر کردمانی. بل بیفکنیم حق را بر باطل تا مغز بر آرد از او که بینی آن نیست شده باشد، و شما راست وای از آنچه وصف می کنی. و او راست هر که در آسمانها و زمین است و آنان که نزدیک (۱۰) اویند نمایند بزرگی از پرستش او و خسته نشوند. [۲۶-
 ر]

تسبیح می کنند شب و روز و سست نشوند (۱۱). ----- (۱). آب: که ناگاه. [.....]
 (۲). آج، لب: می گریختند. (۳). کذا در اساس، آج، لب: مترف بوده اید. (۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد. (۵). آط: ای فای. (۶). آط، آب، آج، لب: ستمکاران. (۷). آب، آط: درویده. (۹). آط، آب، آج، لب: خواستیمی. (۸). آط، آب، آج، لب: است بازی. (۱۱). آج، لب: و روز ساکن نمی شوند. (۱۰). آط، آب: بر، آج، لب: نزد. صفحه: ۲۰۴ یا بگرفتند خدایانی از زمین ایشان زنده می کنند. اگر بود در آسمان و زمین خدایانی الا خدای، تباہ شدند، منزّه است خدای، خداوند عرش از آنچه وصف کنند. نپرسند او را از آنچه کند و ایشان را پرسند. یا بگرفتند از فرود او خدایانی، بگو بیاری حجت شما، اینکه قرآن ذکر آن است که با من اند و ذکر آنان که پیش من بودند، بل بیشترین ایشان نمی دانند حق (۱)، ایشان برگردند (۲). قوله تعالی: اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ، قدیم - جل جلاله - در اینکه آیت وعظ فرمود و تذکیر قیامت مکلفان را، گفت: نزدیک آمد وقت حساب مردمان یعنی قیامت که به قیامت شمار خلقان کنند، و مثله قوله: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ (۳)، و «قرب» قلت ما بین الشیئین باشد از مدت یا مسافت یا فاصله، از اینکه کار (۴) در مکان و زمان و حال استعمال کنند، و گفته اند: کل ما هو آت قریب، و از اینکه بلیغتر: کل ما هو آت آت، هر چه آمدنی است [نزدیک بود یعنی لا محال باشد، و هر چه آمدنی است آمده است]

(۵)، یعنی به حکم (۶) آمده است. راوی خبر گوید که: قس بن ساعده را دیدم در سوق عکاظ بر شتری نشسته و مردم را [۲۶-پ] وعظ می کرد و می گفت: ائها الناس الا (۷) ان من عاش مات و من مات فات و کل ما هو آت آت، هر که زنده است بمیرد، و هر که مرد فایت شد، و هر چه آمدنی است آمده است، یعنی به حکم آمده است. و قوله: حِسَابُهُمْ، حساب به دو -----
 ----- (۱). آج، لب را. (۲). آط: برگردیده اند، آب: برگردنده اند. (۳). سوره قمر (۵۴) آیه ۱. (۴). آط، آب، آج، لب، آز را. [.....]

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۶). آج، لب: بهم. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. صفحه: ۲۰۵ معنی آمد (۱): به معنی محاسبت چه فعال در مصدر فاعل قیاسی مطرد است، و به معنی محسوب کالکتاب به معنی المکتوب. وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ (۲)، و ایشان در غفلت و بناگاهی اعراض می کنند از آن و عدول می نمایند و از آن بر می گردند. ما یأتیهم، نیاید به ایشان من ذکر، از یاد کردی، یعنی کتابی، و مراد قرآن است باتفاق. من ربهم، از خدایشان. مُحَدَّثٌ، نو، الا و ایشان آن می شنوند و بازی می کنند. «واو» هم حال

راست، و «ما» نفی راست، و مراد به ذکر قرآن است بلاخلاف از (۳) میان مفسران، و در آیت دلیل است بر حدوث قرآن برای آن که اسم محدث بر او اجرا کرد بر اطلاق، و محدث نقیض قدیم باشد، اگر قرآن قدیم بودی و خدای گفتی محدث است، دروغ بودی. اما قول بعضی اشاعره که گفتند: مراد به «ذکر»، محمد است از روی تعصب، سماع (۴)، ذکر ایشان اعنی گوش دل ایشان از قرینه اینکه استماع که در آیت است غافل شده است که چنان که ایشان إلاً استمعوه و هم یلعنونه، بودند، اینان به یک بار لم یستمعوا هذا الاستماع، گوش با اینکه کلمه نداشتند که قرینه اینکه ذکر است، و اندیشه نکردند که پیغامبر مسموع نباشد، کلام مسموع باشد، و لکن آن که خدای نامحسوس را مرئی گوید و از نامعقولی اینکه مقالت اندیشه نکند عجب نباشد که پیغامبر مرئی را مسموع گوید. اگر گویند: مراد آن است که از او می‌شنوند، گوئیم: اگر چنین بودی إلاً استمعوا منه بودی، برای آن که کلام عرب اینکه است: سمعت الکلام و استمعت الکلام من فلان (۵)، یا: الیه یقال استمعت الی فلان. قوله: وَ هُمْ یَلْعَنُونَ، در محل حال است، التقدير لاعین. لاهیه قلوبهم، دل‌های ایشان مشغول به لهو و طرب (۶)، و نصب او هم بر حال است، و عرب گوید: الصیفه اذا تقدمت علی الموصوف انتصبت علی الحال، نحو قول الشاعر: عزة موحشا طلل قدیم

— (۱). همه نسخه بدلها، بجز مش: آید. (۲). آط «او» حال راست. (۳). آج، لب: در. (۴). آز: سمع. (۵). آج، لب الیه. (۶). همه نسخه بدلها: بطر. صفحه: ۲۰۶ ای، طلل قدیم موحش (۱)، و قال آخر: لمیه موحشا طلل یلوح كأنه خلل و اینکه مثال نیک (۲) نیست که آوردند اینکه جا برای آن که در هر دو بیت صفت و موصوف هر دو نکره‌اند، به صفت نشاید. و در آیت، قلوبهم معرفه است جز حال را نشاید، اگر مقدم بود و اگر مؤخر، و اگر تأخیر کنی گویی: قلوبهم لاهیه مبتدا و خبر باشد، پس بیتها بر وزن (۳) آیت نیست. وَ اسِرُّوا النَّجْوَى، و پنهان با یکدیگر گویند (۴). پس گفتند: هیل هذا إلاً بشرٌ مثلكم، اینکه محمّد هست جز یکی از شما آدمی (۵) همچون شما! و نحویان در وجه ضمیر جمع که در پیش فاعل افتاد خلاف کردند. و بر قیاس کلام ایشان، «و اسر» بایست برای آن که فعل مسند یا با ضمیر تواند بودن یا با اسم ظاهر (۶)، چون با ضمیر اسناد کردند با ظاهر نتوان کردن. فزاء گفت: «الذین» در محل جز است علی بدل الناس او صفته، كأنه قال: اقترب للناس الذین ظلموا، ای للناس الظالمین حسابهم، و در اینکه وجه بعدی است لبعدهما بین البدل و المبدل عنه. و بعضی دگر گفتند: بدل ضمیر است که «او» است فی قوله: وَ اسِرُّوا، چنان که گفت: ثمّ عَمُوا وَ صَمُّوا کثیرٌ منهم (۷) ...، و اینکه وجهی قریب است. کسائی گفت: در کلام تقدیم و تأخیری است، و تقدیر آن است. الذین ظلموا اسرّوا النجوى. و وجهی دگر آن است که: خبر مبتدای محذوف است، و التقدير: هم الذین ظلموا. و وجهی دگر آن است که: اینکه بر لغت آنان است از عرب که گفتند: اکلونی البراغیث، قال شاعرهم: بک نال التّصال دون المساعی و اهتدین النبال للاغراض

آز: نیکو. (۳). اساس: برون خوانده می‌شود، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۴). آط، آج، لب: به سر گفتن، آب، آز: به سر گفتند. (۵). آط، آب، آج، لب: آدمی. [.....]

(۷). سوره مائده (۵) آیه ۷۱. (۶). همه نسخه بدلها تواند بود. صفحه: ۲۰۷ و وجه نکوتر در آیت آن است که علی جواب السائل (۱) است كأنه لما قال: وَ اسِرُّوا النَّجْوَى، قال قائل منهم قال الذین ظلموا، و اینکه قول قریب است به قول آن که بدل گفت، بدل البعض من الكل باشد، و قوله: هَلْ هَذَا إلاً بشرٌ مثلكم محل او نصب است به وقوع الفعل علیه، آنچه ایشان به سر گفتند اینکه بود، و اینکه بدل نجوی است بدل الكل من الكل [۲۷-ر]

صورت استفهام است و مراد جحد، یعنی ما هذا إلاً بشر مثلكم، اینکه محمّد نیست إلاً آدمی چون شما. أفتیأتون السحر و أنتم تبصرون، انه سحر یسحر، و جادوی می‌شوی و به آن می‌گروی و می‌بینی که آن سحر است. قال (۲)، بگو (۳) یا محمّد؟ کوفیان خواندند مگر بو بکر و خلف: قال، علی الخبر، و باقی قراء (۴) خواندند علی الامر. رَبِّی یَعْلَمُ الْقَوْلَ فِی السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، بگو اینکه کافران را که اینکه حدیث با یکدیگر به راز می‌گویند که، خدای تعالی داند آنچه در آسمان و زمین گویند، نه (۵) شما به راز

گویی او نداند، یا بر او پوشیده شود؟ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، و او شنوا و داناست. بَلْ قَالُوا، «بل»، اضراب را باشد از کلام اول، یعنی کلام اول رها کند و در کلامی دیگر گیرد «۶»، اول به بازی گرفتند و استماع آن در جای «۷» آن بازی کردند و به هیچ فرو «۸» نگرفتند، چون بدانستند که هزل نیست جد است، گفتند: أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ، ای هذا القرآن، «اضغاث احلام»، خبر مبتدای محذوف است، و اضغاث جمع ضغث باشد، دسته گیاه بود که بدروند در «۹» هر نوعی باشد مختلف نیک و بد و تر و خشک. آنگه کنایت کنند به او از خوابها «۱۰» که آن را اصلی نبود، چنان که در قصه یوسف گفت: ... أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ «۱۱»، یعنی ----- (۱). همه نسخه بدلها: سایل. (۲). اساس، آط، آب، آج، لب، آز: قل: با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۳). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، که با قراءت «قل» مناسب است. (۴). آب، آز قل. (۵). آط، آب، آز هر آنچه. (۶). همه نسخه بدلها در. (۷). همه نسخه بدلها: حال. (۸). همه نسخه بدلها: فرا. (۹). همه نسخه بدلها او. (۱۰). آب، آز: خوابهایی. (۱۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۴. صفحه: ۲۰۸ اینکه قرآن سخنی است که آن را اصلی نیست، چون کسی که چیزی بیند در خواب «۱» گوید در خواب، آن را اصلی و معنی نباشد. باز از او باز آمدند و گفتند: بَلْ افْتَرَاهُ، یعنی بل قالوا افتریه، او قالوا بل افتریه، بل او بافته «۲» است و کلام اوست. آنگه از آن بگشتند و گفتند: بَلْ هُوَ شَاعِرٌ، بل او شاعری است، و اینکه کلام شعر اوست، و اینکه همه از سر عجز و تحیر گفتند بی اندیشه برای آن که اقوال متناقض است برای آن که اضغاث «۳» احلام را هیچ معنی نباشد و هیچ تناسب الفاظ، و اینکه کلامی است در درجه علیا از فصاحت با جزالت الفاظ «۴» و جلالت معنی. و آنچه گفتند: بَلْ افْتَرَاهُ، جواب آن یک بار و دوبار و ده بار بشنیدند: فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ «۵»، ...، و قوله: فَأَتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ «۶»، ...، و آنچه گفتند: بَلْ هُوَ شَاعِرٌ هم هرزه گفتند برای آن که ایشان نه آن بودند که شاعر «۷» شناختند، که شعر کلامی باشد موزون مقفی، و اینکه را نه وزن است و نه قافیه، آنگه چون از اینکه همه فروماندند گفتند: فلیأتنا به آیه، بگو تا آیتی و دلالتی و معجزه‌ای بیارد «۸»، چنان که پیغامبران پیشتر «۹» را بود. ما آمَنتَ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا، گفت: ایمان نیاوردند اهل اینکه شهرها که ما ایشان را هلاک کردیم با آن که آیات و معجزات با ایشان آمد، و در کلام اینکه محذوف «۱۰» است، و تقدیر آن که: ما امت قبلهم من قریه انتها الایات اهلکناها «۱۱»، و برای دلالت فحوی الخطاب بیفکند. أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ، اینان ایمان خواهند آوردن! اگر آیاتی «۱۲» به اینان آید؟ صورت استفهام است و معنی جحد، یعنی «۱۳» نیارند با آن که آیت بیاید، چنان که آنان که پیش اینان بودند آیات و بینات به ایشان آمد «۱۴» نیاوردند تا ما «۱۵» ----- (۱). همه نسخه بدلها یا چیزی. [.....]

(۲). آط، لب، آز: فرابافته. (۳). همه نسخه بدلها و. (۴). آج، لب: لفظ. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۳. (۶). سوره هود (۱۱) آیه ۱۳. (۷). همه نسخه بدلها: شعر. (۸). آب، آط، آج، آز: به ما آرد. (۹). همه نسخه بدلها: پیشین. (۱۰). آب، آز: محذوفی. (۱۱). همه نسخه بدلها: فاهلکناها. (۱۲). اساس: ایمانی، با توجه به معنی جمله و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳-۱۴). همه نسخه بدلها ایمان. (۱۵). اساس: من، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. صفحه: ۲۰۹ ایشان را هلاک کردیم. و ما أَرْسَلْنَا «۱» هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، حق تعالی گفت به اینان: اگر به «۲» آیات در پیغامبران گذشته می نگری، چرا به بشریت به ایشان اعتبار نکنی کار محمّد «۳»، آن پیغامبرانی که پیش از اینکه بودند نبودند آلا مردانی از جمله آدمیان که ما با ایشان وحی کردیم. عاصم خواند: آلا نوحی، به «نون» و کسر «حا» علی اضافة الفعل الی الله علی طریق التعظیم، آلا و ما به ایشان وحی کردیم، و باقی قراء خواندند: یوحی، به ضم «یا» و فتح [حا]

«۴» علی الفعل المجهول، مگر مردانی که وحی کردند به ایشان. فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، بررسی از اهل ذکر اگر شما نمی دانی. و مفسران در اهل «ذکر» خلاف کردند در آن که اهل ذکر کیست. از امیر المؤمنین «۵» روایت کردند که او گفت: نحن اهل الذکر، ما اهل ذکریم، و مراد به «ذکر» محمّد است - علیه السلام - ای، فسئلوا آل محمّد، و مثل اینکه روایت کرده‌اند از

صادق - علیه السلام. و خدای تعالی رسول را «ذکر» خواند فی قوله: ... ذِکْرًا، رَسُوْلًا» (۶). حسن بصری گفت: مراد اهل تورات و انجیل اند. ابن زید گفت: مراد اهل قرآن اند که خدای تعالی قرآن را «ذکر» خواند فی قوله: مَا یَأْتِيهِمْ مِنْ ذِکْرِ مِنْ رَبِّهِمْ» (۷) «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» (۹) - الاية. بعضی دگر گفتند: مراد اهل علم اند به اخبار سلف. و در فایده سؤال از ایشان که کافران اند و در قول ایشان [۲۷- پ]

حجتی نباشد خلاف کردند، جبائی گفت «۱۰»: چون اینکه مخبران به صفت تواتر باشند عند خبر ایشان -----
----- (۱). همه نسخه بدلها من. [.....]

(۲). اساس: اگر به اینان، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها را. (۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۵). آط علی، آب، آز علی - علیه السلام، آج، لب علی - صلوات الله علیه. (۶). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۰ و ۱۱. (۷). آط، آب، آج، لب: من الرّحمن، که در اینکه صورت اشاره است به: سوره شعرا (۲۶) آیه ۵. (۸). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۴. (۱۰). همه نسخه بدلها برای آن که. صفحه: ۲۱۰ [علم]

«۱» ضروری حاصل شود چون مسند «۲» بود با ادراک و مشاهده. و بعضی دگر گویند: چون [ایشان]
«۳» به صفت تواتر باشند به قول ایشان علم حاصل آید و اگر چه ضروری نبود. و بعضی دگر گفتند: چون ایشان بمنزلت خصم بودند سخن ایشان بر ایشان حجت باشد. و بعضی دگر گفتند: مراد مؤمنان اهل کتاب اند که گوی «۴» ایشان به موقع قبول باشد. قوله تعالی: وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَـدًا، و ما نکردیم ایشان را - یعنی پیغامبران را - تنی که طعام نخورند تا ایشان را باشد که گویند: مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» (۵) ... چون ایشان آدمی بودند چون دگر آدمیان ایشان را گزیر نبود از آن که دگر آدمیان را باشد از طعام و شراب. و ما کأَنَّا خَالِدِينَ، و ایشان همیشه نمانند، چه هیچ آدمی همیشه نخواهد ماند، و مثله قوله: وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» (۶). ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ، پس وعده‌ای که به ایشان کردیم به راست کردیم از وعد و ظفر «۷» و فتح و نجات از دشمن و اهلاک کافران. و «صدق»، متعدی باشد به دو مفعول، يقال: صدقته الحديث، با او حدیث راست گفتیم. فَأَنْجَيْنَاهُمْ، برهانیدیم ایشان را و آنان را که ما خواستیم از امتان ایشان، و مسرفان و متعدیان را هلاک کردیم. لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ، حق تعالی گفت: ما فرو فرستادیم کتابی که در آن کتاب ذکر شماست. [گفتند]

«۸»: شرف شماست که «ذکر» به معنی شرف آمده است، فی قوله: وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ، وَلَقَوْمِكَ» (۹) ... حسن گفت: ما تحتاجون «۱۰»
لیه من امر دینکم، در اینکه کتاب است آنچه شما را به آن حاجت باشد از ----- (۸)

۳-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۲). آط، آب، آز: مستند. (۴). آب، آج، لب: گواهی. (۵). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷. (۶). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳۴. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها: وعده ظفر. (۹). سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۴. (۱۰). آط، آج، لب: یحتاجون. صفحه: ۲۱۱ کارهای دینی. و گفتند: «ذکر» «۱»، ذکری و یادگاری است در او از مکارم اخلاق و محاسن افعال. أَفَلَا تَعْقِلُونَ، عقل کار نمی‌بندی و اندیشه نمی‌کنی! وَ كَمْ قَصَبْنَا مِنْهَا، آنگه بر سیبل وعظ و عبرت بیان کرد که: بس شهرهای ظالم که ما پشت ایشان بشکستیم. و «کم» که به معنی خبر باشد تکثیر را، در بیشتر احوال «من» با او باشد چنان که هست: وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ» (۲) ...، وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ «۳» وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ» (۵) ...، التقدیر: کانت ظالمه الاهل، یعنی ایشان را به گناه خود هلاک کردیم. وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ، و پس ایشان گروهی دگر را بیافریدیم مبتدا، و انشاء و احداث و اختراع و ابتداع نظایراند. فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّ بَاسِنَا، اهل آن شهرها چون عذاب ما به حس و حاسه یافتند «۶»، اثرش بدیدند و آوازش بشنیدند و امارتش «۷» ظاهر شد ایشان را، إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ، اینکه «اذا» مفاجات است، که بدیدی ایشان از آن تاختن و گریختن گرفتند. خدای تعالی عند آن حال بر سیبل تقریب و توبیخ گفت ایشان را: لا- تَرْكُضُوا، تاختن مکنی و مگریزی از عذاب. وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ، و با «۸» آن شوی که در آن مترف و منعّم بوده‌ای از

مال و ملک و مساکن، و روی با خانه‌های خود نهی. لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ، تا همانا از شما سؤال کنند. عبد الله عباس گفت: تا از شما پرسند که پیغامبرانتان را که کشت. مجاهد گفت: تا از شما فتوی پرسند - علی طریق التَّهْکُم گفت اینکه. قتاده گفت: تا سایلان بیایند و از شما چیزی بخواهند که شما منعم و متنعمی - بر طریق استهزاء. مفسران گفتند: اینکه آیات در حق اهل حضور آمد، و آن دهی است به یمن و اهل او عرب بودند، خدای تعالی پیغامبری به ایشان فرستاد تا ایشان را با خدای خواند، او را تکذیب کردند و بکشند، خدای تعالی بخت نصر «۹» را بر ایشان گماشت تا ایشان را ----- (۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۲). سوره نجم (۵۳) آیه ۲۶. (۳). آج، لب قریه. (۴). سوره ص (۳۸) آیه ۳. (۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۶). همه نسخه بدلها: بیافتند. (۷). همه نسخه بدلها: اماراتش. (۸). همه نسخه بدلها: باز. (۹). آج، لب: بخت النصر. صفحه: ۲۱۲ بکشت و خانه‌های ایشان غارت کرد و زن و فرزند ایشان به بردگی [ببرد]

«۱». چون چنان دیدند پشیمان شدند در وقتی که پشیمانی سود نداشت، گریختن گرفتند. فریشتگان ایشان را گفتند بر سبیل استهزاء: لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ - الایه، و منادی از آسمان ندا کرد: یا لثارات الانبیاء، چون چنان بود به گناه خود مقر آمدند و گفتند: یا ویلنا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ، وای بر ما؟ ما ستمکاره بودیم بر خویشان و نیز بر خلقان. فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ، پیوسته آن «۲» مقاله گفتار ایشان می‌بود [۲۸-ر]

تا ما ایشان را دروده شمشیر «۳» و هلاک کردیم چون گیاهی دروده. خام‌دین، مردگان بر جای خود، یعنی تا مردن «۴» اینکه گفتار می‌گفتند. هلاک و عذاب ایشان را تشبیه کرد به حصاد الزرع و خمود الثار، گفت: تر و تازه ستاده «۵» بودند چون زرع، تیغ عذاب ما ایشان را دروده کرد، و دروده و سوزنده ببودند، چون آتش خشم ما ایشان را فرو کشت. و ما خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعِين، آنکه گفت: ما اینکه آسمان و زمین و آنچه در میان است به بازی نیافریدیم، بل برای منافع خلقان آفریدیم دینا و دنیا، تا در او نظر کنند و اندیشه، و علم به خدای که خالق و صانع است تحصیل کنند. لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا، اگر ما خواستمانی «۶» آن را به بازی گرفتمانی از نزدیک خود گرفتمانی چنان که جز ما را بر آن اطلاع نبود چنان نکردمانی که کسی بدیدی یا بدانستی. مجاهد گفت و قتاده: لهو به لغت یمن، زن باشد، و حسن و طاووس همین گفتند. عبد الله عباس گفت: لهو، فرزند باشد برای آن که مردم را در آن «۷» لهو باشد. لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا، اگر ما [زنی]

«۸» گرفتمانی یا فرزندی، علی زعم «۹» من زعم ذلک از نزد خود گرفتمانی نه از آدمیان چون مریم و عیسی و جز ایشان، و به ----- (۱-۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: اینکه. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها کردیم. (۴). آط، آب، آز، بمرن، آج، لب: بمرند. (۵). آب، آز: ایستاده. (۶). آط: خواستمانی. (۷). همه نسخه بدلها: او. (۹). آج، لب: رغم. صفحه: ۲۱۳ معنی [آیت]

«۱» هر دو لایق است. اِن كُنَّا فَاعِلِينَ، اگر کردمانی جز آن که ما نکردیم و نکنیم، برای آن که اینکه معنی بر ما روا نیست اینکه نکنیم. بَلْ نَقْذِفُ «۲»، بل حق را بر باطل زنیم تا مغز او بر آرد. فَاِذَا هُوَ زَاهِقٌ، که بنگری زاهق «۳» ذاهب «۴» باطل باشد، و اینکه بر سبیل تشبیه گفت، یعنی حجت ما شبهت مبطلان را چنان غالب و قاهر باشد که اگر تجسّم «۵» شود بر مغز او آید و دماغ و دمار از او بر آرد. وَ لَكُمْ الْوَيْلُ، وای شما را از اینکه وصف که خدای را می‌کنی و بر او روا می‌داری از زن و فرزند و لهو و لعب؟ وَ لَهْ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، آنکه گفت: هر چه در آسمان و زمین است خدای راست، و ملک ملک «۶» اوست، و در حوز «۷» تصرف اوست تا چنان که خواهد می‌دارد و می‌گرداند. وَ مَنْ عِنْدَهُ، و آنان که نزدیک «۸» اواند از فرشتگان به معنی رفعت منزلت، نه به معنی قرب مسافت. لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ، استکبار و استنکاف نکنند و بزرگی نمایند از عبادت و پرستش او. وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ، قتاده گفت معنی آن است که: خسته نشوند، من قولهم: بعير حسير ای کلیل معیی، و قال علقمه: بها جيف الحسرى فاما عظامها فيض و اما جلدها فضليب ابن زيد گفت: ملال نیاید «۹» ایشان را، کعب گفت: سهل آید بر ایشان چنان که چشم بر کردن بر ما سهل آید.

و بعضی دگر گفتند: لا یستحسرون، ای لا یطلبون الحسر و هو الکشف، و «۱۰» من قولهم: حسر عن ذراعیه اذا کشف عنه «۱۱»، یعنی آن عبادت که می‌کنند دشخوار «۱۲» ندارند تا با کسی مانند که کاری سخت خواهد کردن آستین فاطر کند. -----
 (۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد. (۲). آط، آج، لب، از بالحق. (۳-۴). آب، آز و. (۵). همه نسخه بدلها: مجسم. (۶). آط، آب، آز: و ملک. (۷). همه نسخه بدلها: حرز. (۸). آب، آز: به نزدیک. (۹). اساس: آید، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. [.....]

(۱۰). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۱۱). کذا، در اساس و همه نسخه‌ها، اگر مرجع ضمیر «ذراعین» باشد، عنهما مناسب است. (۱۲). همه نسخه بدلها: دشوار. صفحه: ۲۱۴ یَسْبِغُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، به شب و روز تسیح می‌کنند و ایشان را فتوری و سستی نباشد، و نصب «لیل» و «نهار» بر ظرف است. أم اتَّخَذُوا، «ام» به معنی بل است اینکه جا، یعنی آن کلام رفت «۱» از آن اضراب کرد و در حدیث کافران گرفت که ایشان خدایانی گرفته‌اند از زمین، و «من» تبیین راست، یعنی از سنگ و چوب و چیزهایی که از معادن باشد از زر «۲» و آهن. آنکه به لفظ استفهام بر سبیل تفریح «۳» گفت: هُم یُنشِرُونَ، احیای موتی ایشان می‌کنند و مردگان را ایشان زنده می‌کنند، یقال: نشر الله الموتی نشرًا فنشروا هم «۴» نشورا، اینکه لفظ هم لازم باشد و هم متعدی و به مصدر جدا شود. و بعضی دگر اهل لغت گفتند: انشر الله الموتی فنشروا هم. و زجاج در شاذ خواند «۵»: هم ینشرون «۶»، به فتح «شین» «۷»، به معنی آن که: یبقون احیاء لا یموتون، ایشان خدایانی گرفته‌اند که زنده بمانند «۸» و نمیرند. آنکه حق تعالی گفت: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا، اگر در آسمان و زمین خدایانی بودندی جز خدای تعالی، آسمان و زمین تباه شدی. و «الَّا» اینکه جا به معنی «غیر» است، چنان که غیر که اصل او صفت است آوردند به معنی استثناء، «الَّا» که معنی او استثناءست آورد اینکه جا به معنی «غیر» که صفت باشد، و التقدير: لو كان فيهما الهة غير الله، ای الهة مغايرة لله. و اینکه معنی دلیل ممانعت است، و متکلمان دلیل ممانعت از اینکه جا گرفتند، گفتند: دلیل بر آن که خدای - جل جلاله - یکی است آن است که اگر روا بودی که دو بودی یا بیشتر میان ایشان ممانعت ممکن بودی و ممتنع نبودی، پس [۲۸-پ]

مؤدی بودی با آن که اگر یکی چیزی خواستی و یکی ضد آن و خلاف «۹»، یا مراد هر دو برآمدی یا مراد هیچ دو برنیامدی، یا مراد یکی -----
 (۱). آج، لب و. (۲). همه نسخه بدلها: از روی. (۳). اساس: تقریر، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها و معنی عبارت، تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها: فنشروهم. (۵). همه نسخه بدلها: زجاج گفت در شاذ خواندند. (۶). همه نسخه بدلها علی الفعل المجهول. (۷). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، به قیاس با منابع تفسیر و قراءت، به فتح «یا» صحیح به نظر می‌رسد. (۸). همه نسخه بدلها: نمانند. (۹). همه نسخه بدلها آن. صفحه: ۲۱۵ برآمدی دون یکی. اگر مراد هر دو برآمدی مؤدی بودی به اجتماع ضدین. و اگر مراد هیچ دو بر نیامدی مؤدی بودی با آن که فعل ممتنع بودی از دو قادری بی معنی معقول، و اینکه مؤدی بودی با نقض «۱» قادری ایشان، و اگر مراد یکی برآمدی دون یکی، مؤدی بودی با نقض «۲» قادری آنکه مراد او برنیامدی، چون همه قسمتها باطل است اینکه بماند که شاید که با خدای خدای بود، و او را شریکی و انبازی باشد در الهیت - تعالی علوا کبیرا. فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ، منزّه است خدای - جل جلاله - که خداوند عرش است. و عرش برای آن تخصیص کرد که عظیمتر چیزی است از مخلوقات او. و گفتند: مراد به عرش، مُلک است، یعنی خداوند پادشاهی است و مُلک او راست، نه آنان که ایشان اله «۳» گرفته‌اند. عَمَّا يَصِفُونَ، از آن وصف که ایشان می‌کنند او را، به آن که در عبادت شریک دارد. أم اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً، و روا بود که معنی «ام»، بل باشد چنان که گفتیم، و روا بود که معادل همزه استفهام باشد که مقدر است فی قوله «۴»: هُم یُنشِرُونَ، یعنی خدایانی گرفته‌اند اینان که ایشان را نشر و احیا می‌کنند، و ایشان را شریک خدای می‌دانند، و یا خدایانی گرفته‌اند بدون خدای - عزّ و جل - چنان که اله ایشان را می‌دانند نه خدای را، و اینکه معنی ظاهرتر است. قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ، ای محمّد؟ بگو: بر اینکه دعوی که کردی حجتی و برهانی و بینتی بیاری که هر آن دعوی که از دلیل و حجت عاری

باشد مقبول نبود، و اینکه دلیل است بر بطلان تقلید. هذا ذِکْرٌ مِّنْ مَّعِی، بگو ای محمد که: اینکه قرآن ذکر آنان است که با من اند از آنچه ایشان را به آن حاجت بود از حلال و حرام و قضایا و احکام و آنچه به مصالح ایشان باز گردد. وَ ذِکْرٌ مِّنْ قَبْلِی، و اخبار و قصه آنان که از پیش من بودند در اینکه کتاب است، چنان که رسول - علیه السّلام - گفت در وصف او: فیه خبر ما قبلکم و نبأ ما بعد کم و فصل ما بینکم، هو الفصل لیس بالهزل. آنگاه گفت: بل اینکه هیچ نیست، از «۵» اینکه است -----

----- (۱-۲). آج، لب: نقص. (۳). آج، لب: نه آنان را که به اله. [.....]

(۴). آج، لب: قولهم. (۵). اساس نقطه ندارد، شاید «او» هم بتوان خواند، همه نسخه بدلها: آفت. صفحه: ۲۱۶ [که]

«۱» بیشترین ایشان حق نمی دانند، لا جرم از او اعراض می کنند و می بگریزند «۲». [قوله تعالی]

«۳»:

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۲۵ تا ۵۰]

[اشاره]

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵) وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸) وَ مَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۲۹) أَوْ لِمَنْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كَانَتْ رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْعًا مَّحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳) وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ (۳۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِنَّا نُرْجِعُونَ (۳۵) وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ (۳۷) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَ لَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَ لَا هُمْ يُنصِرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَبْطِئُونَ رُدَّهَا وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۴۰) وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلِهِ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۱) قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَبْطِئُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَ لَا هُمْ مِمَّنْ يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا فَهُمْ الْعَائِلُونَ (۴۴) قُلْ إِنَّمَا أَنْذَرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَ لَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (۴۵) وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶) وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۰)

[ترجمه]

و نفرستادیم ما از پیش تو از پیغامبری الا که وحی کردیم به او که نیست خدای «۴» مگر من، مرا پرستید. گفتند «۵»: بگرفت خدای

فرزندی، منزّه است او بل بندگانی اند گرامی «۶». سبقت «۷» نبرند او را به گفتار و ایشان به فرمان او کار کنند [۲۹-۲۹].
 . داند آنچه پیشین «۸» ایشان است و آنچه پسین «۹» ایشان است و شفاعت نکنند اَلّا آن را که او خواهد، و ایشان از ترس او می‌ترسند «۱۰». و آن کس که گوید «۱۱» از ایشان که من خدایم بجز او، آن را پاداشت دهیم دوزخ، چنین پاداشت دهیم ستمکاران را. نمی‌بینند آنان که کافر شدند که آسمانها و زمین بودند بسته، ما بگشادیم آن را و کردیم از آب هر چیزی زنده، نمی‌گروند؟ و کردیم در زمین کوهها تا بنجسبد «۱۲» بدیشان، و کردیم در او راهها تا همانا ----- [۱].
 اساس: ندارد، برای تکمیل معنی از آط، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: و برمی‌گردند. (۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.
 (۴). آب، آج: خدایی. (۵). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). آط، آب، آج، لب: گرامی کرده. (۷). همه نسخه بدلها: سبق. (۸). همه نسخه بدلها: پیش. (۹). همه نسخه بدلها: پس. (۱۰). آب: از بیم او ترسانند. (۱۱). آط، آب، آج، لب: و هر که می‌گوید. (۱۲). آط، آب: بنجنبد، آج، لب: بجنبد. [.....]

صفحه : ۲۱۷ ایشان راه برند. و کردیم آسمان را سقفی «۱» نگاه داشته، و ایشان از دلایل آن برگردیده‌اند «۲». و او آن است که بیافرید شب و روز و آفتاب و ماه همه در فلک شنا و می‌برند «۳». و نکردیم ما هیچ آدمی را از پیش تو همیشه «۴» اگر بمیری تو ایشان همیشه خواهند ماندن «۵»! هر تنی چشده مرگ است و بیازماییم [شما را]

«۶» به بد و نیک و با ما آرند شما را. و چون بیند «۷» آنان که کافراند نگیرند تو را اَلّا فسوس «۸»، اینکه است آن که دشنام می‌دهد خدایان شما را و ایشان به ذکر خدای کافراند. بیافریدند آدمی را از شتاب، باز نمایم شما را آیات من، با من تعجیل مکنی. [۳۰-۳۰] می‌گویند کی باشد اینکه وعده اگر شما راستیگری. اگر بدانندی آنان که کافراند آنگه که باز ندارند از رویه‌اشان آتش و نه از پشتهای ایشان، و نه ایشان را یاری دهند. بل آید به ایشان ----- [۱]. آج، لب: مسقف.
 (۲). آب، آج، لب: برگردنده‌اند. (۳). آب: شنا و می‌کنند، آج، لب: سیر می‌کنند. (۴). آج، لب: جاودانی. (۵). آج، لب: جاودانه‌اند. (۶). آط تو را. (۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۸). آب: مگر به فسوس. صفحه : ۲۱۸ ناگاه، متحیر کند «۱» ایشان را نتوانند بازداشتن و نه ایشان را مهلت دهند «۲». و بدرستی فسوس داشتند به پیغامبران از پیش تو، برسید به آنان که فسوس داشتند از ایشان آنچه به آن فسوس می‌داشتند. بگو کیست که نگاه دارد شما را به شب و روز از خدای، بل ایشان از ذکر خدای خود برگشته‌اند. یا ایشان راست خدایان «۳» که باز دارد ایشان را بجز ما که نتوانند یاری خود و نه ایشان را از ما در صحبت گیرند [۳۰-۳۰] پ

«۴» برخوردار دادیم ایشان را و پدرانشان را تا دراز شد بر ایشان عمر، نمی‌بینند که ما قصد کنیم به زمین و بکاهانیم «۵» آن را از کنارهای آن، ایشان غلبه خواهند کردن؟ بگو که من می‌ترسانم شما را به وحی و نشوند کزان «۶» خواندن [چون]
 «۷» بترسانند «۸» ایشان را. و اگر برسد به ایشان دمی از عذاب خدای تو، گویند ای وای «۹»، ما بودیم ستمکاره. و بنهیم ترازوها راستان برای روز قیامت، ظلم نکنند بر هیچ کسی چیزی و اگر چه باشد به سنگ دانه‌ای از سپندان «۱۰»، -----
 (۱). آط: مبهوت بمانند. (۲). آط، آب: و ننگرند ایشان را. (۳). آط، آب، آج، لب: خدایانی. (۴). آط بل.
 (۵). آج، لب: می‌کاهانیم. (۶). آط: نشود کرد. [.....]

(۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۸). آج، لب: بیم کرده شوند. (۹). آط ما. (۱۰). آط: دانه خردل سپندان. صفحه : ۲۱۹
 بیاریم آن را و بس بادیم «۱» ما شمار کننده. [۳۱-۳۱] ر

بدادیم موسی را و هارون را بیان و روشنای «۲» و یادگاری پرهیزگاران را. آنان که ترسند از خدای «۳» در نهان، و ایشان از قیامت ترسان باشند. اینکه قرآنی است با برکت که ما فرو فرستادیم آن را، شما آن را منکری؟ قوله تعالی: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ - الاية، «من» اول ابتدای غایت راست، و دوم زیادت است لتأكيد النفي. حق تعالی گفت: ما نفرستادیم از پیش تو هیچ

پیغامبری «۴». إِلَّا نُوحِي «۵» أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، ضمیر راجع است با شآن و کار، یعنی ان الامر و الشآن، کار و شآن چنان است که جز من خدای نیست. فَأَعْبُدُونِ، مرا پرستی که استحقاق عبادت جز مرا نیست. وَقَالُوا، آنکه حکایت آن کرد که کافران گفتند، [گفتند]

«۷»: اینکه کافران از جمله مشرکان که گفتند: فرشتگان دختران خدای اند، و جهودان که گفتند: عَزِيْرُ ابْنُ اللَّهِ «۸» ... و ترسایان «۹» گفتند: ... الْمَسِيْحُ ابْنُ اللَّهِ «۱۰». اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، خدای فرزندی بگرفت. شَبَّحَانَهُ، منزّه است او از آن که او را فرزند باشد. بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ، بل اینکه فریشتگان و عزیز و عیسی بندگانی اند ----- (۱). آب: بسیم ما، آج، لب: بسنده ایم. (۲). آب، آج، لب: روشنایی. (۳). آب ایشان، آب خود، آج، لب شان. (۴). آب: پیغامبر را. (۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: یوحی، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد. (۶). اساس: وحی کردیم، به قیاس با نسخه آب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). اساس: ندارد، از آب، افزوده شد. (۸-۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۳۰. (۹). آب، آب، از که. صفحه: ۲۲۰ خدای را گرامی. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ «۱۱»، نبرند اینان خدای را به گفتار، یعنی زهره ندارند که پیش از آن که خدای گوید و فرماید ایشان سخنی گویند یا کاری فرمایند. وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، و ایشان آنچه کنند به فرمان خدای کنند. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ، خدای جلّ جلاله - داند آنچه پیش ایشان است و آنچه از پس ایشان است، علی اختلاف القول فیه علی ما مضی - چنان که برفت به «۲» اختلاف مفسران در او. وَ لَا يَشْفَعُونَ، ایشان شفاعت نکنند الا در حق آن کس که خدای خواهد و رضا دهد. عبد الله عباس گفت: یعنی آن را که بگوید لا اله الا الله. مجاهد گفت: یعنی آن را که خدای «۳» راضی باشد. و اصحاب وعید را به اینکه آیت تمسکی نیست و «۴» نفی شفاعت از اهل کبایر، برای آن که ایشان گفتند خدای می گوید: فرشتگان شفاعت نکنند الا آن را که خدای همه عمل او پسندیده «۵» باشد، گویم ایشان را «۶»: اینکه که گفتی «۷» در ظاهر آیت نیست، برای آن که متعلق رضا مذکور است «۸»، و ظاهر آیت اینکه است که: الا آن را که خدای خواهد و رضا دهد و دستوری در شفاعت او، نظیره قوله: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ «۹» ...، و اگر تسلیم کنیم که مراد آن است که رضی عمله از کجاست که واجب کند که رضی جمیع عمله اینکه تفسیر قرآن باشد بر وفق مذهب، چرا نشاید که بعضی عمل او یا بیشتر عمل او از ایمان و اعمال صالحه که کرده باشد پسندیده خدای بود، و اگر «۱۰» در میانه اعمالی باشد او را ناپسندیده که شفاعت برای آن باید در حق او. وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ، و ایشان از ترس او «۱۱» ترسان باشند، یعنی از خوف عقاب «۱۲» هیچ معصیت نکنند. ----- (۱). آب سبق. [.....]

(۲). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۳). همه نسخه بدلها از او. (۴). همه نسخه بدلها: در. (۵). آب، آب: پسندیده. (۶). همه نسخه بدلها که. (۷). آب، آب: گفتند، آج، لب: گفتید. (۸). آب: نیست. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵. (۱۰). همه نسخه بدلها چه. (۱۱). اساس: ایشان، با توجه به معنی عبارت به قیاس با نسخه آب و اتفاق نسخه بدلها: تصحیح شد. (۱۲). همه نسخه بدلها او. صفحه: ۲۲۱ وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ، آنکه بر سبیل تهدید گفت: هر کس که گوید «۱» از فرشتگان که من خدایم بیرون «۲» خدای. فَذَلِكُمْ، آن را، یعنی آن گوینده را که اینکه دعوی کند ما جزا و پاداشت او دوزخ دهیم. كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ [۳۱-پ]

، ما جزای ظالمان چنین دهیم. أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا، نمی بینند اینکه کافران، یعنی نمی دانند که آسمان و زمین بر یکدگر نهاده بودند و درهم آویخته، ما آن را بشکافتیم؟ عبد الله عباس گفت: یک چیز بود آسمان و زمین ملترق گشته، خدای تعالی فصل کرد میان ایشان به هوا. کعب الاحبار گفت: خدای تعالی که آسمان و زمین آفرید بر هم نهاده بود، بادی بفرستاد تا آن را از هم جدا کرد. مجاهد گفت و ابو صالح و سدی گفتند: جمله یک طبقه بود، خدای تعالی بشکافت آن را و هفت طبقه کرد و زمینها همچنین. عکرمه و عطیه و ابن زید گفتند: آسمان و زمین رتق بود و بسته، نه اینکه باران دادی نه آن نبات رویانیدی، ما آسمان را به باران بشکافتیم و زمین را به نبات، نظیره قوله: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ، وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ «۳». و رتق بستن باشد، و فتق گشادن شکافتن، نفیض یکدیگراند، يقال: الی فلان الرتق و الفتق، و آن را که متصرف کاری باشد او را رتق «۴» فاتق گویند، و منه: المرأة

الرِّتْقَاءُ» (۵) که اندام او ملتحم باشد. و برای آن رتق به لفظ واحد گفت و اگر چه آسمانها جمع است که، اینکه لفظ مصدر «ر» است، مصدر را واحد و تشبیه و جمع و تذکیر و تأنیث یکی باشد، کقولهم: عدل و زور و فطر و صوم و رضی. وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا و ما هر چه حیوانی را که آفریدیم از آب آفریدیم، و «جعل»، به معنی خلق است، و مثله قوله: وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ (۷) - الاية. أَفَلَا يُؤْمِنُونَ، تصدیق نمی کنند و باور نمی دارند؟ و این کثیر تنها خواند: الم یر (۸)، بی «واو» و باقی قرآء به «واو» خواندند. --- (۱). همه نسخه بدلها: گفت. (۲). همه نسخه بدلها: بدون. (۳). سوره طارق (۸۶) آیه

۱۱ و ۱۲. [.....]

(۴). آب، آز و. (۵). آط، آج، لب: الفتقاء، آب زنی. (۶). اساس جمع، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها زائد می نمود و حذف شد. (۷). سوره نور (۲۴) آیه ۴۵. (۸). همه نسخه بدلها الذین کفروا صفحه: ۲۲۲ وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ، ما در زمین کوهها کردیم، یعنی کوهها آفریدیم ای جبالا، رواسی صفت محذوفی است و معناه ثوابت جمع راسیه، ای ثابتة من رسا اذا ثبت. أن تَمِيدَ، در او دو وجه گفتند، یکی آن که: حفظا من ان تمید، ای تمیل و کراهیه ان تمید، اینکه قول زجاج است. و یکی آن که: لئلا تمید، نگاه داشت از آن که نجسبد «۱»، و قول دوم آن که: تا نجسبد «۲»، و اینکه هر دو قول مطرد باشد در «۳» نظایر او، من قوله: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا «۴» ...، و قوله: ... أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا «۵»، و قوله: أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ «۶» ...، و غیر ذلك من الايات. وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا، و بگردیم بر او راهها، و فجاج، جمع فجج باشد، و آن راهی بود فراخ میان دو کوه. سُيْلًا، و راهها در سهل. لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ «۷»، تا همانا ایشان راه برند «۸». حق تعالی در اینکه آیت منت نهاد بر خلقان به آن که زمین به مقر ایشان کرد و آن را قرار داد به کوهها. در خبر است که: اول «۹» خدای تعالی زمین آفرید می جنید همچنان که کشتی بر سر آب. حق تعالی آن را مؤتد کرد و دوخته گردانید به کوهها، چنان که گفت: وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا «۱۰»، و زمین را مسخر ایشان کرد تا در سهل و جبل بر او راه می کنند و به طلب معاش و روزی سفرها می کنند. وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَدَقًا مَحْفُوظًا، و ما آسمان را سقفی کردیم نگاه داشته. و در او خلاف کردند، بعضی گفتند: محفوظ است از آن که بیفتند، چنان که گفت: إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا «۱۱» الاية. و بعضی دگر گفتند: محفوظ است از آن که کسی تعرض تواند کردن آن را به نقص و هدم تا اینکه معنی طمع دارد، یعنی به رفعت و احکام به آن جا رسانید که اینکه طمعها منقطع شد. و قولی دگر آن است که:

(۱). همه نسخه بدلها: بنخسبد. (۲). آط: بنخسبد، آب: نجسبد. (۳). آب، آز: از. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. (۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: (لعلکم تهتدون)، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد. (۸). اساس و دیگر نسخه بدلها: تا شما مهتدی شوی و راه یابی، به قیاس با ترجمه همین آیه در قسمت مربوط به ترجمه آیات، آورده شد. (۹). همه نسخه بدلها که. [.....]

(۱۰). سوره نبأ (۷۸) آیه ۷. (۱۱). سوره ملانکه (۳۵) آیه ۴۱. صفحه: ۲۲۳ محفوظ است از شیاطین به رجوم، چنان که گفت: وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ «۱»، ایشان، یعنی کافران از آیات و دلالات آن اعراض نموده اند و عدول کرده، در او نظر و تفکر نمی کنند. وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، او آن خداست که شب و روز بیافرید. وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، و آفتاب و ماه بیافرید، و آن هر دو را آیت شب و روز کرد تا آفتاب آیت روز باشد و ماه آیت شب. كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ، اینکه ماه و آفتاب و هر یکی از آن در فلک شناو «۲» می برند و سباحت می کنند. و فلک عبارتی «۳» است از مجرا و مدار ماه و آفتاب و ستارگان، اینکه قول ضحاک است. و بعضی دگر گفتند: فلک موجی «۴» است مکفوف که اینکه ستارگان [در او]

«۵» می روند، برای آن سباحت گفت. حسن بصری [۳۲- ر]

گفت: آسیایی است بر شکل باد ریسه «۶» دوک، و برای استدارت آن را فلک خواند، و منه الفلک للسفینه، و منه فلک المغزل. و در لغت عبارت باشد از هر چه گردنده باشد، و جمع فلک افلاک بود، قال الزجاج - شعر: بات تناجی «۷» الفلک الدوارا حتی الصبح

تعمل «۸» الاقتارا معنی یَسْبُحُونَ، ابن جریج گفت: یعنی می‌روند. عبد الله عباس گفت: می‌گردند به خیر و شر و شدت و رخاء، و برای آن به کنایت عقلا از او خبر داد که، فعل عقلا به او حوالت کرد، و مثله «۹»: ... وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ «۱۰». و قوله: ... فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ «۱۱». و قوله: لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ «۱۲». و قال النَّابِغَةُ الْجَعْدِيَّ - شعر: تَمَرَزْتَهُمَا «۱۳» و اللدیک يدعو صباحه اذا ما بنو نعيش دنوا فتصوبوا و برای آن به لفظ جمع گفت- و اگر چه شمس و قمر دو است که، مراد آن --- (۱). سوره ملک (۶۷) آیه ۵. (۲). آج، لب: شنا. (۳). همه نسخه بدلها: عبارت. (۴). همه نسخه بدلها: برجی. (۵). اساس: ندارد، برای کمال معنی از آط، افزوده شد. (۶). آط: باریسه/ بادریسه. (۷). همه نسخه بدلها: بیاضی. (۸). همه نسخه بدلها: يعمل. (۹). آج، لب قوله تعالی. (۱۰). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴. (۱۱). سوره شعرا (۲۶) آیه ۴. (۱۲). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۶۵. [.....]

(۱۳). اساس: تحرزتها، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. صفحه: ۲۲۴ است و دیگر ستارگان، و لکن اکتفا کردند به ذکر بعضی. قوله: وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ، گفتند: سبب نزول آیت آن بود که کافران گفتند: ... نَتَرَبَّصُّ بِه رَيْبِ الْمُنُونِ «۱»، ما انتظار مرگ محمّد می‌کنیم، حق تعالی اینکه فرستاد و گفت: اگر ایشان چشم بر مرگ تو نهاده‌اند، ما هیچ آدمی را در دنیا خلود و جاویدانی نداده‌ایم، و پیش «۲» تو کسی جاوید نماند تا تو نیز بمانی. أَفَأَنْ مِتَّ اگر تو بمیری ایشان همیشه خواهند ماندن؟ و بعضی گفتند: استفهامی دگر مقدر است، و التقدير: افهم الخالدون، و لکن اکتفا کرد به یکی، و مثله قول الشاعر- شعر: رفونی و قالوا یا خویلدا لا ترع فقلت فانكرت «۳» الوجوه هم بهم «۴» یعنی، اهم بهم «۵». آنگه گفت: كُلُّ نَفْسٍ هَرْتَنِي كَمَا جَاءَ بِرَبِّهَا وَ بَدَا لَهَا يَوْمَئِذٍ رَبُّهَا يُرِيهَا هَلْ آتَتْهَا آتَانٌ مُبِينٌ لَئِيْلًا لَمَّا أَتَتْهَا لَسْتَ بِمُؤْمِنٍ «۶» آنگه گفت: قد ذقت وبال فعلك، و قال تعالی: إِنَّكُمْ لَعَايِشُ السُّعْيَةِ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ الْمَكِينِ «۷». و قال: ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ «۸». فزاء گفت: چون اسم فاعل به معنی ماضی باشد عمل نکند، اضافت باید کردن «۹» چنان که در آیت است، و چون به معنی حال یا استقبال باشد عمل نصب کند، چنان که: زید ضارب عمرو «۱۰» بالامس، ای ضرب عمرا «۱۱»، و زید ضارب عمرو الان او غدا. وَ نَبْلُوكُمْ، و ما شما را بیازماییم و امتحان کنیم- بر آن تفسیرها که گفتیم [به]

«۱۲» بد و نیک بیماری و تندرستی و درویشی و توانگری و مرگ و زندگانی. فِتْنَةً، ای امتحانا. و بلاء مصدری است لا من لفظ الفعل. و مراد به امتحان و اختبار و فتنه از خدای تعالی تشدید و تکلیف باشد- و اینکه را بیان کردیم پیش از اینکه. وَ إِلَيْنَا ----- (۱). سوره طور (۵۲) آیه ۳۰. (۲). آب، آز از. (۳). همه نسخه بدلها: و انكرت. (۴-۵). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: هم. (۶). آط، آب، آج، لب: ذق. (۷). سوره صافات (۳۷) آیه ۳۸. (۸). سوره دخان (۴۴) آیه ۴۹. (۹). همه نسخه بدلها: شاید کرد. (۱۰). آط، آب، آز: عمر. (۱۱). اساس: عمرو، با توجه به قاعده و ضبط نسخه بدلها، تصحیح شد. (۱۲). اساس: ندارد، از آب، افزوده شد. صفحه: ۲۲۵ تُرْجَعُونَ، و شما را با پیش ما آرند، و مرجع و مآل شما یعنی با سرای، که در آن سرای حکم ما را باشد و کس را حکم «۱» نبود آن جا چنان که در دنیا است. وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا، و چون بینند تو را اینکه کافران. إِنَّ يَتَّخِذُونَكَ، به معنی «ما» ی نفی است، و المعنی: ما يتخذونك. إِلَّا هُزُؤًا، نگیرند تو را مگر فسوس. أَ هَذَا الَّذِي، قول محذوف است اینکه جا، و التقدير يقولون، گویند: اینکه است که ذکر خدایان شما می‌کند به بد؟ و عرب ذکر گویند بر اطلاق و عیب و سب خواهند، قال الله تعالی: ... سَمِعْنَا قَتِيلًا يَدُوكُمْ يُقَالُ لَهُ إِبراهيم «۲»، ای یسبهم، قال عنترة- شعر: لا تذكري مهري و ما اطعمته فيكون جلدك مثل جلد الاجرب ای لا تعیبی «۳»، اینکه است که خدایان شما را دشنام می‌دهد. وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ، و ایشان به ذکر خدای- عزّ و جل- و توحید و کلام او و کتاب او کافراند. خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ، بیافریدند انسان را «۴» از عجل و «۵» شتابزدگی، یعنی جبّلت و بنیت او بر شتابزدگی نهاده‌اند «۶»، نظیره قوله: ... وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا «۷». سعید جبیر و سدی گفتند: چون خدای تعالی آدم را می‌آفرید «۸»، روح چون به زانوی او برسد نگاه کرد میوه بهشت دید، تعجیل کرد و خواست تا

پیش «۹» اتمام «۱۰» او بر پای خیزد. بعضی دگر گفتند: خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ، ای من تعجیل فی خلقه. و گفتند: خدای تعالی او را روز آدینه نماز دیگر آفرید، خلق «۱۱» و آفریدن «۱۲» او تعجیل کرد تا آفتاب فرو نشود، برای «۱۳» اینکه گفت: خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ. و گفتند، آدم گفت: یا رب استعجل خلقی «۱۴» قبل غروب الشمس، بار خدایا؟ به -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: و کس محکوم. (۲). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۶۰. [.....]

(۳). آط، آج، لب: تعبی، آب، آز: تسبی. (۴). آط، آب، آز: ایشان را، یعنی آدم را. (۵). همه نسخه بدلها: یعنی. (۶). همه نسخه بدلها: نهاده است. (۷). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱. (۸). همه نسخه بدلها: بیافرید. (۹). همه نسخه بدلها از. (۱۰). همه نسخه بدلها خلق. (۱۱). آط، آب، آز: به خلق. (۱۲). آج، لب: دیگر آفرید و در آفریدن. (۱۳). آج، لب: بنا بر. (۱۴). آب، آز: بخلق. صفحه : ۲۲۶ خلق من تعجیل فرمای «۱» پیش «۲» آن که آفتاب فرو شود. و بعضی دگر گفتند: اینکه از مقلوب است، و التقدير «۳» آن که: خلق العجل «۳۲- پ]

من الانسان، تعجیل از آدمی آفریده‌اند، یعنی هیچ جانور [نبود]

«۴» که در او آن تعجیل بود که [در]

«۵» آدمی، و هذا كقول العرب: عرضت الناقة على الحوض، و المعنى عرضت الحوض على الناقة، و قولهم: استوى العود على الحبراء، و المعنى. استوى الحبراء على العود، و قال «۶» الشاعر: حسرت كفى على «۷» السربال اخذه فردا يجزر على ایدی المفدینا ای حسرت سربالی عن الكف، و قال ابن احمر: جرد «۸» طار باطلها بسیلا ای طار بسیلها باطلا، و ابو عبيده گفت و جماعتی دیگر که، مراد آن است که: خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ، ای من طین. و عجل، در کلام عرب گل باشد، قال الشاعر: و التبع نبت بين الصيخر ضاحية «۹» و القرع «۱۰» نبت بين الماء و العجل اگر گویند: بر اینکه وجه چه نسبت باشد اینکه لفظ را با اینکه که گفت: سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ، گویم معنی آن است که: خدای که قادر بود که چون آدمی را از گل بیافرید «۱۱»، قادر بود که آیاتی که شما اقتراح می کنی به شما نماید، تعجیل مکنی. و وجهی دیگر اینکه است که: خدای تعالی آدم را بتعجیل آفرید نه بتدریج، چنان که آدمی را: ... مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ «۱۲»، ثُمَّ مِنْ عِظَامٍ ثُمَّ يَكْسَى «۱۳» العظام لحما، تا خلقت به نه ماه تمام شود، و اگر بر اینکه جوابهای متقدم «۱۴» انسان «۱۵» حمل کنند بر آدمی هم محتمل باشد و اولیتر بود، اعنى خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ -----

----- (۱). آب، آز: فرمای، آج، لب: کن. (۲). همه نسخه بدلها از. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: و تقدیر. (۴-۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها: قول. (۷). همه نسخه بدلها: عن. (۸). اساس: وجودا، به قیاس با نسخه آب و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۹). کذا در اساس و دیگر نسخه‌ها. (۱۰). آط، در حاشیه آورده: و النخل، آز: و التبع. (۱۱). همه نسخه بدلها: بیافریند. (۱۲). سوره حج (۲۲) آیه ۵. (۱۳). آط، آج، لب: یکسوا. (۱۴). همه نسخه بدلها: مقدم. (۱۵). آج، لب: ایشان. صفحه : ۲۲۷ عَجَلٍ «۱»، دأب و خلق او عجله است، تا پنداری که او را خود از آن آفریدند «۲»، چنان که کسی را وصف کنند به چیزی، گویند: فلان کله فهم و علم، و فلان اکل و شباب «۳» و شراب «۴»، قالت الخنساء فی وصف بقره: ترع «۵» ما رتعت حتى اذا ادكرت «۶» فأنما هي اقبال و ادبار ای تكثر الاقبال و الادبار. سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ، گفت: من آیات و معجزات خود با شما نمایم، بر من شتابزدگی مکنید. وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، می گویند تو را اینکه کافران که: اینکه وعده و نوید که می گویی از نزول و ظهور آیات، کی خواهد بودن! و گفتند: مراد به «وعد»، قیامت است، و وعد «۷» به معنی موعود است، اگر راست می گویی. آنکه گفت: لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا - الاية، گفت: اگر بدانند کافران آنکه ایشانرا آتش از روی «۸» و از پشت خود باز نتوانند داشتن، یعنی آتش به ایشان محیط شده باشد. وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ، و نه نیز ایشان را نصرت کنند و یاری دهند. و جواب او بیفگند لدلالة الكلام عليه، و التقدير: لعلموا «۹» صدق ما وعدوا به، بدانند صدق آنچه ایشان را به آن وعده می دهند. آنکه گفت: بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً، اینکه «۱۰» ساعت که به ایشان آید، بناگاه آید. فَتَبْهَتُهُمْ، ایشان را

مبهوت و متحیر گرداند. فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا، نتوانند ردّ و دفع آن کردن. وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ، و نه ایشان را مهلت دهند. وَ لَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلِهِ مِنْ قَبْلِكَ، ایزد- جل جلاله- در اینکه آیت رسول را- علیه السّلام- تسلیم داد و گفت: اوّل کس از رسول «۱۱» من که کافران از او فسوس داشتند و به او استهزا کردند نه تویی، پیغامبرانی که پیش «۱۲» تو بودند «۱۳»، استهزا -----
 ----- (۱). آج، لب آدمی از. (۲). همه نسخه بدلها: آفریده‌اند. [.....]

(۳). کذا، در اساس، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۴). همه نسخه بدلها: اکل شراب. (۵). اساس: ترعت، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد. (۶). اساس: اذا اذرت، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد. (۷). آج، لب: وعده. (۸). آب، آج، لب، از خود. (۹). آط آج، لب: تعلموا. (۱۰). آط، آب، آج، از آن. (۱۱). همه نسخه بدلها: رسولان که با سیاق عبارت فارسی ملایمتر می‌نماید. (۱۲). همه نسخه بدلها از. (۱۳). آط هم. صفحه: ۲۲۸ کردند کافران بر ایشان. فحاق، ای لحق «۱»، در رسید به آن مستهزیان «۲» ساحران آن استهزاء که می‌کردند، یعنی جزا و عقوبت آن روز بود «۳» که ایشان استهزا از حدیث بعث و نشور و دوزخ و انواع عذاب می‌کردند که، رسول- علیه السّلام- گفتی «۴»، خدای تعالی گفت: برسید به ایشان آنچه از آن فسوس می‌داشتند از عذاب «۵» دوزخ. قُلْ مَنْ يَكَلُمُكُمْ، بگو ای محمّد که کیست که شما را نگه می‌دارد به شب و روز از خدای تعالی، یعنی از عذاب خدای. و گفتند: از عوارض آفاتی که باشد در شب و روز، يقال: كَلَاهُ يَكْلُوهُ اذا حفظه فهو كالي، قال ابن هرمة: انّ سليمي و الله يكلوها ضنت بشيء ما كان يزرؤها حق تعالی تذکر «۶» نعمتی دگر کرد از نعمتها [ی او، گفت که]

«۷»: کیست که شما را به شب و روز و گاه و بیگاه در خفتگی و بیداری نگاه می‌دارد! ذو التّون مصری گفت: شبی از شبها برون آمدم، شبی بود مقرر و ماهتاب روشن، بر کنار رود نیل [۳۳- ر]

می‌رفتم گزدمی «۸» را دیدم که می‌رفت به شتاب چنان که من در وی نرسیدم «۹»، گفتم: همانا در اینکه تعبیه‌ای باشد، بر اثر او می‌رفتم تا به کنار آب رسید «۱۰»، و بزغی «۱۱» بیامد و پشت بداشت تا آن گزدم «۱۲» بر نشست بر پشت او «۱۳» و عبر «۱۴» کرد، من گفتم: سبحان «۱۵» آن خدایی که اینکه گزدم «۱۶» را بی سفینه رها نکرد؟ من نیز عبر «۱۷» کردم. گزدم چون به خشک رسید دگر باره تاختن گرفتن گرفت «۱۸» و من بر اثر او می‌رفتم نگاه کردم برنایی را دیدم مست افتاده و ماری سیاه عظیم بر سینه او شده و آهنگ دهن او کرده، آن گزدم «۱۹» بیامد و بر پشت آن مار شد و او را نیشی بزد و بکشت -----
 ----- (۱). آط: فحق، آج، لب: فحمق. (۲). همه نسخه بدلها و. (۳). همه نسخه بدلها: و روا بود. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها: گفت. (۵). همه نسخه بدلها: عقاب. (۶). همه نسخه بدلها: تذکیر. (۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۸). آج، لب، کزدمی. (۹). همه نسخه بدلها: در او نمی‌رسیدم. (۱۰). آج، لب: رسیدم. (۱۱). آج، لب: وزغی. (۱۲-۱۶). آج، لب: کزدم. (۱۳). همه نسخه بدلها: بر پشت او نشست. (۱۴-۱۷). آج، لب: عبور. (۱۵). آج، لب: سبحان الله. (۱۸). همه نسخه بدلها: تاختن گرفت. (۱۹). آط، آج، لب: کزدم. [.....]

صفحه: ۲۲۹ و بینداخت و بر گردید. من از آن به شگفت فرو ماندم، بر بالین او باستادم «۱» و به آواز اینکه بیتها بخواندم: یا نائما و الخلیل یحرسه من کل سوء یدب فی الظلم کیف تنام «۲» العیون عن ملک تأتیک «۳» منه فوائد النعم به آواز من از خواب در آمد، من اینکه حال با او حکایت کردم، بر دست من توبه کرد. یَلِیْلُ هُمْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ، بل ایشان از ذکر خدای برگشته‌اند «۴» که قرآن است و دلایل و حجج اینکه. آنگه گفت بر سبیل تویخ و تقریب: أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ، ایشان «۵» را خدایانی هستند که ایشان را از ما حمایت می‌کنند و نگاه می‌دارند، آن خداوندان «۶» ایشان نصرت خود نتوانند کردن، نصرت دیگران چگونه کنند؟ وَلَا هُمْ مِّنَّا يُصْحَبُونَ، [و ایشان از ما مصحوب]

«۷» نباشند، یعنی صاحبی نبود ایشان را که از ما حمایت کند و نگاه دارد ایشان را. مجاهد گفت: ینصرون و یحفظون. قتاده گفت: لا یصحبون من الله بخیر، ایشان از ما به هیچ خیری مصحوب نباشند، یعنی از ما خیر با ایشان صحبت نکند، یعنی هیچ خیر به ایشان

نرسد به قیامت. بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ، بَلْ اِيشَان(۸) را ممتّع و برخوردار گردانیدیم و نیز پدر(۹) ایشان را و در نعمت بداشتیم و تمکین کردیم از نیل ملاذّ و مشتهیات و تعجیل عقوبت نکردیم بر ایشان، حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ، تا عمر بر ایشان دراز شد بلاغ(۱۰) حجت را. آنکه بر سییل توییح گفت: أَفَلَا- يَزُونَ، نمی‌بینند، یعنی نمی‌دانند. أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ، که ما قصد کنیم به زمین و آن را نقصان می‌کنیم و می‌کاهانیم از کنارهای او به خراب(۱۱)، هر روز و هر سال و هر وقتی طرفی ویران کنیم، و گفتند: نقصان زمین به خراب او(۱۲) ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز آط: بایستادم. (۲). آط، آج، لب: ینام. (۳). آب، آز: یأتیک. (۴). آج، لب: بر گذشته‌اند. (۵). آط هیچ ایشان. (۶). همه نسخه بدلها: خدایان. (۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: اینان. (۹). همه نسخه بدلها: پدران. (۱۰). آز: ابلاغ. (۱۱). آط، آب، آز: به خرابی، آج، لب: به جزا. (۱۲). آج، لب و. صفحه: ۲۳۰ مرگ اهلش باشد، چون خداوند سرای مرد، سرای ویران شد. و گفتند: بموت العلماء، خراب زمین به مرگ عالمان باشد که هر کجا در او عالمی نباشد آن دیار و آن زمین خراب بود، اگر چه تو آن را آبادان شناسی. أَفَهُمْ الْغَالِبُونَ، قتاده گفت: ایشان غلبه خواهند کردن رسول را با چندین آیات و معجزات که می‌بینند و با چندین نصرت که می‌بینند که خدای [می‌کند]

«۱» او را در مقامی پس مقامی، یا ایشان طمع دارند که غالب شوند خدایی(۲) که قهار و جبار است(۳)! آنکه رسول را فرمود که، بگو اینکه کافران را که: من شما را به وحی می‌ترسانم و اعلام می‌کنم، و کار من اینکه است، و به دست من جز اینکه نیست. اما آن که شما را علی کلّ حال حمل کنم به الجابر(۴) سماع و قبول، نه کار من است چه شما بمثابت کزانی در اصغنا کردن و مبالات ناکردن، و کر چیزی نشنود. جمله قراء خواندند: وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ، به فتح «یا» و «۵» رفع میم صمّ علی اسناد الفعل الی الصّمّ، مگر ابن عامر که او خواند: وَلَا تَسْمَعُ الصّمّ الدّعاء، و تو کر(۶) را چیزی نتوانی(۷) شنوایدن. به ضمّ «تا» و کسر «میم» و نصب میم صمّ علی اضافة الفعل الی التّبی - علیه السّلام - و نصب الصّمّ علی المفعول الأوّل، و اینکه بر سییل مبالغت در تشبیه فرمود حق تعالی که ایشان در قلّت اصغاء و انتفاع به سماع بمثابت کزاند، و الّا بر حقیقت شنوایدن، چنان که شاعر گفت - شعر: لقد اسمعت لو ناديت حيا و لكن لا حياة لمن تنادي إذا ما يُنذَرُونَ، چون بترسانند ایشان را، گفتند(۸). [ما]

«۹» زیادت است، و اولیتر آن است که مصدری باشد، یعنی وقت الانذار. وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ، آنکه حق تعالی بر سییل تذکر(۱۰) و تنبیه ----- (۹-۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: خدای را. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها قُلْ إِنَّمَا أَنْذَرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ(۴). آج، لب: و. (۵). همه نسخه بدلها و میم. (۶). همه نسخه بدلها: کزآن. (۷). آج، لب: چنین توانی. (۸). آط، آب، آز: گفت. (۱۰). همه نسخه بدلها: تذکیر. صفحه: ۲۳۱ گفت: اگر یک دمش از عذاب خدای به ایشان رسد، از آن به فریاد آیند و گویند: یا ویلنا، ای وای ما؟ ما ظالم و ستمکاره بوده‌ایم نفس خود. و اصل «نفحة(۱)»، دمش بوی باشد، آنکه در جای قلّت و اندکی(۲) استعمال کنند بر سییل مبالغت، یقال نفح(۳) فلان لفلان، اذا [۳۳-پ]

اعطاه شیئا قليلا، و اصل کلمه آن که گفتیم من قول الشّاعر: و عمره من سروات النّساء تنفح(۴) بالمسک(۵) اردانها و نفح و نفخ، یکی باشد الّا آن که «۶» نفح به «خا» ی معجم بیشتر از نفح بود. وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ، آنکه در وعظ خلق گرفت و گفت: ما بنهیم ترازوی(۷) راستان(۸) روز قیامت. در ترازو دو قول گفتند، یکی آن که: حقیقت است، و ترازویی باشد با کفه‌ها(۹) و شاهین که به آن صحایف اعمال بسنجند چنان که در اخبار است و بیان کرده‌ایم. و قولی دیگر آن که: مجاز است و کنایت از عدل و انصاف و راستی، یعنی چنان رود(۱۰) که پنداری ترازو بر سخته‌اند(۱۱). و روایت کرده‌اند که: رسول - علیه السّلام - شب معراج ترازو دید آویخته، هر کفه‌ای از او فی سعة المشرق الی المغرب(۱۲)، به فراخی مشرق تا مغرب. گفت: بار خدایا؟ اینکه ترازو به چه مملوّ

شد «۱۳» و به چه در آید! گفت: به عزّ عزّت من که، به نیم خرما در آرم چون به اخلاص بود. و امّا قوله: القِسْطُ، واحد است و صفت موازین است، و جمع برای آن است که «قسط»، مصدر است، و المصدر لا یشئ و لا یجمع، و مصدر را تشبیه و جمع نکنند. فَلَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَیْئاً، بر هیچ نفس هیچ ظلم ----- (۱). آب، آج، آز: نفخه. (۲). آج، لب: اندک. (۳). آب، آز: نفخ. (۴). آط، آج: ینفخ، آب، لب آز: تنفخ. (۵). اساس: المسک، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). آج، لب: آنچه. (۷). همه نسخه بدلها: ترازوها. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها برای. (۹). اساس: کفها/ کفها. (۱۰). همه نسخه بدلها آن جا. (۱۱). همه نسخه بدلها: بر سنجیده است. (۱۲). همه نسخه بدلها: الشّرق الی الغرب. (۱۳). همه نسخه بدلها: شود. صفحه: ۲۳۲ نکنند، و نقصان حقّ او نکنند از ثواب، و طاعت او هیچ باز نگیرند، و در عقاب او هیچ نیفزایند به ناوجب، یقال: ظلمته حقّه، ای نقصته. وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ، اهل مدینه خواندند: مِثْقَالَ، به رفع «لام» بر آن که «کان» تاّمه باشد به معنی حصل و وجد، و اگر حاصل آید او را چندان که وزن و مقدار دانه‌ای سپندان باشد. و باقی قرّاء، به نصب «لام» خواندند علی تقدیر: و ان کان ذلک الشّیء مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ، بر آن که «کان» ناقصه باشد، و او خبر «کان» است، و اگر آن چیز به مقدار سپندان دانه‌ای باشد. اَتَيْنَا بِهَا، ما آن را با میان «۱» آریم و رها نکنیم تا ضایع شود. وَ کَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ، و ما بسیم شمار کننده. وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ، و ما دادیم موسی و هارون را فرقان، یعنی توریت، که فرق کننده است میان حق و باطل. ابن زید گفت: یعنی آن معجز که فرق کرد میان حق «۲» و باطل «۳»، و مثله قوله: وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ «۴»...، یعنی یوم بدر. وَ ضِيَاءٌ، و نیز او را روشنایی دادیم. وَ ذِكْرًا، و یاد کردی برای پرهیزگاران. و نصب هر دو بر عطف است علی الفرقان، و بعضی گفتند «۵»: بر حال است و «واو» عطف برای اختلاف احوال آمد، کقولهم: جاءنی زید الجواد و الحکیم «۶» و العالم، و اینکه قول ضعیف است. الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ، صفت متّقیان است، آن متّقیان که از خدای بترسند در غیب، یعنی خدای را نادیده از او ترسند. و گفتند: از خدای بترسند در سرّ، به ترس خدای از معاصی «۷» اجتناب کنند نه به روی مردمان. وَ هُمْ مِنَ السَّاعِيَةِ مُشْفِقُونَ، و ایشان از قیامت ترسند. وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ، اشارت به قرآن است، گفت: اینکه کتاب قرآن ذکری است پر برکت «۸»، ما آن را فرو فرستاده‌ایم، شما آن را منکری و جاحد؟ -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: با ایشان. (۲). آط، آب، آج، لب، آز او. (۳). آط، آب، آج، لب، آز فرعون. (۴). سوره انفال (۸) آیه ۴۱. (۵). آط، آب، آز نصب. (۶). همه نسخه بدلها: الحلیم. (۷). آب، آز: به ترس معاصی خدای، آج، لب: به ترس از معاصی خدای. (۸). همه نسخه بدلها که. [.....]

صفحه: ۲۳۳

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۵۱ تا ۸۲]

[اشاره]

وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلٍ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲) قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (۵۳) قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۵۴) قَالُوا أ جِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵) قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶) وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷) فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸) قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹) قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰) قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱) قَالُوا أ أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا

فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْظِقُونَ. (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ. (۶۴) ثُمَّ نَكَسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هُمْ بِيَنْظِقُونَ. (۶۵) قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (۶۶) أَفَلَا تَعْقِلُونَ. (۶۷) قَالُوا حَرِّقُوهُمْ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ. (۶۹) وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ. (۷۰) وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ. (۷۱) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ. (۷۲) وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ. (۷۳) وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرِيْبَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسْتَمِعِينَ. (۷۴) وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ. (۷۵) وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلٍ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ. (۷۶) وَنَصْرَانَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ. (۷۷) وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَمَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ. (۷۸) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَيَّخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ. (۷۹) وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنَ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ. (۸۰) وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ. (۸۱) وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ. (۸۲)

[ترجمه]

بدادیم ابراهیم را صلاح او از پیش و بودیم به او دانا. [۳۴- ر]

چون گفت پدرش «۱» را و قومش «۲» را چیست اینکه صورتها که شما بر آن مقام کردی. گفتند: یافتیم پدران خود را که اینکه «۳» را «۴» پرستیدند. گفت: بودی شما و پدرانتان در گمراهی روشن «۵». گفتند: آورده‌ای به ما حق «۶» یا تو از بازی کنندگانی! گفت: بل «۷» خدای شما خدای آسمانهاست و زمین آن که بیافرید آن را و من بر آن از «۸» گواهانم. به خدای که حیلہ کنم بتان شما «۹» را پس از آن که گردی «۱۰» پشت بر کرده. کرد «۱۱» ایشان را پاره پاره مگر بزرگی را از آن ایشان تا همانا باز آیند با او. گفتند که کرد «۱۲» اینکه به خدایان ما که او از جمله ستمکاران است! گفتند: شنیدیم [۳۴- پ]

جوانی را ----- (۱). آط، آب، آج، لب: پدر خود. (۲). آط، آب، آج، لب، قوم خود. (۳). آط، آب، آج، لب: آن. (۴). همه نسخه بدلها می. (۵). آط: هویدا. (۶). آب، مش: حقی. (۷). آج، لب: نه بلکه. (۸). آط، آب، مش جمله. (۹). آط، آب، آج، لب، مش: حیلت کنم با بتان شما. (۱۰). آط، آب، آج، لب: بر گردی. (۱۱). همه نسخه بدلها: پس کرد. (۱۲). آب، مش: کیست که کرد. صفحه: ۲۳۴ [که ذکر ایشان می کرد]

«۱» می گویند او را ابراهیم. گفتند: بیاری او را بر چشمهای مردمان تا همانا گوی «۲» بدهند. گفتند: تو کردی اینکه به خدایان ما ای ابراهیم! گفت: بل «۳» کرد اینکه «۴» بزرگشان که اینکه است بیرسی از ایشان اگر سخنی گویند. باز شدند با خود، گفتند: شما، شما بیداد کاری «۵». آنگاه سر در پیش افکندند «۶»، دانی «۷» که اینان سخن نگویند «۸». گفت: می پرستی بدون خدای آنچه سود ندارد شما را چیزی و زیان نکند شما را! [۳۵- ر]

بد «۹» باد شما را و آن را که می پرستی به جز خدای، خرد نداری. گفتند: بسوزی او را و یاری کنی خدایانتان را اگر خواهی کردن. گفتیم: ای آتش باش سرد و «۱۰» سلامت بر ابراهیم. خواستند با وی کیدی، کردیم ایشان را زیانکارتر «۱۱». -----

----- (۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: گواهی. [.....]

(۳). آط: نه بل، آب، آج، لب، مش: نه بلکه. (۴). آب، مش را. (۵). آب، مش: پس شما بیداد کارانید، آج، لب: بیداد گرانید.

(۶). آب، مش: پس در پیش افکندند سرها. (۷). آب، مش: که تو دانی چیست به این ها. (۸). آب، مش: سخن گویند، مش: سخن کنند.

- (۹). آط: گند. (۱۰). آط، آب، مش با. (۱۱). آب، مش: زیانکارترین. صفحه: ۲۳۵ و برهانیدیم او را و لوط را به آن زمین که برکت کردیم در آن جهانیان را. و بدادیم او را اسحاق و یعقوب فرزند زاده «۱». و همه را کردیم نیکان. [۳۵-پ]
- و کردیم ایشان را امامانی «۲»، ره نمایند به فرمان ما، وحی کردیم به ایشان کردن نیکیها و به پای داشتن نماز و دادن زکات و بودند ما را پرستنده «۳». و لوط را دادیم حکمت و علم «۴»، و برهانیدیم او را از آن شهر «۵» که می کردند لواطه، ایشان بودند مردمان «۶» بد نافرمان. در بردیم «۷» او را در رحمت ما «۸» که او از صالحان بود. و نوح «۹» چون ندا کرد از پیش «۱۰» اجابت کردیم او را، برهانیدیم او را و اهلش را از غم بزرگ. و یاری کردیم او را از آن قوم که دروغ داشتند آیات ما را، که ایشان بودند مردم بد، غرق «۱۱» بکردیم ایشان را به یک بار جمله. ----- (۱). آط، آب، مش: زیادتی. (۲). آط، آب، آج، لب، مش که. (۳). آط، آب، مش: عبادت کنندگان، آج، لب: پرستندگان. (۴). آط، آب، مش: حکمتی و علمی. (۵). آط، آج، لب: ده، مش: دهی. [.....]
- (۶). آط: مردمانی، آج، لب: گروهی. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: و در آوردیم. (۸). همه نسخه بدلها: خود. (۹). همه نسخه بدلها را. (۱۰). همه نسخه بدلها ما. (۱۱). همه نسخه بدلها: غرقه. صفحه: ۲۳۶ [۳۶-ر]
- و داود و سلیمان چون حکم کردند در کشت، چون در او شد «۱» به شب گوسفند قوم «۲» و بودیم ما به حکم ایشان گواه. معلوم کردیم آن سلیمان را و همه را بدادیم حکمت و علم و مسخر بکردیم با داود کوهها را «۳» تسبیح «۴» کردند و مرغان را و ما کردیم و بیاموختیم او را صنعت زره برای شما تا بپاید «۵» شما را از کار زارتان، یعنی «۶» شما شکر کننده‌ای «۷»! و سلیمان را باد سخت می رفت به فرمان او به آن زمین که برکت کردیم ما در او، و بودیم ما به هر چیزی دانا. و از دیوان کسانی که به دریا فرو شوند «۸» برای او و می کردند «۹» کاری جز آن، و بودیم ما ایشان را نگاهدار «۱۰» [۳۶-پ]
- . قوله تعالی: وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ - الْآيَةُ، حق تعالی چون بگفت که ما موسی و هارون را کتاب دادیم و احکام «۱۱» حلال و حرام، و محمّد را کتابی مبارک دادیم و آن قرآن است، گفت: ابراهیم را - علیه السّلام - پیش از آن آیات و بینات دادیم که صلاح و رشاد او در آن بود و آن امت او، و مراد به «رشد» آن است که او را به رشد رسانید از ادله و بینات. و «رشد» و «رشد»، لغت است، کالبخل ----- (۱). آط، آب: شود. (۲). آج، لب: چون چرا کرد در او گوسفندان قوم. (۳). آب، مش که. ۴. همه نسخه بدلها می. (۵). آط، آب: بیامد، آج، لب: نگاه داریم، مش: نگاه دارد. (۶). آج، لب: هیچ هستید. (۷). همه نسخه بدلها: شکر کننده. (۸). همه نسخه بدلها: فرو شدند. [.....]
- (۹). آب، مش: می کردند. (۱۰). آب، آج، لب، مش: نگاهدارنده. (۱۱). آب و. صفحه: ۲۳۷ و البخل، و نقیض او غی است، يقال: رشد یرشد فهو راشد، و رشد یرشد فهو رشید. وَ كُنَّا بِهٖ عَالِمِينَ، ما به او عالم بودیم، یعنی دانستیم که او اهل آن است، چنان که گفت: لَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ «۱»، و اینکه قول قتاده و مجاهد است. إِذْ قَالَ لِأَيِّهٖ وَ قَوْمِہٖ، چون گفت پدرش را یعنی عمش را آزر، و قوم و امتش را. «اذ» در محل نصب است علی الظرف، و عامل در او «آتیناه» است. ما هذِهِ التَّمَاثِيلُ، «ما» استفهام است «۲»، و تماثیل جمع تمثال باشد، و آن کالبدی بود بی جان، یعنی آن اصنام که ایشان می پرستیدند، و صورت استفهام است و مراد تقریر و توییح. أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ، که شما اقبال کرده‌ای بر آن و مقام کرده‌ای عند آن، و آن را عبادت می کنی. قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ، گفتند: ما پدران خود را یافتیم که اینان «۳» را می پرستیدند. قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، گفت: شما و پدران شما به عبادت اصنام در ضلال «۴» و گمراهی «۵» بوده‌ای روشن، و اینکه دلیل است بر بطلان تقلید که ایشان را چون ابراهیم پرسید که: به چه حجت اینکه بتان را «۶» پرستی، هیچ حجت نداشتند جز آن که [گفتند]
- «۷»: ما پدران خود را [بر اینکه]
- «۸» یافتیم. او گفت: شما و پدران در ضلال «۹» بوده‌ای، سخن ایشان منقطع شد، هیچ نتوانستند گفتن جز آن که استبعاد کردند و

گفتند: أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ، اینکه که می‌گویی بجد می‌گویی، و تو حقی آورده‌ای یا بازی می‌کنی؟ او گفت: بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، بل خدای شما خدای آسمان و زمین است که آن را بیافرید، و من بر اینکه گواهم، یعنی بر الهیت او و آفریدن او آسمان و زمین را، و آن که «۱۰» منعم است و مستحق عبادت. ----- (۱).

سوره دخان (۴۴) آیه ۳۲. (۲). همه نسخه بدلها: راست. (۳). همه نسخه بدلها: ایشان. (۴). همه نسخه بدلها: ضلالت. (۵). آط، آج، لب: گمراهی. (۶). همه نسخه بدلها می. (۷-۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۹). آج، لب: ضلالت. (۱۰). همه نسخه بدلها او. صفحه: ۲۳۸ وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ، الایه، چون دید که ایشان اصرار می‌کنند و به تنبیه او متنبه نمی‌شوند، گفت: من کیدی سازم با خدایان شما، بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ، پس از آن که شما پشت بر کنی و بروی. مجاهد و قتاده گفتند: ابراهیم اینکه حدیث در سر گفت جز آن که یکی کس بشنید و به وقت دوم افشا کرد. سدی گفت: ایشان را عیدی بودی در سال «۱» که بجمع آن جا شدند، و چون از آن جا باز گشتندی بنزدیک اصنام شدند و سجده کردند ایشان را، و طعامها و بیاوردندی و پیش و پیرامن ایشان بنهادندی، گفتندی تا در آن جا بر که ای «۲» پدید آید به مجاورت ایشان، چون از عید باز آمدندی، آن طعام بخوردندی. عم ابراهیم گفت: یا ابراهیم؟ با ما به عید ما نیایی تا سان و آیین ما بینی و بدانی که دین ما چون است! باشد که راغب شوی در او. گفت: بس رغبت نیست مرا در دین شما و عید شما. الحاح کرد، بر خاست «۳» و برفت. چون به بعضی راه برسید، خسته گشت «۴» و پایش رنجور شد، بنشست و گفت: ... إِنَّنِي سَقِيمٌ «۵». گفتند: تبش آمد، و گفتند: روز نوبت تب بود او را، گفت: ... إِنَّنِي سَقِيمٌ «۶»، مرا وقت تب است و من نتوانم آمدن که تب آغاز می‌کند، و در راه بخت و مردم بر او می‌گذشتند. چون مردمان برفتند و از ایشان جز ضعیفان و بازماندگان «۷» نماندند، برخاست «۸» و گفت: وَ تَاللَّهِ بِهِ خدای، و اینکه «تا»، بدل «واو» است، اعنی «واو» قسم جز در اینکه یک اسم نشود «۹»، لا- یقال: تالزحمن و ترب الکعبه، و ائما یقال: و الزحمن و رب الکعبه. لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ، که من با اصنام شما کید کنم، و کید و مکر و حيله نظایراند، و آن کاری باشد «۱۰» مقصود از او پوشیده باشد [۳۷-ر]

. آنچه پیامد و به بتخانه در آمد، و آن بهوی «۱۱» بود بزرگ، و آن بت مهمترین «۱۲» بود ----- (۱). همه نسخه بدلها: سالی. (۲). همه نسخه بدلها: برکت. [.....]

(۳-۸). آب، لب، آج، مز، مش: برخواست. (۴). همه نسخه بدلها: خسته شد. (۵-۶). سوره صافات (۳۷) آیه ۸۹. (۷). همه نسخه بدلها: بیچارگان. (۹). آج، لب و. (۱۰). همه نسخه بدلها که. (۱۱). آط، آب، آج، لب: هوی، آج، لب: هوی، مش: بتی. (۱۲). آط، آج، لب: مهین. صفحه: ۲۳۹ برابر «۱» نهاده در صدر، و زیر او کهتر از او نهاده، و فرود از او کهتر از او نهاده، و همچنین بر نسق هر چه فروتر بود کهتر بود. و تبری به دست داشت، در آمد و همه را خورد بشکست و بر سبیل تهکم و استهزا می‌گفت: ... أَلَا تَأْكُلُونَ «۲»، طعام نمی‌خوری؟ ما لَكُمْ «۳» فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ، در کلام حذفی و اختصاری هست، و تقدیر آن است که: فانصرف و دخل علی اصنامهم فجعلهم جذاذا. کسائی تنها خواند: جذاذا به کسر «جیم» جمع جذیذ، کطویل و طوال و کریم و کرام، [جز]

«۹» که اینکه فعیل به معنی مفعول باشد، یعنی مجذوذ «۱۰»، مکسور مقطوع «۱۱»، من الجذذ و الجذذ، القطع، و منه قوله: عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ «۱۲» ای غیر مقطوع. و الجذذ و الحد «۱۳» و الجز «۱۴» و الحز «۱۵» و الخذ و الخذ کلها نظایر بمعنی القطع. و باقی قراء خواندند: جذاذا، علی وزن فعال، کرفات و حطام، و اینکه بنا مختص باشد به اینکه معنی. إِيَّا كَبِيرًا لَهُمْ، نصب او بر استثنای موجب است. لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ، دو قول گفتند، یکی آن که: يرجعون الی ابراهیم، امید آن را که ایشان باز آیند و آن احوال بینند و باشد که ایشان را انتباهی بود از آنچه او ساخته بود که گوید: [... فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ]

«۱۶». و قولی دیگر آن است که: يرجعون الیه، ای من دینهم الی دینه، امید آن را که «۱۷» باشد که ایشان از دین خود رجوع کنند و با دین او شوند. قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا، در کلام محذوفی است، و آن آن است که: فَلَمَّا «۱۸» ----- (۱). آط، بربر، آج: بر برابر، لب: برابر بر. (۲). سوره صافات (۳۷) آیه ۹۱ و سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۷. ۳. آط: و ما.

(۴). سوره صافات (۳۷) آیه ۹۲. (۵). همه نسخه بدلها، بجز آرز خرد. (۶). آب، آرز. از. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها را. (۸). همه نسخه بدلها: و ذلك. (۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۱۰). آب، آج و. (۱۱). مش: منقطع. (۱۲). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۸. (۱۳). آط، آج: و الجز. (۱۴). آط: و الحذ، آج: و الجذ. (۱۵). آط: و الجذ، آج: و الجز. (۱۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، از قرآن مجید افزوده شد. (۱۷). آب آن را. (۱۸). آج، لب: فلا. صفحه: ۲۴۰ رجوعوا من عیدهم و دخلوا علی اصنامهم فوجدوها مکسورة، قالوا من فعل هذا بالهتتا. چون باز آمدند و بر عادت در بتخانه رفتند «۱»، آن حال بدیدند، گفتند: که کرده است اینکه فعل به خدایان ما! و «من» استفهام راست، او از جمله ظالمان است. قالوا، گفتند، یعنی آن ضعفا و بازماندگان قوم که از ابراهیم شنیده بودند، و تالله لا کیدن اصنامکم، و گفتند: اینکه سخن کس نشنید از ابراهیم - علیه السلام. و ایشان که گفتند: سمعنا فتی یدکرهم، معنی آن است که: سیبهم، ما شنیده‌ایم از جوانی ابراهیم نام که اینکه بتان ما را دشنام دادی و عیب کردی. و ابراهیم - علیه السلام - اینکه معنی پنهان نکردی از سب و عیب آلهه «۲» ایشان، و اینکه قول درست تر است برای آن که اگر ابراهیم با آن غرض که او را بود اینکه سخن بر ملا گفتی یا با جماعتی، غرض او منتقض شدی. قالوا فأتوا به علی أعین الناس، گفتند: بیاری او را بر چشمهای مردمان «۳» تا گواهی دهند بر او آنان که از او اینکه سخن یا آن سب شنیده‌اند «۴». و قوله: علی أعین الناس، ای بمری «۵» منهم، و گفتند: علی رؤوس الناس. و گفتند: لیظهر الناس فعله، چه عرب کار ظاهر را گویند: کان علی اعین الناس و بأعین الناس. قالوا أنت، در کلام حذفی است، و التقدير: فأتوا به، فقالوا: انت فعلت هذا بالهتتا یا ابراهیم «۶»، اینکه تو کرده‌ای به خدایان ما ای ابراهیم! او گفت: بل فعله کبیرهم هذا، اینکه آن بت مهترین کرده است. گفتند: چرا کرده است! گفت: غضب آن را که شما چرا با وجود او آن بتان خورد را پرستی؟ آنگه گفت «۷»: پرسی از اینان اگر سخن توانند گفتن. اگر گویند، ابراهیم - علیه السلام - چگونه گفت: فعله کبیرهم، و بر حقیقت کبیر ایشان هیچ فعل نکرده بود، او کرده بود، نه اینکه دروغ باشد؟ و دروغ بنزدیک شما بر پیغامبران روا نیست، گوئیم: از اینکه چند جواب گفتند، یکی آن که: اگر -----

----- (۱). آب، آرز، مش و. (۲). آب، آج، لب، آرز، مش: آلهه. [.....]

(۳). آج، لب: مردم. (۴). همه نسخه بدلها: شنیده بودند. (۵). آج، لب: یامر، آط: یمراء. (۶). آط او را بیاوردند و گفتند. (۷). آط فسلوهم. صفحه: ۲۴۱ [چه]

«۱» ظاهر کلام ظاهر خبر است، معنی او فرض و تقدیر است، و معنی آن است که: هب ان فاعلا فعل هذا الفعل و اعتل بمثل هذه العلة هل تقبلون منه، همان انگاری که کسی بیاید و چنین فعلی کند، آنگه که از او پرسند که چرا کردی، گوید: من نکردم، اینکه بت مهترین کرد. شما از او قبول کنی! تا گویند نه؟ او گوید: چرا! ایشان گویند: برای آن که او حیات ندارد و قدرت ندارد و فعل از او محال باشد، تا او گوید: پرسی، اگر «۲» ایشان بگویند، گویند: چون پرسیم از جماد که ایشان آلت شنیدن و گفتن ندارند! تا حجت بر ایشان متوجه شود، تا باشد [۳۷-پ]

که نظر کنند و اندیشه و ایمان آرند و قول او قبول کنند، چنان که خدای تعالی گفت: فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ، بر ظلم بر خویشتن اعتراف دادند، و مانند اینکه قصه داود است - علیه السلام - فی قوله: وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذِ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ، «۳» - الی قوله: لا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ «۴» ...، [الی آخر القصیه، و معنی آن است: هب أننا خصمان بغی بعضنا علی بعض]

«۵» و اخوان، له تسع و تسعون نعیجه و لی نعیجه و احمده فقال أكفلینها و عزنی فی الخطاب «۶»، فما قولك فی هذه الحادثة، و اینکه قصه و شرح «۷» در جای خود بیاید - ان شاء الله تعالی و به الثقة. جواب دیگر از او آن است که: ابراهیم - علیه السلام - اینکه خبر مطلق نگفت، بل مشروط گفت بقوله: إن كانوا ينطقون، اگر سخن گویند، او کرده است، یعنی اگر ایشان بر نطق قادرند بر فعل قادر باشند، و اگر بر نطق قادر نه‌اند، اولی و احری که بر فعل قادر نباشند، و چون قادر نباشند عاجز و مدبر باشند، عبادت ایشان نکو نبود.

و اگر گویند: اینکه شرط در نطق است نه در فعل، گفت: بررسی اگر سخن گویند، گوئیم: چه ممتنع است که شرط باشد در هر دو، و روا بود که شرطی بود که او شرط باشد (۸) در بسیاری چیزها، شرط یکی بود و مشروط بسیار.

----- (۵-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۲). آط، آج، لب: تا. (۳). سوره ص (۳۸) آیه ۲۱. (۴). سوره ص (۳۸) آیه ۲۲. (۶). سوره ص (۳۸) آیه ۲۳. (۷). آط او. (۸). همه نسخه بدلها: بود. صفحه: ۲۴۲ جوابی دیگر از او آن است که: از کسائی روایت کردند که او خواند: *بَلَّ فَعَلَهُ*، و وقف کرد اینکه جا علی تقدیر فعله من فعله، آنگه ابتدا کرد: *كَبِيرُهُمْ* هَذَا، خدای بزرگشان (۱) اینکه است، بررسی از ایشان اگر سخن (۲) توانند گفتن، و اینکه وجهی قریب است. و *مَحْمَدِ بْنِ السَّمِيعِ* خواند: فعله علی تقدیر فعله، بر اینکه قراءت از آن بشود که خبر باشد و دروغ در او شود، و معنی آن بود که: همانا او کرده باشد نه بر اطلاق او عندکم، یا نزدیک (۳) شما (۴) آن کس که روا دارد که جماد معبود باشد، باید که روا دارد که فعل کند. و *عَلَّ* و *لَعَلَّ* به یک معنی بود. *قَالَ الشَّاعِرُ*: یا ابنا *عَلَّكَ* او عساکا و قال آخر: *عَلَّ صُرُوفَ الدَّهْرِ* او دولاتها *يَدُلُّنَا* (۵) *اللَّمَّةُ* من لماتها اگر گویند: اینکه خبر را چه گوئی که ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - گفت: ما کذب ابراهیم الا ثلاث کذبات کلها *يَجَادِلُ* بهن عن دینه، ابراهیم دروغ نگفت الا سه بار، هر باری (۶) برای مجادله از دین، یکی آن که: *إِنِّي سَيِّئِيمٌ* (۷)، دگر: *فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ*، سیم (۸): پادشاهی می خواست تا ساره را از او بستاند، گفت: آنها اختی، او خواهر من است، جواب گوئیم: اینکه خبر *آحَاد* (۹) است و ایجاب علم نکند، و برای او از آنچه معلوم [و]

«۱۰» مقطوع علیه باشد دست ندارند (۱۱)، اگر تسلیم کنیم گوئیم معنی آن است که: ابراهیم - علیه السلام - هیچ سخن نگفت که ظاهر آن دروغ بود الا سه بار، اما اینکه آیت را بیان کردیم که دروغ نگفت در او ابراهیم. و اما قوله: *إِنِّي سَيِّئِيمٌ* (۱۲)، در جای خود گفته شود - ان شاء الله تعالی. و اما قوله لساره: آنها اختی، مراد آن باشد که خواهر من است در دین. ----- (۱). همه نسخه بدلها: بزرگتان. (۲). آط کلام. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: بل عندکم، بل به نزدیک. (۴). همه نسخه بدلها که. (۵). اساس: *يَدُولُنَا*، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). آب، آز، مش: هر بار از. (۷-۱۲). سوره صافات (۳۷) آیه ۸۹. (۸). آج، لب: سوم، مش: سیوم. (۹). همه نسخه بدلها: واحد. (۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۱۱). اساس: به ندارند/ ندارند، آج، لب: درست پندارند، مش: دست ندارند. صفحه: ۲۴۳ *فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ*، چون ابراهیم - علیه السلام - اینکه بگفت: ایشان با خود رجوع کردند و اندیشه کردند و گفتند: *إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ*، در قصه (۱) و حادثه ظالم شمایی نه او، گفتند: در سؤال او ظالمی، اصنام حاضراند از ایشان ببايد پرسیدن. و گفتند: مراد آن است که در عبادت اصنام ظالمی، و اینکه قول بهتر است. *ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ*، پس به شرم و خجالت و تشویر سر فرو بردند و گفتند: *لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ*، و اینکه جا قول مضمهر است، و تقدیر آن که: *فَقَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ*، تو دانی ای ابراهیم که اینان سخن نگویند و نتوانند گفتن. عند اینکه حال *حِجَّت* بر ایشان متوجه شد و ابراهیم - علیه السلام - زبان ملامت بر ایشان دراز کرد و زبان مذمت بر خدایان ایشان، گفت: *أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ*، پس شما بدون خدای چیزی می پرستی که شما را نفعی نکند و مضرتی نرساند و نتواند نه آن و نه اینکه. *أَفَلَا لَكُمْ، اِی تَبَا لَكُمْ*، و قیل: *کِرَاهَةُ لَكُمْ* (۲)، اینکه کلمتی است (۳) عند کراهت و نفرت گویند: گند باد و ننگ باد شما را و خدایان شما را که بدون خدای می پرستی؟ *أَفَلَا تَعْقِلُونَ*، خرد نداری! *قَالُوا حَرِّقُوهُ*، چون در ماندند و *حِجَّت* نداشتند و با ابراهیم به *حِجَّت* بر (۴) نیامدند، دست (۵) [۳۸- ر]

سطوت و سلطنت و ظلم زدند، گفتند: *حَرِّقُوهُ*، بسوزی اینکه را. و *وَأَنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ*، و خدایان خود را نصرت کنی که اگر کار می (۶) کنی ای عجب؟ تو خصم خود را بسوزی یا بزنی یا بکشی مذهب فاسد تو درست شود. اهل عصر تو همین می کنند، چون از *حِجَّت* فرو مانند دست به شغب زنند و اگر به شغب کار بر نیاید دست به دبوس ترکان زنند، خواهند تا به ترک حق - ترکی (۷) کنند (۸) چون در مسأله ای راه (۹) *حِجَّت* درست نشود ایشان را دست به حواله محال زنند چنان که منصور -----

----- (۱). آب، آرز، مش: در اینکه قضیه. (۳-۲). همه نسخه بدلها که. (۴). همه نسخه بدلها: بس. (۵). آط با. (۶).

اساس: من، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. [.....]

(۷). اساس: حق ترکی، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، لب و. (۹). اساس: ده، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۴۴ فقیه گفت: بنوا الاثم مجموعون من کل زواویه یسبون اولاد النبی علانیة اذا قلت مولا کم علی تجمعوا علی و قالوا قد شتمت معاویه گفتند: اینکه را نباید سوختن. گفتند: اینکه، مردی کرد گفت- نام او میزن «۱»-، خدای تعالی او را به زمین فرو برد، او فرو «۲» می شود تا روز قیامت. آنکه نمود بفرمود تا ابراهیم را بگرفتند و در خانه‌ای بازداشتند، و ایشان ساز آتش پیش گرفتند. حایطی بساختند چون حظیره‌ای و هیزمهای سخت خشک در آن جا افگندند تا هر کسی را که حاجتی بود یا بیماری بود «۳» امید داشت قضای حاجت خود و صلاح بیمار خود، به تقرّب و تبرک پشته‌ای هیزم بیاورد و در آن جا انداخت. محمّد بن اسحاق گفت: یک ماه هیزم جمع می کردند تا چندان جمع کردند که از بالای آن حظیره چون کوهی برفت. آنکه از جوانب آتش در او نهادند تا در او گرفت «۴» و سخت شد چنان که مرغ در آن هوا نیارست پریدن. آنگاه منجیقی ساختند و بر بالای «۵» نهادند و ابراهیم را دست و پای بیستند و در آن جا نهادند و به آتش انداختند. در خبر است که: همه خلقان «۶» از آن ضجه کردند «۷» مگر جن و انس. فریشتگان گفتند: بار خدایا! تو را در زمین خود یک بنده موحد است، تمکین می کنی تا او را به آتش بسوزند! ما را دستور باش «۸» تا او را نصرت کنیم! گفت: بروی و اگر از شما یاری خواهد یاری کنی او را، و اگر توکل بر من کند با من گذاری او را. آن فرشته که بر باران موکل است آمد و گفت: یا ابراهیم؟ اگر خواهی تا باران بر اینکه آتش گمارم تا فرو نشاند و تو را هیچ گزند نکند. گفت: نخواهم. آن فرشته که موکل باد بود ----- (۱).

آط، آب: بیژن، آج، لب، آرز، مش: بیزن، چاپ مرحوم شعرانی: (۸/۳۲) هینون. (۲). همه نسخه بدلها: و به زمین فرو. (۳). همه نسخه بدلها که. (۴). همه نسخه بدلها: در گرفت. (۵). آط، آج، لب، مش: بالا. (۶). آط، آب، آرز، مش: اشیاء، آج، لب: ایشان. (۷). آج، لب: ضجه گرفتند. (۸). آج، لب: دستوری باش. صفحه: ۲۴۵ آمد و گفت: اگر خواهی باد را بر گمارم تا اینکه آتش در عالم پراکنده شود، گفت: نخواهم. و اصناف فریشتگان «۱» آمدند، هر کسی گفتند: از ما یاری خواه. گفت: نخواهم، حسبی الله، خدای بس است مرا. چون او را در پله منجیق نهادند، گفت: ۲، اللهم انت الواحد فی السماء و انا الواحد فی الارض لیس فی الارض احد]

« یعبدک غیری حسبی الله و نعم الوکیل. ابی کعب گفت: ابراهیم- علیه السلام- چون او را به آتش «۳» انداختند گفت: لا اله الا انت سبحانک رب العالمین لک الملک و لک الحمد لا شریک لک. چون او را بینداختند جبریل در هوا به او رسید، گفت: یا ابراهیم؟ هیچ حاجت هست تو را! گفت: امیا الیک فلا، امیا به تو حاجت نیست. جبریل گفت: پس از خدای بخواه. گفت: حسبی «۴» من سؤالی علمه بحالی، مرا کفایت است از سؤال آن که او حال من می داند. خدای تعالی وحی کرد به آتش [بعد ما «۵»]: یا نار کونی برداً و سیلاماً علی ابراهیم، ای آتش سرد شو بر ابراهیم، سردی با سلامت. در کلام محدوفی هست، و تقدیر آن که: فلما او تقوه و القوه فی النار قلنا یا نار. عبد الله عباس گفت: اگر خدای تعالی نگفتی برداً و سیلاماً، ابراهیم از سرما بیم بودی که هلاک شدی. سدی گفت: فرشتگان بازوهای ابراهیم گرفتند و او را آسان بر زمین [بعد ما «۶»] نهادند، خدای تعالی چشمه آب عذب پیدا کرد و انواع ریحان از گل و نرگس. کعب الاحبار گفت: آتش از ابراهیم هیچ نسوخت مگر بندهایش: خدای تعالی آتش بر حال و هیأت خود رها کرد جز که گرما و سوختن از او بستد، بقوله: کونی برداً، اعنی آن اعتماد که در اوست صعدا، تا ابراهیم [در میان]

«۷» آن آتش می بود و گرد بر گرد او ریحان [بعد ما «۸»]. ----- (۱). همه نسخه بدلها

که. (۷-۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها می. [.....]

(۴). آج، لب الله. (۵). همه نسخه بدلها که. (۶). همه نسخه بدلها: بر آن آتش. (۸). همه نسخه بدلها بود. صفحه: ۲۴۶ اهل اخبار

گفتند: هفت روز آن جا بود، منهل بن عمرو گفت: از ابراهیم پرسیدند که چون بودی در آتش! گفت: در همه عمرم از آن خوشتر وقتی نبود مرا. و در خبر می‌آید که، چون خدای تعالی گفت: یا نَارُ کُونِی بَرْدًا، هر آتش که در دنیا بود همه فرو مرد [۳۸-پ]

. ابن سیر گفت: خدای تعالی فرشته‌ای [بعد ما «۱»] را بفرستاد بر صورت ابراهیم تا بر ابراهیم بنشست و با او حدیث می‌کرد تا مستوحش نشود. جبریل پیامد و پیراهن [بعد ما «۲»] از حریر بهشت بیاورد و در او پوشانید، گفت: خدای [بعد ما «۳»] سلام می‌کند و می‌گوید: بدان که آتش دوستان مرا نرنجاند و نمود هیچ شک نکرد که ابراهیم نمانده باشد، از کوشک خود نگاه کرد تا حال چیست. ابراهیم را دید در میان آتش نشسته و در پیش او چشمه آب و پیرامن او انواع ریاحین از آن به [بعد ما «۴»] شگفت آمد و مردی دیگر را دید بر شکل او با او و آتش گرد ایشان درآمده. ابراهیم را گفت: اینکه چه حال است! اینکه بوستان و مرغزار از کجا آمده! و اینکه ریاحین و اینکه آب! گفت: خدای من پیدا کرد اینکه جا برای من. گفت: آن کیست که با تو است! گفت [بعد ما «۵»]: فرشته ظل است، خدای تعالی او را فرستاد تا مرا با او انس باشد. نمود گفت: بزرگ [بعد ما «۶»] خدایا که خدای تو است که با تو اینکه همه نعمت کرد، و لکن ای ابراهیم گرد تو حصاری است از آتش، از آن جا برون توانی آمدن! گفت: تو انم آمدن. گفت: بیای [بعد ما «۷»] تا بینم. ابراهیم - علیه السلام - از آن جا بیرون آمد و آتش به او هیچ زیان نکرد. نمود گفت: یا ابراهیم؟ مرا می‌باید که برای خدای تو قربانی بکنم که بس بزرگوار و کامکار خدای [بعد ما «۸»] است اینکه خدای تو؟ گفت: چه قربانی کنی! گفت: چهل هزار گاو قربان کنم برای او. گفت: قربان تو پذیرفته [بعد ما «۹»] نباشد تا بر اینکه دین باشی که هستی، جز که با دین خدای من آیی. گفت: من ملک خود و دین خود رها نکنم، اما قربانی [بعد ما «۱۰»] بکنم. -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: فرشته سایه. (۲). آط، آب، آز، مش: پیرهنی، آج، لب: پیرهن. (۳). همه نسخه بدلها: خدایت. (۴). آب، آز، مش: آن وی را. (۵). همه نسخه بدلها اینکه. (۶). همه نسخه بدلها: بزرگا. (۷). همه نسخه بدلها: برون آی. (۸). همه نسخه بدلها: خدایی. (۹). همه نسخه بدلها: پذیرفته. (۱۰). همه نسخه بدلها: قربان. [.....]

صفحه ۲۴۷: اهل سیر گفتند: ابراهیم را چون به آتش انداختند شانزده ساله بود، و چون اسحاق را قربان خواست کردن، اسحاق هفت ساله بود، و چون ساره اسحاق را زاد نود ساله بود و از پس ذبح اسحاق ساره دو روز بیشتر نماند. اما در حقیقت آن که آتش برد [بعد ما «۱»] شد دو قول گفتند، یکی آن که: خدای تعالی برودتى بافراط بیافرید در آتش تا منافات حرارت آتش کرد. و قول دگر آن که: از میان ابراهیم و آتش حایلی کرد تا آتش به او نرسید، و قول اول بهتر است لظاهر [بعد ما «۲»] القرآن. اما قوله: قُلْنَا، «قول» اینکه جا مجاز است، جاری مجرای آن باشد که: إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ [بعد ما «۳»]، و قوله للسموات والارض: ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ [بعد ما «۴»]، و قال الشاعر: امتلاً الحوض و قال قطنی مهلاً رویدا قد ملأت بطنی و در اینکه مواضع بر حقیقت هیچ [قول نبود]

[بعد ما «۵»] و معنی او تشبیه است با آن کس که او زیر دستی را چیزی فرماید و او مسخر [بعد ما «۶»] و فرمانبردار باشد. و أرادوا به کیداً، و آن کافران به [بعد ما «۷»] ابراهیم کیدی خواستند از احراق و اضرار، ما ایشان را اخسر [بعد ما «۸»] و زیانکارتر کردیم. و نَجِيَانَهُ و لُوطًا، و برهانیدیم ابراهیم را و لوط را از دست و اذیت نمود. و لوط پسر برادر ابراهیم بود و به ابراهیم ایمان داشت، و هو لوط بن هاران بن تارخ، و هاران برادر ابراهیم بود، و برادر [بعد ما «۹»] دگر بود ایشان را ناخور نام بود به نام بزرگ نام پدر بزرگ [بعد ما «۱۰»]، ناخور پدر تارخ بود، و تارخ پدر اینکه سه کس بود که گفتیم. و ساره دختر عم ابراهیم بود، او نیز ایمان داشت به ابراهیم، و در اینکه وقت که برفت هم اینکه زن و کودک [بعد ما «۱۱»] به ابراهیم ایمان داشتند از آن جا برفتند. إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ، به آن ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز آط: سرد. (۲). لب، مش: بظاهر. (۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۰. (۴). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱. (۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۶). آج، لب بود. (۷). آط، آج،

لب، آذ، مش: با. (۸). آج، لب: الاخسرون. (۹). آج، لب: برادران. (۱۰). همه نسخه بدلها: بود به نام پدر پدر که. (۱۱). همه نسخه بدلها: زنی و کودکی. صفحه: ۲۴۸ زمین که ما بر آن برکت کردیم برای جهانیان، یعنی زمین شام. ابی گفت: شام را برای آن مبارک خواند که در جهان هیچ آبی خوشتر از آن نیست و الا از زیر صخره بیت المقدس بیرون می آید. قتاده گفت: برای آن که دار الهجره انبیاست - علیهم السّلام - و هر چه از زمین بکاهد در شام فرایند، و هر چه از شام بکاهد در فلسطین فرایند. و گفتند: آن زمین حشر و نشر است، و عیسی - علیه السّلام - که فرود آید آن جا فرود آید، و هلاک دجال آن جا باشد. و ابو قلابه گفت که: رسول - علیه السّلام - در خواب دید که فرشتگان قرآن بر گرفتند و به شام بنهادند. گفت: تأویل بر آن کردم که در آخر زمان چون ایمان ضعیف شود و فتنه‌ها بسیار شود، مسلمانان به [بعد ما «۱» بیت المقدس گریزند. و در خبر است که: چون کعب الاحبار به شام منزل ساخت، عمر کس فرستاد و گفت: چرا با مدینه نیایی که مهاجر رسول است - علیه السّلام! گفت: من در کتب اوایل خوانده‌ام [۳۹-ر]

که [بعد ما «۲»]: شام گنج خداست در زمین، و خدای را از بندگان آن جا گنجی است. سدّی گفت: ساره دختر پادشاهی بود، ابراهیم - علیه السّلام - در مهاجر [بعد ما «۳»] او از مصر به شام او را دید و به زنی کرد. محمد بن اسحاق گفت: ابراهیم - علیه السّلام - از کوئی برفت و هجرت کرد به شام، و ساره با او بود و لوط، چنان که گفت: فَأَمَّنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي [بعد ما «۴» - الاية. از آن جا به حزان آمد، مدّتی آن جا بود و از آن جا به مصر رفت [بعد ما «۵»]، و آنکه از مصر به شام شد، به جایی فرود آمد که آن را سبع گویند از زمین فلسطین - و آن بیابانی است به شام، و لوط به زمین مؤتفکه فرود آمد، و از میان ابراهیم - علیه السّلام - و لوط یک روزه راه بود، خدای تعالی لوط را به اهلاک [بعد ما «۶»] شهر فرستاد. و عبد الله عباس گفت: مراد به زمین مبارک، مکه است آنکه که ابراهیم - علیه السّلام - اسماعیل را آن جا برد، الا تری الی قوله تعالی: لِلَّذِي بَنَّاكَ مُبَارَكًا [بعد ما «۷»]، ... و قول اول بهتر است. ----- (۱). همه نسخه بدلها: با. (۲). آط، آج، لب در. (۳). آط: مهاجرت. [.....]

(۴). سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۲۶. (۵). همه نسخه بدلها: آمد. (۶). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: به اهل آن. (۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۶. صفحه: ۲۴۹ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً، و [بعد ما «۱»] بدادیم او را، یعنی ابراهیم را اسحاق، و يعقوب، و يعقوب بر سری. و يعقوب پسر اسحاق بود و پدر يوسف، و قوله: نَافِلَةً، ای زیاده، و برای آن زیاده خواند او را که فرزند زاده بود. مجاهد گفت: نَافِلَةً، ای عطاء. حسن و ضحاک گفتند: فضلا. عبد الله عباس و ابی کعب و قتاده و ابن زید گفتند: ابراهیم از خدای فرزندی خواست، خدای تعالی او را اسحاق بداد و يعقوب بر سری، فرزند فرزند [بعد ما «۲»] برای آن نافلة خواند آن را، و نماز نافلة را برای آن خوانند که زیاده بر فریضه است. و نفل، غنیمت باشد برای آن که زیادتی است که اینکه امت را بود و دگر امتان را نبود. وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ، و ما همه را صالح کردیم از ابراهیم و اسحاق و يعقوب، یعنی توفیق صلاح دادیم، ایشان را و الطاف کردیم با ایشان که عند آن اختیار صلاح کردند. وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً، و ما اینکه پیغامبران را امامان و مقتدایان کردیم. و «امام» فعال باشد به معنی مفعول، کالفرش بمعنی المفروش، یعنی مقتدی باشد و مؤتم. يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، به فرمان ما هدایت کنند خلقان را و دعوت کنند با راه راست، و بیان کننده هدی را و دین حق را. وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ، و افعال خیرات بر ایشان وحی کردیم از انواع عبادات از: نماز و زکات، و ایشان عابدان بودند و ما را پرستیدند. وَ لُوطًا آتِنَاهُ، ای اتینا لوطا. آتیناه، منصوب است به فعلی مقدر که اینکه فعل که در کلام است بر او دلیل می کند، و مثله: وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ «۳»، ای قدرنا القمر قدرناه، و ما لوط را حکم دادیم یعنی نبوت، و علم دادیم یعنی علم شریعت. و گفتند به حکم قضا و فصل خواست بین المتحاکمین. وَ نَجَّيْنَاهُ، برهانیدیم او را از آن شهر که در او خیانت می کردند، و آن دیه را سدوم نام بود و عمل خباث «۴» لواطه باشد که می کردند «۵» از اسحق با «۶» بسیار منکرات دیگر «۷» می کردند. إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ ----- (۱). همه نسخه بدلها ما. (۲). همه نسخه بدلها را. (۳). سوره یس (۳۶) آیه ۳۹. (۴). آج، لب: خباث. (۵). آط و پیش ایشان کس نکرده بود، و نیز در مجلسها که بنشستندی مناکر

کردندی. (۶). آب، آز، مش: یا. (۷). آط که. صفحه: ۲۵۰ فاسقین، ایشان مردمانی بد بودند و فاسق. وَ نُوحًا، [ای]

«۱» و اذکر نوحا، و یاد کن ای محمّد نوح را. اِذْ نَادَى، چون ندا کرد و خدای را خواند «۲» از پیش، یعنی از پیش ابراهیم و لوط. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، اجابت کردیم دعا و ندای او را. فَتَجَبَّنَا وَ اَهْلَهُ مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ، و او را و اهل او را آن غم عظیم برهانیدیم «۳» به بلای طوفان. وَ نَصْرَنَاهُ، و او را نصرت کردیم و یاری دادیم از آن «۴» که به آیات ما تکذیب کردند، و دروغ «۵» داشتند که رنجی و بلایی به او رسانند. اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا، ایشان مردمانی بد بودند، ما همه را غرق کردیم به طوفان- چنان که قصه آن برفته است در سورت هود. وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ، و نیز یاد کن داود را و سلیمان را، اِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ، سلیمان پسر داود بود، حکم کردند در کشتی و زرع، اینکه قول قتاده و مرّه است. عبد الله مسعود گفت: رزی بود انگور بیاورده. اِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَمُّ الْقَوْمِ، چون به شب در او رفت گوسفندان قوم و تباه کرد آن را. و «نفش» آن باشد که گوسفند بی شبان در جایی چره «۶» کند بر سیل افساد. زهری «۷» گفت: المهمل و النّشر بالّتهار و النّفش باللیل. قتاده و زهری گفتند: دو مرد بنزدیک داود آمدند، یکی صاحب زرع بود و یکی صاحب گوسفند، به شب گوسفندان اینکه مرد در [۳۹-پ]

کشت «۸» افتاده بودند و تباهی کرده، او گفت: یا رسول الله؟ دوش گوسفندان اینکه مرد زرع من تباه کرده است «۹». داود- علیه السلام- گفت: بدانی «۱۰» تا بهای زرع چند است و بهای گوسفند چند است! بدانستند راست بود. صاحب گوسفند را گفت: گوسفندان به او ده به عوض زرع. آن مرد گوسفند به او تسلیم کرد، چون باز گشتند سلیمان ایشان را دید، گفت: پدرم میان شما چه حکومت کرد! گفتند: چنین و چنین رفت. گفت: ----- (۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها من قبل. (۳). همه نسخه بدلها یعنی. [.....]

(۴). آط قوم. (۵). همه نسخه بدلها: و به دروغ. (۶). آج، لب: چرا. (۷). آط، آب، آز، مش: زهری. (۸). همه نسخه بدلها او. (۹). همه نسخه بدلها: کرده اند. (۱۰). آب، آز، مش: بدانید. صفحه: ۲۵۱ اگر حکم من کردم جز اینکه کردمی. برفتند و داود را بگفتند. داود او را بخواند و گفت: چگونه حکم کردی اگر تو حاکم بودی! گفت: چگونه حکم کردی اگر تو حاکم بودی! گفت: گوسفند به صاحب زرع دادمی تا می داشتی و انتفاع می گرفتی به شیر و آنچه ایشان «۱» را باشد، و زرع به خداوند گوسفند دادمی تا بکشتی و عمارت می کردی تا به حدّ آن باز آمدی که بود اول بار که گوسفند بخورده بود، آنگه زرع با خداوند زرع دادمی و گوسفند با خداوند گوسفند، چه هر ضیعتی و اهلش، آن اینکه را شاید و اینکه آن را. داود گفت: نکو گفتی. عبد الله مسعود و شریح و مقاتل گفتند: شبانی نماز دیگر «۲» به فناء «۳» رزی فرود آمد، به شب بخت گوسفندان او در رز اینکه مرد رفتند و تباهی کردند. به روز دیگر پیش داود آمدند، داود حکم کرد که: گوسفندان به او ده، به او داد، چون باز گشتند سلیمان گفت: حکم چگونه کرد الی آخر القصّه. زهری روایت کرد که: در عهد رسول- علیه السلام- شتری از آن براء بن عازب به شب در حایط بعضی انصار شد و تباهی کرد. پیش رسول رفتند، رسول- علیه السلام- اینکه آیت بر خواند، آنگه حکم کرد بر براء بن عازب به آنچه شتر زیان کرده بود، و گفت: بر اصحاب ماشیه آن است که به شب مواشی خود نگاه دارند، و بر اصحاب زرع و حویط آن که: به روز زروع «۴» خود نگاه دارند. و اصحاب اجتهاد به اینکه آیت تمسک کردند در صحّت اجتهاد، و گفتند: سلیمان اینکه حکم به اجتهاد کرد، و اگر اجتهاد روا نبود سلیمان حکم به اجتهاد نکردی. جواب از اینکه آن است که گوئیم: مسلم نیست که سلیمان اینکه حکم به اجتهاد کرد و نه داود، و هر یکی از ایشان حکم جز به وحی نکردند، چه هر دو پیغامبر بودند و هر دو را وحی آمدی. و اگر گویند که: سلیمان را وحی نیامده بود هنوز، طریقی نباشد به اینکه و دلیلی نیاید بر اینکه، مع هذا او را گوئیم: خلاف نیست که داود پیغامبر بود و وحی آمدی او را، و اینکه حکم کرده بود، و هر اجتهادی که خلاف آن بود نقض آن کند، و نه همانا در ----- (۱). آط، آب، آز، مش: آن را، آج، لب: او را. (۲). همه نسخه بدلها: دیگری. (۳). آز: ببناء، مش: به پای، چاپ مرحوم شعرانی (۳۷/۸): به کنار. (۴). همه نسخه بدلها: زرع. صفحه: ۲۵۲ اسلام

کسی تواند گفتن که اجتهادی بود که نقض وحی «۱» کند، و عالم الغیب است و عالم به مصالح خلق، و مع هذا آن مجتهد مصیب بود و اجتهاد ایجاب علم نکند به اتفاق، جز اقتضای ظن نکند، و الظن یخطی و یصیب. دگر آن که خدای تعالی گفت: فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ، ما سلیمان را اعلام کردیم، و اعلام خدای تعالی پیغامبران را جز به وحی نباشد، پس اگر گوید «۲»: مراد الهام است و اللقاء فی القلب است، گوئیم: اجتهاد اینکه کس که چنین بود روا دارم «۳»، چه به اینکه نصّ که: فَفَهَّمْنَاهَا، ایمن باشم «۴» از خطا، فرقی نباشد، میان اینکه و میان وحی و نصّ. دگر آن که: اگر موکول بودندی هر دو به اجتهاد خود، وحی به چه کار بایستی؟ بلکه لغو بودی، و چون هر یکی از ایشان آنچه اجتهاد ایشان به آن ادا کردی صواب بودی و تکلیف او آن بودی فایده نبوی در وحی. اما آنچه ایشان کردند، هر دو صواب بود از آن جا که هر دو به وحی و اعلام خدای بود، و در معنی تفاوتی نبود برای آن که چون داود- علیه السلام- به قیمت زرع گوسفند به او داد بعد الاحتیاط صواب کرد، چه غرامت «۵» بر صاحب گوسفند لازم بود، و آنچه سلیمان کرد هم صواب بود از آن جا که زرع و گوسفندان غرض «۶» هر دو انتفاع باشد. چون مدّت فساد زرع، گوسفند و منافعش در دست صاحب زرع خواست بودن تا زرع با صلاح شدن همان غرض حاصل باشد، و آن بمنزله آن باشد که کسی متاعی از آن کسی تلف کند به حاکم روند، حاکم حکم کند به دیناری در غرامت آن متلف، حاکمی دیگر حکم کند به ده درم «۷»، قیمت ده درم دیناری باشد، تناقضی نباشد میان اینکه هر دو حکم و اگر چه به صورت مختلف اند. اینکه جواب آن کس است که گوید: نه حکم ایشان متناقض بود؟ باید تا «۸» یکی خطا باشد «۹». جواب دیگر از او آن است که: آنچه داود کرد در شرع او حکمی بود [۴۰-

[ر]

----- (۱). همه نسخه بدلها خدای. (۲). همه نسخه بدلها: گویند. (۳). آج، لب: داریم.

[.....]

(۴). آج، لب: باشیم. (۵). آط، آج، لب: چه قیمت، آب، آز، مش: چه قیمت غرامت. (۶). همه نسخه بدلها از. (۷-۹). همه نسخه بدلها و. (۸). همه نسخه بدلها: که. صفحه: ۲۵۳ درست، جز که خدای تعالی منسوخ کرد و نسخ آن اعلام کرد سلیمان را، و حکم ناسخ او را معلوم بکرد و اینکه ممتنع نباشد. جواب دیگر از او آن است که، در اخبار آوردند «۱» که: داود را- علیه السلام- چند پسر بود. او خواست تا بداند که کیست که خلافت و نیابت او را شاید که به جای او باشد «۲»، از خدای درخواست تا باز نماید او را، خدای تعالی او را اینکه طریق «۳» اعلام کرد. وَ كَلَّمَا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا و ما هر یکی را از داود و سلیمان حکمی دادیم، یعنی حکمتی و علمی دادیم. وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ، و کوهها را مسخر داود کردیم تا با او تسبیح می کرد. وَ الطَّيْرَ، ای و سَخَّرْنَا الطَّيْرَ ایضا، و نیز مرغان را. وهب گفت: داود- علیه السلام- در بیابان می رفتی و تسبیح می کردی، کوهها و مرغان همچنان با او تسبیح می کردند «۴». وَ كُنَّا فَاعِلِينَ، و ما بودیم که فاعل اینکه بودیم، یعنی مظهر اینکه معجزات بر دست او. وَ عَلَّمْنَاهُ صَبْرًا نَعَى لَبُوسٍ لَكُمْ، و بیاموختیم او را کردن درع و زره برای شما. و «لبوس»، نزدیک عرب همه سلاح باشد، قال الشاعر: و معی «۵» لبوس للبس كأنه روق «۶» بجهه ذی نعاج مجفل یصف رمحا. و خدای تعالی اینکه جا درع خواست، و هی فعول به معنی مفعول، کالزکوب و الحلوب. قتاده گفت: اول کس که درع کرد داود بود و پیش از او درع نکرده بودند، و انما صفایح آهن بود، داود- علیه السلام- به حلقه ها کرد و درهم فگند به آسانی، از آن جا که خدای تعالی آهن بر دست او نرم کرده بود و او را به آتش حاجت نبود. قوله: لِيُحْصِنَكُمْ، عاصم خواند به روایت أبو بکر و یعقوب به روایت رويس: لنحصنكم، بالتون، اعتبارا بقوله: وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ، و علمناه. و ابو جعفر و ابن عامر ----- (۱). آج، لب: آورده اند. (۲). آط، آب، آز، مش: بایستد.

(۳). همه نسخه بدلها: به اینکه طریق او را. (۴). همه نسخه بدلها که او. (۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: معنی، به قیاس با منابع شعر و لغت و نسخه چاپی، تصحیح شد. (۶). آط، آب، آج، لب، مش: ورق. صفحه: ۲۵۴ و حفص و روح خواندند: لِيُحْصِنَكُمْ، بالتاء رداً الى «الصَّيْنَعَةَ»، او رداً الى «الدَّرْعَ»، برای آن که درع آهن مؤنث است، و درع المرأة «۱» لقمیصها «۲» مذکر است، و باقی قرآء به «یا»

خواندند ردّاً الی «البوس» او الی الله تعالی، تا نگاه دارد شما را از سختی کارزار و آفت «۳». و البأس و البؤس، شدّه الحرب، کانه قال: صنعهُ لبوس لیوم بؤس، او صنعهُ لباس «۴» لیوم بأس. فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ، شما شاکر نعمت او هستی یا نه! وَلِسَلِيمَانَ الرِّيحَ عاصِفَةً، ای و سَخَرْنَا لِسَلِيمَانَ الرِّيحَ، و مسخّر بکردیم برای سلیمان باد سخت را. و عاصِفَةً، نصب بر حال است از مفعول. تَجَرَّى بِأَمْرِهِ، تا به فرمان او می‌رفتی تا به آن زمین که ما بر او برکت کردیم از شام و بیت المقدس. مفسّران گفتند: سلیمان را- علیه السّلام- بساطی بود چهار فرسنگ در چهار فرسنگ به طول و عرض، چون به سفری خواستی رفتن یا غزوی، ساز و لشکر را بر آن بساط نشانیدی، و باد «۵» عاصف را فرمودی تا بساط بر گرتی و در هوا بردی، آنگه باد نرم را فرمودی تا براندی به آن جا که او خواستی، بامداد یک ماهه راه بیردی و شبانگاه یک ماهه راه باز آوردی. وهب گفت: ما را حکایت کردند که، به ناحیه بغداد نوشته‌ای دیدند که بعضی اصحابان سلیمان نوشته بودند، اما از انس و اما از جن «۶»: نحن نزلناه و ما بنیناه، و مبتیا «۷» وجدناه و غدونا من اصطخر قلناه «۸» و نحن رائحون «۹» منه ان شاء الله فباتون «۱۰» الشّام، ما فرود آمدیم اینکه جا و نه ما بنا کردیم اینکه جای را و بنا کرده یافتیم، بامداد از اصطخر پارس آمدیم و اینکه جا قیلوله کردیم و نماز شام به شام باشیم- ان شاء الله تعالی. -----

----- (۱). آج، لب: المرء. (۲). آط، آج، لب، مش: بقمیصها. (۳). همه نسخه بدلها او. [.....]

(۴). اساس: باس، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: بادی. (۶). همه نسخه بدلها که. (۷). آط، آج، لب، مش: مینا. (۸). آط: فقلناه، آب، آج، مش: فقلناه. (۹). همه نسخه بدلها: الرّائحون. (۱۰). اساس: قانون، آب، آج: فباتون، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد. نیز با توجه به معنی جمله و برخی منابع دیگر «قائلون» هم مناسب می‌نماید. صفحه: ۲۵۵ وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ، و ما به همه چیز «۱» عالم‌ایم و دانا. وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ، یعنی و سَخَرْنَا مِنَ الشَّيَاطِينِ جماعه یغوصون له، و نیز مسخّر بکردیم برای او جماعتی را از دیوان که برای او غواصی کردند و از دریا جواهر بر آوردندی. وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ، و برای او کارهای دیگر کردند جز «۲» آن از محارِب و تماثل که در سورت سبا گفت. وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ، و «۳» ایشان را نگاهدار بودیم تا از فرمان او برون نیامدندی «۴».

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۸۳ تا ۱۱۲]

[اشاره]

وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الصُّرُورَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ- (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذَكَرَى لِلْعَابِدِينَ- (۸۴) وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ- (۸۵) وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ- (۸۶) وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ- (۸۷) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ- (۸۸) وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ- (۸۹) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ- (۹۰) وَ الَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ- (۹۱) إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ- (۹۲) وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ- (۹۳) فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ- (۹۴) وَ حَرَامٌ عَلَى قَرِيْبٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنْهُمْ لَا يَرْجِعُونَ- (۹۵) حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ- (۹۶) وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ- (۹۷) إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ- (۹۸) لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوهَا وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ- (۹۹) لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ- (۱۰۰) إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ

مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (۱۰۱) لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً بِهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲) لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَجُ الْأَكْبَرُ وَ تَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳) يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِ لِلْكِتَابِ كَمَا يَدَّأُنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۰۴) وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵) إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ (۱۰۶) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۸) فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَ إِن أَدْرِي أَقْرِبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ (۱۰۹) إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (۱۱۰) وَ إِن أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لِّكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۱۱۱) قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

[ترجمه]

و ایوب چون بخواند خدای را که به من رسید سختی و تو بخشاینده تر از بخشاینده گانی [۴۰-پ] اجابت کردیم او را، برداشتیم «۵» آنچه با او بود از سختی و بدادیم او را اهلش و مانند ایشان با آن بخشایشی از نزدیک ما و یاد کردی برای خدای پرستان. و اسماعیل و ادريس و ذو الکفل همه از صابران بودند. و در آوردیم ایشان را در رحمت ما «۶» که ایشان از نیکان بودند. و خداوند ماهی «۷» چون برفت خشم گرفته گمان برد که ما تنگ نکنیم «۸» بر او، ندا کرد در تاریکیها که نیست خدای مگر تو، پاکی تو من بودم از بیدادگران. [۴۱-ر]

اجابت ----- (۱). همه نسخه بدلها: چیزی. (۲). آط، آب، آج، از: مش از. (۳). همه نسخه بدلها ما. (۴). همه نسخه بدلها، بجز آج قوله تعالی. (۵). آط، لب: برگشادیم. (۶). آط، آب، آج، لب: خود. (۷). آط، لب: و ذو النون یعنی خداوند ماهی. [.....]

(۸). آط، آب، آج، لب: تنگ نگیریم. صفحه: ۲۵۶ کردیم او را و برهانیدیم او را از غم و همچنین برهانیم مؤمنان را. و زکریا چون ندا کرد خدای خویش را «۱»، خدای من؟ رها مکن مرا تنها و تو بهترین وارثانی. اجابت کردیم او را و بدادیم او را یحیی و نیک کردیم او را اهلش را «۲» که ایشان به شتاب دوییدی «۳» در خیرها، و بخواندندی «۴» ما را به رغبت و ترس، و بودند ما را تضرع کننده. و آن «۵» که نگاه داشت اندام خود را، در دیدیم ما در او از روح ما و کردیم او را و پسر او را علامتی برای جهانیان. اینکه امت شما یک امت اند، و من خدای شما مرا پرستی. بپریدند کارشان میان ایشان، همه با ما آیند. [۴۱-پ]

«۶» و هر که کند «۷» از نیکها و او مؤمن بود کفرانی نباشد سعی او را، و ما برای او بنویسیم. و حرام است بر شهری که ما هلاک کردیم آن را که ایشان باز نیایند. تا بگشایند یا جوج و مأجوج را، و ایشان از هر بلندی فرو «۸» می آیند. ----- (۱). آب که ای. (۲). آط، آب، آج، لب: جفت او. (۳). آط: ایشان بود می شتافتند، آب، آج، لب: ایشان بودند که می شتافتند. (۴). آب: می خواندندی. (۵). آط، آب، آج، لب: زن. (۶). اساس: و من، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد. (۷). آط، آج، لب: عملی، آب: کاری. (۸). آب، آج، لب: فرود. صفحه: ۲۵۷ بنزدیک «۱» آمد وعده درست که «۲» بنگری متحیر باشد چشمهای آنان که کافر شدند «۳»، ای وای؟ ما بودیم در غفلت از اینکه، بل بودیم ما ستمکاره. شما و آنچه می پرستی از دون «۴» خدای همیزم «۵» دوزخی، شما به آن جا فرو شوی. [۴۲-ر]

اگر بودند اینان خدایان نه فرو شدند «۶» به آن جا، و همه در او جاودانه باشند. ایشان را در آن جا ناله ای باشد و ایشان در آن جا نشنوند. آنان که سابق شد «۷» ایشان «۸» را از ما نیکوتر ایشان از آن دور کرده باشند. نشنوند آواز آن، و ایشان در آنچه خواهد نفسهای ایشان جاودان باشند. دلتنگ نکند ایشان را ترس مهتر، و به استقبال ایشان آیند فرشتگان «۹»، اینکه آن روز شماست که شما را وعده دادند. آن روز که در نور دیدیم آسمان را چون سجد «۱۰» برای نوشتن چنان که ابتدا کردیم اول آفرینش باز آریم «۱۱» او را،

وعده است «۱۲» بر ما، که بخواهیم کردن. [۴۲-پ]

«۱۳» ----- (۱). آط، آب، آج، لب: و نزدیک. (۲). آط، آب، آج، لب: چون آن. (۳).

آب که. (۴). آط، آب، آج، لب: فرود. (۵). آط، آج، لب: هیمه. [.....]

(۶). آط، آب، آج، لب: نرسیدندی. (۷). آط، باشند، آب، آج، لب: باشد. (۸). آج، لب: مر ایشان. (۹). آب: فرشتهها/ فرشته‌ها.

(۱۰). آج، لب: را در نوردیدن طومار برای مکتوبات. (۱۱). اساس: دادیم، به قیاس با نسخه آط و معنی آیه تصحیح شد. (۱۲). آج،

لب: وعده‌ای است واجب. (۱۳). اساس: از اینکه جا به بعد، افتادگی دارد، از آط، افزوده شد. صفحه: ۲۵۸ [۴۲-پ]

بنوشتیم ما در زبور از پس ذکر که زمین به میراث گیرند بندگان نیکان. «۱» در اینکه رسیدنی هست گروهی پرستندگان را. و

نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان. بگو که وحی می‌کنند [به من]

«۲» که خدای شما یک خداست، هستی «۳» مسلمان؟ اگر بر گردند بگو آگاه کردم [شما را]

«۴» بر راستی و اگر ندانم من که نزدیک است یا دور آنچه وعده می‌کنند شما [را]

«۵». او داند آشکارا از سخن، و داند آنچه پنهان می‌داری. و ندانم «۶» و اگر آن آزمایشی است «۷» شما را و برخورداری تا به وقتی.

«۸» گفت «۹» خدای من حکم کن بر راستی و خدای ما بخشاینده یاری خواسته است بر آنچه شما وصف می‌کنی. قوله تعالی: وَ اَيُّوبَ

اِذْ نَادَى، حق تعالی عطف کرد اینکه آیت را بر آیتهایی که پیش از اینکه است، گفت: وَ اَيُّوبَ، التَّقْدِيرَ و اذْکُرْ اَيُّوبَ، و یاد کن

ایوب را. اِذْ نَادَى، چون ندا کرد و بخواند خدای خود را، و در آن ندا گفت: مَسْنَى الضُّرِّ، به من -----

----- (۱). آب بدرستی که. (۲-۴-۵). آط: ندارد، از آب، افزوده شد. (۳). آج، لب: هیچ نیستید. (۶). آج، لب: ندانیم.

(۷). آب، شاید که آن را آزمایشی باشد. (۸). آط و دیگر نسخه بدلها: قل، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد. [.....]

(۹). آط، و دیگر نسخه بدلها: بگو، به قیاس با معنی کلمه از قرآن مجید، تصحیح شد. صفحه: ۲۵۹ رسید بیماری و محنت و تو

خدای بخشاینده‌تر از همه بخشاینده گانی. بدان که: قَصِيصَ از وهب و کعب و جز ایشان «۱» چندانی محال و حشو و ترهات و

ناشایست در قصه ایوب گفته‌اند از آنچه عقلها منکر باشد آن را، و اضافه کرده بسیار فواحش در آن باب با خدای تعالی و با

ایوب، و ما اینکه کتاب را صیانت کردیم از امثال آن احادیث، آنچه از آن حدیثها مستنکر نیست و مخالف ادله عقول و مناقض

آنچه در اصول به ادله نا محتمل به تأویل درست شده است طرفی بگوییم. وهب متبه «۲» گفت که: ایوب- علیه السلام- مردی بود از

اهل روم و هو ایوب بن آموص بن رارخ «۳» بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم، و مادر او از فرزندان لوط بود، و خدای تعالی او

را برگزید و پیغامبری داد و مال بسیار داد او را چندان که سواد شام جبل و سهل او را بود، و او را در آن جا انواع مال بود از: گاو و

گوسپند و اشتر، و او توانگرتر «۴» اهل روزگار بود، و پانصد جفت گاو پرزا «۵» داشت که به او کشت کردند. با هر جفتی گاو

بنده‌ای بود مملوک از آن او، هر بنده «۶» با زن و فرزند و مال و تجمل و هم چندان که گاو ورز او «۷» بود او را، او را گاووان ماده

بودند هر یکی سه و چهار بچه داشت، و او زنی داشت نام او رحمت، و از آن فرزندان داشت. گفتند: هفت پسر داشت و هفت

دختر، و گفتند: سه پسر داشت و چهار دختر، و مردی بود با جمال و نیکوروی و خوش خوی و پرهیزگار، و بسیار خیر و مشفق بر

خلقان خدای و نکوکار با درویشان، و میهمان «۸» دار، و خویشان «۹» و مال خود چون وقف کرده بر یتیمان و درویشان و ابناء السبیل

و شاکر نعمت او را و مؤدّی حق او «۱۰». ابلیس- علیه اللّٰعنه- در کار او عاجز و حیران، چندان که خواست که او را وسوسه‌ای کند و

بهری از وظایف عبادت او بر او تباه کند نتوانست، گفت: بار خدایا؟ امروز تو را در زمین بنده‌ای نیست عابدتر و شاکر [تر]

«۱۱» از ایوب، و همانا اینکه شکر و عبادت او از آن است که تو او ----- (۱). آط نه،

که چون زاید می‌نمود حذف شد. (۲). آج: وهب بن متبه. (۳). مش: رازخ. (۴). آب، آج، لب، آج، مش: توانگر. (۵). کذا در اساس

با سه نقطه. (۶). آج: بنده. (۷). آج، لب: ورزا، مش: برز او. (۸). آب، آج، لب، آج، مش: مهمان. (۹). آج، لب: خویشان دار. (۱۰).

آج، لب: مردی حق گو. (۱۱). آط: ندارد، از آب، افزوده شد. صفحه: ۲۶۰ را مال و فرزندان «۱» داده‌ای، گمان من چنان است که اگر او را امتحان کنی و اینکه مال از او بستانی و فرزندان، او صبر نکند و کفران آرد به تو. حق تعالی گفت: او بنده‌ای نیک است مرا «۲» در سزّاء و سزّاء، و اگر جمله نعمت او به محنت بدل کنم هیچ کفران نکند در من. وهب گفت، عند آن حال ابلیس گفت: بار خدایا؟ مرا مسلط کن بر مال او. گفت: برو که تو را مسلط کردم. او برفت و مالهای او همه هلاک کرد، او در شکر بیفزود. آنگه گفت: بر فرزندان او مرا مسلط کن، گفت: کردم. گفت: مرا بر تن او مسلط کن، گفت: کردم، الّا بر دل و زبانش، در اباطیلی و ترهاتی بسیار، و هیچ روا نباشد که خدای تعالی ابلیس را بر انبیاء و اولیا مسلط کند. و آنگه در بیماری او بسیاری شنايع روایت کردند «۳» از آن که: هفت سال بر کناسه‌ای از کناسات بنی اسرائیل افکنده بود، و کرم در اندام افتاده، و هیچ کس نتوانستی که آن جا بگذشتی از بوی او، و اینکه در حق پیغامبران آن کس روا دارد که قدر ایشان نداند، و ما بیان کردیم که: بر پیغامبران هیچ چیز از منقرات روا نباشد، نه از قبل خدای و نه از قبل ایشان، برای آن که مؤدّی بود با نقض غرض قدیم تعالی، و او از اینکه منزّه است. اما سختی بیماری و تزاید آلام و تکاثف امراض روا داریم که خدای تعالی کند پیغامبران را بر سبیل امتحان، برای لطف و اعتبار، و در برابر آن اعواض عظیم باشد موفّی بر آن مادام تا بیماری نبود منقرّ که نفرت آرد مردم را از ایشان از برص و جذام و جنون و قروح منقرّ و احوالی که آن را قیح منظری باشد و رایحتی کریهه، و چیزی مستبشع «۴» باشد. اما آن که خدای تعالی مال ایوب ببرد و فرزندان او را باز ستاند و او را انواع بیماری دهد نامنقرّ، اینکه همه روا داریم اما نه به دعای ابلیس و اسعاف و تسلیط او بر آن. آنچه روایت کردند از مخاصمت او با خدای تعالی، هم آن کس روا دارد که او پیغامبران را نشناسد و نداند که بر ایشان چه روا باشد و چه نباشد. ----- (۱). آب، آز، مش و اسباب. (۲). آج، لب: بنده‌ای است مرا نیک.

[.....]

(۳). آز: کردن. (۴). آج، لب: مستشع. صفحه: ۲۶۱ و در مدّت بیماری او خلاف کردند، وهب گفت: سه سال بود بیشترنه. و کعب گفت: هژده سال بود. و عبد الله عباس و مجاهد و بیشتر مفسران گفتند: هفت سال بود. و در خبر است که: در مدّت پیغامبری او سه کس به او ایمان آوردند، مردی از اهل یمن، او را یفن «۱» گفتند: و دو مرد از ولایت او: یکی را بلدد «۲» نام بود، و یکی را صافر «۳»، اینان هر وقت آمدندی و او را پرسیدندی. و از ایشان دو کهل بودند و یکی برنا، روزی به پرسیدن او در آمدندی، او را رنجور یافتندی، با یک دیگر گفتند: همانا گناهی کرده است که خدای بر او رحمت نمی‌کند؟ اینکه جوان با ایشان خصومت کرد و گفت: نمی‌دانی که ایوب پیغامبر خداست و گزیده او از خلقانش، و گمان می‌بری «۴» که اینکه رنج که او را هست عقوبت گناهی است که او کرده است، نمی‌دانی «۵» که خدای تعالی دوستان خود را امتحان کند و ایشان را بیماری دهد تا صبر ایشان هم به مردمان نماید. و خدای تعالی ایوب را امتحان کرد به هر دو حال: هم به محنت هم به نعمت، در نعمت شاکر یافت او را و در محنت صابر. از اینکه که گفتی توبه کنی، ایشان گفتند: راست گفتی و نیکو گفتی، و آن را که خدای حکمت دهد، نه به سن و پیری و تجربه باشد، و اینکه فضلی بود از خدای تعالی، و ما توبه کردیم از اینکه که گفتیم. و گفته‌اند «۶»: اینکه سخن به حضرت ایوب گفتند، و ایوب از اینکه دل‌تنگ شد، و آن جوان ایشان را جواب داد و ملامت کرد. ایوب - علیه السّلام - گفت: مرا می‌گویی که گناهی کرده‌ام، که اینکه عقوبت آن است. بار خدایا؟ اگر دانی «۷» که من هیچ شب روا نداشتم که از طعام سیر شوم، و در علم و ظن من گرسنه‌ای بود «۸» و در پیرامن من «۹» طعام به او دادم، و اگر دانی که هرگز پیراهنی نپوشیدم «۱۰» و من برهنه‌ای «۱۱» شناختم الّا و اوّل او را باز پوشیدم، مرا در اینکه تصدیق کن. ----- (۱). آب، آز: ایفن، مش: ایفن. (۲). لب: بلدو. (۳). آج، لب: صافه. (۴). آب، آج، آز، مش: می‌برید. (۵). آب، آج، لب، آز، مش: نمی‌دانید. (۶). آب، آز، مش که. (۷). آب، آز، مش: می‌دانی. (۸). آب، آز: بودی. (۹). آج، لب الّا که. (۱۰). آب، آز، مش: پوشیدم، آج، لب: پوشیده. (۱۱). آب، آز، مش را. صفحه: ۲۶۲ عند حال جبریل آمد که مدّت محنت به سر آمد، دعا کن تا خدای شفا دهد، او دعا کرد: ربّ

أَنْتِ مَسْنِيَّةٌ الضَّرُّ وَأَنْتِ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، و در خبر می‌آید که: در مدّت بیماری او از اقطار زمین بیماران و اصحاب امراض و بلایا می‌آمدند و از او دعا می‌خواستند، او دعا می‌کرد و خدای تعالی به دعای او ایشان را شفا می‌داد، و او را گفتند: چرا خود را دعا نمی‌کنی! گفت: شرم دارم از خدای تعالی که هشتاد سال در نعمت و عافیت او بودم، اکنون به روز «۱» چند «۲» که مرا ابتلا کرد، از او عافیت خواهم تا چندان که در نعمت بوده‌ام در محنت بباشم دعا نکنم، جز که او فرماید مرا که دعا کن. انس مالک روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که او گفت: خدای تعالی ایوب را ابتلا کرد به بیماری سخت تا هجده «۳» سال در آن بماند. مردم را از او ملال آمد و او را ترک کردن «۴»، مگر دو مرد از اصحاب او یک روز گفتند: یا نبی الله! مگر تو را خطایی رفته است که به اینکه محنت گرفتار شده‌ای! گفت: نمی‌دانم تا من چه خطا کرده‌ام؟ جز آن است که سیرت من آن بود «۵»، که چون بگذشتمی دو مرد با یکدیگر خصومت می‌کردندی، یکی در میانه ضجارت و خصومت سوگند خوردی، من بیامدمی و کفّارت سوگند او بکردمی، گفتمی نباید که آن سوگند در ضجارت «۶» دروغ خورده باشد، و از آن دل‌تنگ شد. و ایوب- علیه السّلام- چون به قضای حاجت برخاستی «۷»، اهل او دست او گرفتی تا به جای خود رسیدی، آنگه او را رها کردی و با جای خود آمدی. چون او «۸» فارغ شدی آواز دادی او را تا بیامدی و او را دست گرفتی و با جای بردی. یک روز بر عادت او را ببرد و بازگشت و بنشست منتظر آن که او را «۹» آواز دهد، خدای تعالی هم ----- (۱). آب، آج، لب، آج، مش: به روزی. [.....]

(۲). لب: چندی. (۳). آج، لب، مش: هژده. (۴). آب، آج، لب، آج، مش: کردند. (۵). آب، آج، مش: بودی. (۶). آج، لب: ضجاره/ ضجاره‌ای. (۷). همه نسخه بدلها: خواستی. (۸). مش: چون از قضای حاجت. (۹). لب خود، مش خودش. صفحه: ۲۶۳ در آن جای به ایوب وحی کرد: اَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ «۱»، او پای بر زمین زد، چشمه آب پدید آمد، از آن آب باز خورد، رنجی که او را بود اندرونی «۲» زایل شد، و در آن آب غسل کرد همه رنجها که او را بود بیرونی زایل شد، و او را قوت و جمال و رنگ روی باز آمد نکوتر از آن که بود. و ایوب- علیه السّلام- هم آن جا بر تلی رفت بلند و بنشست، چون دیر شد زن دل مشغول شد، برخاست تا بنگرد تا حال ایوب چیست؟ او را بر جای خود ندید. از بالای آن پشته نگاه کرد، مردی را دید که او را باز شناخت، گفت: که را می‌جویی! گفت: اینکه مرد بیمار مبتلا را. گفت: او چه باشد از تو! گفت: شوهر من است. گفت: اگر بینی او را شناسی! گفت: چگونه شناسم او را؟ و سالهاست تا که با اوام «۳». گفت: من اویم «۴»، خدای تعالی منت نهاد بر من و رنج از من برداشت، و گفت: ایوب را- علیه السّلام- دو انبار بود، یکی را جود «۵» بودی و یکی را گندم «۶». خدای تعالی فرمان داد تا ابری برآمد و بر آن انبارهای او زر و درم بیارید، یکی پر از زر شد و یکی پر از درم، چنان که مملوّ شد و از او به در ریخت. حسن بصری گفت: خدای تعالی ایوب را امتحان کرد به انواع بیماری، و بیماری بر او دراز شد و خویشان و دوستان را از او ملال آمد، و همه او را رها کردند مگر رحمت که اهل او بود، و او خدمتی و مراعاتی کردی او را و طعامی و شرابی آوردی «۷» بنزدیک او. و ایوب- علیه السّلام- هر چه «۸» رنجش «۹» سخت‌تر بود، شکرش بیشتر بود، یک ساعت خالی نبودی از ذکر خدای تعالی. ابلیس فریاد کرد و استغاثت نمود، به اصحاب و اتباع خود گفت: من در کار ایوب عاجز شدم که هر گه محنت بر او سخت‌تر است، او خدای را شاکرتر است. ما نماند او را و فرزندان نماندند، و هر چه روز است «۱۰» رنج او زیادت است و بیماری او سخت‌تر است، و شکر ----- (۱). سوره ص (۳۸) آیه ۴۲. (۲). آج، لب: بدرونی. (۳). آب، آج، مش: با

اویم. (۴). آج، لب: ایوب. (۵). آج، لب، مش: در یکی جو بود و در یکی گندم. [.....]

(۷). مش او را. (۸). آج، لب، مش: چند. (۹). مش بیشتر. (۱۰). مش، و هر روز که هست. صفحه: ۲۶۴ او خدای را بیشتر است. مرا چاره‌ای بیاموزی که من در کار او چه حیل سازم؟ ایشان گفتند: ما اتباع تویم، و چاره از تو می‌آموزیم، و لکن انواع مکر و حیل کجاست که به او عالمان را از راه بردی و پدر همه خلقان را که آدم بود، از کجا تو را بر او ظفر بود! گفت: از جهت زن او. گفتند: حدیث ایوب هم از اینکه جا بر دست گیر. گفت: رای اینکه است که شما دیدی. آنگه بیامد و رحمت را یافت که برای

ایوب چیز کی می ساخت، او را گفت: یا امه الله؟ شوهرت کجاست! گفت: به فلان جای بیمار و رنجور، و مدتهاست که چند گونه بیماری بر او مستولی شده است، و هیچ در او اثر بھی نیست. چون او را جزوع یافت طمع کرد که او را بفریسد، گفت: یا عجا؟ تو را یاد نمی آید از مال و از جمال او و از فرزندان او که در روزگار او کس را چنان نبود! امروز همه رفت و هر چه روز است کار او (۲) بتر است، و نیز هرگز کار او به قاعده نشود، و از اینکه معنی یاد او می داد تا او بگریست و فریاد کرد. آنگه گفت: من دواى او دانم، اگر از من نصیحت بشنود. گفت: و آن چیست! گفت: اینکه که او گوسپندی از من بستاند و به نام من قربان کند تا خدای او را عافیت دهد که اینکه مجرب است. او آن گوسپند از او بستد و بیامد و ایوب را گفت: یا نبی الله؟ تا چند از اینکه رنج و محنت و بینوایی؟ مردی طیب آمد و مرا چیزی آموخت و نصیحتی کرد- و آن قصه به او بگفت- اکنون اینکه گوسپند به نام او قربانی کن، که او گفت که: شفاست تو را در اینکه. ایوب او را گفت: ای کم خرد؟ ندانی آن که بود! آن دشمن خدای بود ابلیس، می خواست تا من برای او قربان کنم و او تو را بر جزع حمل کند و روزگار گذشته یاد (۳) تو داد و تو قبول کردی، اندیشه نکنی که ما را آن که داد؟ گفت: خدای گفت: هم خدای عوض دهد و تواند داد. وهب گفت: چون مدت محنت ایوب به سر آمد و ابلیس از کار او عاجز شد، یک روز بیامد بر صورت مردی با جمال و هیبت و زی پادشاهان بر اسپى نکو نشسته، پیش رحمت آمد و او را گفت: حال شوهرت ایوب چگونه است! گفت: بغایت رنجوری و بیماری است. گفت: مرا شناسی! گفت: نه. گفت: من خدای ----- (۱). مش: کس را نه چنین مال و نه جمال بود. (۲). آج، لب: و هر چند روزگار او. (۳).

مش: به یاد. صفحه: ۲۶۵ زمینم، و اینکه هر چه به او هست از بیماری و رنج و تلف مال و فرزندان، همه من کردم از آن که مرا رها کرده است و بر عبادت خدای آسمان اقبال کرده است. اگر تو مرا یک بار سجده کنی، من آن همه رنجها از او بردارم و مال و فرزندان به او دهم. او گفت: تا من ایوب را نگویم هیچ کار نکنم. گفت: اگر اینکه نکنی، ایوب را بگو تا یک بار که طعام خورد، بسم الله نگوید به اول، و به آخر الحمد لله، تا من از او خوشنود شوم و او را شفا دهم و مال و فرزندان با او دهم. او گفت: تا من ایوب را نگویم، هیچ کار نکنم. او بیامد و ایوب را خبر داد به هر چه رفته بود. ایوب- علیه السلام- بر او خشم گرفت و گفت: امروز همه روز برفته (۱) و با دشمن خدای- ابلیس در مناظره رفته و گوش [با]

(۲) حدیث محال او کرده، و الله که اگر خدای مرا شفا دهد من تو را صد چوب بزنم؟ از پیش من برو، و او را براند. چون او برفت، ایوب- علیه السلام- تنها ماند و بنزدیک او هیچ طعامی و شرابی و مونسى نبود. روی بر زمین نهاد و می گفت: ربّ اُنّی!

(۳) وَ حُذِّبِ دِكِّ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ (۷) ... گفت: دسته‌ای از شاخ درختان بگیر به عدد صد، و در هم بند، و یکبار بر او زن تا سوگندت راست شود. همچنان کرد. قوله: فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، ابو القاسم بن حبيب گفت: یک روز حاضر آمدم به مجمعی از فقها و علما، و ایشان حدیث ایوب می کردند و آن که ایوب- علیه السلام- بر سبیل ----- (۱).

آج، لب از. (۲). آج، لب او. (۳). مش: می ماند. (۴). آب، مش: ماندی. (۵). آج: نقت. (۶). آج، لب: بنگرست. (۷). سوره ص (۳۸) آیه ۴۴. صفحه: ۲۶۷ شکایت گفت: مَسْنَى الضُّرِّ، و می گفتند: شاید تا او از خدای شکایت کند، و خدای در حق او می گوید: إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ (۱). من گفتم: اینکه شکایت نیست، اینکه عرض ضعف حال است در میانه دعا، نبینی که در عقب او لفظ اجابت می آید من قوله: فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، و اجابت به عقب دعا باشد نه به عقب شکایت. فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ

(۲)، ما او را اجابت کردیم و کشف بلای او کردیم، و من، تبیین راست. و آتیناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ، و مراد به اهل فرزنداناند، و آن فرزندان که مرده بودند خدای تعالی ایشان را زنده کرد، و پس از آن هم چندان فرزندان داد او را به عدد و اختلاف مفسران در عدد ایشان گفتم (۳). رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا (۴)، نصب او بر مفعول له است برای رحمت ما بر او. وَ ذِكْرِي لِلْعَابِدِينَ، و یادگاری و تذکیری مر خدای پرستان را. قوله: وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكِفْلِ، اسماعیل بن ابراهیم است، و ادريس (۵) اخنوخ است، و قصه ایشان رفته است پیش از اینکه. و تقدیر آیت اینکه است: و اذکر اسمعيل و ادريس. مفسران در ذو الكفل خلاف کردند، عبد الله عمر گفت از

رسول- علیه السلام- حدیثی شنیدم که: اگر یک بار یا دو بار شنیدمی نگفتمی، جز آن که هفت بار شنیدم اینکه حدیث از او که گفت: در بنی اسرائیل مردی بود نام او ذو الکفل، مردی فاسق بود. یک روز زنی را شصت دینار داد و او را پیش خود برد. چون خواست که با او خلوت کند او را یافت که می‌لرزید، گفت: چه بوده است تو را! گفت: من هرگز اینکه کار نکرده‌ام. گفت: پس چرا آمدی اینکه جا! گفت: ضرورت حاجت مرا حمل کرد بر اینکه. مرد گفت: برو که تو را مسلمم کردم (۶) و زر به تو دادم و توبه کردم با خدای که هرگز نیز هیچ معصیت نکنم. آن شب او را وفات رسید. بر در سرای او نوشته یافتند -----
----- (۱). سوره ص (۳۸) آیه ۴۴. (۲). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج و با توجه به متن قرآن مجید، افزوده شد.
(۳). آج، لب، از، مش: گفتیم. (۴). همه نسخه بدلها: رحمه منّا، به قیاس با متن قرآن مجید تصحیح شد. (۵). آج، لب، مش
[بن.]

(۶). آج، لب، بکردم، مش: کرده‌اند. صفحه: ۲۶۸ که: خدای ذو الکفل را بیامرزید. اعمش روایت کرد از منهال بن عمرو و «۱» از عبد الله بن الحارث که: پیغامبری از پیغامبران قوم خود را گفت: کیست که تکفل کند که همه روز روزه دارد، و همه شب نماز کند، و در کارها تأنی و تثبت به جای آرد، و خشم نگیرد! جوانی بر پای خاست «۲»، گفت: من اینکه تکفل بکنم. گفت: بنشین. دگر باره باز گفت که: کیست که «۳» اینکه تکفل کند! هم او برخاست. گفت: بنشین. بار سه دیگر «۴» بگفت، هم او برخاست. آن پیغامبر وصیت به او کرد او را بر جای خود بنشانند. او از میان مردمان حکم می‌کرد و تثبت و تأنی کار می‌بست و خشم نمی‌گرفت. یک روز شیطان بیامد تا او را به خشم آرد، و در سرای او بزد زدن منکر. ذو الکفل گفت: کیست! گفت: مردی‌ام که کاری دارم. یکی را بفرستاد، گفت: اینکه را نخواهم دیگری را بفرستاد، گفت: نیز نخواهم اینکه را. او از سرای برون آمد گفت: که را خواهی که با تو به کار تو بیاید! گفت: تو را. دست او گرفت و او را به بازار برد. آنگه او را رها کرد و برفت. ذو الکفل برگشت با سکنه و وقار با خانه آمد، و هیچ خشم نکرد. مردم او را ذو الکفل نام کردند. مجاهد گفت: چون الیسع پیر شد، اندیشه کرد که [که را]
«۵» خلیفه کند که به جای او بایستد. آنگه گفت: خلیفتی باید کردن در حیات خود تا بنگرم که چگونه می‌کند. از میان قوم برخاست و گفت: کیست که تکفل کند مرا به سه خصلت: به روز روزه دارد، و به شب نماز کند، و در کارها خشم نگیرد! مردی حقیر مجهول بر پای خاست و گفت: من تکفل می‌کنم به اینکه سه خصلت. آن روز رها کرد. بر دگر روز چون حاضر آمدند، خلیفه بر پای خاست و همین سخن بگفت. کس بر نخاست «۶» مگر هم آن «۷» مرد. رها کرد بر دگر روز. [روز]

«۸» سوم برخاست و هم اینکه «۹» ----- (۱). آج، لب: او. (۲). آط، لب، آج، مش: خواست. (۳). آج، لب: تا. (۴). آج، از: سه بار دیگر، مش: بار سیوم دگر باره. (۵-۸). آط: ندارد، از آج، افزوده شد. (۶). آ، آج، مش: نخواست. (۷). آج، لب، مش: همان. (۹). آج، مش سخن: صفحه: ۲۶۹ گفت. همان مرد برخاست، او را خلیفه کرد «۱». مرد به کار خلافت قیام نمود «۲» روز روزه می‌داشت، و «۳» شب نماز می‌کرد، و همه روز میان مردمان حکم کردی جز یک ساعت که به قیلوله بختی. ابلیس اصحابش را می‌گفت. علیکم بفلان، بنگری تا بر فلان ظفری یابی. گفتند: ما بر او هیچ راه نمی‌یابیم. گفت: من چاره سازم در کار او. آنگه بیامد در وقت آن که او به خوابگاه خود آمده بود. در بزد بر صورت پیری. اینکه مرد گفت: کیست! گفت: پیری مظلوم که بر او ظلم می‌رود. او برخاست «بعد ما «۴» و برون آمد. او را بر پای بداشت و قصه آغاز کرد که: بر من چه ظلم می‌رود. چندانی بگفت تا وقت نماز دیگر در آمد و وقت قیلوله فایت شد. حاکم گفت: ای مرد برو و خصمانت را حاضر کن که وقت آن است که من به حکومت بنشینم. او برفت، و حاکم بنشست و میان مردمان حکم می‌کرد، و انتظار می‌کرد تا پیر مظلوم باز آید، نیامد. بر دگر روز بامداد تا وقت قیلوله نیامد. چون او خواست تا بخشید، او آمد و حلقه بر در زد. گفت: کیستی تو! گفت: من آن پیر مظلومم. گفت: نه تو را گفتم باز آی؟ گفت: خصمانم بگریختند، و ایشان مردمانی اند ظالم، و قصه در پیوست، و آن روز نیز خواب بر او تباه کرد تا وقت نماز دیگر روز گار او ببرد. برفت و آن روز هم باز نیامد. روز سدیگر «بعد ما «۵» مرد رنجور شد

که سه شبانه روز نخفته بود، مردی را بر در سرای بداشت که اگر کسی آید که اینک در بزند رها مکن تا من بخسبم یک ساعت که رنجور شده‌ام از بی‌خوابی. چون بخت، دگر باره پیر آمد تا در بزند، آن مرد رها نکرد، بسیار مدافعه کردند. آن ملعون از سوراخ در رفت و از اندرون در بزد مرد بیدار شد، گفت: کیست! گفت: پیر مظلومم. آن مرد «بعد ما (۶)» را آواز داد و گفت: نه تو را گفتم کس را اینک جا رها مکن؟ گفت: اینک نه از جهت من آمد، و او برخاست «بعد ما (۷)» و بیامد مرد را در اندرون سرای یافت، و در بسته به حکم «بعد ما (۸)» خود. گمان برد گفت: گمان برم که تو دشمن خدایی «بعد ما (۹)». ابلیس «بعد ما (۱۰)» گفت: هستم و خواستم تا تو را به خشم آرم، گفت: ----- (۱). آج، لب، مش آن. (۲-۳).

آز، مش به. (۴). آط، لب، آز، مش. برخاست. (۵). آج، لب، دیگر، آز، مش: سیم. (۶). مش دربان. [.....]

(۷). آط، لب، آز، مش: برخاست. (۸). آز: بسته محکم. (۹). مش: خداوندی تعالی و تعظم. (۱۰). مش علیه اللعنه. صفحه: ۲۷۰ الحمد لله المذی عصمنی منک، سپاس خدای را که مرا از تو نگاه داشت. و ابلیس خایب و نومید از او برگشت، او را ذو الکفل خواندند. أبو موسی اشعری گفت: ذو الکفل پیغامبر نبود، بنده‌ای بود صالح، تکفل کرد به عمل صالحان از پیغامبران، و در شبانه روزی خدای را صد نماز کردی. خدای تعالی بر او ثنای نیکو گفت. و گفتند: مردی پارسا تکفل کرد به کار مردی که در مانده بود، و او را از آن بلا برهانید، او را ذو الکفل خواندند. گروهی گفتند: ذو الکفل، لباس بود، و گروهی گفتند: زکریا بود. و جبائی گفت: پیغامبری بود در بنی اسرائیل، و او را برای آن ذو الکفل خواندند که، او خداوند نصیب تمام بود از ثواب، هم چندان ثواب که امتش را بود او را بود. و کفل در لغت نصیب باشد «بعد ما (۱)». «كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ» اینان همه صابر بودند. وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ و ما ایشان را در رحمت خود آوردیم که ایشان نیکان و پاکان بودند. قوله: وَ ذَا التَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا، تقدیر همان است که: و اذکر ذا التون، و یاد کن ای محمّد خداوند ماهی را یعنی یونس بن متی را. و «نون» ماهی بزرگ باشد، و او را برای آن ذّا التون خواند که مدّتی «بعد ما (۲)» در شکم ماهی بود، و دگر جای او را صاحب الحوت خواند فی قوله: وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ «بعد ما (۳)» ...، و هر دو یک معنی دارد. إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا، چون برفت خشمناک. مفسّران خلاف کردند در معنی آیت و وجه او، ضحاک گفت: اذ ذهب مغاضبا لقومه، برفت از میان قوم خشمناک بر قوم از آن جا که اصرار کردند بر کفر «بعد ما (۴)»، و اینکه روایت عوفی است از عبد الله عباس، گفت: یونس و قومش در زمین فلسطین بودند. پادشاهی به غزای ایشان آمد و از ایشان نه سبط و نیم را به غارت برد، و دو سبط و نیم را بگذاشت «بعد ما (۵)» خدای تعالی وحی کرد به شعیاء پیغامبر که بنزدیک حزقیاء رو- و او پادشاه بنی اسرائیل بود- و او را بگو: تا پیغامبری قوی امین را بفرستد که من در دل -----

----- (۱). آج، لب کل- من کفل کل. (۲). مش مدید. (۳). سوره قلم (۶۸) آیه ۴۸. (۴). آج، لب: کفران. (۵). آط: بگذاشت. صفحه: ۲۷۱ ایشان فگنده‌ام که بنی اسرائیل را با او بفرستند «بعد ما (۱)» تا برود و ایشان را باز ستاند. پادشاه با قوم گفت: کیست که اینک کار را بشاید، و در مملکت او پنج پیغامبر بودند «بعد ما (۲)». مردم گفتند: شایسته اینک کار یونس است. پادشاه یونس را گفت: تو را بیاید رفتن. یونس گفت: خدای تعالی مرا تعیین کرده است و نام من برده! گفتند: نه. گفت: پس دیگری را بفرست. گفت: تو را باید رفتن. گفت: من نتوانم «بعد ما (۳)»، الحاح کرد بر او «بعد ما (۴)»، برفت بر خشم از پادشاه و از آن که اشارت بکردند «بعد ما (۵)» پادشاه را به فرستادن او، فذلک قوله: وَ ذَا التَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا، از آن جا بیامد به خشم، به کنار دریای روم آمد، کشتی «بعد ما (۶)» در دریا می‌شد با قومی بسیار و مالی بسیار. در آن کشتی «بعد ما (۷)» نشست، چون به میانه دریا رسید دریا آشفته شد و کشتی «بعد ما (۸)» بنزدیک هلاک و غرق رسید. گفتند: در میان ما یا مردی عاصی است یا بنده‌ای گریخته، و از رسم و عادت ما آن است که در مثل اینک حادثه قرعه بزیم به نام هر که بر آید او را در دریا فگنیم که یک مرد هلاک شود اولتر باشد که کشتی با هر چه در اوست. یونس از آن میان بر پای خاست «بعد ما (۹)» گفت: همانا آن بنده گریخته منم، مرا به دریا فگنی که در حال کشتی «بعد ما (۱۰)» ساکن شود، گفتند: معاذ الله، تو سیمای صالحان داری و اینک حدیث به تو لایق نیست، و ما بی

قرعه اینکه کار نکنیم، قرعه برافکندند به نام یونس بر آمد. دگر بار بر افکندند هم به نام یونس بر آمد، تا سه بار بر افکندند، چون هر سه بار به نام او بر آمد او برخاست «بعد ما «۱۱» و خویشان را به دریا افکند. ماهی بیامد «بعد ما «۱۲» و او را فرو برد. و گفتند: آن قوم او را بر گرفتند و خواستند در دریا اندازند، ماهی بزرگ بیامد و دهن باز کرد گفتند: اگر لا بدّ او را به دریا می باید انداخت به دهن ماهی معنی ندارد، به جانبی دیگر بردند او را همان ماهی بیامد و دهن باز کرد، تا به هر چهار جانب ببرند او را آن ماهی می آمد دهن باز کرده. گفتند: مگر اینکه مرد طعمه و روزی اینکه ماهی ----- (۱). آ،

مش: بفرستد. (۲). آج، لب: بود. (۳). آ، لب: رفتن. (۴). آج، لب: و. (۵). آج، لب، مش: نکردند. [.....]

(۱۰-۸-۷-۶). آج: کشی. (۹). لب، آ، خواست. (۱۱). آط، لب، آ، خواست. (۱۲). آج، لب و دهن باز کرد. صفحه: ۲۷۲ است، او را بینداختند، ماهی او را فرو برد. در خبر است که: چون او را به دریا انداختند، خدای تعالی وحی کرد به «نون»، گفت: بنده مرا دریا- یونس را، که من شکم تو روزی چند مقام او کرده ام امتحان را، و نگر تا پوست او نخرایشی و اندام او را نیازاری که او طعمه تو نیست. آن ماهی او را فرو برد، ماهی دیگر بیامد و آن ماهی را فرو برد، دیگری بیامد و آن را فرو برد، فذلک قوله: فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ، و اینکه جمع باشد، و اقل جمع سه بود. و بعضی دیگر گفتند: مراد به ظلمات، سه ظلمت است: ظلمت شب، و ظلمت دریا، و ظلمت شکم ماهی. اینکه دو قول که مغاضبا للملک لهذا السبب او للقوم لاصرارهم علی الکفر، اینکه دو قول «بعد ما «۱» معتمد است. فاما قول آن کس که گفت: مغاضبا لرّبه، آن خشم او بر «بعد ما «۲» خدای بود، از آن جا که او قوم را وعده داده بود به عذاب، و او برفته، قوم چون علامت عذاب پدید آمد «بعد ما «۳» ایمان آوردند، خدای تعالی عذاب از ایشان برداشت. یونس چون بشنید که ایشان را عذاب نیامد برفت خشم گرفته بر خدای از آن که سبب نشناخت، و گفت: من با میان قوم نروم دروغزن، که ایشان مرا بکشند، اینکه قول نیک نیست برای آن که اینکه بر پیغامبران روا نباشد، و نه بر آن کس که او خدای را شناسد، چه غضب، ارادت عقاب و مضرت باشد به غیری، و آن کس که او بر خدای مضرت و عقاب روا دارد، خدای را شناسد. امّا عذر آن کس که او گفت: خشم برای آن بود که خدای چرا عقوب نکرد ایشان را به آن که ایمان آورده بودند، هم چیزی نیست برای آن که اینکه هم جهل باشد به خدای و به عدل و حکمت او. فاما قول حسن بصری که گفت، سبب خشم او آن بود که: خدای تعالی او را به اهل نینوا فرستاد تا ایشان را اعدار و انداز کند، او گفت: بار خدایا؟ مرا روزی چند مهلت ده تا برگی بسازم. گفت: مهلت نیست تو را و اینکه کار از آن زودتر می باید که تو می گویی. گفت: چندانی مهلت ده مرا که نعلینی بر گیرم، گفت: مهلت نیست. او به خشم آمد، فخرج مغاضبا لرّبه، او برفت خشمناک بر خدای تعالی، اینکه هم قولی -----

----- (۱). آج، لب قول. (۲). آج، لب: برای. (۳). آج، لب، آ، مش: بدیدند. صفحه: ۲۷۳ باطل است برای آن که خدای تعالی برای پیغامبری آن را اختیار کند که داند که منقاد باشد اوامر خدای را بر آن وجه که او فرماید، و نیز نشاید که خدای تعالی با پیغامبر و جز پیغامبر از مکلفان «بعد ما «۱» در تکلیف اینکه مضایقه کند که رها نکند که ایشان سازگاری «بعد ما «۲» که لا بدّ باشد از آن، بسازند و آن که گفت: مغاضبا لرّبه، خود کفر است- چنان که گفتیم. و اما قول وهب که او گفت: خدای تعالی یونس را به پیغامبری بفرستاد- و او مردی تنگ خوی «بعد ما «۳» بود- چون ثقل اعباء نبوت به او رسید، بار نبوت از پشت بینداخت از آن که در زیر آن منفسخ «بعد ما «۴» شد، چنان که شتر کزه در زیر بار گران، و بگریخت خشمناک بر خدای، آن هم کفر است از جهت خشم بر خدای و از جهت حوالت تکلیف ما لا یطاق به خدا. قومی دگر غضب را بر انفه حمل کردند و گفتند: مغاضبا، ای مستنکفا انفا، اینکه قول هم نیک نیست برای آن که پیغامبر چگونه شاید که استنکاف کند از آنچه خدای او را فرماید، با آن که در لغت غضب به معنی انفه نیامده است، و مغاضب مفاعل باشد و مفاعله بیشتر میان دو کس باشد، کالمقاتله و المضاربه و المصارعة و المشارکه. و آمده است که: مختص باشد به یکی، نحو: سافرت و عاقبت الرّجل و طارقت النّعل و عافاه الله، و اینکه از اینکه باب است مغاضبا ای غضبان. قوله: فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ، یعقوب خواند: یقدر علیه، علی الفعل المجهول. و عمر عبد العزیز و زهری

خواندند در شاذ: نَقَدَّرَ عَلَيْهِ، بالتشديد من التَّقْدِيرِ عَلَى اسناد «بعد ما» (۵) «الفعل الى الله بالتون. و قتاده و عبيد بن عمير خواندند: يَقْدَرُ عَلَيْهِ، به ضم «يا» و فتح «دال» مشدّد على المجهول من التَّقْدِيرِ، و باقى قراء خواندند: نَقَدَّرَ عَلَيْهِ، به فتح «نون» و كسر «دال» من القدر. آنکه در معنى او سه قول گفتند، يکى آن که: نقدر، من القدر «بعد ما» (۶)، و القدر و القتر، التضييق، و منه قوله: ۱۸ ----- (۱). آج، لب: متکلفان. (۲). مش: کارسازی. (۳). آز: خوی. (۴). آج، لب، مش: منفسح. (۵). آج، لب: على الاسناد. (۶). آط: القدره، با توجه به ديگر نسخه بدلها، تصحيح شد. صفحه: ۲۷۴ الله يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدَرُ «بعد ما» (۱) ...، و قوله: وَ أَمَّا إِذَا مَيَّا ابْتِلَاهُ فَقَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ «بعد ما» (۲) ...، اى ضيق، و معنى آن باشد که يونس - عليه السلام - گمان برد که ما بر او تضيق و تشديد نکنيم در تکليف، و اينکه قول نيكوست، هم بر لغت راست است و لايق پيغامبر - عليه السلام - و جازير بر او «۳». و قول ديگر آن است که: فظن ان لن نقدر عليه من القدر الذى هو التَّقْدِيرِ، يقال: قدر و قدر بمعنى واحد. و القدر و القدر، التَّقْدِيرِ، قال الشاعر: فليست عشيات اللوى برواجع «۴» لنا ابدا ما اوراق السليم «۵» الضرر و لا عائد ذاك الزمان المذى مضى تباركت ما تقدر «۶» يقع «۷» و لك الشكر و قال آخر فى القدر: نال الخلافه او كانت له قدرا كما اتى ربّه موسى على قدر معنى آن که: ما بر او حکم نکنيم، يعنى با او مسامحه و مساهله کنیم. و قدر، به معنى قضا باشد، كالقدر، و اينکه قول مجاهد است و قتاده و ضحاک و کلبى، و در اينکه وجه تعديفى هست براى آن که نگويند قدر عليه بمعنى قضى عليه، و چون تحقيق کنند معنى هم راجع باشد با قول اول. پس قول اول بهتر است. اما قول سيم «۸» که حمل کنند بر نفى قدرت، و گويند معنى آن است که: يونس گمان برد که خداى بر او قادر نباشد. اينکه قول از گوينده اش کفر باشد چه اينکه گمان که خداى بر بنده و مؤاخذه او قادر نباشد کفر بود، و حوالت کفر با پيغامبران کفر بود. قوله: فنادى فى الظلمات، ندا کرد در ظلمات، سه قول گفتند در او. دو رفت، و قول سيم آن که: اراد به تکاثف الظلمات، و آنچه ظاهر تر است و مفسران بيشتر بر آنند «۹» که: ظلمت شب و ظلمت دريا و ظلمت شکم ماهى خواست، يونس - عليه السلام - در آن سه تاريخى ندا کرد «۱۰» و گفت: لا إله إلا أنت سبحانك إني ----- (۱). سوره رعد (۱۳) آيه ۲۶. [...]

(۲). سوره فجر (۸۹) آيه ۱۶. (۳). آج، لب: جازير بود. (۴). آط: براجع، به قياس با نسخه آب و منابع بيت، تصحيح شد. (۵). آب، آز، مش و. (۶). آط، آب، آز، مش: يقدر، به قياس با نسخه آج، و منابع ديگر، تصحيح شد. (۷). آج، لب، آز: تقع. (۸). آج، لب: سوم. (۹). چاپ شعرانى آن است. (۱۰). آج، لب: در آن تاريخى سه ندا. صفحه: ۲۷۵ كُنْتَ مِنَ الظَّالِمِينَ، بعضى مفسران گفتند: يونس چهل شبانه روز در شکم ماهى بود، و بعضى دگر گفتند هفت شبانه روز، و گفته اند: سه روز. و در خبر است که: خداى تعالى شکم ماهى بر او چون آبگينه کرد تا ماهى در هفت دريا بگرديد و او را بگردانيد تا او عجائب هفت دريا بديد. و خداى تعالى به خرق عادت حيات او بر جاي بداشت بى هواى لطيف که او جذب کردى. چون ماهى به قعر دريا رسيد، يونس - عليه السلام - حسيسى شنيد، گفت: اينکه چيست! وحى آمد به او که: اينکه آواز تسيح دواب درياست، او عند آن حال گفت: لا إله إلا أنت، نيست بجز تو خداى خداى ديگر. سبحانك، منزهى تو از همه ناشايست و نابايست. إني كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، من از جمله ستمكاران بوده ام، و اينکه را چند وجه باشد. يکى آن که: اينکه قول بر سبيل خضوع و خشوع و انقطاع گفت با خداى تعالى، چنان که در قصه آدم بيان کرديم. دگر آن که: روا بود که يونس را مندوب کرده باشند با مقام کردن، و ترک آن مندوب کرده بود، پس ظالم نفس خود باشد به آن معنى که نقصان ثواب کرده بود. و «ظلم»، در لغت نقصان باشد من قولهم: ظلمه حقه اذا نقصه، و اينکه وجه هم در قصه آدم برفته است. وجه سيم «۱» آن که، معنى آن باشد که: من القوم الظالمين، من از جمله آنانم که ظلم کنند و ظلم بر ايشان روا بود، و آن آدميان باشند، چنان که يکى از ما گويد: انما انا بشر و البشر يخطى و يذنب، معنى نه آن باشد که او مخطى و مذنب باشد، مراد كسر نفس خود باشد، و بر اينکه وجه «من» تبين باشد، تبعيض نباشد. فاستَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ، خداى تعالى گفت: ما اجابت کرديم او را و از غم برهانيديم. در خبر است که صادق - عليه السلام - گفت: عجب ممتن يفرع من

اربع کیف ----- (۱). آج، لب: سیوم. صفحه: ۲۷۶. الله لا یفزع الی اربع، {عجب از آن که او از چهار چیز ترسد، چگونه با چهار کلمه نگرزد. آن که او را غمی باشد چگونه به اینکه کلمه نگرزد که: لا إله إلا أنت سبحانک إنی کنت من الظالمین، و می شنود که خدای تعالی عقیب آن می گوید: فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ دگر آن که از کسی ترسد، چگونه نگوید: حسبنا الله و نعم الوکیل «۱»، و می شنود که خدای تعالی عقیب آن می گوید: فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ «۲»... و از آن کس که او از مکر کسی ترسد، فزع نکند با اینکه کلمه: أُفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ «۳»، و می شنود که خدای عقیب آن می گوید: فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا «۴»... و آن که او از چشم بد بر چیزی برسد، چگونه نگوید که: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ «۵»... و می شنود که خدای تعالی عقیب آن می گوید: إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقْلٌ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا «۶»، فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنَ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ «۷»... و رسول را- علیه السلام- گفتند: یا رسول الله؟ اینکه کلمات خاص یونس را بود، اعنی قوله: لا إله إلا أنت سبحانک إنی کنت من الظالمین، گفت: خاص یونس راست و عام جمله مؤمنان را، الا- تری الی قوله: وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ، و همچنین نجات دهیم مؤمنان را. شهر بن حوشب روایت کرد از عبد الله عباس که: یونس را خدای تعالی پس از آن «۸» فرستاد [به]

«۹» پیغامبری که از شکم ماهی برون آورد او را، نبینی که در سورت و الصافات می گوید عقیب اینکه قصه: وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ «۱۰». و قومی دگر گفتند: پیش از آن فرستاد او را به پیغامبری، چنان که در سیاق قصه رفته است در سورت یونس. سعید بن المسیب روایت کرد از سعد بن مالک که، رسول- علیه السلام- گفت: اسم الله الذی اذا دعی به اجاب و اذا سئل به اعطا دعوة یونس بن متی، من قوله: ----- (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۳. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۴. (۳). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۴. (۴). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۵. [.....]

(۵-۶). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۹. (۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۰. (۸). آج، لب: برای آن. (۹). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، افزوده شد. (۱۰). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۷. صفحه: ۲۷۷. الله لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین، و هو شرط الله لمن دعاه بها، {گفت: آن نام خدای که چون او را به آن بخوانند اجابت کند، و چون به آن بخوانند بدهد او را، دعای یونس بن متی است، یعنی اینکه کلمات، و اینکه شرط خداست تعالی برای آن کس که او را بخواند. اما قوله: وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ، قراء در او خلاف کردند، عامه قراء خواندند: به دو «نون» دوم از او ساکن، من الانجاء، يقال: انجاء ینجیه انجاء، و ابن عامر و أبو بکر عن عاصم خواندند: به یک «نون» و تشدید «جیم». آنگه در وجه آن نحویان خلاف کردند، فراء و زجاج گفتند: لحن است و آن را وجهی نیست، و ائما در کتابت یک «نون» نوشتند، کراهه الجمع بین المثلین فی الخط، و برای آن که «نون» با «جیم» پنهان نشود، چه «جیم» با حرفهای فم است، و ظن آنان که پنداشتند «نون» در «جیم» ادغام کرده اند خطاست، برای آن که «نون» با «جیم» هیچ نسبت ندارد. و بعضی دگر گفتند: اینکه فعل ماضی است مجهول علی فعل، کانه قال: نجی المؤمنین، برهانیدند مؤمنان را، آنگه مؤمنون بایست به رفع، لإسناد الفعل الیه، عذر خواستند از اینکه و گفتند: فعل مسند است با مصدر مضمّر کانه قال: نجی النجاء المؤمنین، و مؤمنین مفعول دوم باشد، و مثله، ضرب زیدا، علی تقدیر: ضرب الضرب زیدا، و قال الشاعر: و لو ولدت فقیره «۱» جرو کلب لسب «۲» بذلک الجرو الکلابا و کلاب بایست، جز که مصدر اضمار کرد و فعل به او اسناد کرد، و اینکه وجهی ضعیف است و بیتی مجهول، و اینکه روا نباشد که ضرب زیدا «۳» علی ما قدره. دگر آن که «یا» مفتوح بایست، و کس «یا» مفتوح نخواند. پس اینکه قراءت ضعیف است و حمل کردن کلمه را بر آن که از تنجیه است و تفعیل وجهی ندارد برای آن که ننجی باید به تحریک هر دو «نون» و کس نخواند. اگر گویند: اسکان کردند پس ادغام، گوئیم: بیان کردیم که ادغام خطاست گفتن اینکه جا لبعده المخرج. قوله: وَ زَكْرِيَّا، التَّقْدِيرُ: و اذکر زکریا اذ نادى رَبَّهُ، حین دعا رَبَّهُ، و یاد کن ای ----- (۱). آب، آج، لب، آز: فقیره. (۲). آب، آج، لب، آز: لست. (۳). آط: زید، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد. صفحه: ۲۷۸. محمّد زکریا را؟

چون خدای را بخواند و گفت: رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ، ای خداوند؟ مرا رها مکن، تنها، و تو بهترین وارثانی و میراث گیرانی. و اینکه آنگه گفت که، او را عقبی و فرزندی نبود که به جای او بایستد و میراث او گیرد، برای آن گفت که: أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ، تا بدانند که او را میراث خود از خدای دریغ نیست، و او می‌داند که عالم جمله به میراث خدای را خواهد بود، انما دل او در بند فرزندی است که به جای او بایستد و به مقام او بنشیند. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، ما او را اجابت کردیم. وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى، و او را یحیی که فرزند او بود بدادیم. وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ، و جفت او را برای او به صلاح باز آوردیم، یعنی پس از آن که عقیم بود و صلاحیت ولادت نداشت، او را با حال ولادت بردیم تا زاینده شد و صالح شد ولادت را، اینکه قول بیشتر مفسران است. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که، آن زنی بدخوی بود، خدای تعالی او را خوش خوی کرد. إِنَّهُمْ، ایشان، یعنی آن پیغامبران که ذکر ایشان برفت، كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ، در خیرات مسارعت نمودندی و شتابزدگی. وَيَدْعُونَنا رَغْبًا وَرَهْبًا، و ما را خواندندی به رغبت و رهبت، به طمع و خوف، به امید و ترس. و نصب او بر مفعول له باشد، یعنی رَغْبَةً فِي ثَوَابِ اللَّهِ، و رَهْبَةً (۱) من عقابه. و اعمش خواند: رَغْبًا وَرَهْبًا، علی وزن فعل، بضم «الفاء» و سکون «العين» و هما لغتان: كَالسَّقْمِ وَالسَّقَمِ (۲)، وَ النُّكْلِ وَ النُّكْلِ (۳)، وَ البُخْلِ وَ البُخْلِ. وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ، و ما را خاشع و فروتن بودند آن پیغامبران. وَ الَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا، و یاد کن نیز آن زن را که خویشتن نگاه داشت و صیانت کرد، یعنی مریم - علیها السلام. فَفَخَّخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا، ما از روح خود در او دمیدیم. «من»، شاید که تبعیض بود و شاید که تبیین بود. وَ جَعَلْنَاهَا (۴)، کردیم او را و پسر او عیسی - علیه السلام - آیتی و علامتی و دلالتی و معجزه‌ای جهانیان را. قوله: إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، مجاهد و حسن گفتند: مراد به «امت» دین

 ---- (۱). آب، آز: رَغْبَةً. (۲). آب، آز: القسم و القسم. (۳). آب، آز: الثَّكُلُ وَ الثَّكُلُ. (۴). آط، آب، آز: جعلناهم، به قیاس با نسخه آج و با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد. صفحه: ۲۷۹ است، یعنی اینکه دین مسلمانی دین شماسست. و اصل امت، جماعتی باشند علی دین واحد او مقصد واحد. أُمَّةً وَاحِدَةً، یک امت، یعنی یک ملت و یک دین، چه هر دین که جز اسلام است باطل است. و نصب «امیه» بر حال است و عامل در او معنی «هذه» است، کقوله تعالی: ... وَ هَذَا بَعْلَى شَيْخًا (۱). و ابن ابی اسحاق خواند: امیه واحده، به رفع علی تقدیر و هی امه واحده. وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ، و من خدای شما مرا پرستی. آنگه گفت: وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ، کار خود در دین پاره پاره کردند در میان ایشان، یعنی در دین مختلف شدند. و مثله قوله: إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيْعًا (۲) ...، آنگه بر سبیل تهدید گفت: كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ، همه با ما خواهند آمدن و همه را رجوع با ما خواهد بودن. فَمَنْ (۳) فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ، سعی و رنج و عمل او را کفران نبود، بل مشکور باشد و به موقع (۵) احماذ افتد. وَ إِنَّا لَهُ، ای لعمله کاتبون، و ما عمل او بنویسیم تا بر او عرض کنیم و او را بر آن جزا و ثواب دهیم. وَ حَرَامٌ عَلَى قَرِيْبِهِ أَهْلِكْنَاهَا، کوفیان خواندند: و حرم به کسر «حا» و سکون «را» و هر دو لغت است، مثل: حلّ و حلال، و باقی قراء: حرام خواندند به فتح «حا» و الفی بعد «را»، گفت: حرام است بر شهری و دیهی که ما ایشان را هلاک کرده‌ایم که باز آیند، و بر اینکه قول «لا» زیادت باشد، چنان که شاعر گفت: فی بئر لا حور سری و ما شعر ای، فی بئر حور. و بعضی دگر گفتند: حرام، به معنی واجب است، چنان که خنساء گفت: و انّ حراما لا اری الدّهر باکیا علی شجوة الا بکیت علی عمرو و معنی آن بود که: واجب است بر اهل شهری که ما ایشان را هلاک کردیم که

----- (۱). سوره هود (۱۱) آیه ۷۲. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۹. [.....]

(۳). همه نسخه بدلها: و من، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد. (۴). آب، آز: مش او. (۵). آز: مواقع. صفحه: ۲۸۰ باز نیابند، یعنی هلاک شدگان ما هرگز با دنیا نیابند. زجاج گفت، معنی آن است که: حرام است بر شهری که ما هلاک کرده باشیم قبول عمل ایشان، برای آن که ایشان باز نیابند و توبه نکنند، و در آیت اینکه تقدیر کرد، و حمل رجوع بر توبه کرد. اما نظم آیت و اعراب او: انّ مع اسمها و خبرها، در محلّ رفع باشد به ابتدا، چه او واقع بود موقع مصدر، و التقدیر: رجوع اهل القرية المهلكة حرام عليهم، لا یكون و لا یمكن و لا یقع، اگر به معنی رجوع با دنیا گویند و اگر به معنی توبه گویند، و بر اینکه وجه حاجت نباشد به (۱)

محدوفی. جابر جعفی گفت: از باقر پرسیدم حدیث رجعت، اینکه آیت برخواند، و به اینکه آیت استدلال توان کرد بر صحت رجعت برای آن که ظاهر آیت اینکه است که گفت: حرام است بر دیه‌ی و شهری که ما ایشان را هلاک کنیم که باز نیایند، و اینکه آن است که از صادق (۲) پرسیدند (۳) که: در وقت رجعت که باز آید! گفت: من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا، گفت: مؤمنی محض و کافری محض، و دلیل بر اینکه قوله تعالی عقیب هذه الایة: حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ و فتح یأجوج و مأجوج در وقت رجعت باشد برای آن که عقیب یأجوج و مأجوج صاحب الزمان - علیه السلام - که مهدی امت است - برون آید، و رجعت برای او باشد. ابو جعفر و ابن عامر و یعقوب خواندند (۴): فتحت، به تشدید، و باقی قراء: به تخفیف. گفت: تا آنکه که سد یأجوج و مأجوج بگشایند - و قصه ایشان رفته است. حذیفه بن الیمان (۵) گفت، که رسول - علیه السلام - گفت: اول آیتی و علامتی از علامات آخر زمان، خروج دخیال بود، آنکه خروج دایة الارض، آنکه خروج یأجوج و مأجوج، آنکه عیسی - علیه السلام - از آسمان فرود آید و اینکه عند خروج مهدی باشد. پس از آن آتشی از قعر عدن پدید آید که مردم را به محشر راند (۶). وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ، و ایشان از هر تلی و بلندی فرو می آیند. و نسلان نوعی باشد از رفتن چون -----

----- (۱). آب، آز، مش تقدیر. (۲). آب، آج، لب، آز، مش علیه السلام. (۳). مش: پرسیدم. (۴). آج، لب و. (۵). آز: الیمانی. (۶). آب، آز: رساند، مش: به محشر گاه رساند. صفحه: ۲۸۱ رفتن گرگ، قال الشاعر: عسلان الذئب امسی قاربا برد اللیل علیه فنسل و بعضی مفسران گفتند: اینکه فعل راجع است با دخیال و قومش: و گروهی گفتند: راجع است با جمله خلاق که از گورها برخیزند، و اینکه هر دو قول خلاف ظاهر است، و قوت قول باز پسین را (۱) مجاهد خواند در شاذ: و هم من کل جدث، به «جیم» و «ثا»، یعنی من کل قبر، از هر گوری برمی آیند به شتاب، و مثله قوله: یوم یخرجون من الأجداث سراعاً (۲). و اقترَب الوعدُ الحقُّ، فزء و جماعتی اهل علم گفتند: «واو» زیادت است، و تقدیر آن است که: اقترَب الوعد الحقُّ، تا جواب اذا باشد، یعنی إذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ، اقترَب الوعد الحقُّ، یعنی وعد القيامة، گفت: چون یأجوج و مأجوج بیایند و عده قیامت نزدیک رسد، قال و مثله قوله: فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهَ لِلْجَبِينِ، وَ نَادِيَاهُ (۳) ...، و قال امرؤ القیس: فَلَمَّا اجزنا ساحة الحی و انتحی بناطن (۴) خبت دی قفاف عنقل یعنی انتحی گفت، و دلیل اینکه تأویل حدیث حذیفه است که گفت: اگر مردی اسپ کزه دارد، چون یأجوج و مأجوج بیایند او به آن جا نرسد که بر توان نشستن که قیامت برخیزد. زخاج گفت: اینکه قول کوفیان است، و بصریان روا ندارند حذف «واو»، «واو» بر جای خود است و فایده او عطف است، و جواب اذا مقدر است فی قوله: یا ویلنا، و التقدير: قالوا یا ویلنا، و اینکه از جمله آن جایها باشد که قول در او بیفکنند، فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ، «اذا» مفاجات راست، یعنی که تو نگاه کنی چشمهای کافران شاخص و متحیر باشد از دست برفته، چنان که بر هم نیاید. یا ویلنا، می گویند: ای وای ما: قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا، ما از اینکه روز و ازین کار غافل بودیم. بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ، بل ظالمان و ستمکاران بوده ایم. اما در «هی»، چند وجه گفتند: یکی آن که: ضمیر ابصار است، و آن ضمیری است ----- (۱). آج، لب: راست. (۲). سوره معارج (۷۰) آیه ۴۳. (۳). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴. (۴). آط: بیاطن، به قیاس با چاپ شعرانی و منابع شعر و لغت، تصحیح شد. صفحه: ۲۸۲ قبل الذکر علی شریطة التفسیر، کقول الشاعر: لعمر ایها لا تقول طعینتی الا فر عنی مالک بن ابی کعب و تقدیر آن بود که: فاذا الابصار شاخصه ابصار الذین کفروا، و وجه دوم آن که: عماد (۱) بود، کقوله تعالی: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ (۲) ...، و کقول الشاعر: هل هو مرفوع بما ههنا رأسی و اینکه به وجه اول نزدیک است، و وجه سیم (۳) آن که: تمام کلام بنزدیک اینکه بود که: هی علی تقدیر فاذا هی بارزه واقفه، یعنی ساعتی که قیامت است از قریب پنداری پدید آمد و برخاست (۴). آنکه ابتدا کرد و گفت: شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا، ای ابصار الذین کفروا شاخصه، شاخصه علی تقدیم (۵) الخبر علی المبتدأ. قوله: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، آنکه گفت: شما و آنچه می پرستی بدون خدای تعالی از اصنام و اوثان، حَصَبَ جَهَنَّمَ، هیزم دوزخی آید. عبد الله عباس و قتاده و مجاهد و عکرمه خواندند: حطب جهنم، و گفتند: حصب، لغت اهل یمن است. ضحاک گفت: حصب حصباء (۶) باشد،

سنگ ریزه که باد آرد، یاتی به الحصباء، یعنی ایشان را چنان در دوزخ ریزند که سنگ ریزه، و به روایتی دگر از عبد الله عباس آن است که خواند: حَضْب، به «ضاد» و هی دقاق الحطب، هیزم خرد باشد. و قراءت عامه قراء، حصب است به «صاد» نظیره قوله: ... وَ قُوْدُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ (۷). اَنْتُمْ لَهَا وَاِرْدُونَ، که شما آن جا فرو شوی، و ورود اینکه جا به معنی دخول است، و آیت به معنی اشراف علی الشیء فی قوله: وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدَیْنٍ (۸). آنگه بر سیل احتجاج و تنبیه کافران بر خطا و کفرشان گفت: لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَّرَدُوْهَا، اگر اینان (۹) خدایان بودندی، فرو نشدندی به دوزخ. وَ كُلُّ فِيْهَا

(۱). آج، لب، مش: عماء. [.....]

(۲). سوره حج (۲۲) آیه ۴۶. (۳). آج، لب: سیوم. (۴). آب، لب، آج، مش: خواست. (۵). آب، آج: تقدیر. (۶). همه نسخه بدلها: حصبی، با توجه به کتب لغت، تصحیح شد. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۴. (۸). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳. (۹). آج، لب که. صفحه: ۲۸۳ خَالِدُونَ، و جمله کافران و معبودان ایشان آن جا جاوید باشند. لَهِمْ فِيْهَا زَفِيرٌ، ایشان را در دوزخ زفیری باشد. و زفر (۱) ناله غمگین بود و از آن عظیمتر غمی نبود، باید که از آن عظیمتر ناله‌ای نباشد. و زفیر نیز بانگ خر باشد، زفیر ابتدای بانگ او، و شهبق آخر بانگ او، یعنی از عظم و هول آن، صیاح و آواز ایشان چون بانگ خر باشد، نظیره قوله: ... لَهِمْ فِيْهَا زَفِيرٌ وَ شَهْبِقٌ (۲). وَ هُمْ فِيْهَا لَا يَسْمَعُونَ، و ایشان در دوزخ هیچ نشنوند، گفتند: هیچ نشنوند که در آن خیر ایشان باشد، و گفتند: خود هیچ نشنوند از آن که کر باشند. و عبد الله مسعود گفت در اینکه آیت که: برای آن نشنوند که ایشان را در تابوتها کنند، و آن تابوتها در تابوتهای دیگر کنند، و آن دگر باره در تابوتهای دیگر کنند، و آن تابوتها که ایشان در آن جا باشند، در او مسمارهای آتش باشد. آنگه ایشان را در قعر دوزخ افکنند، هیچ نبینند (۳) و نشنوند و گمان چنان برند که کس را از اهل دوزخ عذاب نیست جز ایشان را. آنگه گفت- چون ذکر کافران تمام کرد- در حدیث مؤمنان صالحان گرفت: إِنَّ الَّذِيْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الْحُسْنَى، آن که (۴) ایشان را از ما توفیق سابق شده باشد، و گفتند: مراد وعده نیکوست برای آن که حسنی صفت باشد و او صفت موصوفی محذوف است، یعنی العده الحسنی، وعده نیکوتر و آن وعده ثواب باشد (۵). أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ، ایشان از دوزخ دور باشند و مبعده، و مبعده دور کرده باشد، و ضمیر در «عنها» راجع است با دوزخ. لَا يَسْمَعُونَ حَسِيْسَةً، ایشان آواز دوزخ نشنوند، و او فعیل باشد به معنی مفعول، یعنی صوتها الّذی یحسب. وَ هُمْ فِيْ مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ، و ایشان در آنچه دلهای ایشان خواهد مخلد و مؤبد و جاوید باشند، نظیره قوله: ... وَ فِيْهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلُدُّ الْأَعْيُنُ (۶). لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ، گفت: نترساند ایشان را ترس مهترین. ابو جعفر

(۱). آج، لب: زفره. (۲). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۶. (۳). آب: بیند. (۴). آب: آنگه. (۵). آب به معنی مفعول. (۶). سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱. [.....]

صفحه: ۲۸۴ خواند: لا- یحزنهم، به ضم «یا» و کسر «زا» من الا-حزان و باقی قراء: یحزنهم به فتح «یا» و ضم «زا» من الحزن. و خلاف کردند در «فرع اکبر»، عبد الله عباس گفت: نفعه باز پسین باشد، بیانه: وَ يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَّحَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ (۱)- الایه. حسن بصری گفت: آنگه باشد که گویند، بنده را به دوزخ بری که مستحق دوزخ است. سعید جبیر و ضحاک گفتند: آنگه باشد که اطباق در افکنند. ابن جریج گفت: آنگه باشد که مرگ را بکشند بر صورت گوسپندی سیاه سپید بر اعراف، و اهل بهشت و دوزخ در او می نگرند و می بینند، آنگه ندا کنند: یا اهل الجنة خلود لا موت ابد، و یا اهل النار خلود فلا موت ابد. ذو النون مصری گفت: آنگه که بر بنده ندا کنند به قطیعت فرقت. وَ تَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ، و فرشتگان به استقبال ایشان بیایند. هذا يَوْمَ كُمُ الَّذِي، اینکه از آن جمله است که قول در او بیفگندند، و تقدیر آن که: يقولون، و اینکه فعل در محل حال باشد، می گویند که: اینکه آن روز است که شما را وعده کرده اند. اکنون خلاف کرده اند مفسران در آن که مراد به اینکه آیت کیست! بیشتر مفسران گفتند: مراد معبودانی اند که کافران ایشان را پرستیدند، و ایشان آن را کاره باشند و خدای را طایع، چون عیسی - علیه السلام - و عزیر و فرشتگان. و گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، یک روز رسول - علیه السلام - در مسجد الحرام شد، صنایدید

قریش در حطیم سیصد و شصت بت نهاده بودند آن را سجده می کردند. رسول- علیه السلام- بنزدیک ایشان بنشست و با ایشان مناظره کرد، و نصر بن الحارث مکالم رسول بود، او را مفحم کرد. رسول- علیه السلام- بر ایشان خواند: **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ- الآيات الثلاث-** اینکه سه آیت. ایشان از آن جا دلتنگ «۲» برخاستند «۳»، عبد الله بن الزبیری را دیدند، گفتند: بدان که امروز ما را محمد چنین گفت، و ما از آن دلتنگ شدیم، گفت: اگر من حاضر بودمی او را خجل کردمی و به حجت غالب آمدمی بر او. برفتند و رسول را حاضر کردند، او گفت: یا محمد تو می گویی:

(۱). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۷. (۲). آج، لب شدند. (۳). آب، لب، آز، مش: خواستند. صفحه: ۲۸۵ **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ**، گفت: آری، من می گویم. گفت: اینکه بر تو است. گفت: چرا! گفت: برای آن که عزیر در اینکه میان باشد که معبود جهودان است، و عیسی که معبود ترسایان است، و فرشتگان که معبود بنی ملیح اند از عرب. رسول- علیه السلام- گفت: معبودان ایشان شیاطین اند که ایشان را دعوت کردند با آن، و آن معبودان به آن رضا ندادند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که: **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى- الآيات.** بعضی دگر گفتند: مراد به آیت، بتانند برای آن که خدای تعالی به لفظ «ما» گفت، «من» نگفت و ما لما لا یعقل و من لما یعقل، و اینکه وجهی نیکوست. دگر آن که: مخاطب به اینکه آیت مشرکان مکه‌اند، و ایشان بت پرست بودند. بعضی دگر گفتند: آیت عام است در حق هر کس که در حق او عنایتی سابق باشد از الطاف و توفیق «۱». راوی خبر گوید: **امیر المؤمنین علی- علیه السلام-** اینکه آیت بر منبر بخواند و گفت: **فَأَنَا مِنْهُمْ**، من از ایشانم. جنید گفت: سبقت لهم من الله العنایة فی البدایة فظهرت «۲» **الولاية فی التّهایة.** قوله: **یومَ نَطْوِی السَّمَاءَ**، ابو جعفر خواند: **یوم یطوی السّماء** به ضم «یا» و فتح «واو» و رفع السّماء علی الفعل المجهول. **آنکه گفت: ای محمد؟ آن روز که ما آسمان در نوردیم همچنان که سجد در نورددن برای نوشتن. کوفیان خواندند: لِلکُتُبِ علی الجمع، و باقی قراء خواندند: للکتاب علی الواحد.** مفسران در سجد خلاف کردند، عبد الله عمر و سدی گفتند: سجد، نام فریشته‌ای است که اعمال بندگان نویسد، چون بنده ختم عمل به استغفار کند خدای تعالی گوید: (اکتبها نورا)، اینکه نوشته به نور بنویس. عبد الله عباس و مجاهد گفت: سجد، نامه باشد، و «لام» به معنی «علی» است، ای **کَطَى السّجِلِ علی المکتوب.** و گفتند: اصل او از سجد است، و سجد دلو بزرگ باشد، چنان که دلو متضمن آب باشد، همچنین نامه متضمن مضمون خود باشد. و گفته‌اند: سجد، نام ----- (۱). آج، لب، آز، مش حق. (۲). آب،

آز، مش: فظهرت. صفحه: ۲۸۶ دبیری بود رسول را- علیه السلام- و بعضی دگر گفتند: سجد، اسمی است مر مکاتبه را مشتق از مساجله که آب کشیدن باشد به دلو علی وجه التّشبیه، يقال: **ساجلت فلانا اذا عارضته فی استقاء الماء بالسّجل**، قال الشاعر: **من یساجلنی یساجل ما جدا یملاً الدّلو الی عقد الکرب** **آنکه این اسم را بر فعل بنا کردند، کالطّم و الفلزّ.** و قوله: **نَطْوِی السَّمَاءَ**، اینکه «طی» را بر دو وجه تفسیر کردند، یکی: طی، که خلاف نشر باشد، یعنی ما آسمان را در نوردیم «۱» پس از آن که افراخته «۲» باشیم، و وجه دگر آن که: طی، عبارت باشد از کتم و اخفاء «۳»، و مراد اعدام، يقال: **طویت هذا الامر عن فلان**، ای کتمته عنه، یعنی ما آسمان «۴» را به عدم بریم از وجود. **کَمَا یدأنا أوّل خلق نُعیده،** **آنکه گفت: ما خلق را باز آریم همچنان که اوّل آفریدیم ایشان را.** بیشتر علما گفتند: معنی آیه آن است که: چنان که ایشان را اوّل آفریدیم در شکم مادر، حفاة عراة غرلا، تن برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده، نظیرها قوله: **وَلَقَدْ جِئْتُمونا فرادی کَمَا خَلَقْنَاکُمْ أوّل مرّة** «۵». مجاهد روایت کرد از عایشه که: یک روز رسول- علیه السلام- در حجره من آمد و عجزی پیش من بود از بنی عامر، مرا گفت: اینکه کیست! گفتم: احدی خالاتک، از جمله خالتان تو یکی است، او را گفت که: تو هیچ دانسته‌ای که هیچ عجزه به بهشت نرود، زن مضطرب شد و گریستن گرفت. رسول- علیه السلام- گفت: مگری، به بهشت نشوند و ایشان عجز [باشند]

«۶»، بل خدای تعالی ایشان را خلقی نو باز آفریند جوان و تازه، **الا تری الی قوله: إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً** «۷» **الایة.** **آنکه گفت: یحشر التّیاس حفاة عراة غرلا-** و پیروی: غلفا، و معنی یکی باشد. **آنکه اوّل کس را از ایشان که جامه پوشانند ابراهیم خلیل بود.** عایشه

گفت: یا رسول الله؟ زنان نیز برهنه باشند، گفت: بلی. گفت: و سواتا، و رسوایا؟ از یکدگر شرم ندارند! رسول- علیه السلام- گفت: آن روز مرد نداند که زن کدام است، و زن نداند که مرد کدام است. -----

(۱). آج، لب: در نور دیدیم. (۲). آز: افراشته. (۳). آج، لب بطی السّماء. (۴). آج، لب: آن. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۹۴. (۶). آط: ندارد، از آب، افزوده شد. (۷). سوره واقعه (۵۶) آیه ۳۵. صفحه: ۲۸۷ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۱)، آنگه اینکه آیت بخواند: كَمَا يَدَّأُنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ، کیوم ولدته امه. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، ما همه چیز را با فنا و عدم بریم چنان که اول بود. بعضی دگر گفتند: خلقان را چنان که اول از خاک آفریدیم باز با خاک بریم ایشان را. وَعَدَّا عَلَيْنَا، اینکه وعده‌ای است که بر خود واجب کردیم، یعنی اینکه بعث و نشور. إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ، ما اینکه خواهیم کردن و جز ما نخواهد کرد و نتواند کردن. قوله: وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ - الاية. حمزه و اعمش خواندند: فی الزبور، به ضم «زا» علی الجمع، و باقی قراء خواندند به فتح «زا»، و آن فعول است به معنی مفعول، كالحلوب و الزكوب. و الزبر و الزبر، الكتابة. مفسران خلاف کردند در آن که مراد به زبور و ذکر چیست، سعید جبیر و مجاهد و ابن زید گفتند: مراد به «زبور» جمله کتابهای منزل است، و مراد به «ذکر»، لوح محفوظ است، یعنی بنوشتیم در کتابها پس آن که در لوح محفوظ نوشته بود. عبد الله عباس و ضحاک گفتند: مراد به «ذکر» توریت است، و به «زبور» کتاب داود. و بعضی دگر گفتند: مراد به «ذکر» قرآن است، و به «زبور» کتاب داود. و بعد، به معنی قبل است، كقوله: ... وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ (۲) ...، ای امامهم، و قوله: وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳)، ای قبل ذلك. أَن الْأَرْضَ، مجاهد و ابو العالیه گفتند: مراد زمین بهشت است، یعنی ما در زبور بنوشتیم پس از آن که در اینکه کتاب ذکر نوشته بودیم که: زمین بهشت به میراث بندگان صالح را باشد، بیانه قوله: وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ (۴) ...، عبد الله عباس گفت: زمین دنیا خواست، یعنی ما حکم کردیم که زمین دنیا به میراث بندگان صالح دهیم، و ذلك قوله: ... لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ (۵). و هب متبه گفت: در چند کتاب خوانده‌ام از کتب اوایل که، خدای تعالی گفت: -----

(۱). سوره عبس (۸۰) آیه ۳۷. (۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۹. [.....]

(۳). سوره نازعات (۷۹) آیه ۳۰. (۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۴. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۳۳. صفحه: ۲۸۸ من زمین به میراث به صالحان امت محمّد دهم، و اینکه قول باقر است- علیه السلام. و اصحاب ما به اینکه آیت استدلال کردند بر خروج مهدی- علیه السلام- (۱) و وجه استدلال آن که گفتند خدای تعالی گفت: من در کتب اوایل نوشته‌ام یکی از پس دیگر، و بر پیغامبر مقدم فرستاده که: من جمله زمین (۲)- برای آن که «لام» تعریف جنس است و استغراق را باشد و از اطلاق او جز زمین دنیا نشناسند- به میراث به بندگان صالح دهم، و اطلاق قدیم تعالی در حق شخصی لفظ صالح دلیل عصمت او کند برای آن که یکی از ما که تزکیه غیری کند آن باشد که گوی (۳) دهد بر صلاح ظاهر او برای آن که باطنش نداند و بر آن مطلع نباشد، چون خدای تعالی اینکه تزکیه کند دلیل عصمت مزگی باشد برای آن که او عالم است به ظاهر و باطن، و مطلع بر اسرار و نهانی، و در امت کس به عصمت ائمه نگفت و اثبات معصومی نکرد جز امامیان، پس از اینکه وجه دلیل کند بر آن که مراد به آیت معصومی باشد (۴). اگر گویند: صالحین جمع است و او یکی است، جواب گوییم: برای توقیر و تعظیم واحد را به لفظ جمع برخوانند، دگر آن که: روا بود که مراد او باشد و جماعتی اصحابان او، جز که عصمت او معلوم باشد به دلیل، و عصمت ایشان مجوز، و ما را معلوم نباشد از جهت آن که بر تعیین ایشان دلیلی نیست. إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ، حق تعالی گفت در اینکه، یعنی در اینکه که رفت از اهلاک کفار و ادالت (۵) مؤمنان. و گفته‌اند: «هذا»، اشارت است به قرآن، در او بلاغی و وصولی و رسیدنی هست به مراد و مقصود گروهی خدای پرستان را. آنگه گفت: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ، و ما نفرستادیم تو را ای محمّد جز رحمت و بخشایش جهانیان. و در آیت دلیل است بر بطلان قول مجزیه، آن جا که گفتند: خدای را بر کافر هیچ نعمتی نیست، خدای تعالی می گوید: تو رحمت و نعمت جهانیانی. و وجه آن که رسول نعمت است و رحمت بر کافران، آن است که: وجود او و دعوت او لطف است ایشان را، و آنچه ایشان اجابت

دعوت او نکنند از ایشان است ----- (۱). مش: آخر الزمان. (۲). آب، آرز، مش را. (۳).
 آب، آج، لب، آرز، مش: گواهی. (۴). چاپ شعرانی: (۶۴ / ۸) معصومین باشند. (۵). چاپ شعرانی: (۶۵ / ۸) ازاله. صفحه: ۲۸۹ نه
 از او، دگر آن که: به وجود او عذاب استیصال از ایشان برداشتند، و اینکه قول عبد الله عباس است. قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ، بگوی ای
 محمّد که: وحی می‌کنند به من، که خدای شما یک خداست. فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، شما به اینکه وحی ایمان خواهی آوردن و آن
 را «۱» انقیاد نمودن! فَإِنْ تَوَلَّوْا، اگر برگردند اینکه کافران، فَقُلْ، بگوی ایشان را که: من خبر دادم شما را و ایذان و اعلام کردم و
 اعذار و انذار کردم «۲» عَلِي سَيَوَاءِ، ای علی سوییّه، بر راستی و انصاف و حق. و گفته‌اند: علی سَوَاءِ، مراد آن است که تخصیص
 نکردم قومی را دون قومی، بل بر راستی بی‌میل و محابا همه را اعلام کردم. و گفته‌اند: معنی آن است که: شما ندانی و ندانستی
 مرا، من شما را اعلام کردم تا شما نیز ایمان آرید، فاستوينا في العلم، تا با یکدیگر راست باشیم در علم. و گفتند «۳»: استوينا «۴» فی
 الايمان، من شما را اعلام کردم تا شما نیز ایمان آری تا با یکدیگر راست باشیم در ایمان. وَ إِن أَدْرِي، المعنی و ما ادری، و من
 ندانم که اینکه که شما را وعده می‌دهند از قیام ساعت، دور است یا نزدیک؟ گروهی گفتند: اینکه آیت منسوخ است بقوله «۵»: وَ
 اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ «۶» ...، و اینکه درست نیست برای آن که نسخ در اخبار نشود، و دگر آن که: تاریخ منسوخ باید تا مقدم بود بر
 تاریخ ناسخ، و اینکه جا تاریخ معلوم نیست. دگر آن که: جمع ممکن است میان اینکه هر دو آیت از آن «۷» که اول محمول بود بر
 اجمال و اهمال، و دوم بر تعیین وقت. در اول، گفت: وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ «۸»، یعنی به اضافه با گذشته «۹» نزدیک است که بیشتر
 شد «۱۰» و کمتر ماند، و از اینکه جا رسول را گویند که: او مبعوث است بین یدی الساعه، و مراد به آیت دوم آن -----

----- (۱). آب، آرز که. (۲). آج، لب تا شما نیز ایمان آرید، فاستوينا في العلم. (۳). آب، آرز، مش:
 گفته‌اند. (۴). آط: استوی، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد. (۵). آج، لب لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ «۸-۶». سوره انبیا (۲۱)
 آیه ۹۷. [.....]

(۷). آب، آرز، مش: جا. (۹). آط: گزشته. (۱۰). آج، لب: باشد. صفحه: ۲۹۰ است که: من ندانم که کی خواهد بودن و چند مانده
 است با آن؟ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ، او، یعنی خدای تعالی داند آنچه شما آشکارا کردی، و آنچه پنهان داری نیز داند. وَ إِن
 أَدْرِي، المعنی و ما ادری، «ان» به معنی «ما» ی نافی است. لَعَلَّه، همانا آن، یعنی تأخیر عذاب کنایتی است عن غیر مذکور، همانا
 اینکه تأخیر عذاب از شما فتنه «۱» و اختباری است تا شما را خالص کنند، چنان که آتش زر را. وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ، و تمتعی است تا به
 وقت آجال شما. شعبی گوید: چون حسن «۲» علی - علیهما السلام - کار به معاویه تسلیم کرد، معاویه گفت: خطبه‌ای کن تا مردمان
 از اینکه حال با خبر شوند. او خطبه‌ای کرد و در او حمد و ثنای خدای گفت «۳»، آنکه گفت: «۴» انّ اکیس الکیس الثقی و احمق
 الهمق الفجور، و انّ هذا الامر الذی اختلفت «فیه انا و معاویه اما حق لغیری کان احق» به، و اما حق کان لی فترکته طلبا لصلاح الائمة،
 آنکه اینکه آیت بر خواند: وَ إِن أَدْرِي لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ. قال «۵» رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ «۶».

----- (۱). چاپ شعرانی: فتنه. (۲). آج، لب ابن. (۳). مش: کرد. (۴). آج، لب: اختلف. (۵). همه نسخه
 بدلها: قل، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۸۹. صفحه: ۲۹۱ قتاده گفت: رسول - علیه السلام -
 چون به کارزاری حاضر آمدی، گفتمی: ربّ احکم بالحقّ و بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: ربّ احکم حکمک الحقّ. قراء
 در آیت خلاف کردند، حفص خواند: قال ربّ علی الخبر، و دگر مقریان «۱» «قل» علی الامر. و ابو جعفر خواند: ربّ احکم، به ضمّ
 «با» اتبع الضّمّه الضّمّه. و باقی قراء، «رب» به کسر «با» ابقاء علی اصله. و یعقوب خواند: ربّی احکم بالحقّ، بر افعال تفضیل به فتح
 «الف» و رفع «میم»، چنان که جمله باشد از مبتدا و خبر، یعنی خدای من حاکمتر است به حق. وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا
 نَصَبْنَا لَکُمْ، و خدای ما بخشاینده و یاری خواسته است از او بر آنچه شما می‌گویی و وصف می‌کنی. ابن ذکوان عن ابن عامر خواند:
 علی ما یصفون، بالیاء خبرا عن الکفار، و باقی قراء به «تا» ی خطاب]

«۲». (۱). آج، لب: مفسران. (۲). اساس: تا بدین جا ندارد، از آط افزوده شد.

صفحه: ۲۹۲ «۱»]

سوره الحج

[قتاده گفت: اینکه سورت مدنی است، الا چهار آیت که به مکه فرود آمد، من قوله: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ «۲»، الی قوله: ... عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ «۳»]

«۴». مجاهد گفت و عیاش بن ابی ربیع که: جمله مدنی است، و او هفتاد و هشت آیت است در کوفی، و شش در مدنی، و پنج در بصری. و هزار و دویست و نود و یک کلمت است، و پنج هزار و هفتاد و پنج حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که، ابی کعب گفت که، پیغامبر «۵»- علیه السلام- گفت: هر که سوره الحج بخواند، خدای به عدد هر کسی که حج و عمره کرد از گذشتگان «۶» و ماندگان، او را حجتی و عمره‌ای بنویسد.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۱۶]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرَضٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۲) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (۳) كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۴) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لُبِّئِنَّا لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) وَ أَنَّهُ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يُبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۷) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (۸) ثَانِي عَطْفُهُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ (۹) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ (۱۰) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنِ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنِ أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۲) يَدْعُوا لَمَنْ ضُرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ (۱۳) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۱۴) مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَن لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ (۱۵) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ أَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ (۱۶)

[ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان]

«۷» ای مردمان بترسی از خدایتان که زلزله قیامت چیزی بزرگ است. (۱).

اساس: از اینکه جا به بعد ندارد، از آط افزوده شد. (۲). سوره حج (۲۲) آیه ۵۲. (۳). سوره حج (۲۲) آیه ۵۵. [.....].
 (۴). آط، آب، آج، لب، آز، مش: عذاب مقیم، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۵). آط: پیغا، به قیاس با نسخه آب، و
 اتفاق بقیه نسخه بدلها، تصحیح شد. (۶). آط: گذشتگان. (۷). آط: ندارد، از آب، افزوده شد. صفحه: ۲۹۳ آن روزی که بینی آن
 را مشغول شود هر شیر دهنده از آن که شیر دهد «۱»، و بنهد هر خداوند باری بارش، و بینی مردمان را مستان و نباشند مستان و لکن
 عذاب خدای سخت است. و از مردمان کس هست که خصومت می کند در خدای بی دانش «۲»، و پیروی می کند هر دیوی عاصی
 را. نوشتند بروی «۳» هر که توّل کند به او، او گمراه بکند او را و ره نماید او را به عذاب دوزخ. ای مردمان اگر شما در شکی از
 زنده باز کردن، ما بیافریدیم شما را از خاک، پس از آب منی، پس از خون بسته، پس از گوشتی خاییده نشو کرده و نشو
 ناکرده «۴»، تا بیان کنیم شما را «۵» و قرار «۶» دهیم در رحمها آنچه خواهیم تا به وقتی نام زده «۷»، پس برون آریم شما [را]
 «۸» خرد، پس تا برسید به قوت [خود]

«۹»، و از شما کس باشد که مرگ دهند او را، و از شما کس باشد که باز برند او را تا بدترین «۱۰» عمر تا نداند از پس دانستن
 چیزی «۱۱»، و بینی زمین را مرده، چون بفرستیم بر آن آب ر [1]

«۱۲» بجنبند و برآید «۱۳» و برویاند از هر ----- (۱). آط: دهند، به قیاس با نسخه آب،
 تصحیح شد. (۲). آب: بی دانشی. (۳). آب، آج، لب که. (۴). آج، لب: تمام خلقت و ناتمام خلقت. (۵). آج، لب: بیان کنیم قدرت
 خود را برای شما. (۶). آج، لب می. (۷). آج، لب: نام برده. (۸-۹-۱۲). آط: ندارد، از آب، افزوده شد. (۱۰). آب: به رذلتین.
 (۱۱). آج، لب را. [.....]

(۱۳). آب: ور آید. صفحه: ۲۹۴ جفتی نکو. آن به آن است که خدای حق است، و او زنده کند مردگان را، و او بر همه چیزی
 تواناست. و قیامت آمدنی است شکی نیست در آن و خدای بر انگیزد آن را که در گورهاوند. و از مردمان کس هست که خصومت
 می کند در «۱» خدای بی دانشی، و نه بیانی و نه نوشته روشن. بر گردانیده پهلویش تا گمراه کند از ره خدا، او راست در دنیا
 نکالی «۲»، و بچشانیم او را روز قیامت عذاب دوزخ. آن به آن است که در پیش فگند «۳» دستهای تو، و آن که خدای نیست ظلم
 کننده بر بندگان. و از مردمان کس هست که می پرستد خدای را بر کناره، و اگر برسد او را نیکی ساکن شود به او، و اگر برسد او
 را فتنه بر گردد بر رویش زیان کرده است در دنیا و آخرت، آن زیانی است روشن. می خوانند «۴» از فرود خدای آنچه زیانش نکند و
 آنچه سود ندارد او را، آن گمراهی دور است. می خوانند آن را که زیانش نزدیکتر است از سودش، بد خداوندی است و بد
 سازنده «۵». ----- (۱). آج، لب کار. (۲). آج، لب: اهانت. (۳). آج، لب: افکنده. (۴).

آج، لب: می ترسد. (۵). آج، لب: مصاحبی. صفحه: ۲۹۵ خدای در آرد آنان را که ایمان آرند «۱» و عمل صالح کنند «۲» در
 بهشتهایی که می رود در «۳» زیر آن جویها، خدای بکند آنچه خواهد. هر کس که گمان «۴» برد که خدای نصرت نکند «۵» در دنیا و
 آخرت، گو بکش «۶» به رسنی «۷» به آسمانه «۸» خانه «۹»، پس گو ببر «۱۰»، بنگرد «۱۱» تا ببرد «۱۲» کید «۱۳» آنچه او را از آن خشم
 آید «۱۴». و همچنین فرو فرستادیم دلالات روشن، و خدای راه نماید آن را که خواهد. قوله تعالی: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ - الْآيَةُ،
 قدیم تعالی مکلفان را در اینکه آیت تخویف و تهدید کرد، گفت: ای مردمان؟ و در تحت اینکه خطاب مرد و زن و مؤمن و کافر و
 بنده و آزاد و کودک و بالغ و دیوانه و عاقل در آید، جز که دیوانه و کودک را از او برون برند به دلیل عقل، و اینکه دلیل است بر
 آن که کفار مکلف اند. اتَّقُوا رَبَّكُم، بترسی از خدای خود یعنی از عقاب و سطوت او، و بیریزی «۱۵» از معاصی او. إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ
 شَيْءٌ عَظِيمٌ که زلزله قیامت چیزی عظیم خواهد بود. و زلزله و زلزال، شدت حرکت باشد بر حالی هایل، و اصل او من قولهم: زلّت
 قدمه، آنکه آن را مضاعف کردند، و در آیت دلیل است بر آن که معدوم را شیء خوانند برای آن که آن معدوم است، و خدای او
 را شیء خواند. ----- (۱). آج، لب: ایمان آوردند. (۲). آج، لب: کردند. (۳). آج،

لب: از. (۴). آج، لب می. (۵). آج، لب محمد را، چاپ شعرانی او را. (۶). آج، لب: پس باید که کشد. (۷). آب: به رشته‌ای، آج، لب: ریسمانی. (۸). آب: آسمان، آج، لب: تا سقف. [...]

(۹). آج، لب خود. ۱۰ آج، لب: پس منخوق گرداند خود را پس. (۱۱). آب: پس بنگر. (۱۲). آج، لب: بنگرد که هیچ ببرد. (۱۳). آج، لب او را، آب او. (۱۴). آج، لب: که به خشم آورد او را. (۱۵). آب، آج، لب، آز، مش: پرهیزید. صفحه: ۲۹۶ یوم تَرَوْنَهَا، آن روز که بینی قیامت را. ضمیر راجع است با زلزله ساعه یا با ساعت. تَذَهَلْ، مشغول گرداند، اینکه قول عبد الله عباس است. ضحیّاک گفت: دل خوش گرداند. مقاتل حیّان گفت: فراموش برد، یقال: ذهلت عن الشیء و اشتغلت بغيره و ترکته اذهل ذهولا و اذهلنی الشیء اذهاالا، قال: حا قلبه یا عزّ او کاد یدهل کُلُّ مُرَضَّةٍ عَمُّهُ، هر زنی شیر دهنده را از آن فرزند که شیر می‌دهد او را. فَرَاء و کوفیان گفتند، شاید تا گویند: امرأة مرضع، بی «ها» و کذلک حایض و طاهر و طامث، برای آن که مختص است به زنان، و در مردان اینکه معنی نباشد. زجّاج گفت و جماعت «۱» بصریان: چون بر فعل بنا کنی گویی: ارضعت فهی مرضعة، و چون به صفتی لازم کنی گویی: مرضع ای ذات رضاع، علی طریق النسب. و بعضی دگر گفتند: مرضعة آن را گویند که فرزند خود را شیر دهد، و چون فرزند دیگر «۲» را شیر دهد او را مرضع گویند، و اینکه فرق وجهی ندارد از اینکه جهت، و معتمد قول بصریان است اینکه بر سیل تهویل و تعظیم قیامت گفت. وَ تَضَعُ كُؤُلُ ذَاتِ حَمَلٍ حَمَلَهَا، و هر زنی که آبستن باشد و بار دارد، بار بنهد و بچه بیفکند بی وقت از هول آن روز، و اینکه عبارت است از شدت و سختی آن روز، نه آن که آن جا حامل یا مرضعی باشد. وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى، و مردمان را مست بینی از ترس، و مست نباشند از خمر. و گفتند: معنی آن است که: مردمان را چون مستان بینی از دهش «۳» و حیرت و غفلت، و بر حقیقت مست نباشند. و در شاذّ ابو زرعه بن عمرو بن جریر خواند: و تری الناس، به ضم «تا» و نصب «سین» علی معنی یظن «۴» لناس سکری. کوفیان خواندند الا عاصم: سکری بی «الف» در هر دو جای، و باقی قراء سکری خواندند به «الف» بر جمع. آن که سکری خواند برای تأیث جمع خواند که فعلی صفت مؤنث باشد در آن که مذکر او فعالان بود، کسکران و غضبان، و آن که سکری خواند، به جمع گفت: برای آن که صفت جمعی بسیار است، و اینکه لفظ جمع است ککسلان و کسالی. وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ، و لکن عذاب خدای سخت باشد.

(۱). آج، لب، آز: جماعتی. (۲). آب، آز، مش: دیگری. (۳). مش: دهشت. (۴). آب، آز، مش: تظن. صفحه: ۲۹۷ عمران بن حصین و ابو سعید الخدری، روایت کردند که: اینکه آیتها در شبی آمد که رسول - علیه السلام - در غزاه بنی المصطلق بود، و آن قبیله‌ای بودند از بنی خزاعه، و مردم بر راهرو بودند. رسول - علیه السلام - بفرمود تا بانگ کردند و مردم بایستادند رسول - علیه السلام - اینکه آیتها بر مردمان خواند، همه به گریستن آمدند، چون در روز آمدند، کس زین باز نگرفت و خیمه نزد «۱» و دیگ نیخت، بعضی می گریستند و بعضی دلتنگ بنشستند. رسول - علیه السلام - گفت دانی که آن چه روز باشد! گفتن «۲» خدای و پیغامبر عالمتر، گفت: آنگه «۳» خدای تعالی آدم را گوید برخیز و از فرزندان گروهی دوزخی را به دوزخ فرست، او برخیزد از هزار «۴»، نهصد و نود و نه را به دوزخ فرستد و یکی را به بهشت. اینکه حدیث «۵» سخت آمد بر مسلمانان بگریستند و گفتند: یا رسول الله؟ ناجی که خواهد بود! گفت: ابشروا و قاربوا و سدّوا، با مژده «۶» باشی و با مردم نزدیک «۷» باشی و باسداد باشی که با شما دو خلق هستند که ایشان را کثرتی عظیم هست. آنگه گفت: من امید می‌دارم که ربع اهل بهشت شما باشی، ایشان تکبیر و تحمید کردند «۸». آنگه گفت: امید می‌دارم که نیمه اهل بهشت شما باشی، ایشان تکبیر و تحمید کردند «۹». آنگه گفت: امید می‌دارم که نیمه اهل بهشت شما باشی، ایشان تکبیر کردند و شکر گزار شدند، گفت: من امید می‌دارم که دو بهر از اهل بهشت شما باشی، آنگه گفت: جمله اهل بهشت صد و بیست صف باشند، هشتاد صف امت من باشند و مسلمانان در جنب کافران چنان باشند که خالی بر پهلوی شتری یا چون مویی سیاه بر گاوی سپید، یا چون مو [بی]

«۱۰» سپید بر گاوی سیاه. آنگه گفت: از امت من هفتاد هزار به بهشت شوند بی‌شمار. عکاشه بن محصن برخاست و گفت: یا رسول

اللّه؟ دعا کن تا من از جمله ایشان باشم. گفت: تو از جمله ایشانی. مردی از انصار بر پای خاست «۱۱» و گفت: یا رسول الله؟ دعا کن تا من از ایشان باشم، گفت: ----- (۱). آج، لب: نزدند. (۲). آج، لب: گفتند. (۳). آج، لب، مش: آن که. [.....]

(۴). آج، لب کس. (۵). مش: سخن. (۶). آب، مزده/ مژده. (۷). لب: بنزدیک. (۸-۹). آج، لب شکر گزارند. (۱۰). آط: ندارد، از آب، افزوده شد. (۱۱). آط، آب، لب، آج، مش: خواست. صفحه: ۲۹۸ سبقک بها عکاشه، عکاشه تو را به اینکه سبق برد. قوله: وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ، گفت: از مردمان کس هست که او در خدای تعالی مجادله و «۱» خصومت می کند. «من»، تبعیض راست، و «من»، نکره موصوفه است. آیت در نضر بن الحارث آمد که او بسیار خصومت کردی با رسول و گفتی: فریشتگان دختران خدایند، و قرآن افسانه پیشینگان است، و خدای قادر نیست بر احیاء موتی، خدای تعالی بیان کرد که: او اینکه جدل که می کند در حق خدای تعالی بی علم می کند. وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ، و تابع است هر دیوی ستنبه مارد عاصی را. و تمزّد، سرکشی باشد، و منه قوله: ... مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ «۲». کُتِبَ عَلَيْهِ، بر آن شیطان نوشته اند که هر کس به او تولا کند، شیطان او را از راه دین گمراه کند و از ره بهشت، و او را راه نماید به ره دوزخ و عذاب آتش. آنکه خطاب کرد با منکران بعث و نشور، گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ، ای مردمان؟ اگر شما در شکّی از آن که شما را زنده خواهند کرد، چرا اندیشه نکنی که ما شما را اول از خاک آفریدیم، یعنی پدر شما [آدم را]

«۳». ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، آنکه فرزندان او را از نطفه آفریدیم، و نطفه اینکه آب معروف است که خدای از او فرزند آفرینید «۴»، و اصل او آب اندک باشد من نطف اذا قطر. ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ، آنکه از خونی بسته، برای آن که آب در رحم از پس چهل روز خونی بسته شود. ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ، آنکه از گوشتی خاییده برای آن که از پس چهل روز آن علقه جنین «۵» شود. مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ، بعضی ممکن «۶» و نشو کرده باشد و بعضی نباشد. عبد الله عباس گفت: تامّه و غیر تامّه، یعنی سقط. مجاهد گفت: مصوره و غیر مصوره. لَبَّيْنُ لَكُمْ، اینکه همه برای آن تا بیان کنیم شما را که اصل شما از چیست، و ما چگونه آفریدیم شما را. عبد الله مسعود گفت: چون نطفه در رحم افتد، خدای تعالی فرشته‌ای بر آن گمارد و او گوید: بار خدایا! مخلّقه ام غیر مخلّقه، اینکه تمام بودن است یا نی! اگر ----- (۱). آج، لب مخاصمت. (۲). سوره صافات (۳۷) آیه ۷. (۳). آط: ندارد، از آب، افزوده

شد. (۴). آب، آج، لب، آج، لب، آج، مش: آفریند. (۵). آج، لب: خونین. (۶). آب، آج، لب، آج، لب، آج، مش: ممکس. صفحه: ۲۹۹ گوید «۱»: غیر مخلّقه، تمام نخواهد بودن رحم آن را بیندازد، و اگر گوید: هی مخلّقه، اینکه تمام خواهد شدن، گوید: بار خدایا! نرینه خواهد بود یا مادینه! رزقش چیست! اجلس چیست «۲»! سعید است یا شقی! او را گوید: برو و به لوح محفوظ رو و از آن جا «۳» نسخه کن، آن فرشته بیاید و نسخه کند تا به آخر صفات او، تا بیان کنیم. لَبَّيْنُ لَكُمْ، کمال قدرت ما و غرایب حکمت ما در گردانیدن اصل خلقت شما به اطوار و انواع. وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ، عاصم خواند: نقرّ، به نصب عطفاً علی قوله: لَبَّيْنُ، تا بیان کنیم و قرار دهیم در رحم آنچه خواهیم تا به وقتی معین. مَسْمِي، نام برده. و باقی قراء خواندند: وَنُقِرُّ، برفع علی الاستیناف، المعنی و نحن نقرّ، و ما قرار دهیم آنچه خواهیم در رحمهای زنان تا به وقت ولادت، و آن اجلی بود مسمی. ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا، آنکه شما را برون آریم از شکم مادران طفل خرد «۴». و طفل به لفظ واحد گفت با آن که حال است از جمع، برای آن که عرب واحد به جای جمع گویند، در بهری مواضع چنان که گفت: نّ العواذل لیس لی بأمیر و لم یقل: امراء. ابن جریج گفت: تشبیها بالمصدر، کعدل و زور، و قیل: تشبیها بالخصم و الضّیف. ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ، پس برای آن تا شما به اشدّ خود رسی، یعنی به کمال خلق و تمام عقل و نهایت قوت. و «اشد»، جمع «شد»، کفلس و افلس، و قیل: جمع شدّ، کودّ و اوّد، یقال: هو وُدّی و القوم أودّی، و قیل: جمع شدّه، کنعمه و أنعم، و اینکه از جموع قلت است. وَ مِنْكُمْ مَن يُتَوَفَّى، و از شما بهری آن بود که او را وفات دهند و جان بردارند، و «من» تبعیض راست، و «من» نکره موصوفه است، اما به کودکی یا به جوانی بمیرد، یا پیش بلوغ به اشدّ «۵». وَ مِنْكُمْ مَن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ، و بهری از شما باشند که

ایشان را رد کنند به اردلتر و خسیس تر عمری، و آن حالت پیری و خرفی باشد، و حق تعالی او «۶» را «ارذل العمر» خواند برای آن که حالت ----- (۱). آج، لب: گویند. [.....]

(۲). آج، لب، مش: کی است. (۳). آج، لب: محفوظ او را. (۴). آب، آز، مش: خورد. (۵). آج، لب: باشد. (۶). آب، آز، مش: پیری. صفحه: ۳۰۰ ضعف و عجز و نقصان عقل و تن باشد، و پس از آن مرد صلاح نفس امید ندارد و داند «۱» که آخر عمر است، و هر چه روز آید نقصان زیادت خواهد بود، از آن جا گفتند: الشَّيْبُ احْدَى المَيْتَيْنِ، پیری یکی است از دو مرگ، و قال بعضهم: وَ الشَّيْبُ احْدَى المَيْتَيْنِ تَقَدَّمَتْ اَوْلَاهُمَا وَ تَأَخَّرَتْ اٰخِرَاهُمَا. لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا، «لا» عاقبت راست بر آن تأویل که گفته‌ایم تا کار او به جایی باز آید که هیچ نداند پس از آن که دانست، و آن از نقصان عقل و فهم و ذکر او باشد که او را کم شود و نسیان بر او غالب شود. وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً، و تو ای محمّد یا ای مخاطب؟ زمین را خشک «۲» پژمرده بینی، یقال: همدت النَّارِ تهمد همودا اذا صارت رمادا، و همد الثَّوْبِ همودا اذا بلی «۳» و خلق، قال الاعشى: قالت قتيلة ما لجسمك شاحبا و اری ثيابك باليات همدا و روا بود که اینکه خطاب با رسول بود، یا با مخاطبی هر که باشد برای آن که اینکه بر سبیل مثل می‌فرماید: فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ، چون آب باران به او فرو فرستیم بجنبد چون کسی که حرکت با نشاط کند. و «اهتزاز» «۴»، حرکت مرد شادان باشد با بشاشت، یقال: اهترّ لكذا اذا قام اليه نشيطا فرحا به، آنکه در جماد بر سبیل تشبیه استعمال کنند، قال الشاعر: و تأخذه عند المكارم هزة كما اهترّ تحت البارج الغصن الرطب وَ رَبَّتْ، ای ارتفعت و زادت، که زمین عقیب برف و باران چون خوش شود بر آید به مانند خمیر، چنان که پای به او فرو شود. وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ، و برویاند از هر جنسی و صنفی گیاه و نبات نیکو، و اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد برای عرب که منکر بودند و مستبعد، بعث و نشور را، و می‌گفتند: چگونه ممکن باشد که ما پس از آن که مرده باشیم و پوسیده گشته و با خاک برابر شده، ما را اعدت کنند و زنده کنند؟ و اینکه «۵» محال می‌داشتند. حق تعالی گفت در اینکه چه تعجب و استبعاد است؟ نه هر سال زمین به فصل زمستان مرده شود، چنان که هیچ -----

----- (۱). لب: نداند. (۲). آج، لب و. (۳). آج، لب: یکی. (۴). آج، لب: اهتزاز از. (۵). مش را. صفحه: ۳۰۱ نبات نرویاند. و اگر همه آبهای جهان در او بندند باز آنکه که وقت آید و فصل ربیع باشد، ما باران به او فرو فرستیم تا چون زنده شود «۱»، پنداری بر خود بجنبد و نشاط نبات کند، و انواع نبات پدید آید از او، هم آن خدای که اینکه کند و بر اینکه قادر است، قادر است بر آن که شما را زنده کند پس از آن که مرده باشی و پوسیده. آنکه اینکه آیت را بیان کرد و گفت: ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ، اینکه برای آن است که خدای حق است، و وجود او درست است، و کمال قادری او محقق است، و او قادر است بر آن که مردگان را زنده کند، بل «۲» هر چه مقدرات است «۳»، قادر است از هر جنسی علی ما [لا]

«۴» نهاییه له. وَ أَنْ السَّاعَةَ آتِيَةٌ، و نیز بدانی که قیامت آمدنی است و در او شکی نیست، و خدای تعالی زنده خواهد کرد آنان را که در گور هانند. وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ، آیت هم در نضر بن الحارث آمد، گفت: و از مردمان کس «۵» هست که جدل می‌کند و خصومت در خدای تعالی بی‌علمی که او را هست. وَ لَا هُدًى، بی‌بیانی و بینتی و حجّتی که دارد، و بی‌کتابی روشن. ثانی عَطْفِهِ، برگردانیده پهلو را، و اینکه عبارت باشد از دو چیز، یکی: تکبر، یقول العرب: جاء فلان ثانيا عطفه اذا جاء متكبّرا متجبّرا، و نیز عبارت باشد از عدول و اعراض و الثنى الصّيرف، و العطف الجنب، و نصب او بر حال است از فاعل، و در آیت هر دو وجه محتمل است، و نظیره «۶» قوله: وَ إِذَا تَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا «۷» ...، و قوله: ... لَوْوَا رُؤْسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يُصْذَوْنَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ، «۸». لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، تا گمراه کند مردمان را از ره خدای. آنکه گفت: لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ، او را در دنیا خیزی و ذلّی و هوانی و هلاکی باشد، و آن روز بدر بود. وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ، و روز قیامت بچشانیم او را عذاب دوزخ. ----- (۱). آب، آز، مش و. (۲). آب، آز، مش بر. (۳). آب اوست، مش

او. (۴). آط: ندارد، از آب، افزوده شد. [.....]

(۵). آب، آرز، مش: کسی. (۶). آب، آرز، مش: نظیرها. (۷). سوره لقمان (۳۱) آیه ۷. ۸. سوره منافقون (۶۳) آیه ۵. صفحه: ۳۰۲

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ، «ذلک» اشارت است به آنچه رفت از خزی دنیا و عذاب آخرت، گفت: اینکه برای آن است، و به سبب آن که دستهای او تقدیم کرد، و اینکه مبالغت است در اضافه فعل به او، و اینکه آیات و امثال اینکه دلیل است بر بطلان مذهب مجتبه که گفتند: ثواب و عقاب معلل نیست، و خدای تعالی فاعل فعل بندگان است، و افعال ما به سایر وجوه و حقایق به خدای تعلق دارد که خدای تعالی جزا معلل کرد و اضافه فعل با بنده کرد علی ابلغ الوجه. وَ أَنْ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ، و خدای تعالی ظلم نکند بر بندگان که ایشان را مؤاخذه کند به فعل خود یا فعلی که ایشان نکرده باشند، و بر قاعده مجتبه هیچ ظلم در جهان نباشد الا خدای کرده باشد، چه هیچ کس بر احداث و انشاء قادر نیست. و چون اندیشه کنی از ره عقل و شرع روشن شود که خدای تعالی بر هیچ کس ظلم نکند و نکرده است. اما مجتبه بر خدای ظلم می کند به آن که اضافه می کند به او آنچه به او لایق نیست، فکانه ظلمه بان ظلمه، پنداری ظلم کند بر او به اضافه ظلم به او، چه ظلم وضع الشیء فی غیر موضعه باشد، و او تعالی - علوا کبیرا - نه موضع ظلم است، بل موضع عدل است و فضل «۱»، اگر با بنده کار به استحقاق کند، جز عدل نکند و هیچ ظلم نکند، و اگر از عدل بگذرد جز فضل نکند، ظلم را به او ره نیست، و اضافه ظلم را به او هیچ وجه نیست، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا «۲». وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ، آیت در شأن جماعتی اعراب آمد که به مدینه آمدند و ایمان آوردند ایمانی مجازی، به زبان اظهار ایمان کردند و به دل بر کفر بودند، ایشان را علمی نبود از آن که ایشان را نظری نبود که سبب علم باشد. آنکه اگر ایشان را نکبتی نرسیدی و بیماری و آفتی و نقصان مالی، و مال ایشان زیادت شدی و اسباب ایشان بچه نیکو آوردی و زنان ایشان پسران «۳» زادندی، گفتندی «۴»: اینکه محید مبارک مردی است، و اینکه دین او حق است و ما را بر اینکه دین بودن صواب است و سود. و اگر بر خلاف اینکه بودی و هوای مدینه موافق نیامدی و بیمار شدندی و اسپان و اشتران ایشان بعضی بمردندی و زنانشان دختران زادندی، گفتندی: اینکه ----- (۱). آب، آرز، مش: فعل. (۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷)

آیه ۴۳. (۳). آج، لب: سپری. (۴). آج، لب: گفتند. صفحه: ۳۰۳ محمد نا مبارک مردی است، و اینکه دین او اصلی ندارد، و ما تا در اینکه دین آمدیم جز زیان و نکبت نیست ما را، برگشتندی، فذلک قوله: فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ، ای سکن الیه، و إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ، ای نکهت و بلیه و مرض و آفه فی المال. انقلَبَ عَلَيَّ وَجْهَهُ، ارتد عن اسلامه بعد ما اظهاره، و رجع کافرا، و قوله: عَلَيَّ حَرْفٍ، ای علی جانب و شفا غیر مطمئن - و لا مستقیم، چون کسی که بر طرف چیزی باشد در میان آن کار نشده باشد. و الحرف، الجانب، و منه حرف البئر و حرف التهر. مجاهد گفت: علی شک، بعضی دگر گفتند: علی ضعف من الاعتقاد و البصیره، و بعضی دگر گفتند: علی لون واحد فی طلب مقصوده، بر یک رنگ و همه آن که طالب مقصود خود باشد «۱» شاکر نباشد «۲» در سراء و ضراء. بعضی دگر گفتند: اینکه کنایت است از نفاق، یعنی یعبد الله بلسانه دون قلبه. خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ، یعقوب و حمید و اعرج خواندند: خاسر الدنیا و الاخره، علی وزن فاعل نصابا «۳» علی الحال و جز الاخره بالاضافه، او دنیا و آخرت زیان دارد، یعنی نه دنیا بود او را و نه آخرت، برای آن که در دنیا منکوب باشد و در آخرت معدب. ذلک هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ، اینکه زبانی است آشکارا که پوشیده نیست. آنکه گفت: يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ، می خواند اینکه مدبر منحوس کافر بدون خدای جمادی را که او را زیان نکند و نتواند کرد، و سود نیز نتواند «۴» کرد. ذلک هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ، اینکه گمراهی است دور، یعنی بغایت و دور از رشاد. يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ، کسی را می خواند و می پرستد که زیانش نزدیکتر از سود است، یعنی اینکه بتان را که می پرستد برای آن که او خود قادر نیست بر سود، و از عبادت ایشان او را در دنیا و آخرت زیان خواهد بود به خزی و عقاب. لَيْسَ الْمَوْلَى، بد خداوندگاری است بت «۵» ایشان را. و لَيْسَ الْعَشِيرُ، و بد همساز «۶» است. و گفتند: مولى، به معنی ناصر است اینکه جا، و گفته اند: ولی - و دوست است، و -----

----- (۱). آج، لب: باشند. (۲). آج: نباشند، لب: باشند. (۳). آط: نصیبا، به قیاس با نسخه آب، و اتفاق بقیه نسخه بدلها، تصحیح شد. (۴). آج: نتوانند. (۵). آب، آرز، مش: بتان. (۶). آط: همباز، به قیاس با نسخه آج و با توجه به معنی

کلمه در صفحات بعدی و تصریح متن، تصحیح شد. [.....]

صفحه ۳۰۴ گفته‌اند: *إِنِ الْعَمَّ* است، یعنی پسران عم‌اند آنان که دعوت می‌کنند پسران عم خود را با کفر. قوله: *يَدْعُوا لِمَنْ ضَرَّهُ*، نحویان در اینکه «لام» خلاف کردند، بعضی گفتند: صله است و زیادت، و التقدیر: *يَدْعُوا* من ضره، و بعضی گفتند: تأکید است در بیان آن که مضرت او بیشتر از منفعت است، و اینکه حال مؤکد و بلیغتر است، و اینکه معنی سخت ظاهر است، «لام» برای آن آورد. بعضی دیگر گفتند: جواب قسمی مضمراست، ای *يَدْعُوا* (۱) و *اللَّهُ* لمن ضره اقرب من نفعه، بعضی دیگر گفتند: *يَدْعُوا* (۲)، به معنی *يَقُولُ* است، چنان که عنتره گفت: *يَدْعُونَ* عنتر و *الرَّمَّاحُ* كأنها اشطان بثر فی لبان الادهم ای *يَقُولُونَ* یا عنتر (۳)، و خبر محذوف (۴) باشد، و التقدیر: *يَقُولُ* لمن ضره اقرب من نفعه الهه او اله. و بعضی دیگر گفتند: *يَدْعُوا* (۵) از صله ضلال است، یعنی *ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالَةُ* البعید، *الَّذِي* يدعوه. آنگه ابتدا کرد و گفت: *لِمَنْ ضَرَّهُ* اقرب من نفعه، و محل او رفع بود بر ابتدا، و خبر او *لِبَيْتِ المَوْلَى* و *لِبَيْتِ العَشِيرَةِ* باشد، و گفتند: کلام بر تقدیم و تأخیر است، یعنی لمن ضره اقرب من نفعه *يَدْعُوا* (۶) بر ابتدا و خبر (۷) بعضی دیگر گفتند: اینکه بر تکرار است علی سبیل التأكيد، و التقدیر: *يَدْعُوا* (۸) لمن ضره اقرب من نفعه *يَدْعُوا* (۹)، آنگه دوم بیفکند اکثفا به اول کرد. و بعضی دیگر گفتند: به اینکه تأویلات متعسف حاجت نیست چه اینکه در کلام عرب شایع است، و قد سمع منهم اعطيتك لما غيره خير منه و عنده لما غيره خير منه. و العشير، فعيل به معنی مفاعل، ای المعاشر و الخلیط و الصاحب، بد رفیق و همساز است بتان ایشان را. *إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا*، آنگه چون ذکر کافران و احوال ایشان و معبودان ایشان بگفت، احوال مؤمنان بگفت و ثواب ایشان گفت: *خَدَايَ* تعالی مؤمنان را که عمل صالح کنند به بهشتهایی (۱۰) برد که در زیر درختان آن جویها روان باشد که خدای -----
(۶-۵-۲-۱). آج، لب: *يَدْعُوا*. (۳). آب: عنتره. (۴). آج، لب: محذوفی. (۷). آج، لب او. (۹-۸). آب، آج، مش: *يَدْعُوا*. (۱۰). آج، لب: بهشتها. صفحه ۳۰۵ هر چه خواهد کند او را مانعی و منازعی نباشد در آنچه کند، چه کس ممانعت او نتواند کرد و منازعت او را قوت ندارد و بر او اعتراض نرسد کس را، چه افعال او همه حکمت و صواب باشد بر وجه مصلحت علی احسن ما یمكن. قوله: *مَنْ كَانَ يُظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ*، گفت هر که گمان برد که خدای تعالی نصرت نکند او را. مفسران خلاف کردند در آن که اینکه ضمیر فی قوله: *يَنْصُرُهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ* راجع با کیست! بیشتر مفسران گفتند: راجع است با رسول - علیه السلام. *فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ*، گو بکش پاره‌ای رسن از آسمانه خانه (۱) خویش. *ثُمَّ لِيَقْطَعْ*، آنگه گو ببر و بنگر که کید او غیظ و خشم او ببرد یا نه، و معنی آیت آن است که: هر کس که گمان برد که خدای تعالی پیغامبرش - محمد را - نصرت نخواهد کرد در دنیا و آخرت، گو رسنی در سقف آسمانه خانه خود فگن و خویشتن از او (۲) در آویز به گلو، پس ببر (۳) آن را تاکید او خشم او را ببرد یا نه، و اینکه چنان باشد که ما گوئیم کسی که او کاری نتواند دید و از آتش خشم آید و نتواند آن را تغییر و تبدیل کرد (۴)، اینکه کار چنین خواهد بود، اگر تو را (۵) خوش نیست رسنی در افگن و خویشتن بیاویز، آنگه رسن ببر تا بر زمین افتی و بنگر تا به اینکه کید به هیچ کس زیان باشد جز به تو! *إِنَّ زَيْدَ* گفت: مراد به «سما» آسمان حقیقی است، یعنی هر کس که پندارد که خدای تعالی محمد را نصرت نخواهد کرد رسنی از آن جا که اوست به آسمان کش و از آن ره به آسمان رو، و ماده آن قطع کن و با زبر، چه ماده نصرت و خذلان از آسمان است، آنگه گو بنگر تاکید او غیظ او ببرد یا نه؟ و گفت: اینکه آیت در جماعتی آمد از بنی اسد و بنی غطفان که ایشان از اسلام تقاعد کردند و گفتند: ما می‌ترسیم که نباید که محمد را نصرت نکنند، اگر ما در دین او شویم آنچه از میان ما و جهودان هست از مخالفت زنده شود و خیری که ما را از ایشان است منقطع شود، و به اینکه خیر نرسیم من کل (۶) الطرفین بر زیان باشیم، خدای تعالی اینکه آیت -----
(۱). آج، لب: آسمان به خانه. (۲). آج، لب: گورسنی در سقف آسمان نه خود را از او. (۳). مش: بگو. (۴). آب، آج، مش: تغییری و تبدیلی کردن. (۵). آب، آج، مش با اینکه. (۶). آب، آج، مش: کلا الطرفین. صفحه ۳۰۶ فرستاد و گفت: هر که اینکه گمان می‌برد، گو اینکه معامله کن تا (۱) خود سود دارد او را یا نه؟ مجاهد گفت: «ها» راجع است

با «من»، و معنی آن است که: هر که او به خدای بد گمان باشد و ظن برد که خدای او را نصرت نخواهد کرد نه در دنیا و نه در آخرت، یعنی روزی نخواهد داد» (۲)، و «نصرت» اینکه جا به معنی رزق و عطاست من قول العرب: من نصرنی نصره الله، ای من اعطانی اعطاه الله. ابو عبیده گفت: عرب زمین باران رسیده را ارض منصوره گویند، قال: فانك لا تعطى امرءا فوق (۳) حقه فلا تملك الشق (۴) الذی الغیث ناصره ای ماطره و معطیه، و معنی آیت آن که: هر که گمان برد که خدای او را روزی نخواهد داد، گو رسانی در افگن و خویشان بیاویز. ابن عامر و ابو عمرو و رویس و ورش خواندند: ثم لیقطع [

«۵» و: ثم لیقضوا، «۶» ... به سکون «لام» فی الموضعین، و قبل موافقت کرد «۷» ثم لیقضوا، و باقی قراء به کسر «لام» خواندند در هر دو جای. اما «ما» فی قوله: ما یغیظ، مصدری است، و تقدیر آن که: هل یدهبن کیده، غیظه «۸»، و شاید «ما» «۹» موصوله باشد علی تقدیر: هل یدهبن کیده الذی یغیظه، و یحمله علی الغیظ. آنکه گفت: و کذلک، همچنین ما فرستادیم اینکه قرآن را آیتی روشن. و نصب «آیات» بر حال است و وجه تشبیه در کذلک، آن است [که]

«۱۰» چنان که «۱۱» دلالات «۱۲» مقدم اظهار کردیم، همچنین قرآن فرستادیم. و آن الله «۱۳»، و خدای هدایت دهد آن را که خواهد «۱۴». ----- (۱). آج، لب: با. (۲). آب، آز، مش: دادن. [.....]

(۳). آب، آز: دون. (۴). آب، آج، لب، آز: السوء. (۵). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط، افزوده شد. (۶). سوره حج (۲۲) آیه ۲۹. (۷). آط، آب، آج، لب، آز در. (۸). آز: ما یغیظ. (۹). آط، آب، آج، لب، آز: تا. (۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۱۱). آط در آیات. (۱۲). آز: در آیات مقدم دلایل. (۱۳). همه نسخه بدلها یهدی من یرید. (۱۴). همه نسخه بدلها قوله تعالی. صفحه: ۳۰۷

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱۷ تا ۲۷]

[اشاره]

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۱۸) هَذَا خِطْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ (۱۹) يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰) وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ (۲۱) كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۲۲) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۲۳) وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ (۲۴) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفِ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۵) وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقْتَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْبَأْسَ الْفَقِيرِ (۲۸) ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹) ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰) حُتَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شِعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲) لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَى

أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحَلَّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۳) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمِيَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (۳۴) الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۵) وَ الَّذِينَ جَعَلْنَاكُمْ مِنْ شُعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجِبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاكُمْ لِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶) لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۷)

[توجه]

آنان که ایمان آوردند و آنان که جهود شدند و صابیان و ترسایان و گبران و آنان که شرک آوردند، خدای حکم کند میان ایشان روز قیامت که خدای بر همه چیز گواه است. نبینی که خدای سجده کند او را، «۱»، هر که در آسمان «۲» است و هر که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و دوندگان «۳» و بسیاری از مردمان و بسیاری را واجب «۴» شد بر ایشان عذاب، و هر که خوار بکند او را خدای، نباشد او را گرامی کننده، که خدای بکند آنچه خواهد. «۵» دو خصم‌اند که خصومت کردند در خدای «۶» آنان که کافر شدند ببرند «۷» برای ایشان جامه‌هایی از آتش بریزند «۸» از بالای سرهای ایشان آب گرم. بگدازند «۹» به او آنچه در شکمهای ایشان است و پوستها. و ایشان را در آن جا جزوه‌هایی «۱۰» از آهن.

 (۱). آط، آب: که خدای را سجده بکند، آج، لب: که خدای را سجده می‌برد. (۲). آط، آب، آج، لب: آسمانها. [.....]
 (۳). آط، آب، آج، لب: روندگان. (۴). آب: بسیاری که واجب. (۵). آط اینکه. (۶). آط، آب: در خدایشان، آج، لب: در کار خدایشان. (۷). آب: ببرنده‌اند، آج، لب: بریده شد. (۸). آط، آب: می‌ریزند، آج، لب: ریخته شود. (۹). آط، آب، آج، لب: بگدازد. (۱۰). آط، آب: دبوس، آج، لب: کوزها. صفحه: ۳۰۸ هر گه که خواهند که بیرون آیند از آن جا از غم «۱» با جابرنند «۲» ایشان را در آن جا و بچشی عذاب سوزنده. [۴۳-پ]

که خدای در برد «۳» آنان را که ایمان آرند و کارهای نکو کنند در بهشتها که می‌رود از زیر آن جویها، حلی دهند ایشان را در آن جا از دستورنجنها «۴» از زر و مروارید، و جامه‌های ایشان در آن جا حریر «۵» باشد. و ره نمایند ایشان را با سخن پاکیزه از قول، و ره نمایند «۶» به ره پسندیده. [۴۴-ر]

آنان که کافر شدند و برگردند «۷» از راه خدای و مسجد حرام، آن که کردیم او را برای مردمان راست است استاده «۸» در او و بادی «۹» و هر که خواهد در او گراییدن «۱۰» از دین به ستم کردن، بچشانیم او را از عذابی سخت. چون جای ساختیم برای ابراهیم جای خانه «۱۱» که مگیر انباز به من «۱۲» چیزی و پاکیزه کن خانه من [برای]
 «۱۳» گردندگان و استادگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان. و آگاهی ده «۱۴» در مردمان با حج تا به تو آیند پیادگان و بر هر اشتری [لاغر]

«۱۵» ----- (۱). آط: اندوهی. (۲). آج، لب: باز گردانند. (۳). آط، آب، آج، لب: در

آرد. (۴). آج، لب: دستاورنجنها. (۵). آب: ابریشم. (۶). آط، آب، آج، لب: ایشان را. [.....]
 (۷). آط، آب، آج، لب: برگردیدند. (۸). آط، آج، لب: مردمان راست استاده. (۹). آط، آب: بدوی، آج، لب: مسافر. (۱۰). آط، آب، آج، لب: گردیدن. (۱۱). آج، لب: کعبه. (۱۲). آط، آب، لب: که شک نیارد به من. (۱۳-۱۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۱۴). آج، لب: ندا کن. صفحه: ۳۰۹ می‌آیند از هر رهی دور. تا حاضر آیند به منفعتهای خود «۱» و یاد کنند نام خدای در روزهای دانسته بر آنچه روزی کرد ایشان را از بهیمه چهارپایان، بخوری از آن و بدهی درویش بی چیز را. پس بگو تا بگرارند

مناسکشان و وفا کنند نذرهایشان و بگردند به خانه کعبه^۲. آن و هر کس که او بزرگ دارد حرمت‌های خدای، آن بهتر باشد او را بنزدیک خدایش، و حلال کردند شما را چهار پایان الّا آنچه می‌خواندند^۳ بر شما، پرخیزی^۴ از پلیدی از بتان و پرخیزی^۵ گفتن دروغ^۶. راست گشته^۷ خدای را جز^۸ شرک آورنده^۹ به او و هر که شرک آرد به خدای، پنداری بیفتاد از آسمان، بر باید او را مرغ یا برود او را باد در جای^{۱۰} دور. آن و هر که بزرگ دارد مناسک^{۱۱} خدای را آن از پرهیزگاری دلها باشد. شما را باشد در آنها سودها تا به وقتی نام زده، پس جای [آن]

«۱۲» به خانه کعبه باشد. ----- (۱). آط ایشان. (۲). آج، لب دیرینه. (۳). آط، آب، آج، لب، مش: می‌خوانند. (۴-۵). آط، آب: پرهیزی، آج، لب: دوری گزینید. (۶). آط، آب، آج، لب: از سخن فحش. (۷). آج، لب: مخلص باشید. [...]

(۸). آج، لب: نه. (۹). آب: شرک آرندگان را. (۱۰). آط، آب، آج، لب: جایگاهی. (۱۱). آج، لب: فرمانهای. (۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. صفحه: ۳۱۰ و هر امتی را کردیم^۱ ما عبادتی تا ذکر کنند^۲ نام خدای بر آنچه روزی کرد ایشان را از جانور چهار پایان، خدای شما یک خدای است، او را گردن نهی و مزده ده متواضعان را. آنان که چون یاد کنند خدای را ترسد دل‌های ایشان و صبر کنندگان بر آنچه بر ایشان رسد و به پای دارندگان نماز و از آنچه ما روزی دهیم ایشان را هزینه کنند. و شتران^۳ کردیم آن را برای شما از مناسک خدای شما را در آن خیر است، بگویی نام خدای بر آن پای به هم باز- نهاده^۴، چون بیفتد پهلویش بخوری از آن و طعام دهی خواهنده را و تعرض^۵ کننده را^۶، همچنین مسخر بکردیم آن را برای شما تا همانا شکر کنی. نرسد به خدای گوشت آن^۷ و نه خونهایش^۸، و لکن برسد او را پرهیزگاری از شما، همچنین مسخر کرد^۹ [آن را]

«۱۰» برای شما تا تکبیر^{۱۱} کنی خدای را بر آنچه بیان کرد شما را و مزده ده نیکوکاران را. قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا، حق تعالی گفت: آنان که ایمان آوردند و بگرویدند و مرا^{۱۲} باور داشتند و آنان که جهود شدند و آنان که صابی شدند، و بیان ----- (۱). آج، لب: گردانیدیم. (۲). آط، آب، آج، لب: یاد کنند. (۳). آج، لب: قربانی. (۴). آج، لب: بر آن صف زدگان. (۵). آط، آب، مش: تعریض. (۶). آج، لب: و فقیر سایل را. (۷). آط، آب، آج، لب، مش: گوشتهای ایشان. (۸). آب، آج، لب، مش: خونهای ایشان. (۹). آط، آج، لب: بکردیم. [...]

(۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۱۱). آب: تکبر. (۱۲). آط، آب، آج، لب، از: ما را. صفحه: ۳۱۱ کرده ایم صابی را در سورة المائدة، و ترسایان و گبرکان و مشرکان که با خدای شریک گفتند بتان را در عبادت. قتاده گفت، در اینکه آیت دینها پنج است: اربعه للشیطان^۱، و واحد للرحمن، چهار دیو راست و یکی خدای را. آنچه خدای راست مسلمانی است و آنچه دیو راست اینکه چهار گانه است از: جهودی و ترسای و گبرکی و مشرکی. و گفت: صابیان نوعی باشند از اینان^۲. و خبر [انّ اول]

«۳» انّ دوم الله^۴ با اسم^۵، و خبر فی قوله: إِنَّ اللَّهَ يَفْصَلُ بَيْنَهُمْ، و مثله قولهم انّ زيدا انّ الخیر عنده الكثير، و قال جریر: انّ الخلیفه انّ الله^۶ البسه سربال ملک به ترجی الخواتیم^۷ حق تعالی گفت اینکه جماعت را، از مسلمانان و جهودان و ترسایان و گبرکان و صابیان و مشرکان، من فردا^۸ قیامت میان ایشان فصل کنم. و در فصل دو قول گفتند: یکی آن که حکم کنم، من قولهم: للحاکم^۹ الفصّال، و دیگر آن که تمییز^{۱۰} کنم و فرق کنم میان ایشان تا محق از مبطل پدید آید به حق^{۱۱} علم ضروری، به آن که^{۱۲} روی محق سپید کنم و روی مبطل سیاه کنم تا مردمان میان [ایشان]

«۱۳» فرق بدانند^{۱۴} بضرورت. و فصل و فرق و تمییز باشد میان حق و باطل بآنچه از یکدیگر جدا شود. إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، خدای تعالی بر همه چیز گواه است. أَلَمْ تَرَ، نمی بینی، یعنی نمی دانی، و اینکه رؤیت اینکه جا به معنی علم است که خدای را تعالی سجده می‌کنند [۴۶- ر]

هر که در آسمان و هر که در زمین است! آنچه عقلاوند سجده ایشان بر حقیقت^{۱۵} است و آنچه جماداند از آفتاب و ماه و

ساکنان من جباران و مستکبران و پادشاهان باشند. و بهشت گفت: بار خدایا چون است که ساکنان من ضعفا و مساکین آمدند! خدای تعالی بهشت را گفت: تو رحمت منی رحمت کنم به تو هر چه «۴» خواهم از بندگانم [۴۶-پ] و دوزخ را گفت: تو عذاب منی عذاب کنم به تو آن را که خواهم از بندگانم و هر یکی را از شما مملو کنم به اهلش. آنگه پایه هر یکی از ساکنان دوزخ و بهشت پیدا کرد، گفت: ----- (۱). سوره ص (۳۸) آیه ۲۱.

(۲). آج، لب: نساف، آب، آز: لساف. [.....]

(۳). آب، آج، لب، آز: بگویند. (۴). آط، آب، آز: بر هر چه، آج، لب: آن را که. صفحه: ۳۱۴ فَالَّذِينَ «۱» ما «۲» ما کافران را برای ایشان جامه‌ها ببرند از آتش و از بالای سر ایشان حمیم فرو ریزند. و «حمیم» آب تافته «۳» باشد. يُصَهَّرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ، بگدازند به آن حمیم آنچه در شکم ایشان باشد از احشا و امعا. ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: چون حمیم به سر ایشان فرو ریزند به مغز ایشان فرو شود تا به پهلو و شکم ایشان رسد، احشاء ایشان گداخته کند و همچنین در همه اندام ایشان برود تا به قدم ایشان رسد. آنگه گفت: اینکه «صهر» باشد. باز دگر باره با سر شوند و همچنین می‌کنند با او. و «صهر» در لغت «۴» گداختن باشد «۵»، يقال صهرت الشحم اصهره صهرا، قال الشاعر: تروی لقی القی فی صفصف تصهره الشمس ولا «۶» ينصهر و قال آخر: كَالسِّدِّ فَايِدُ الشَّوَاءِ الْمِصْطَهْرِ قَوْلُهُ: وَ لَهْمُ [مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ، جمع «مقمعه» و آن مقرعه باشد، و ایشان را مقامعی باشد از آهن، که قمع کنند]

«۷» ایشان را به آن، و آن آلت قمع و قهر و زجر باشد. كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا، هر گه که خواهند «۸» که از آن جا بیرون آیند «۹» با جای فگنند ایشان را. در خبر است که دوزخ هر وقت زفیر کند و به شرر «۱۰» اهلش را چندان براندازد که از دوزخ بیرون افتند و خواهند تا بروند، زبانیگان به اینکه مقامع آهن بکوبند ایشان را و با دوزخ اندازند. وَ ذُوقُوا، در کلام محذوفی هست، ای و قیل لهم ذوقوا، و گویند ایشان را که بچشی عذاب آتش سوزنده. حریق به معنی محرق باشد کالایم، بمعنی المؤلم. و ذوق، طلب ادراک طعم باشد ----- (۱). آب، آز: فَايِدُ الَّذِينَ. (۲). اساس: ندارد، از آط آورده شد. (۳). آب، آز: گرم کرده، آج، لب: تافته گرم. (۴). آب، آز عرب پیه. (۵). آط، آج، لب: گداختن پیه. (۶). آط، آب، آج، لب، آز: فلا- (۷). اساس: افتادگی دارد، از آط افزوده شد. (۸). اساس: خواهد، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس: آید، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). آج، لب: بشر. صفحه: ۳۱۵ به لهوات و لسان. آنگه چون وصف یک خصم بگفت که کافر است در حدیث خصم دیگر گرفت و احوال او و جزای او گفت. إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، خدای تعالی آنان را که ایمان آرند و عمل صالح کنند در بهشتها برد که در زیر درختان آن جویها می‌رود. يُحَلِّونَ فِيهَا، به حلی «۱» ایشان کنند و در پوشانند ایشان را در آن جا، مِنْ أَسَاوِرَ، در واحد او سه لغت است: اسوار بالالف، و سوار و سوار. و جمع اسوار، اساوره «۲» باشد، و جمع سوار و سوار، اسوره. و اساور روا بود که جمع سوار باشد ککراع و اکراع. و شاید که جمع اسوره باشد، جمع الجمع. و در مصحف عبد الله مسعود اساور است، و هی جمع اسوار، در دستهای ایشان کنند دستورنجهها «۳» از زر و مروارید. گفتند: زر مرصع باشد به مروارید و گفتند: اینکه دگر باشد و آن دگر. و نافع و أبو بکر عن عاصم خواندند و لَوْلُواً به نصب، عطفاً علی محلّ الجارّ و المجرور، برای آن که تقدیر آن است که یحَلِّونَ اساور ذهبیةً و لَوْلُوا. و باقی قراء لَوْلُواً به جرّ، عطفاً علی ذهب خواندند. و در سوره الملائکه هم اینکه خلاف کردند بر اینکه وجه و حجّت اینکه آوردند که در مصاحف چنین است به «الف». آنان که جرّ خواندند گفتند: آن «الف» زیاده است بعد الواو، کالف قالوا و مالوا. کسائی گفت: بدل همزه است. و یعقوب اینکه جا به نصب خواند و آن جا به جرّ اتّباعاً للمصحف، و گفت: در مصحف اینکه جا «الف» نوشته است و در ملائکه «الف» نیست در مصحف. وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ، و جامه ایشان در آن جا حریر باشد. گفتند: خدای تعالی حریر پوشیدن بر مردان حرام کرد در دنیا تا مشوّق باشند به لبس حریر در بهشت، عملی کنند که ایشان را آن جا رساند تا حریر پوشند. وَ هُدُوا إِلَى

الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ «۴»، راه نمایند به گفتار پاک، و هو قول: لا اله الا الله، چنان که گفت: ... إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ «۵»، و گفتند: مراد ایمان است، و گفتند: قرآن است، و گفتند: قولی است که در او فحش نباشد. وَ هُدُوا، راه نمایند -----
----- (۱). آج: تحلی. (۲). آج، لب، آز: اساره. [...]

(۳). آب، آز: دست‌ورنجهها. (۴). همه نسخه بدلها و ایشان را. (۵). سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰. صفحه: ۳۱۶ ایشان را به ره دین خدای حمید «۱» که مستحق حمد و شکر است. فعلیل به معنی مفعول. روایت کرده‌اند که رسول - علیه السلام - گفت: [۴۷- ر] هیچ کس نیست که حمد دوست‌تر «۲» دارد از خدای تعالی. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ، گفت: آنان که کافر شدند و مردمان را منع می‌کنند از ره خدای تعالی. و در عطف مستقبل بر ماضی، چند قول گفتند، یکی آن که: لفظ مستقبل است و معنی ماضی، و التَّقْدِيرُ: کفروا و صدوا. و گفتند برای آن چنین گفت که: ایشان در مقدمه «۳» کافر بودند و کفر آوردند، اما صد و منع حال ایشان باشد و در حال به آن مشغول بودند، و لفظ مضارع که به فعل باشد صالح بود حال و استقبال را، و مثله قوله: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ «۴» ...، و منع ایشان مردمان را از دین خدای به دو وجه بود: یکی قهر، و یکی اغواء و دعوت با کفر. وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ، و نیز منع می‌کنند مردمان را، و «۵» مسجد الحرام «۶» مسجد مکه «۷» است ما نهاده‌ایم آن را برای جمله مردمان تا قبله نمازشان باشد و مقصد حج و عمره ایشان. آنکه وصف کرد مسجد الحرام را، گفت: سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ، و حفص «۸» عن عاصم و روح عن يعقوب، «سواء» خواندند به نصب علی آنه مفعول ثان لجعلناه التقدير: جعلنا المسجد الحرام مستويا فيه العاكف و البادي «۹». عاكف آن بود که آن جا مقیم بود، و بادی آن که از بادیه آن جا آید. و باقی قراء «سواء» خواندند به رفع علی آنه خبر مبتدا مقدم علیه. و اینکه خبر را تقدیم لازم بود، کتوله تعالی: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ، «۱۰» ...، و قوله: سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبَرْنَا «۱۱» ...، و قال: سواء عليها «۱۲» ليلها و نهارها، و التقدير: العاكف و البادي فيه -----

----- (۱). آج، لب گفت. (۲). همه نسخه بدلها، بجز مش: دوستر. (۳). مش: مقدم. (۴). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸. (۵). همه نسخه بدلها: را از. (۶). همه نسخه بدلها که. (۷). آج، لب: کعبه. (۸). همه نسخه بدلها: جعفر. (۹). همه نسخه بدلها: و الباد. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۶. (۱۱). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۱. [...]

(۱۲). آط، آج، لب: عليهم. صفحه: ۳۱۷ مستویان، و برای آن «۱» به لفظ واحد گفت که مصدر است. آنکه در معنی او خلاف کردند، بعضی گفتند: معنی آن است که: مقیم و بدوی و غریب در منازل و مساکن او یکی باشد مقیم اولیتر نبود از طاری تا در ایام حج کسی را نبود «۲» که غرباء حجاج را منع کند از نزول آن جا که خواهند. «۳» و اینکه، در اخبار ما آمده است «۴»، اینکه قول حسن بصری است و جماعتی از مفسران. و مجاهد گفت مراد آن است که: مقیم و طاری در حرمتداشت آن جایگاه و ادای مناسک و ارکان حج آن جا یکی‌اند، به آن معنی که بر همه کس واجب است اینکه معنی. و در کرای منازل در ایام موسم خلاف کردند، بعضی گفتند: حرام است، و بعضی گفتند: مکروه است، و مذهب شفعی آن است که: حلال است، و ظواهر اخبار ما به مکروهی «۵» می‌ماند، [و اسحاق گفت: حرام است. وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ، گفت «۶»]

: «۷» «با» زیادت است در «الحادا»، چنان که زیادت است فی قوله: تَثَبَّتْ بِالذُّهْنِ «۸» ...، و کما قال: بواد یمان ینبت الشَّث صدره و آخره «۹» بالمرخ و الشَّبهان ای المرخ، و الباء زیاده «۱۰»، و قال الاعشى: منت برزق عیالنا ارمحنا ای رزق عیالنا، و قال آخر: الم یأتیک و الانباء تنمی بما لاقت لبون بنی زیاد و معنی آن که: «و من یرد فیہ الحادا بظلم»، و هر که او در آن جا خواهد که میل کند به ظلمی. و بعضی دگر گفتند: مفعول ارادت محذوف است، و التقدير: و ----- (۱).

اساس که، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، حذف شد. (۲). اساس: بود، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد. (۳). آج، لب: خواهد. (۴). آب، آز، مش و. (۵). آط، آب، آج، آز، مش: مکروه. (۶). آب، آز: گفتند. (۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد. (۸). سوره مؤنون (۲۳) آیه ۲۰. (۹). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی و مآخذ

شعری: اسفله. (۱۰). آط، آب، آز، مش: زایده. صفحه: ۳۱۸ من یرد فیه معنا بالحد بظلم، ای علی وجه الظلم، و اگر کسی خواهد که کسی را از خانه خدای و مسجد الحرام منع کند به میلی بر وجه ظلم، ما او را عذاب الیم مولم بچشانیم. عبد الله مسعود گفت: هیچ کسی نباشد هرگز که «۱» او همت کند «۲» سیئتی، بر او نویسند، و اگر «۳» به عدن یا دورتر شهری از عدن همت کند که مردی را بکشد به مکه، یا معصیتی کند آن جا، اگر چه نکند به آن عزم که کرده باشد، داخل بود تحت اینکه آیت، و خدای او را عذاب الیم بچشانند. مفسران در معنی «الحداد» و «ظلم»، خلاف کردند. قتاده و مجاهد گفتند: مراد شرک است، یعنی همت کند که آن جا جز خدای را پرستد چنان که کفار مکه کردند. دگر قوم گفتند: استحلال الحرام و رکوب الاثام، حرام حلال دارد و ارتکاب کبایر کند. عبد الله عباس گفت: آن باشد که بکشد آن را که او قصد کشتن او نکند، و ظلم کند بر آن که بر او ظلم نکند. لیث گفت از مجاهد که: سیئات در مکه مضاعف بود، چنان که حسنات. ابن جریج گفت: استحلال حرم باشد. حیب بن ابی ثابت گفت: احتکار طعام باشد به مکه [۴۷- پ]

. بعضی دگر گفتند: مراد هر منهی است از قول و فعل، حتی قول الرجل: لا والله و بلی والله. و مجاهد گفت: عبد الله عمر را دو خیمه بود: یکی در حرم، و یکی بیرون حرم. چون خواستی که با اهل و قوم خود عتابی کند، به خیمه بیرونی رفتی. او را پرسیدند از آن، گفت: برای آن که ما را گفته‌اند: و من یرد فیه بالحد بظلم، و من الالحد قول الرجل لا- و الله و بلی و الله. قوله: و اذ بؤأنا لإبراهیم مکان البیت، یعنی «۴» بؤأنا و طأنا «۵». عبد الله عباس گفت: جعلنا. حسن گفت: انزلنا. مقاتل سلیمان گفت: دللنا علیه. مقاتل حیان گفت: هیئانه «۶» له، و نظیره قوله: تَبَوَّأَ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ «۷»...، و: ----- (۱).

همه نسخه بدلها: هر که. (۲). همه نسخه بدلها به. (۳). همه نسخه بدلها مردی. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها: معنی. (۵). همه نسخه بدلها باشد. (۶). همه نسخه بدلها: هیئانه. (۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۱. صفحه: ۳۱۹ بؤأکم فی الأرض «۱»...، و اینکه عبارات متقارب المعنی است. خلاف کردند مفسران در آن که خدای تعالی چگونه روشن کرد ابراهیم را جای خانه، بعضی گفتند: ابری بفرستاد تا چندان که جای خانه بود سایه افکند. بعضی دگر گفتند: بادی بفرستاد تا اساس برفت. بعضی دگر گفتند: جبریل پیامد و رسم برزد «۲» و خط کشید «۳» تا او بر آن بنا کرد. و مکان جای مستوی باشد که در او متمکن توان شدن و قرار گرفتن و جسم ثقیل را منع کند از هوی «۴». و اصل بؤأنا، من بآ اذا رجع باشد، کانه منزل یرجع الیه، و منه البواء فی قولهم: فلان بواء فلان اذا کان دمه کفوا لدمه یرجع به «۵» الیه للعود. و مراد به بیت، خانه کعبه است و در کلام حذفی است، و تقدیر آن که: و اوحینا الیه ان لا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا، و وحی کردیم به ابراهیم که شرک میاور به من، هیچ «۶» چیز را انباز مدار در عبادت من، بل عبادت خالص مرا کن. وَ طَهَّرْ بَيْتِي، و پاک کن خانه من «۷». قتاده گفت: از اصنام و اوثان، و گفتند: از سایر ادناس، و گفتند: از خون و سرگین که چون آن جا به تقرب ذبایح کشتندی، خون و سرگین آن جا رها کردند. لِلطَّائِفِينَ، برای آنان که آن جا طواف کنند. وَالْقَائِمِينَ، و برای آنان که آن جا نماز کنند. وَالرُّكَّعَ السُّجُودِ، و رکوع و سجود کنند. وَ اُذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ، حسن و جبائی گفتند: اینکه امر است رسول را- علیه السلام- به اعلام مردمان به حج. گفتند: خانه بنا کردی، اکنون مهمانان را بخوان و ندا کن. ابراهیم- علیه السلام- گفت: بار خدایا! آواز من کجا رسد! حق تعالی گفت: علیک الاذان و علی البلاغ، بر تو آواز دادن و به من «۸» رسانیدن. ابراهیم- علیه السلام- بر مقام بایستاد، و گفتند: بر کوه ابو قیس رفت و آواز داد و گفت: یا ایها الناس الا ان ربکم قد بنی بیتا فحجوه، ای مردمان؟ خدای برای شما خانه‌ای بنا کرده است، بیایی آن را زیارت کنی. حق تعالی آواز او به همه عالم برسانید از شرق تا غرب تا به آنان برسانید، علی سبیل «۹» المبالغة که در اصلاب مردان و ارحام زنان -----

----- (۱). سوره اعراف (۷) آیه ۷۴. (۲). آط، آج، لب: بزد. (۳). آب، آز، مش: بر کشید. (۴). آج، لب: هوا. (۵). آط، آج، لب: ندارد. ۶. آب، مش را یعنی هیچ. (۷). آط: من را، آب، آز، مش: مرا. (۸). آج، لب: و بر من. (۹). همه نسخه بدلها: طریق. صفحه: ۳۲۰ بودند، علی ما جاء فی الاخبار، و معنی مبالغت باشد. آنگه آنان که در سابق علم آن بود که

ایشان حج خواهند کردن (۱)، جواب دادند و گفتند: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ. يَأْتُوكَ رِجَالًا، تا به (۲) تو آیند پیاده، جمع راجل، کفایم و قیام و صایم و صیام. جزم «یأتوک» بر جواب امر است، و نصب «رجالاً» بر حال است از فاعل. وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ، و بر هر شتری لاغر. يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، می آیند از هر راهی دور. و «یأتین» برای آن گفت که رد کرد با معنی «کل»، یعنی جمله شتران، قال الزاجز: قطعن بعد النَّازِحِ العمیق ابو القاسم بشر بن محمد بن یاسر گفت: در طواف مردی کهل را دیدم روی زرد شده و اثر رنج سفر بر او پیدا، عصایی به دست گرفته طواف می کرد، بر آن عصا اعتماد کرده از ضعف. بر او رفتم و او را می پرسیدم، مرا گفت: تو از کجایی! گفتم: از خراسان، گفت: خراسان کجا باشد، که نشنیده بود! گفتم: از بلاد مشرق است، گفت: از آن جا تا اینکه جا به چند گاه (۳) آبی! گفتم: دو ماهه یا سه ماهه راه است، گفت: پس دانم هر سال (۴) تو به (۵) زیارت اینکه خانه آبی که شما همسایه اینکه خانه‌ای. من گفتم: از خانه تو تا اینکه جا چند باشد! گفت: پنج ساله راه است که من از خانه بیامدم، هیچ اثر بیاض در سر و محاسن من نبود، اکنون در راه پیر گشتم (۶). گفتم: هذا و الله الجهد البین و الطاعة الجميلة و المحبة الصادقة. [۴۸- ر]

گفتم (۷): و الله اینت (۸) رنج عظیم و طاعت نکو و محبت صادق؟ در روی من بخندید و اینکه بیتها بخواند: زر من هويت و ان شطت بک الدار و حال من دونه حجب و استار لا یمنعک بعد من زیارته ان المحب لمن یهواه زوار لیشهدوا منافع لهم، تا حاضر آیند به منافع خود. سعید جبیر گفت: مراد تجارت است، و اینکه روایت ابو رزین است از عبد الله عباس. مجاهد گفت: منافع دین و دنیا خواست و هر چه معصیت نبود. محمد بن علی الباقر گفت: و سعید مسیب و عطیه

--- (۱). همه نسخه بدلها: کرد. [.....]

(۲). آب، آذ، مش: با. (۳). آذ: گام. (۴). همه نسخه بدلها: سالی. (۵). همه نسخه بدلها: سال اینکه جا به. (۶). آط، آج، لب، آذ، مش: پیر شدم. (۷). چاپ شعرانی: گفت. (۸). همه نسخه بدلها بجز آط و آب: اینکه است. صفحه ۳۲۱ عوفی: مراد عفو و مغفرت است. وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ، و تا ذکر خدای کنند در ایام معلوم، یعنی عشر ذی الحجه. اینکه قول حسن و قتاده است. و گفتند: ایام معدودات، ایام تشریق باشد. و ابو جعفر باقر- علیه السلام (۲)- عکس اینکه گفت، گفت: برای آن که ذکر به تکبیر در ایام تشریق باشد، و نیز لقلوله تعالی: علی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ، و اینکه در ایام تشریق باشد، و اینکه قول عبد الله عمر است. محمد کعب (۳) گفت: هر دو یکی است، معلومات و معدودات. و آنان که گفتند: ایام معلومات (۴)، ایام تشریق است، گفتند: برای آن که اندک است بر آنچه روزی کرد ایشان را از بهیمه انعام (۵)، از چهار پایان که آن جا کشند به هدی و اضحیه. فَكُلُوا مِنْهَا، بخوری از آن. مجاهد و عطا گفتند: خدای تعالی امر کرد ما را که از هدی بخوریم جز که اینکه امر (۶) مندوب است، واجب (۷) نیست، و مذهب ما هم چنین است. و اصحاب ظاهر گفتند: واجب است. وَ أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ، و از آن جا طعام (۸) دهی مرد (۹) درویش را که علامت درویشی بر او پیدا باشد. و بئس، ذو البؤس باشد من باب لابن و تامر، و البأس و البؤس الشدة. و اینکه برای آن گفت که در جاهلیت چون چیزی بکشتندی برای هدی، خانه از آن نخوردندی. ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ، آنکه بفرمای تا مناسک حج بگزارند از: احرام، و وقوف به عرفات، و مشعر، و طواف، و سعی، و رمی الجمار، و حلق، اینکه قول عبد الله عباس و عبد الله عمر است. و بعضی (۱۰) گفتند: تفت، ازاله و سخ احرام باشد به حلق و غسل. از هری گفت: تفت، در لغت نمی شناسند الا از قول عبد الله عباس. بعضی دگر گفتند (۱۱) تفت، موی شوراب (۱۲) گرفتن باشد و موی بغل پاک کردن و ناخن گرفتن و موی عانه پاک کردن. و عکره گفت: تفت، موی و ناخن باشد. [و ابی] --- (۱). همه نسخه بدلها:

ایامی. (۲). همه نسخه بدلها به. (۳). همه نسخه بدلها: محمد بن کعب. (۴). اساس: معلومات، با توجه به اتفاق نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد. (۵). آج، لب: بهیمه الانعام. (۶-۷). همه نسخه بدلها به. (۸). همه نسخه بدلها: طعامی. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها: مردم. (۱۰). همه نسخه بدلها دگر. (۱۱). همه نسخه بدلها: قضای. (۱۲). همه نسخه بدلها: شارب. صفحه:

۳۲۲ گفت از عبد الله عباس که: قضای تفت، وضع احرام باشد]

«۱» از تقصیر و ناخن گرفتن و حلق کردن و جامه دوخته پوشیدن. و تفت، در کلام عرب و سبخ باشد، یقال: ما اتفشک، ای ما اوسخک و اقدرک. قال امیة بن الصلت. ساخین «۲» آباطهم لم یقلعوا تفتا و ینزعوا عنهم قملا و صئبانا و لیوفوا نذورهم، وفا «۳» کنند به نذرها از نذر «۴» و هدی و آنچه گفته باشند. و ابو بکر عن عاصم خوانند: و لیوفوا، به تشدید «فاء» لتکثیر الفعل، یعنی تمام بگزارند نذرهایی که کرده باشند. و لیطوفوا بالبت العتیق، و بگو تا طواف کنند به خانه کعبه، مراد طواف حج است که آن را طواف الزیارة خوانند، و اینکه قول باقر است - علیه السلام - و بیشتر مفسران، و به اجماع رکن است و واجب است، و اینکه طواف بعد الافاضة من عرفات باشد، اما روز عید و اما پس از آن. و علما خلاف کردند در آن که خانه کعبه را چرا عتیق خوانند، عبد الله عباس و عبد الله زبیر و مجاهد و قتاده گفتند: برای آن که خدای تعالی آن «۵» را آزاد کرد از آن که جناران به آن راه یابند، و آنرا ویران کنند. سعید جبیر گفت: تبع پیامد تا خانه کعبه ویران «۶» کند، چون به قدید رسید، فالج پدید آمد او را. بزرگان لشکر را بخواند و اطبا را. گفتند: یا ملک؟ اینکه خانه را خدایی است «۷» که هر که قصد اینکه خانه کند به بدی، خدای او را باز دارد از آن مکروهی «۸» اگر اینکه جا خواهی در رو و تجارتی بکن و کاری که تو را هست، و آن را تعرضی «۹» مکن به بدی. او پیامد و بفرمود تا خانه را کسوتی نکو ساختند و در «۱۰» پوشانیدند، و اول کس که خانه را کسوت کرد او بود، و هزار شتر «۱۱» قربان فرمود کردن، و اهل حرم را مبت کرد و صلّت داد، آن جا که ایشان فرو «۱۲» آمده بودند آن را مطایخ نام نهادند، [۴۸-پ]

از آن که مطبخهای ایشان بود، و ----- (۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: شاخین. (۳). همه نسخه بدلها، و وفا. (۴). همه نسخه بدلها: حج. (۵). همه نسخه بدلها: او. (۶). آط، آب: بیران. (۷). همه نسخه بدلها: خداوندی هست. (۸). آز: مکروهی. (۹). همه نسخه بدلها: تعرض. (۱۰). همه نسخه بدلها او. [.....]

(۱۱). آط، آج، لب: اشتر. (۱۲). همه نسخه بدلها: فرود. صفحه: ۳۲۳ قیقعان برای قعقه سلاح ایشان نام نهادند آن جای را، و قصه اصحاب الفیل در جای خود بیاید - ان شاء الله. سفیان عینه گفت: برای آن عتیق خوانند «۱» آن را که آزاد است و هرگز مملوک نبود «۲» و آن را مالکی نبود از آدمیان، و مجاهد همین گفت. این زید گفت: برای آن که قدیم است. و عتیق قدیم و دیرینه باشد، و عتق و قدم او آن است که: هو اول بیت و وضع للناس «۳» ...، یقال: سیف عتیق و دینار عتیق. بعضی دگر گفتند: برای آن که بر خدای تعالی کریم است، لکرامته علی الله. و العتق الکریم، عتق کرم باشد، من قولهم: فرس عتیق، ای کریم. باقر «۴» - علیه السلام - گفت: برای آن که آزاد بود در ایام طوفان نوح از غرق، چون همه جهان غرق شد. ذلک و من یعظم حرّمت الله - [الایة، «ذلک»، اشارت است به آنچه رفته است، ای ذلک علی ما مضی و سمعت. آنگه گفت: و من یعظم حرّمت الله]

«۵»، هر که تعظیم کند حرمت‌های خدای را، فهو خیر له، او را به باشد بنزدیک خدای «۶». این زید گفت: حرّمت خدای، مشعر الحرام است، و البیت الحرام، و المسجد الحرام و البلد الحرام. بعضی دگر گفتند «۷»: جمله مناسک است، آن را تعظیم کند به قضای حقوق و ادای واجبات را «۸». و بعضی دگر گفتند: مراد به حرّمت، جمله حرّمت است، و تعظیم او ترک او باشد استعظاما لها. و اُحلت لکم الأنعام، و حلال کردند شما را چهارپایان بر عموم آنگه استثنا کرد از او گفت: إلی ما یتلی علیکم، الا آن که بر شما خوانند یا خوانند، فی قوله: حرّمت علیکم المیتة و الدّم و لحم الخنزیر - الایة، الی قوله: ذلکم فسق «۹» ...، بعضی دگر گفتند معنی آن است که: در حال احرام گوشت اینکه ----- (۱). مش: خوانند. (۲). آب، آز، مش: نشود.

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۶. (۴). همه نسخه بدلها: و باقر. (۵). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها او. (۷). آج، لب مراد به حرّمت. (۸). همه نسخه بدلها: او. (۹). سوره مائده (۵) آیه ۳. صفحه: ۳۲۴ چهار پایان از گاو و گوسپند و شتر بر شما حلال کردند الا آنچه بر شما خوانند که حرام است از صید و گوشت او، فی قوله: ... و حرّم علیکم صید البر ما دمتّم حرّما «۱». فاجتنبوا الرّجس من الأوثان، گفتند «۲»: پرهیزی از اینکه پلید «۳»، آنگه آن را به «من» تبیین «۴» کرد که: از اوثان و بتان اند، برای آن که «رجس» مشتمل باشد بر اوثان و جز اوثان. آنگه آن را بیان کرد به اوثان، و تقدیر آن است که: فاجتنبوا الرّجس الذی

هو الاوثان. و در اخبار ما آمد که: مراد، نرد و شطرنج باختن است و سایر انواع قمار. وَ اجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ، و پیرخیزی «۵» از دروغ گفتن. و اصحاب ما گفتند: غناء و سایر اقوال ملهیه بنا حق داخل باشد در او «۶»، بهتان و گواهی «۷» دروغ داخل بود در او. و در خبر می‌آید، که رسول- علیه السلام- بر منبر گفت در خطبه‌ای که: گواهی به دروغ معادل است شرک به خدای را، آنکه اینکه آیت بخواند، یعنی خدای تعالی در یک آیت از هر دو نهی کرد، و رسول- علیه السلام- گفت: یبعث شاهد الزور مدلعا لسانه فی النار، گفت: گواه دروغ را بر انگیزند زبان در آتش کرده در قیامت. حُفَاءَ لِلَّهِ بر طریق استقامت راست ایستاده فرمانهای خدای را، و نصب او بر حال است از فاعل. و گفتند: اصل «حنف» استقامت باشد، و گفته‌اند: میل، و گفته‌اند: کلمه از اضداد است. غَيْرِ مُشْرِكِينَ به، شرک نیارند به خدای تعالی، و هم حال است. وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ، و هر که شرک آرد به خدای، پنداری از آسمان بیفتاد. فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ، مرغ در رباید او را، یا باد او را فرو برد به جای دور. تشبیه کرد حال کافران را به آن کس که او از آسمان بیفتد، باز «۸» او را مرغی در رباید، یا به حال کسی که باد او را در هوای «۹» و حفره‌ای اندازد، و آن ----- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۹۶. ۲. همه نسخه بدلها: گفت. (۳). آب، آز، مش: پلیدی. [.....]

(۴). آط بیان. (۵). اساس: هر خبری، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها (پیرهیزی) تصحیح شد. (۶). آط و. (۷). همه نسخه بدلها، بجز آط، گواهی. (۸). همه نسخه بدلها: یا. (۹). آب، آز، مش: هوی. صفحه: ۳۲۵ جای دور قعر «۱» باشد، در آن که او مالک نبود کار خود را و نفعی نتواند کردن به خود، و دفع مضرتی «۲» نتواند، همچنین کافر به قیامت اندر مانده «۳» ملجأ بود، مالک نباشد از کار بر هیچ چیز. حسن گفت: تشبیه کرد اعمال کفار «۴» در نفی ثبات و استقامت و الحصول علی طایر!!! جرس «۵»، یعنی چنان که اینکه را در حال هوئی «۶» ثباتی نباشد، و در میانه مرغ او را در رباید، همچنین اعمال کافران و مشرکان را محصول نبود، و مثله قوله تعالی: أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيعَةٍ «۷»...، و: كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ «۸»...، اهل مدینه خواندند: فتخطفه الطیر، به تشدید «طا» علی تقدیر: فتخطفه، و باقی قراء: فتخطفه خواندند، من خطف یخطف. ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ، سبویه گفت: [۴۹-]

مبتدایی است محذوف الخبر، و التقدير، ذلك الامر و الشأن، شأن و کار اینکه است که شنیدی. آنکه گفت: وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ «۹»، هر که او مناسک خدای را تعظیم کند، آن را پرهیزگاری دل باشد. و شعائر، علاماتی باشد، و مناسک حج را برای آن شعائر خواند که به آن «۱۰» اشعار و اعلام کرده‌اند. و بعضی دگر گفتند: مراد هدی اشعار کرده است، و آن شتری باشد «۱۱» کارد در کوهان او زده «۱۲» که قارن با خود بیارد، و اینکه قول مجاهد است. فَإِنَّهَا، ضمیر راجع است با «فعلته»، یعنی آن یک بار تعظیم که دارد آن را، و روا بود که راجع بود با خصلت «۱۳». و گفتند: شَعَائِرَ اللَّهِ، ای دین الله، شعائر خدای دین خدای باشد، یعنی تعظیم شعائر و مناسک از تقوای دل باشد. ----- (۱). همه نسخه بدلها: قعیر، آج، لب: جای قعیر و دور. (۲). همه نسخه بدلها: مضرت. (۳). آط، آب، آز، مش: اسیر و درمانده، آج، لب: اسیر و دورمانده. (۴). همه نسخه بدلها را. (۵). کذا در اساس، بدون نقطه، آط و همه نسخه بدلها: علی طایل به کسی، که با وجود مراجعه به تفاسیر و منابع متعدّد روشن نشد. (۶). همه نسخه بدلها: هوی. (۷). سوره نور (۲۴) آیه ۳۸. (۸). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۸. [.....]

(۹). آط و. (۱۰). همه نسخه بدلها: بدان. (۱۱). همه نسخه بدلها که. (۱۲). همه نسخه بدلها: زده باشند. (۱۳). همه نسخه بدلها: خصله‌ای. صفحه: ۳۲۶ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، شما را در اینکه شتران منافی است تا به وقتی مسمی، نام برده از: رکوب و حمل ائقال بر ایشان نشینی و بار گران بر دارد «۱» از شما. عبد الله عباس گفت و مجاهد: اینکه پیش از آن باشد که نام هدی و تضحیه بر او نهند. عطا گفت «۲»: از آن که اشعار و تقلید کنند، و اشعار آن بود که کارد در کوهان او زنده «۳» و خون آلود کند «۴»، و تقلید آن بود که یک تایی «۵» نعل بر گردن او بندد «۶» تا هر که بیند داند که آن هدی است. و بعضی دگر گفتند: پس از آن که اینکه کرده باشد «۷» اگر محتاج بوده به انتفاع او از رکوب او و شیر او بعد الاشعار و التقلید روا باشد که منتفع باشد «۸» به آن و

اینکه، روایت کرده‌اند از باقر- علیه السلام. بعضی دگر گفتند: مراد منافع، تجارت است. بعضی دگر گفتند: عام است در سایر منافع. *إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى*، تا به وقتی معین. عبد الله عباس گفت: تا نام هدی بر او نهادن. و آنان که گفتند، منافع تجارت است، گفتند: *أَجَلٍ مُّسَمًّى*، وقت آن باشد که از مکه بیرون آید «۹». بعضی دگر گفتند: منافع ثواب «۱۰» *إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى*، الی انقضاء ایام الحج، و قیل: ... *إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ* «۱۱». *ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ*، پس محل آن، و محل موضع حلول باشد به خانه کعبه بود. و بعضی دگر گفتند: مراد جمله حرم است، بیانه قوله: ... *فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا* «۱۲»، *أَي الْحَرَمِ كُلِّهِ*. و در اخبار اصحاب ما آن است که: آنچه هدی حج باشد، آن به منا باید کشتن، و آنچه در عمره مفرد «۱۳» خواهد کشتن به حزوره کشد برابر کعبه. و آنان که گفتند: مراد به شعائر مناسک است گفتند: معنی آن است: *لَكُمْ فِيهَا آيٌ فِي آدَاءِ الْمُنَاسِكِ* منافع من الاجر و الثواب الی انقضاء ایام الحج، برای آن که چون ایام حج گذشته باشد نتوان کردن اینکه مناسک. و قولی دگر آن

----- (۱). همه نسخه بدلها: بردارند. (۲). آط پیش. (۳). همه نسخه بدلها: زنند. (۴). همه نسخه بدلها: کنند. (۵). آج، لب، مش: یک پای. (۶). همه نسخه بدلها: بندند. (۷). آج، لب، مش: کرده باشند. (۸). همه نسخه بدلها: شود. (۹). آط، آج، لب: آیند. [.....]

(۱۰). آط است. (۱۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۴. (۱۲). سوره توبه (۹) آیه ۲۸. (۱۳). آج: مفرد. صفحه: ۳۲۷ است که: *محل الناس من احرامهم الی البیت العتیق*، محل آن که مردمان از احرام بر آیند «۱» آن است که با خانه کعبه آیند و طواف النساء بکنند و از احرام بیرون آیند. *وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا* «۲»، جماعتی باشند بر یک دین، ما هر امتی را منسکی «۳» کردیم. کوفیان خواندند *الآعاصم*: منسکا، به کسر «سین» در هر دو جایگاه بر «۴» موضع، *کالمجلس و المشرق و المغرب*، یعنی مذبح و جایگاه ذبح. و باقی قراء، به فتح «سین» خواندند *علی المصدر*، ای ذبح القربان «۵». حسن گفت: منسکا، ای شریعه، یعنی ما هر امتی از امم سلف را شریعتی کردیم که به آن متعبد بودند «۶» و بر آن عبادت کردند «۷». مجاهد گفت: *عبادة فی الذبح*، عبادتی کردیم ایشان را در ذبح. و نسیکه، ذبیحه باشد، من قولهم: *نسکت الشاة*، ای ذبحتها، و در شرع جمله افعال حج را «۸»: طواف و سعی و رمی و ذبح و جز آن مناسک خوانند. قوله: *لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ*، اینکه برای آن کردیم تا ایشان نام خدای برند و شکر او گزارند، بر آنچه ایشان را روزی کرد از بهائم «۹» انعام از گاو و گوسپند و شتر. و گفتند: مراد تسمیه است عند ذبح اینکه بهائم، و اینکه دلیل است بر وجوب تسمیه عند ذبح، و بهیمه برای آن خواند اینکه حیوانات را که، مستبهم باشند از سخن گفتن و جواب دادن. و اضافت او با انعام برای آن کرد که از بهائم باشد که نه انعام بود «۱۰»، تا بدانند که مراد اینکه سه جنس است. آنگه گفت: *فَالِهَهُمْ* «۱۱» *فَلَهُ أَسْلَمُوا*، اسلام آری او را و انقیاد کنی او و امر او را، و تن در دهی دین او را. *وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ*، و مژده ده ای محمّد متواضعان را. مجاهد گفت: آنان را که دلهای ایشان به ذکر خدای بیارآمد. و اشتقاق محبت ----- (۱). اساس: بدانند، با توجه به اجماع نسخه بدلها و معنی جمله تصحیح شد. (۲). آط امت. (۳). آج، لب: مناسکی. (۴). همه نسخه بدلها: به معنی. (۵). آط، آج، لب: الذبح للقربان. (۶). همه نسخه بدلها، بجز آج: بودندی. (۷). همه نسخه بدلها: کردندی. (۸). همه نسخه بدلها از. (۹). مش و. (۱۰). آط، آج، لب: باشد. [.....]

(۱۱). اساس: و الهکم، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، و با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. صفحه: ۳۲۸ از خبت باشد، و آن زمین «۱» ساده باشد. آنگه وصف کرد ایشان را گفت: *الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ*، چون پیش ایشان نام خدای برند، دلهای ایشان ترسد. *وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ*، و آنان که «۲» صبر کنند بدان «۳» که به ایشان رسد از مصایب و نکبات. *وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ*، و آنان که نماز پبای دارند. *وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*، و از آنچه ما ایشان را روزی دهیم نفقه کنند. *وَالَّذِينَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ*، و نصب او بر فعلی مقدّر است، ای جعلنا البدن جعلناها، کقوله: *وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ* «۴» ...، *وَالْبَدَنَةَ وَاحِدَ الْبَدَنِ كَثْرَةً* و ثمر «۵»، و اینکه لفظ اعنی بدن واحد را نشاید «۶»، *قال الزجاج: بدنا مدرعا موفورا و شتران بزرگ فربه کردیم آن را از شعائر و مناسک خدای.*

و تخفیف و تثقیل روا بود در او، کالخلق و الخلق، و هی جمع بدنه، کثمره و ثمر، و خشبه و خشب. و گفتند: جمع «بادن» باشد، کفاره و فره، و عاید و عود و عایط و عوط. و بادن، تناور باشد و مصدر او «بدانه» باشد، يقال: بدن الرّجل یبدن بدانه، اذا ضخم، چون پیر شود و گوشتش سست شود گویند: بدن تبدینا. عطا و سدّی گفتند: مراد به «بدن» شتر است و گاو چون به سن تمام باشد و بزرگ. جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، کردیم آن را برای شما از شعائر خدای، یعنی از مناسک او و اعلام دین او که آن را در هدی (۷) واضحیه بکشی و پیش از ذبح اشعار کنی. لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ، شما را در آن خیر است، یعنی منافع دنیوی و ثواب آخرتی. چون برای خدای قربان کنی، فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ نام خدای بر آن یاد کنی عند ذبح آن، یعنی چون بخواهی کشتن، بگویی: بسم الله و الله اکبر. عبد الله عیّاس گفت: آن است که گوید: الله اکبر و لا اله الا الله و الله اکبر اللهم منک و لک. صَوَافٍ ای قائمه علی ثلاث قوائم، جمع صَافَةٌ. و گفتند: چون شتر را بخواستندی کشتن، یک دست او با بغل بستندی تا او بر -----

(۱). همه نسخه بدلها راست و (۲). همه نسخه بدلها ایشان. (۳). همه نسخه بدلها: بر آن. (۴). سوره یس (۳۶) آیه ۳۹. (۵). همه نسخه بدلها: کثمره و تمر. (۶). همه نسخه بدلها: باشد. (۷). آط، آج، لب: هدیه. صفحه: ۳۲۹ سه پای قوایم (۱) بایستادی، و بنزدیک ما دستهای او با بغل باید بستن تا بر دو پای بایستد. و گاو را هر چهار دست و پای بیاید بستن [و دنبال رها کردن، و گوسپند را دو دست و یک پای بیاید بستن]

(۲) و یک پای رها کردن. و نصب او بر حال است از مفعول، و معنی آن است که: در آن حال که او مستمر باشد بر قیام، و منه الصّف فی الصّیلموه و القتال لاستمرار القیام فیهما. و در صواف سه قراءت است: اما قراءت عامّه قراء، صواف است به «فاء» مشدّد، و حسن بصری خواند: صوافی، ای خالصه لله (۳)، و عبد الله مسعود خواند: صوافن (۴) من صفون الفرس (۵)، و هو قیامه علی ثلاثه قوائم و طرف حافرید واحده، و منه قوله تعالی: ... الصّافنات الحیاد (۶)، و قال الشّاعر: الف الصّیفون فما یزال کأنّه ممّا یقوم علی الصّیفون کسیرا (۷) فإذا وجبت جُتوبها، چون بر پهلو افتد و الوجوب السقوط و الوقوع، يقال: وجب الحایط وجوبا، و وجبت الشّمس اذا غربت وجوبا، و وجب البیع اذا وقع، و وجب القلب وجبیا اذا اضطرب. و الواجب، الواقع، قال اوس بن حجر: الم تکسف الشّمس و البدر و ال کواکب للجبل الواجب ای الواقع. و فعل را اضافت کرد با جنوب لتحقیق الاضافه کقوله تعالی: بما قدّمت یداک (۸) ...، فالتقدیر: فاذا وجبت الابل لجنوبها و قدّم الرّجل بیده. فَكُلُوا مِنْهَا، بخوری از آن ذبیحه. وَ اطعمُوا القانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ، و قانع را و معتّر را بدهی از آن. اصحاب ظاهر گفتند: اکل و اطعام هر دو واجب است، و گروهی دگر گفتند: اکل سنّت است و اطعام واجب. و گروهی گفتند: اکل مباح است و اطعام واجب. و مذهب ما آن است که: ثلثی بخورد بر سبیل استحباب، و ثلثی به قانع دهد، و ثلثی به معتّر. -----

(۱). آج، لب: قایم. (۲). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد. (۳). آج، لب. الله.

(۴). آج، لب: صوافین. (۵). آط، آب، آز، مش: صفوا الفرس. (۶). سوره ص (۳۸) آیه ۳۱. [...]

(۷). همه نسخه بدلها: کبیر، مآخذ مربوط به لغت و شعر: علی الثلاث کثیر. (۸). سوره حج (۲۲) آیه ۱۰. صفحه: ۳۳۰ و در قانع و معتّر خلاف کردند، عبد الله عباس و لیث و مجاهد گفتند: قانع آن بود که قناعت کند به آنچه به او دهی، [۵۰-ر] و سؤال و الحاح نکنند، و معتّر آن بود که به «۱» تو بگذرد و تعرّض نکند. عکرمه و ابراهیم و قتاده گفتند: قانع آن باشد که بنزدیک ذبح بنشیند «۲» آن جا سؤال نکنند، و معتّر سایل باشد کأنّه یعترّ ان «۳» تعرّض بالسؤال «۴». بر اینکه تأویل قانع از قناعت باشد و آن تعفّف و ترک سؤال باشد. سعید جبیر گفت و کلبی: قانع سایل باشد، من القنوع، و هو السؤال، يقال: قنع یقنع اذا رضی قناعه، و قنع قنوعا اذا سأل، قال الشّاعر- و هو الشّماخ: لمال المرء یصلحه فیغنی مفاقره اعف من القنوع و قال لیبید: و اعطانی المولی [علی]

(۵) حین خلّتی اذا قال ابصر خلّتی و قنوعی زید بن اسلم گفت: قانع درویش باشد، و معتّر صدیق زایر که او را ذبیحه ای نباشد، به خانه دوستی شود که او را ذبیحه ای باشد به طمع آن. و معنی معتّر، معترض «۶» باشد، يقال: اعتره و اعتراه و عراه بمعنی اذا تعرّض له. و حسن بصری خواند: و المعتری. کذلک سیخّرناها لکم، ما اینکه بهایم را مسخّر شما کرده ایم چنین که می بینی، تا همانا شما شاکر

شوی و شکر نعمت من کنی. لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا، يعقوب خواند: لن تنال، و لكن تناله به «تاء» در هر دو جای، و باقی قرآء به «یاء» (۷)». خدای تعالی [گفت]

«۸»: گوشتها و خونهای آن ذبیحه به خدای نرسد، اینکه برای آن گفت که در عرب در جاهلیت خون ذبیحه که بکشتندی خون آن در دیوار کعبه مالیدندی بر وجه تقرب، خدای تعالی گفت: گوشت و خون آن به خدای نرسد که شما به خون آن تقرب کنی به خدای، و لكن آنچه از شما به خدای برسد پرهیزگاری و اجتناب معاصی باشد و صدق نیت و خلوص اعتقاد. -----
----- (۱). مش: بر. (۲). همه نسخه بدلها و. (۳). همه نسخه بدلها: ای. (۴). آط، آج، لب: السؤال، آب، آز، مش: للسؤال. (۵-۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۶). آج، معرض. (۷). مش خواندند. صفحه: ۳۳۱ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ، خدای تعالی همچنین مسخر کرده است اینکه بهایم را برای شما. لِيُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ، تا شما خدای را تکبیر و تحمید کنی، و شکر گزاری بر آن هدایت و الطاف که شما را داد و با شما کرد، و به اعلام اعلام دین «۱» که شما را بیاموخت از ارکان و مناسک. وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ، و مژده ده ای محمد نکوکاران را «۲».

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۸ تا ۶۰]

[اشاره]

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (۳۸) أَذِنَ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعَهُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ لِبَعْضٍ لَهِدَمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصِيلاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰) الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱) وَ إِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ (۴۲) وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَ أَصْحَابَ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۴) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَ بِيْرٌ مُعْتَلَةٌ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ (۴۵) أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۴۶) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۴۷) وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَ إِلَى الْمَصِيرِ (۴۸) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۴۹) فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۵۰) وَ الَّذِينَ سَبَّحُوا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ (۵۱) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّمْنَتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۲) لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فَتَنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةُ قُلُوبَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۴) وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيئَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۵۵) الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۵۶) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵۷) وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۵۸) لَيَدْخُلْنَهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (۵۹) ذَلِكَ وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ (۶۰)

[ترجمه]

خدای «۳» دفع کند «۴» از آنان که ایمان آورده‌اند که خدای دوست ندارد همه «۵» خیانت کننده کفران کننده «۶» را. دستوری دادند آنان را که کارزار کنند با آن که بر ایشان ستم کرده باشند و خدای بر یاری دادن ایشان تواناست. [۵۰-پ]

آنان که بیرون کنند «۷» ایشان را از سرهایشان بناحق مگر آن که گفتند: خدای ما الله است، و اگر نه بازداشت خدای بودی مردمان را بهری را «۸» به بهری ویران کردند صومعه‌ها و کلیساها و کنشتها و مسجدها که در آن جا نام خدای برند بسیاری و یاری کند خدای آن را که او یاری کند، که «۹» خدای توانای بی‌همتاست. آنان که اگر تمکین کنیم ایشان را در زمین به -----
----- (۱). آز، مش: و به اعلام دین. (۲). همه نسخه بدلها قوله تعالی. (۳). آب، آج، لب، مش بدرستی
که. (۴). آج، لب: باز می‌دارد. (۵). آط، آب، آج، لب، مش: هر. [.....]

(۶). آط، آب، مش: ناسپاسی، آج، لب: ناسپاس. (۷). همه نسخه بدلها، بجز آز: بیرون کردند. (۸). آب، مش از ایشان. (۹). آب، مش: بدرستی که. صفحه: ۳۳۲ پای دارند نماز را و بدهند زکات، و امر کنند به معروف و طاعت و نهی کنند «۱» از ناشایست «۲»، و خدای راست عاقبت کارها. [۵۱-ر]

و اگر به دروغ دارند تو را، به دروغ داشت «۳» پیش «۴» ایشان قوم نوح و قوم هود و صالح. و قوم ابراهیم و قوم لوط. و اصحاب مدین و به دروغ داشتند موسی را «۵»، فرو گذاشتم کفران را، پس بگرفتم ایشان را «۶»، چگونه بود انکار من. بس از «۷» دهها «۸» که هلاک کردیم آن را، و ایشان ظالم بودند، آن افتاده بود بر سقفهایش و چاهی فرو گذاشته و کوشکی بلند. نمی‌روند در زمین که باشد ایشان را دلها که بدانند به آن، یا گوشها که بشنوند به آن! کور نشده است چشمها و لکن کور شده است دلها که در سینه‌هاست. [۵۱-پ]

و شتاب می‌کنند به عذاب و خلاف نکند خدای وعده‌اش را، و «۹» روزی بنزدیک خدایت «۱۰» هزار سال است از آنچه شما شماری «۱۱». و بس ده «۱۲» که مهلت دادیم «۱۳» آن را، و آن ستمکار «۱۴» بود، پس بگرفتم آن را و با من است بازگشت. -----
----- (۱). مش: باز دارند. (۲). آط: ناشناخت. (۳). همه نسخه بدلها، بجز آز: داشتند. (۴). همه نسخه بدلها، بجز آز از. (۵-۶). آج، لب پس. (۷). آج: بسا از اهل. (۸). آب، آج، لب، مش: دیهها. (۹). آب، مش بدرستی که. (۱۰). آط چون که، آب، مش چون، آج، لب همچون. (۱۱). آب، مش: می‌شمارید. [.....]

(۱۲). آب، مش: و بسا از دیه، آج، لب: و بسا دیهی که. (۱۳). آط: داده‌ایم، مش: دادم. (۱۴). آط، آب، مش: ستمکاره. صفحه: ۳۳۳ بگو: ای مردمان؟ من شما را ترساننده‌ام بیان کننده «۱». آنان که ایمان آرند «۲» و کنند نیکیها، ایشان را بود آمرزش و روزی با کرامت. و آنان که سعی کنند «۳» در آیات ما عاجز کنندگان، ایشان اهل دوزخ باشند. [۵۲-ر]

و نفرستادیم ما از پیش تو از پیغامبری و نه بزرگواری الا چون «۴» خواندی در انداختی دیو «۵» در خواندن او منسوخ بکردی خدای آنچه انداخته دیو، پس محکم بکردی «۶» خدای آیات خود، و خدای دانا و محکم کار است. تا کند آنچه انداخته باشد دیو فتنه‌ای آنان که در دلهاشان بیماری باشد و سخت دلان و بیدادگران در خلافتی دوراند. تا بدانند آنان که دادند ایشان را علم که آن حق است از خدای تو، ایمان آرند به آن، خاشع «۷» آن را دلهای ایشان، خدای راهنمای «۸» آنان است که ایمان آرند «۹» به ره راست. [۵۲-پ]

زایل «۱۰» نشوند آنان که کافر شدند در شکی از او، تا آید بدیشان قیامت ناگاه یا آید به ایشان عذاب روزی نازاینده. -----
----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز آز: روشن. (۲). آط، آب، مش: آوردند. (۳). همه نسخه بدلها، بجز آز: سعی کردند. (۴). آط، مش او، آب: مگر آن که چون او. (۵). آج، لب: سهوی. (۶). آج، لب: گرداند. (۷). آط، آب، مش: و خاشع شوند. (۸). آط، آب، مش: راه نمایند. (۹). همه نسخه بدلها، بجز آز: ایمان آوردند. (۱۰). آط، آب، مش: و زایل.

صفحه : ۲۲۴ پادشاهی آن روز خدای را [بود]

«۱» و حکم کند میان ایشان، آنان که ایمان آرند «۲» و کنند کارهای نیکو در بهشت‌های پر نعمت باشند. و آنان که کافر شدند و دروغ داشتند آیات ما را، ایشان را بود عذابی خوار کننده. و آنان که هجرت کردند در راه خدای، پس بکشند «۳» ایشان را یا بمیرند «۴» روزی دهد ایشان را خدای روزی نکو، و خدای بهترین روزی دهندگان است. [۵۳-ر]

در آورد ایشان را در جایی که بیسندند «۵» آن را، و خدای داناتر و بردبارتر «۶» است. آن و هر که عقوبت کند بمانند آنچه با او کرده باشند «۷»، آنگه بغی کنند بر او، یاری دهد او را خدای که خدای در گذارنده گناه است و آمرزنده. قوله تعالی: *إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ الْأَيَّةَ، قَدِيمٌ - جَلَّ جَلَالُهُ -* در اینکه آیت گفت: خدای تعالی دفع کند از مؤمنان «۸» دشمنان ایشان یک بار به قهر و یک بار به حجت. و اینکه مفاعله از جمله آن است که مختص بود به یک جانب، برای آن که ایشان از خدای دفع نکنند چنان که خدای از ایشان دفع کند، پس از باب طارقت التعل و عافاه الله باشد. *إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كَيْلَ كَفُورٍ، خَدَاي دُوسْت نَدَارْد هر خیانت کننده‌ای را. و خائن آن باشد که اظهار نصیحت کند و کتمان غش، اَمَّا بَرَاي نَفَاق،* -----
(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها، بجز آز: بگرویدند. (۳). آط: بکشند، آب، آج، لب، مش: کشته شدند. (۴). آب، آج، لب، مش: بمردند. (۵). آج، لب: پسندند. (۶). همه نسخه بدلها: بجز آز: محکم کار. (۷). آط، آب، آج، لب: پس. (۸). همه نسخه بدلها کید. صفحه : ۳۳۵ او برای اقتطاع «۱» مال. و *كُفُورٍ*، کافر نعمت باشد، و هر دو بنای مبالغه است، و گفته‌اند: مراد به *خَوَانٍ كُفُورٍ*، در آیت آن است که، بر ذبیحه نام جز خدای گوید. *أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ* «۲»، دستوری دادند آنان را که کالزار «۳» می‌کنند. مدنیان و بصریان خواندند، و از کوفیان عاصم: «اذن»، به فتح «الف» اضافه الی الله تعالی، ای اذن الله، و باقی قراء خواندند *على الفعل المجهول* به ضم «الف». و مدنیان و شامیان خواندند: یقاتلون، به فتح «تا» *على المجهول*، یعنی یقاتلهم المشركون، یعنی دستوری داد خدای تعالی آنان را که با ایشان قتال می‌کنند [و باقی قراء: یقاتلون، به کسر «تا» *على اضافه الفعل اليهم*، یعنی دستوری داد خدای آنان را که قتال می‌کنند]

«۴» و در کلام محذوفی است، و *التقدير*: فی قتال من قاتلهم و اخرجهم من ديارهم من الكفار، آیت در شأن مهاجران آمد که مکیان ایشان را از سراهای خود بیرون کردند به ظلم. چون رسول - علیه السلام - به مکه بود، کافران ایذا می‌کردند مؤمنان را به انواع، هر گاه نگاه کردی یکی پیش رسول می‌آمدی سر شکسته و زده و دشنام دادی «۵» و شکایت کردی، رسول - علیه السلام - گفتی: صبر کنی که مرا خدای قتال نفرموده است هنوز. چون رسول - علیه السلام - هجرت کرد و با مدینه آمد، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و دستوری داد مؤمنان را در قتال مشرکان. و اینکه اول آیتی است که آمد در باب قتال. و بعضی مفسران گفتند: اینکه آیت در باب قومی مخصوص آمد از مسلمانان که ایشان به «۶» مکه بمانده بودند، پس «۷» هجرت. رسول - علیه السلام - چون بیرون آمدند از مکه تا با مدینه آیند مشرکان ایشان را منع کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و رخصت داد ایشان را در قتال آنان که با ایشان قتال کنند. *بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا*، به آن که بر ایشان ظلم کرده‌اند، یعنی به سبب آن که بر ایشان ستم کرده‌اند -----

----- (۱). آب، آج، لب، آز، مش: انقطاع. (۲). اساس: یقاتلون، به قیاس با نسخه‌های خطی و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها: کارزار. (۴). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد. (۵). همه نسخه بدلها: داده. (۶). همه نسخه بدلها: در. (۷). مش از. [.....]

صفحه : ۲۲۶ از اخراج ایشان از خانه‌های خود. آنگه گفت: *وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ*، و خدای تعالی بر نصرت اینکه مؤمنان قادر است تا کسی گمان نبرد که ایشان، اینکه، بر وجه اعجاز خدای می‌کنند، و اگر خدای خواهد به قهر منع نتوانند «۱»، بلی تواند و لکن مصلحت تکلیف چنان کرده است که بنده را در سرای تکلیف به جبر بر کاری ندارد «۲» و به قهر از کاری باز ندارد «۳». *الَّذِينَ أُخْرِجُوا، بَدَل لِّلَّذِينَ* «۴» است و محل او جر است، گفت «۵»: آنانند که ایشان را از خانه‌های خود بیرون کرده‌اند بنا حق به ظلم و

جور. إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ، در اینکه استثناء [۵۳-پ]

خلاف کردند که متصل است یا منفصل «۶». بعضی نحویان گفتند: متصل است، و معنی آن است که: هیچ موجب و هیچ حق نیست اخراج ایشان را الا بر اینکه یک حق که می‌گویند که: خدای ما الله است «۷»، پس اینکه حقی باشد مستثنی از حقها، فکانه قال بغير حق- الا الحق الذي «۸» قولهم ربنا الله، و درست آن است که استثنای منقطع است برای آن که اینکه حق موجب اخراج ایشان نیست بر حقیقت، و معنی آیت آن است که: هیچ حقی «۹» نیست کافران را در اخراج ایشان، اگر «۱۰» ایمان مؤمنان حق اخراج می‌شناسند کافران آن است، چنان که شاعر گفت: و لا عیب فیهم غیر ان سیوفهم بهن فلول من قراع الکتاب گفت: در ایشان هیچ عیب نیست الا رخنه تیغ ایشان از زدن با درع پوشان، یعنی اگر اینکه عیب می‌شناسی ایشان را، همین یک عیب است، و اینکه بر حقیقت عیب نیست، و وجه اول هم مخیل است. و قول دوم قول سیوییه است، گفت: معنی الا، لکن است، یعنی ایشان را هیچ حقی نیست در اخراج مؤمنان، لکن برای آن که ----- (۱). همه نسخه بدلها: نتواند کرد. (۲-۳). همه نسخه بدلها: ندارند. (۴). اساس: الذین، با توجه به اتفاق نسخه بدلها و فحوای عبارت، تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: و ایشان. (۶). همه نسخه بدلها: منقطع. (۷). آج، لب: خدای تعالی خدای ماست. (۸). همه نسخه بدلها هو. (۹). همه نسخه بدلها: حق. (۱۰). آج: مگر. صفحه: ۳۳۷ ایشان به خدای می‌گویند ایشان را بیرون کردند، گفت: مثالش اینکه بود که گویند «۱»: ما بیغضنی الا لانی «۲» أقول الحق. و فراء گفت: محل آن جر است بدلا من قوله: بغير حق، ای الا بان يقولوا. و گفتند: محل او نصب است بر استثنا. و لا- دفع الله الناس بعضهم ببعض، و اگر نه دفع خدای بودی مردمان را بهری به بهری به جهاد و اقامت حدود و انواع حدود و انواع لطف، لهدمت صوامع، اهل حجاز به تخفیف دال خواندند، من الهدم، و باقی قراء به تشدید من التهدیم. صوامع، مجاهد و ضحاک گفتند: صومعه‌های «۳» رهبانان «۴». قتاده گفت: صومعه‌های «۵» صایبان. و بیع، کلیسیاهای ترسایان. و صلوات، کنشتهای «۶» جهودان. و مساجد، مسجدهای مسلمانان. ابن زید گفت و ابن ابی نجیح عن مجاهد که: بیع، کنشتهای «۷» جهودان باشد، عبد الله عباس و قتاده و ضحاک گفتند: صلوات کنشتهای «۸» جهودان باشد، ایشان آن را صلواتا «۹» خوانند. ابو العالیه گفت: صلوات، نماز گاه صایبان باشد. مجاهد گفت: نماز گاه اهل کتاب و مسلمانان باشد که بر راهها ساخته باشند، و بر اینکه قول مراد به «صلوات» مواضع صلوات باشد. بعضی دگر گفتند مراد به صلوات، نمازهای مسلمانان است، یعنی چون مسلمانان جایی نماز کنند بر خفیه و پوشیدگی، اینکه کافران بر ایشان هجوم کنند و نماز ایشان ببرند. و بر اینکه قول، هدم، به معنی قطع نمازهای ایشان است آن «۱۰» کنند، یعنی ببرند. بعضی دگر گفتند: لهدمت صوامع و بیع، یعنی در ایام شریعت عیسی، کلیسیاها ویران «۱۱» کردند، و در شریعت موسی، صلوات «۱۲»، و آن کنشتها «۱۳» باشد. و در شریعت محمد- صلی الله علیه و آله- مسجدها. حسن گفت: خدای تعالی به مسلمانان مصلاهای اهل ذمت نگاه می‌دارد. اگر گویند، چرا تقدیم کرد نماز گاههای اهل ذمت را بر مساجد مسلمانان، گوئیم: ----- (۱). آط، آج، لب: گوید. (۲). آط، آب، آج، لب: ان. (۳-۵). اساس

و همه نسخه بدلها: صومعهها/ صومعه‌ها. (۴). آط، آب، آج، لب، مش: رهبانیه از صایبان. (۶). آج، لب: کنشها. [...]

(۷-۸). همه نسخه بدلها: کنیسهها/ کنیسه‌ها. (۹). آج، لب: صلواتا. (۱۱-۱۰). همه نسخه بدلها: بیران. (۱۲). اساس الله علیه با توجه به فحوای عبارت و به قیاس با نسخه بدلها آط، آب، آج، لب، تصحیح شد. (۱۳). آط، آج، لب: کنیسهها/ کنیسه‌ها. صفحه: ۳۳۸ برای آن که آنچه نفیس تر بود باز پس دارند، کقوله: و منهم سابق بالخیرات یاذن الله «۱»، و دیگر آن که: در نهاد «۲» آن مقدم است و پیشتر، و گفتند: برای آن که اول آن ویران «۳» کردند «۴» و چنان که رسول ما را- صلوات الله- علیه- باز پسین پیغامبران کرد. و جواب درست از اینکه آن است که: «واو» ایجاب ترتیب نکند اگر چه در لفظ مقدم باشد روا بود که در معنی مؤخر باشد. آنگه مساجد را وصف کرد به آن که ذکر خدای در او بسیار کنند. و لئنضرن الله من ینضروه، و خدای نصرت کند آن را که خدای را نصرت کند، یعنی دین او را و پیغامبران خدای را. ان الله لفعوی عزیز، که خدای تعالی تواناست و با عزت و منعت، کس بر او راه

نیابد. قوله: الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ، محلّ «الَّذِينَ» نصب است بدلا من قوله: مَنْ يَنْصُرُهُ، چه او در محلّ نصب است، گفت: آنان که نصرت دین خدای کنند، آنان باشند که ما ایشان را در زمین تمکین کنیم، نمازها به پای دارند، و زکات مال بدهند، و امر معروف کنند، و نهی منکر «۵» کنند. قتاده گفت: اصحاب محمداند، عکرمه گفت: اهل پنج نمازاند «۶»، حسن و ابو العالیه [۵۴- ر] گفتند: اُمّت پیغامبر ما اند. و تمکّن «۷» دادن آن باشد که فعل با آن درست باشد از قدرت و آلت و نصب دلالت و صحت و سلامت و لطف و جز «۸» آن. وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ، و خدای راست عاقبت کارها، یعنی مرجع و مال کارها با خدای باشد، و مصیر خلق با او بود، همه معزول و ذلیل «۹» شوند و ملک با او شود «۱۰». وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ، آنگه گفت بر تسلیت رسول- علیه السلام- که: اگر تو را به دروغ می‌دارند اینک کافران، پیش از ایشان قوم نوح [نوح]

«۱۱» را به دروغ داشتند، و عاد ----- (۱). سوره ملائکه (۳۵) آیه ۳۲. (۲). آج، لب: نهادن. (۳). همه نسخه بدلها: بیران. (۴). آط و گفتند: برای آن که آنچه نفیس تر بود باز پس دارند، کقوله: و منهم سابق بالخیرات. (۵). همه نسخه بدلها: امر معروف و نهی منکر. (۶). آط، آب، آج، لب: نماز پنج‌اند. (۷). همه نسخه بدلها: تمکین. (۸). آج، لب: جزای. (۹). همه نسخه بدلها: زایل. [.....]

(۱۰). آج، لب: ماند. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به فحوی عبارت از آط افزوده شد. صفحه: ۳۳۹ هود را به دروغ داشتند، و ثمود صالح را، و قوم ابراهیم را، و قوم لوط را، و اصحاب مدین شعیب را، و قوم فرعون موسی را، اینکه نه کاری است که خاص تو را افتاد تا دل خوش داری. فَأَمَلَيْتَ لِلْكَافِرِينَ، من کافران را مهلت دادم و تعجیل نکردم بر ایشان به عذاب برای ابلاء عذر را «۱» تا حجت مرا باشد بر کافران، ایشان را بر من حجت نباشد. ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ، پس چون بیش از آن مدت بگذشت که ایشان در آن تحصیل معارف توانند کردن و نکردند، بگرفتم «۲» ایشان را. فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ، اراد نکیری فاکتفی بالكسرة عن الياء و مثله: کثیر، و اینکه بر سبیل تعجب گفت: چگونه بود انکار من؟ یعنی انکار من بر منکران من چنین باشد به عذاب استیصال. آنگه بر سبیل وعظ و تذکیر فرمود: فَكَأَيِّنْ أَهْلَكْنَاهَا، ابو عمرو خواند: اهلکتها، به «تا» خبرا عن المتكلم حملا على نظيره: فَكَأَيِّنْ «۶» فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا، ای ساقطه علی سقوفها، اکنون که بنگری ویران «۸» است دیوارهای آن بر سقف افتاده، یعنی سقوفهای او اول بیفتاده است آنگه دیوار بر او افتاده، يقال: خوت الدار تخوی خواء ممدودا و هی خاویة، و خوی جوف الانسان تخوی خوی «۹» مقصورا و هو خو «۱۰». وَ بئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ، معطوف است علی قوله: فَكَأَيِّنْ «۱۱» وَ قَصْرِ مَسْجِدٍ، در او دو قول گفتند، یکی آن که: مَسْجِدٍ، ای رفیع، من قولهم: شاد بذکره اذا رفعه و شاده ایضا، قال عدی بن زید: شاده مرمر او جلله کل سا فللطیر فی ذراه «۳» و کور و اینکه قول قتاده و ضحاک و مقاتل است. سعید بن جبیر و مجاهد و عطا و عکرمه گفتند: مجصّص، به گچ کرده، من الشّید و هو الجصّ، قال الزّاجز: جیه «۴» الماء بین الطّی «۵» و الشّید و قال امرؤ القیس: و تیماء لم یترک بها جذع نخلة و لا اطما الا مشیدا بجندل ای، مبتیا بالشّید و الجندل. ابو روق گفت از ضحاک که: اینکه چاه به حضر موت است در جایی که آن را حاضوراء گویند، و آن آن بود که چهار هزار مرد از آنان که به صالح ایمان داشتند، با صالح- علیه السلام- به حضر موت آمدند، چون به آن جا رسیدند، صالح را وفات آمد. آن جایگاه را حضر موت برای آن خواندند که حضر موت صالح فیه. آن جا شهری بنا کردند و آن را حاضوراء نام کردند، و آن جا مقام کردند، و مردی را امیر خود کردند نام او جهس «۶» بن جلاس بن سوید، و او را وزیر بود نام او سنخاریب «۷» بن سواده، مدتی آن جا بماندند و فرزندان زادند و بسیار شدند و فرزندان ایشان کافر شدند و بت پرستیدند. خدای تعالی پیغامبری به ایشان فرستاد نام او حنظله بن صفوان، و او مردی بود شتربان در میان ایشان، او را بکشتند در بازار، -----

----- (۱). آط، آب، آج، لب، آز در آن، مش در او. (۲). مش ها. [.....]

(۳). اساس: ذاره، به قیاس با نسخه آط و معنی عبارت و مآخذ شعر، تصحیح شد. (۴). آط، آج، لب: کعبه. (۵). مش: بین الطین. (۶). آط، آب، آز، مش: حلیس، آج، لب: حلیس. (۷). آط، آج، لب: سنخاریب، آب، آز، مش: سنخاریب. صفحه: ۳۴۱ خدای

تعالی ایشان را هلاک کرد و آن چاه «۱» معطل ماند و آن کوشک بنا کرده. «واو» عطف است، و جز «بئر» و «قصر»، بر عطف است علی «قریه». آنکه گفت: أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا، تا ایشان را دلها «۴» بود که به آن بدانند، یعنی نمی‌روند تا به دل‌های دانا احوال امم سلف «۵» بدانند، و به گوشه‌های شنونده اخبار ایشان «۶» بشنوند؟ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ، که ایشان را چشم سر کور «۷» نشده است، و لکن دل‌های ایشان کور شده است که در سینه‌ها دارند، یعنی اگر حال «۸» گذشتگان و آثار ایشان نمی‌بینند، [نه]

«۹» از کور چشمی است، چه چشم‌های ایشان بر حقیقت درست است، انما «۱۰» چشم دل کور دارند، و اینکه کنایت است از جهل و قلت نظر و اندیشه. و قوله: فِي الصُّدُورِ، با آن که دل جز در سینه نباشد برای تأکید گفت، چنان که گفت: يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ «۱۱»...، و قول جز به دهن نباشد. و گفتند: برای آن گفت که لفظ قلب و قول محتمل است معانی را، يقال: قلب الانسان و قلب النخل لجماره «۱۲» و قلب الشتاء لصميمة، و كذلك القول يكون باللسان و بالاشارة و الكناية على وجه التوسّع. وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ، آیت در نضربن الحارث آمد و مشرکانی که تعجیل می‌کردند به عذاب و می‌گفتند: اگر اینکه که می‌گویی درست «۱۳» است، بگو تا خدای تو ما را عذابی کند، فمن ذلك قوله: فَأَمَطِرَ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ آتَيْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۱۴»، خدای تعالی گفت: من وعده کرده‌ام «۱۵» به عذاب ایشان، و وعده من خلاف نباشد. خدای تعالی اینکه وعده روز بدر انجام کرد و ایشان به تیغ امیر المؤمنین ————— (۱). آب، آج، لب، آز، مش: جایگاه. (۲). اساس و همه نسخه بدلها: ا و لم، به

قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها فی الارض، ۴. آب، آز، مش: دل‌هایی. (۴-۵). همه نسخه بدلها را.

(۷). آج، لب: حوال. (۸). همه نسخه بدلها: احوال. (۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۱۰). آج، لب: الّا که. [.....]

(۱۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۷. (۱۲). چاپ شعرانی (۸/۱۰۴) النخلة لبها. (۱۳). همه نسخه بدلها: راست. (۱۴). سوره انفال (۸) آیه ۳۲. (۱۵). آج، لب: وعده کردم. صفحه: ۳۴۲ - عليه السلام - و ضرب فریشتگان هلاک شدند. و إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ، و روزی بنزدیک خدای تعالی چون هزار سال است از سالهایی که شما شماری. عبد الله عباس گفت: آن ایام که خدای تعالی در او آسمان و زمین آفرید، اینکه ایام بود. مجاهد و عکرمة گفتند: مراد ایام آخرت است ابن زید گفت: اینکه از ایام آخرت است، و قوله: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ «۱»، روز قیامت «۲» و آنچه محققان اهل معنی گفتند، آن است که: اینکه بر طریق مبالغت گفت «۳»، چنان که یکی از ما گوید: ما را روزی بی تو هزار سال است، و مرا شدت و استطالت و گرانی حال باشد، چنان که شاعری «۴» گفت: و یوم لا- اراک کألف شهر و شهر لا- اراک کألف عام و کقول المتنبی «۵»: - شعر: لیلی بعد الطاعنین شکول طوال و لیل العاشقین طویل و کقول الاخر: - شعر: شکونا الی احبابنا طول لیلنا فقلوا لنا ما اقصر اللیل عندنا و کقول الاخر: - شعر: و ایامنا فی الهجر جدّا طویله علینا و ایام السیرور قصار و قال الاخر: - شعر: یطول الیوم لا القاک فیهِ و حول نلتقی فیهِ قصیر و قال آخر «۶»: - شعر: تطاولن ایام معن بنا فیوم کشرین اذ یستهل- و مانند اینکه بسیار است در شعر عرب و عجم و در زبانها متداول است در عرف. مکیان خواندند و کوفیان غیر عاصم: «یعدون» بآلباء خیرا عن الغائبین، و باقی قراء: تُعَدُّونَ، بالتاء للخطاب. ----- (۱). سوره معارج (۷۰) آیه ۴. (۲). همه نسخه بدلها است.

(۳). آز: گفتند: ۴. همه نسخه بدلها: شاعر. (۴-۵). همه نسخه بدلها: الاخر. صفحه: ۳۴۳. قوله: وَ كَأَيِّنَ مِنْ قَرْيَةٍ، معنی اینکه کلمه «کم» باشد چون به معنی خبر بود عن التکثیر، گفت: بس شهرها که من ایشان را مهلت دادم. وَ هِيَ ظَالِمَةٌ، «واو» حال است، و آن شهر ظالم بود، و مراد اهل شهر است، و لکن توسّع کرد به اختصار علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، کقوله: وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ «۱». ثُمَّ أَخَذْتُهَا، پس ایشان را به عذاب بگرفتم «۲»، و مصیر و مرجع ایشان با من بود. آنکه رسول را گفت: یا محمّد؟ تو بگوی جمله خلقان را: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ای مردمان؟ و اینکه خطابی است بر عموم. إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ، من شما را ترساننده‌ای ام آشکارا، نه آن است که دعوت و دعوی من پنهان است، و شاید تا «مبین» به معنی مبین باشد، یعنی بیان کننده برای آن که آن هم لازم است و هم متعدی. فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، آنان که ایمان آوردند، و مرا و رسولان مرا و کتابهای مرا باور دارند، و عمل صالح

کنند از ادای شریعت و اجتناب قبايح، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ، ایشان را آمرزش باشد و روزی با کرامت. وَالَّذِينَ [۵۵-ر]

سَعَوْا، و آنان که سعی کنند و شتاب نمایند و مسارعت کنند در آیات ما، یعنی در ابطال آیات ما، يقال: سعی فی الخیر سعیا، و سعی فی الشَّرِّ سعایه. و معنی کلمه مسارعت باشد، و منه السَّعی بین الصِّفا و المروءه، یعنی بر آن باشند و به آن قیام کنند تا آیات و دلالات ما باطل کنند. مُعَاجِزِينَ، چون کسی که معارضه کند با کسی تا او را عاجز کند. عبد الله عباس گفت: مغالین مشاقین «۳». اخفش گفت: مسابقین «۴»، قتاده گفت: گمان برند که خدای را عاجز خواهند کردن، و خدای با ایشان بر نیاید، این کثیر و ابو عمرو خواندند: «معجزین»، بالتشدید، یعنی مردمان را از ایمان منع می کردند، و همچنین در سوره سبأ بعضی دگر گفتند: اصحاب رسول را با عجز نسبت می کردند و ایشان را عاجز و ضعیف می خواندند برای آن که به رسول ایمان آوردند. و فعل و فاعل به یک معنی آمده است، فی قوله: ----- (۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۲). مش: بگرفتم. (۳).

همه نسخه بدلها: مساقین. (۴). آط، آب، مش: مشاقین، آج، منساقین. [.....]

صفحه ۳۴۴ باعد بین أسفارنا «۱» ...، و بعد «۲». أولئك أصحاب الجحيم، ایشان اهل دوزخ اند. قوله: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ جماعتی مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که: رسول- علیه السلام- چون نفرت قوم خود دید از او و آن که هر چه روز «۳» بود از قبول قول او دورتر بودند، تمنا کرد در دل که: چه بودی که خدای تعالی آیاتی فرستادی بر من که به دل ایشان خوش آمدی، بودی که به ایمان نزدیک شدن و اینکه از سر حرص گفت بر ایمان ایشان، خدای تعالی در سوره و النجم فرو فرستاد به «۴» رسول- علیه السلام «۵»- آن روز در مجمعی بود- غاص بأهلش- از مسلمانان و مشرکان، و رسول اینکه سورت بر ایشان می خواند، چون به آن جا رسید که خدای می گوید: أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ، وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى «۶»، شیطان بر زبان او القا کرد از آنچه در دل «۷» مستحکم شده بود: تلك الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترتجی، و به دگر روایت: منها الشفاعة ترتجی. چون قریش اینکه بشنیدند، شادمانه شدند و گفتند: محمّد خدایان ما را ستود و مدح کرد، و رسول از آن بی خبر بود. چون سورت به آخر آورد سجده «۸» کرد، و مسلمانان نیز سجده «۹» کردند و مشرکان نیز موافقت کردند تا در مسجد هیچ مؤمن و کافر نماند الا و سجده کرد «۱۰». ولید بن المغیره و سعد بن العاص هر یکی از ایشان مثنی سنگ ریزه برداشتند و روی برو «۱۱» نهادند از آن که سخت پیر بودند و سجده نتوانستند کردن، و مشرکان اینکه سخن در گفت گرفتند «۱۲» و می گفتند و یکدیگر را بشارت می دادند که: محمّد خدایان ما را بستود، جبریل آمد و او را گفت: یا محمّد؟ چه کردی! چیزی خواندی بر اینان که ما بر تو نفرستادیم، و رسول را از اینکه حال آگاه کرد. رسول- علیه السلام- دلنگ شد و تأسّف خورد، خدای -----

----- (۱). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۹. (۲). آط، آب، آج، مش: بعد، چاپ شعرانی (۱۰۶/۸): ای بعد. (۳). چاپ شعرانی: دور. (۴). همه نسخه بدلها: بر. (۵). آج، لب یک تنی از سر. (۶). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۹ و ۲۰. (۷). همه نسخه بدلها او. (۸-۹). آج، مش: سجده ای. (۱۰). آج، لب: الا که سجده کردند، همه نسخه بدلها مگر. (۱۱). آج، بروی، لب: بر هم. (۱۲). آج، لب، آج: در گرفتند. صفحه ۳۴۵: تعالی به تسلیت او اینکه آیت فرستاد. بدان که اینکه باطل است از وجوه بسیار، اول آن که: اینکه معنی بر پیغامبر روا نباشد، و خدای تعالی شیطان را از اینکه تمکین نکند که «۱» تلبیس ادله باشد و وثاقت برخیزد از قول او «۲»، یک بار ایشان را ذم کند «۳» و یک بار مدح «۴». دگر آن که: شیطان قادر نباشد بر «۵» زبان کسی سخن گوید، و اگر گویند: اینکه پیغامبر گفت بر سبیل سهو «۶» مثلاً «۷» اینکه بر سبیل سهو گفته نیاید، مطابق آید «۸» به لفظ و معنی، و آن چنان بود که کسی گوید: فلان کس قصیده ای می خواند «۹» از آن شاعری معروف، در میان آن قصیده بر سبیل سهو او، او را «۱۰» دو بیت گفته شد «۱۱» هم آن وزن و هم آن قافیه مطابق آن معنی بی قصد و علم او، و او از آن بی خبر بود، دانیم که اینکه محال باشد. دگر آن که: خدای تعالی حوالت اینکه القاء به شیطان کرد، چگونه اضافت کنند با رسول بر سبیل [سهو]

«۱۲»! دگر آن که: مثل اینکه سهو بر رسول- علیه السلام- روا نباشد، چه اینکه منفر باشد از او غایت تنفیر. دگر آن که: اینکه

استفساد» (۱۳) باشد و خدای تعالی از اینکه تمکین نکند. اما آنچه معتمد است در اینکه باب، آن است که: تفسیر آیت آن است که، خدای تعالی گفت بر سبیل تسلیت و دلخوشی رسول - علیه السّلام - که: ما هیچ پیغامبر نفرستادیم و الاّ چون او چیزی خواندی شیطان در آن میانه خواندن او القاء کردی از کلامی و وسوسه‌ای، خواستی تا بر او بپوشاند» (۱۴) خدای تعالی، وسواس [۵۵- پ] شیطان» (۱۵) منسوخ کردی، یعنی زایل کردی و آیات خود محکم کردی، تفسیر آیت اینکه است. -----

----- (۱). همه نسخه بدلها اینکه. (۲). همه نسخه بدلها که او. (۳). همه نسخه بدلها: کرد. [.....]

(۴). آج، لب کرد. (۵). همه نسخه بدلها آن که. (۶). مش گوییم. (۷). همه نسخه بدلها: مثل. (۸). همه نسخه بدلها: آیت / آیه. (۹). همه نسخه بدلها معروف. (۱۰). همه نسخه بدلها: سهو او را. (۱۱). آط، آج، لب: شود. (۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۱۳). آج، لب: استفسار. (۱۴). آط، بشولد، آب، آج، لب، آز، مش: شولد. (۱۵). همه نسخه بدلها: وسوسه او را. صفحه ۳۴۶ اما آنچه ایشان روایت کردند، بر آن وجه محال است، اما ممکن باشد که بعضی مشرکان که جای ایشان به رسول نزدیک بود، چون رسول - علیه السّلام - ذکر آلهه و اصنام ایشان کرد، ایمن نبود» (۱) که او چیزی گوید که ایشان را دلتنگ کند از نقیصه ایشان سبق برد و اینکه کلمات بگفت، آنان که دور بود مقام ایشان گمان بردند که اینکه رسول گفته است، با یکدیگر نقل کردند. و وجه نسبت اینکه را با شیطان دو وجه باشد، یکی آن که: آن گوینده را شیطان خواند از آن جا که از شیاطین انس بود، دگر آن که» (۲): اینکه وسواس (۳) و اغراء و اغواء، شیطان» (۴) گفت. اما در «تمنی»، دو قول گفتند، بعضی گفتند: معنی او تلاوت و خواندن است، قال الشّاعر: تمنی کتاب الله اول لیلئ و آخره لا قی حمام المقادر و ألقى الشّیطان» (۵)، در میان قراءت بر اینکه وجه باشد که گفتیم، و آن قول» (۶) که گفتیم اول بار محکی است از عبد الله عیّاس و سعید جبیر و ضحاک و محمد بن کعب القرظی و محمد بن قیس، و صحیح اینکه است که بیان کردیم. و دلیل بر صحت اینکه قول آن است که، معلوم است که از عادت ایشان اینکه بود که: چون رسول - علیه السّلام - قرآن خواندی، ایشان در آن میانه لغز» (۷) گفتندی و شعر خواندندی تا رسول را به غلط افکنند و» (۸) هر کسی استماع قراءت او نکند، چنان که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ» (۹). مؤرّج گفت: «تمنی» به لغت قریش فکر باشد، یعنی رسول - علیه السّلام - فکر کردی و اندیشه کردی در آلاء و نعماء خدای، شیطان در خاطر او افکندی تا او را ----- (۱). همه نسخه بدلها: نبودند. (۲).

مش او به. [.....]

(۳). آط، آب، آج، لب، آز: به وسواس. (۴). مش: شیاطین. (۵). چاپ شعرانی القاء شیطان. (۶). همه نسخه بدلها: قولی. (۷). همه نسخه بدلها: لفظ. (۸). همه نسخه بدلها تا. (۹). سوره فصلت (۴۱) آیه ۲۶: ۳۴۷ مشغول کند از آن. مجاهد گفت، معنی آن است که: چون وحی دیر شدی بر رسول - علیه السّلام - او تمنای وحی کردی، شیطان در آن میانه او را وسواس» (۱)، «دل مشغولی» (۲) کردی که وحی منقطع شد، خدای تعالی نسخ آن کردی به انزال آیات محکمه» (۳)، و اینکه وجهی قریب است. ابو علی الجبّائی گفت: مراد به اینکه، آن است که: رسول را - علیه السّلام - اوقاتی سهو افتادی در قراءت، و اینکه سهوی باشد که آدمی از آن خالی نباشد، و اینکه بر پیغامبر» (۴) روا باشد الاّ» (۵) که بسیار شود و متواتر به حدّ آن که» (۶) مودّی باشد با نفرت، و اینکه سهو به وسوسه شیطان بود، خدای تعالی زایل کردی آن را به احکام آیات در دل رسول - علیه السّلام. و حسن بصری گفت، در تأویل آن» (۷) قول که ایشان گفتند در باب سوره و النّجم که: اینکه، رسول - علیه السّلام - گفت» (۸)، «اعنی: تلك الغرائق العلی منها الشّفاعه ترتجی، و لکن به» (۹) وسواس شیطان، و مراد آن بود که: عند کم و علی مذهبکم. و بعضی دگر گفتند: رسول - علیه السّلام - اینکه بر سبیل تهکم و استهزا گفت عند ذکر الاصنام، یعنی عند کم و فی اعتقاد کم، و اینکه بر طریق طعن باشد بر ایشان. گروهی پنداشتند که» (۱۰) «از قرآن است، خدای تعالی بیان کرد که: آن نه قرآن است، و منزل نیست از خدای تعالی، فهذا معنی قوله: فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشّیطان. و ابو القاسم بلخی گفت: ممتنع نباشد که رسول - علیه السّلام - اینکه کلمه سجع اعنی: تلك الغرائق العلی، بسیار شنیده

باشد از مشرکان. عند آن که ذکر اصنام می‌کرد اینک سخن یادش آمد، شیطان خواست تا به وسوسه او اینک حدیث بگوید رسول
----- (۱). همه نسخه بدلها: به وسواس. (۲). همه نسخه بدلها: دل مشغول. (۳). همه
نسخه بدلها: محکم. (۴). آج، لب: پیغمبران. (۵-۱۰). همه نسخه بدلها آن. (۶). همه نسخه بدلها: به چندان که. (۷). همه نسخه
بدلها: اینک. [.....]

(۸). آط، آج، لب، مش: گفתי. (۹). چاپ شعرانی: نه بر. صفحه: ۳۴۸ - علیه السلام - خدای تعالی یادش داد تا نگفت «۱»، فذلک
قوله: فَيَسِيخُ اللَّهُ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ: حسین بن الفضل «۲» گفت: اینک «تمنی» از باب تمنی است که حدیث النفس گویند آن را، و
رسول - علیه السلام - در دل خود تمنّا می‌کرد که: چه بودی که اینک مال و نعمت و تمکین و ساز «۳» که اینک کافران راست مرا و
اصحاب مرا بودی؟ و اینک تمنّا به وسوسه شیطان بود، خدای تعالی ازاله و نسخ آن کرد به اعلام او رسول را که: صلاح ما در
اینک است تا رسول دلخوش شود، فهذا معنى التَّمْنَى و التَّسْخِ و اختلاف اقوال «۴» العلماء - و الله اعلم بمراده، و حقیقه التَّمْنَى قول
القائل - شعر: لَمَّا كَانَ لَيْتَهُ لَمْ يَكُنْ وَ لَمَّا لَمْ يَكُنْ لَيْتَهُ كَانُ و او قسمی است از اقسام کلام، کسی گوید: کاشکی تا اینک که هست
نبودی؟ و یا: کاشک «۵» آن که نیست، بودی؟ [۵۶-ر]

اینک تمنّا باشد، و آنان را که گمان بردند که «تمنی»، معنی باشد در دل، از آن جا «۶» غلط باشد «۷» ایشان را که مردم بیشتر تمنّایی
که کنند در دل دارند و به حدیث النفس با خود گویند، از آن جا که در تمنّا محال بسیار افتد، و عاقل روا ندارد که تمنّای محال بر
زبان می‌راند. و «تمنی» در کلام عرب تلاوت نیز باشد «۸»، و تمنی، نیز دروغ باشد و منه قول عثمان بن عفّان: ما تمنّیت منذ اسلمت،
تا مسلمان شدم دروغ نگفتم، و منه قول بعض العرب لابن دأب «۹» و هو «۱۰» یحدّث: ا هَذَا شَيْءٌ «۱۱» رویته ام شَيْءٌ «۱۲» تمنّیته، ای
اختلقته و افتعلته. این دأب حدیث «۱۳» روایت می‌کرد، یکی از جمله عرب او را گفت: -----

----- (۱). آج، لب: بگفت. (۲). آج، لب: حسن بن الفضل. (۳). آط، آج، لب، مش: یسار، آب، آز: یسار. (۴). اساس: احوال، به
قیاس با نسخه آط، و اتّفاق نسخه بدلها: تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: کاشکی. (۶). آج، لب که در تمنّای محال بسیار افتد.
(۷). آط، آب، آز، مش: افتاد. (۸). همه نسخه بدلها چنان که گفتیم. (۹). اساس: الایب، با توجه به معنی عبارت و اتّفاق نسخه
بدلها، تصحیح شد. (۱۰). مش: و هذا. (۱۱). آط، آج، لب: نبی. (۱۲). دیگر نسخه بدلها: ندارد. [.....]

(۱۳). همه نسخه بدلها: حدیثی. صفحه: ۳۴۹ اینک خبری است که روایت می‌کنی یا تو فرو «۱» می‌بافی! و «نسخ» ازاله باشد، و
شرح آن «۲» گفته‌ایم. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و خدای - جلّ جلاله - عالم است به افعال و اقوال ایشان، و محکم کار است آنچه کند بر
وجه احکام و اتّساق کند به حسب مصلحت. آنکه بیان کرد غرض او در تمکین شیطان از القا بر وجه وسوسه و ازاله او آن را،
گفت: لِيَجْعَلَ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمُ «۳»، تا کند آنچه شیطان القا کرده بود فتنه و امتحانی و تشدید تکلیف را برای
آنان که در دل بیماری و نفاق دارند، و آنان که به کفر سخت دل باشند. یعنی اینک برای آن کردیم تا تکلیف سخت شود بر
منافقان و کافران، و خدای را بود که یک بار تکلیف سخت کند و یک بار سهل، چه غرض از تکلیف تعریض «۴» منزلت ثواب
است، و هر چه سخت تر بود ثواب در او بیشتر باشد. و وجهی دیگر گفتند در معنی آیت، و آن آن است که: جعل، به معنی حکم و
تسمیه باشد، کقولهم: جعلت حسنی قبیحا، و کقوله: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِئِنَّهُمْ «۵»، و معنی آن که: خدای تعالی
منسوخ کند آن را که شیطان القا کرده باشد برای فتنه، چنان که فتنه را حواله به شیطان بود «۶»، و المعنی: لیجعل ای لیحکم و یسمی
ما القاه الشَّيْطَانُ فِتْنَةً و امتحانا للمنافقين و الکافرین «۷»، و اینک وجهی نکو باشد. و وجهی دگر گفتند، و آن آن است که: در آیت
حذفی است، و المعنی لیجعل نسخ ما یلقى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمُ «۸»، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، یعنی
تا «۹» نسخ آنچه شیطان فتنه‌ای کند و امتحانی، برای آن که نفس فعل «۱۰» شیطان، خدای فتنه نکند، و اینک وجهی
قرب است، و آنان که در دل ----- (۱). همه نسخه بدلها: فرا. (۲). همه نسخه بدلها: و

حدّ آن به شرح. (۸-۳). همه نسخه بدلها مرض. (۴). همه نسخه بدلها: تعرّض. (۵). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹. (۶). همه نسخه بدلها: برای فتنه حوالت به شیطان برد. (۷). همه نسخه بدلها: للکافرین. (۹). اساس: ما، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. (۱۰). چاپ شعرانی (۸/۱۱۰): القای. صفحه: ۳۵۰ ایشان بیماری است، منافقان‌اند به اتفاق مفسران برای آن که تفسیر بیماری به شک کردند، و اینکه صفت منافقان باشد و آنان که سخت دل‌اند کافران و مشرکان (۱). «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ، و مراد به ظالمان کافران‌اند، گفت: و آن ظالمان که ذکر ایشان و وصف ایشان رفت از کافران و منافقان، در شقاقی و عصیانی دورانند، یعنی سخت عاصی‌اند در خدای، و بغایت دورانند از رحمت او. و نیز غرض دیگر آن است: تا بدانند آنان که ایشان را علم دادند، یعنی مؤمنان، که ایشان عالم باشند به خدای تعالی و صفات او و عدل و توحید. «أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، اینکه» (۲) قرآن حق است از خدای تعالی و صادر است از جهت او. «فَيُؤْمِنُوا بِهِ» به او ایمان آرند و دلهای ایشان خاشع و ذلیل شود آن را، و دلهایشان بیارامد و ساکن شود با آن. «وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، و خدای تعالی ره نماینده است مؤمنان (۳) به ره راست، امّا به الطافی که با ایشان کند تا (۴) ثابت کند بر ایمان، و امّا هدایت کند ایشان را در قیامت به ثواب و بهشت. «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيئَةٍ مِنْهُ» و به زایل نباشند کافران. «فِي مَرِيئَةٍ مِنْهُ» در شک از اینکه قرآن، یعنی ایشان مادام شاک‌اند و اینکه شک از ایشان بنشود تا ناگاه قیامت به ایشان آید یا به ایشان (۵) «عذاب روزی عقیم، یعنی روز قیامت. و «عقیم»، زنی باشد نازاینده، و برای آن روز قیامت را عقیم خواند که آن را شب نباشد چنان (۶) که ما گوییم: از شب روز آید (۷)» و از روز شب. و بعضی دگر گفتند: مراد روز بدر است، و برای آن (۸) عقیم خواند که ایشان را در آن روز بکشند و به شب نرسیدند و شب ندیدند [۵۶-پ]

. و بعضی دگر گفتند: برای آن که در اینکه روز رحمتی نبود بر کافران و ایشان را فریاد رسی نبود، پس پنداشتی عقیم است به رحمت. بعضی دیگر ----- (۱). آط، آب، آج، لب‌اند. (۲). همه نسخه بدلها: که

اینکه. (۳). همه نسخه بدلها را. (۴). همه نسخه بدلها: که. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها آید. (۶). اساس: جز آن، به قیاس با همه نسخه بدلها، و با توجه به معنی عبارت، تصحیح شد. (۷). همه نسخه بدلها: روز زاید/ روززاید (ادغام دو حرف همجنس در هم). (۸). آط، آب، آج، لب، از آن را، مش آن روز را. صفحه: ۳۵۱ گفتند: اینکه کنایت است از سختی و عظم آن روز، برای آن که آن روز فریشتگان به زمین آمدند و کارزار کردند، و مثله قول الشّاعر- شعر: عقم النساء فما يلدن شبيهه انّ النساء بمتله لعقيم (۱) «آنکه وصف آن روز کرد گفت: الْمَلِكَةُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ، ملک آن روز خدای را باشد، و ملک همیشه خدای را بود جز آن که در دنیا به بندگان داده است، یعنی تا پادشاهان به دست می‌دارند، و حکام حکم می‌کنند، فردای قیامت کس را حکمی و ملکی و ملکی نباشد، جمله خدای را باشد. يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ، میان ایشان حکم او کند و تولّی آن به او باشد، و ملک اتّسع مقدور باشد آن را که او را تدبیری بود. و «حکم»، خبر باشد به معنی که حکمت به آن دعوت کند، از اینکه جا گویند: له الحكم. فَالَّذِينَ آمَنُوا، امّا مؤمنان که عمل صالح دارند در بهشت‌های نعیم باشند، و امّا آنان که کافر باشند به خدای، و آیات او دروغ دارند ایشان را عذابی بود خوار کننده و ذلیل کننده. و گفتند: آیات در حق جماعتی مشرکان آمد که ایشان در ماه حرام با مسلمانان قتال کردند پس از آن که ایشان را نهی کرده بودند از قتال در ماه حرام، و گفتند: در حق قومی آمد که رسول- علیه السّلام- ایشان را بگرفت از جمله مشرکان، و عقوبت کرد ایشان را بجزای آن که روز احد کرده بودند با مسلمانان از مثله. «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، و آنان که در راه خدای هجرت کنند و وطن خود رها کنند برای خدای، و طلب رضای او و موافقت رسول او، و آن که ایشان را بکشند یا بمیرند ایشان، لَيَرْزُقْنَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا، خدای تعالی ایشان را روزی دهد روزی نکو، و ذلک قوله تعالی: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۲). «وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ، و خدای بهترین روزی دهندگان است. سلامان (۳) بن عامر روایت کرد که: فضالّه بن دوس امیر (۴) بود بر ارباع، روزی دو جنازه ----- (۱). اساس: عقیم، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها و

مآخذ شعر تصحیح شد. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹. (۳). آط، آج، لب: سلمان، آب، آز، مش: سلیمان. (۴). آب، آز: مش: اسیر. صفحه: ۳۵۲ بر آوردند: یکی از آن کشته و یکی از آن مرده، مردم به تشییع جنازه کشته راغبتر بودند و کس در قفای جنازه مرده نمی‌استاد، او گفت: ای قوم؟ میل و رغبت شما به جنازه کشته می‌بینم دون اینکه متوفی، و الله که من مبالات نکنم که مرا از کدام گور برانگیزند از اینکه دو گور: یعنی گور کشته یا مرده؟ نمی‌شنوی که خدای تعالی چگونه گفت: وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَاتَلُوا أَوْ مَاتُوا - الاية. [بن عامر [خواند]

«۱»: ثم قتلوا به تشدید من التقتیل، و باقی قراء، به تخفیف من القتل. لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا، خدای تعالی ایشان را در جایی برد که ایشان بیسندند، یعنی بهشت جاودان. و مدخل، روا بود که مصدر بود، و روا بود که موضع بود، و اینکه جا موضع قریبتر است. و خدای تعالی داناست و بردبار، شتاب نکند به عقاب «۲» کافران، چه شتاب آن کند که ترسد که فایت شود، و قدیم تعالی از اینکه منزّه است، چه خلاق در قبضه قدرت اویند. ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ، ای ذلک الحدیث و الشّان، یعنی حدیث و قصه اینکه است که شنیدی، و اینکه برای تنبیه گوید عرب و عجم، و برای تقریر کلام دوم. آنکه گفت: وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ، به هر کس که او عقوبت کند بمانند آن که او را عقوبت کرده باشند، و لفظ دوم که «عوقب» است «۳» اول واقع بوده است، آن را بر حقیقت عقوبت نخوانند و لکن بر مجاز برای ازدواج لفظ را، چنان که گویند: الجزاء بالجزاء، و قوله تعالی: وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا «۴» ...، و دوم سیئه نباشد. ثُمَّ بَغِيَ عَلَيْهِ، پس بر او بغی و ظلم کنند، خدای او را نصرت کند، یعنی اگر کسی بر کسی ظلمی کند باز اینکه مظلوم دست یابد او را تا به آن ظلم عقوبت کند، باز اینکه ظالم دست یابد بر اینکه مظلوم [۵۷-ر]

که «۵» عقوبت به واجب کرده باشد خدای یار اینکه مظلوم باشد و او را نصرت کند. و «لام» و «نون» تأکید فی قوله: لِيَنْصُرَنَّ اللَّهُ لَكَ، جواب قسمی مضمّر آمد «۶». إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ، که خدای تعالی عفو کننده و آمرزنده گناه است. -----
----- (۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: عذاب. (۳). همه نسخه بدلها از. (۴). سوره

شوری (۴۲) آیه ۴۰. (۵). همه نسخه بدلها او. (۶). آط، آب، آز، مش: اند. [.....]

صفحه: ۳۵۳

[سوره الحج (۲۲): آیات ۶۱ تا ۷۸]

[اشاره]

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۶۱) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۶۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتَصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۶۳) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۶۵) وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ (۶۶) لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُبَازِرُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ (۶۷) وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۸) اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷۰) وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۷۱) وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ كُمُوتٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَمْ أَنْتُمْ خُلُقُوتٌ ذَبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ (۷۳) مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ

اللَّهُ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۷۴) اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۷۵) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۷۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۷۸)

[ترجمه]

آن به آن است که خدای در آرد شب در روز، و در آرد روز در شب، و خدای شنوا و بیناست. «۱» آن به آن است که خدای حق است و آنچه می‌خوانی از فرود او، آن باطل است، و خدای بزرگوار و بزرگ است. نمی‌بینی که خدای بفرستاد از آسمان آبی که در روز آید زمین سبز! که خدای لطف کننده و داناست. [۵۷-پ]

او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، و خدای اوست بی‌نیاز «۲» و پسندیده. «۳» نبینی که خدای مسخر بکرد برای شما آنچه در زمین است، و کشتی می‌رود در دریا به فرمانش! و باز دارد «۴» آسمان را که افتد بر زمین مگر به فرمان او که خدای به مردمان رحمت کننده و بخشاینده است. او آن خدای «۵» که زنده کند شما را، پس بمیراند شما را، پس زنده کند شما را که مردمان کافر نعمت‌اند «۶». هر امتی را کردیم عبادتی «۷» که آنان کنند آن را، نباید ----- (۱). اساس، آط، آج، لب: تدعون، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۲). آط: تونگر/ توانگر. (۳). آط: یقع. (۴). آج، لب: نگاه دارد. (۵). آط، آب، آج، لب است. (۶). آط، آب: نعمت است. (۷). مش: عبادتگاهی. صفحه: ۳۵۴ که با تو خصومت کنند در کار، و باز خوان با خدای تو که تو بر راه راست ای «۱». [۵۸-ر]

و اگر خصومت کنند با تو بگو خدای عالمتر است به آنچه شما می‌کنی. خدای حکم کند میان شما روز قیامت در آنچه شما در آن خلاف می‌کردی. نمی‌دانی که خدای داند آنچه در آسمان و زمین است! آن در نوشته است آن بر خدای آسان است. و می‌پرستند «۲» از فرود خدای آنچه نفرستاد به آن حجتی، و آنچه نیست ایشان را به آن علمی و نیست ظالمان را از «۳» یاری. [۵۸-پ]

و چون بخوانند بر ایشان آیات ما روشن «۴» شناسی در رویهای آنان که کافراند منکر «۵»، نزدیک است که حمله آرند بر آنان که می‌خوانند بر ایشان آیات ما، بگو خبر دهم شما را به بتر «۶» از اینکه! دوزخ وعده داد «۷» خدای آنان را که کافر شدند و بد جای بازگشتن است. ای مردمان بزدند مثلی، گوش داری آن را آنان که می‌خوانند ----- (۱). کذا در اساس، که چون مبین نوعی رسم الخط بود، تغییر روا دانسته نشد. راست ای/ راستی، همه نسخه بدلها راستی. (۲). آط: می‌پرستند. (۳). آج، لب: هیچ. (۴). آب: آیات را که روشن است. (۵). آج، لب: اثر انکار. (۶). آب، آج، لب: به بدتر. (۷). همه نسخه بدلها آن را، که با توجه به ظاهر عبارت قرآن مطلوب به نظر می‌رسد. [.....]

صفحه: ۳۵۵ از فرود خدای نیافرینند «۱» مگسی و اگر گرد آیند برای آن و اگر برآید از ایشان مگس چیزی باز نتوانند ستد «۲» از او ضعیف‌اند هم طالب «۳» و هم آن که از او می‌طلبند. نشناختند خدای را حق معرفت او، خدای توانا و بی‌همتا است. [۵۹-ر]

خدای برگزیند از فریشتگان رسولانی «۴» و از مردمان، که خدای شنوا و بیناست. داند «۵» آنچه پیش ایشان است و آنچه پس ایشان است، و با خدای گردد کارها. ای آنان که گرویده‌ای، رکوع کنی و سجود کنی و پرستی خدایتان را، و بکنی نیکی تا همانا شما ظفر یابی. [۵۹-پ]

و جهاد کنی در «۶» خدای حق جهادش او برگزید شما را و نکرد بر شما در دین از «۷» بزه‌ای دین پدرتان ابراهیم او نام نهاد شما را

نعمتها که (۱۰). آج: نمی گذارند، آب، لب، آز، مش: نمی گذارد. صفحه: ۳۵۸ گروهی را عبادتگاهی کردیم که ایشان را الف دارند به عبادت در آن جا. و اصل «منسک»، در لغت عرب جایی باشد که مردم الف برد به آن جای (۱) برای عبادت تا (۲) به کاری از (۳) کارهای خیر (۴) کان او شراً (۵)، و منه مناسک الحج. عبد الله عباس گفت: «منسکا» ای عیدا، یعنی هر امتی را عیدی کردیم. مجاهد و قتاده گفتند: جای قربانی که ذبایح و قرابین خود آن جا کشند. فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ، نباید که در باب قربان با تو منازعت کنند، و گفته اند که: آیت در جماعتی مشرکان آمد که رسول را و اصحاب او را گفتند: چون است که ذبیحه‌ای که شما به دست خود می کشی می بخوری! و آنچه خدای می کشد نمی خوری! خدای تعالی گفت: ایشان را اینکه منازعت نرسد. وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ، ای محمّد تو خلقان را با دین خدای دعوت کن که تو بر راهی راستی (۶) و بر دینی مستقیم. وَ إِنِ جَادُلُوكَ، و اگر چنان که اینکه کافران با تو جدل (۷) و خصومت کنند، بگو که: خدای عالمتر است به آنچه شما می کنی، حواله با من کن که من جزای ایشان بسزا دادم. در که اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، خدای تعالی حکم کند میان شما در آنچه شما در آن خلاف می کنی امروز. آنگه بدانی که بر حق کیست و بر باطل کیست، و خدای تعالی ما را ادبی نکو باز آموخت در اینکه آیت تا چون با کسی مجادله کنیم از منکران حق که دانیم که او گوش با دلیل و حجت نخواهد کردن حواله با خدای کنیم و گوئیم: به قیامت پیدا شود که حق کدام است و باطل کدام. آنگه گفت: أَلَمْ تَعْلَمْ، نمی دانی که خدای تعالی داند آنچه در آسمان و زمین است! إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، اینکه همه در پیش او در نوشته و ثبت کرده است (۸)، یعنی لوح محفوظ و اینکه بر خدای آسان است. وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ، [آنگه حکایت فعل ایشان کرد، گفت: وَ يَعْبُدُونَ مِن] ----- (۱). همه نسخه بدلها: که مردم را الف بود بدان جای. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها: یا. (۳). همه نسخه بدلها: در. (۴). آط، آب، خیرا، آز، مش: او خیرا. (۵). آج، لب: کارهای خیر یا شراً. (۶). همه نسخه بدلها: راست. (۷). همه نسخه بدلها: جدال. (۸). لب: ثبت کرده بود. صفحه: ۳۵۹ دُونَ اللَّهِ]

(۱). و می پرستند بدون خدای تعالی اصنامی و اوثانی را که خدای به آن حجت (۲) فرو نفرستاد و ایشان را به آن علمی نیست، برای آن که چون دعوی را بر او حجت نباشد ایجاب علم نکند. و «ما»، موصوله است در هر دو جایگاه. وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ، اینکه «ما» نفی است، و ظالمان و ستمکاران را- یعنی مشرکان را که عبادت اصنام کنند- فردای قیامت (۳) یاری و یوری نباشد. وَإِذَا تَتَلَى عَلَيْهِمُ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، و چون بر ایشان خوانند آیات ما در آن حال که مبین باشد، و نصب او بر حال است از مفعول. تَعْرِفُ، بشناسی تو ای محمّد در روی کافران انکار، یعنی روی ترش (۴) و اظهار کراهت کنند. يَكَادُونَ يَسْطُونَ، نزدیک آن باشد که حمله آرند بر آن کس که اینکه آیات می خواند بر ایشان. قُلْ، بگو ای محمّد ایشان را که: خبر دهم شما را به بتر (۵) از اینکه! و آن دوزخ است، یعنی که چون اینکه کافران بشنیدن (۶) قرآن اینکه همه کراهت اظهار می کنند آنگه که دوزخ بینند (۷) و عذاب آن، چه خواهند کردن (۸). وَ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا، که خدای وعده داده است کافران را. وَ بئس المصير، بد جای است آن. و اصل «سطوت»، قهر باشد، يقال سطا به و سطا عليه يسطوا اذا حمل عليه و قهره و بطش به. يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُهُ، آنگه خطاب کرد با مشرکان مکه، و مراد جمله کافران اند، گفت: ای مردمان؟ مثلی زدند، گوش به آن داری، و مثل اینکه است: إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ، آنان را که شما می خوانی بدون خدای و می پرستی، لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا (۹) وَ إِنِ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ، و اگر از طریق مثل مگسی (۱۰) چیزی از ایشان بستاند نتوانند ستدن (۱۱) از او، و اینکه مثل است برای آن که چنان که اینکه فعل نتوانند کردن، دگر فعل هم نتوانند کردن. و جمع قلیل ذباب اذبه باشد، و جمع کثیر ذبان باشد، کغراب و اغربه و غربان. آنگه گفت: ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ، ضعیف خلق اند هم طالب و هم مطلوب هم مگس و هم اصنام. عبد الله عباس گفت: طالب ذباب است، و مطلوب صنم اکبر، و اینکه مثل برای آن گفت که ایشان را عادت بودی که اصنام را به انگبین بیالودندی و در برایشان بنبستندی، مگس (۱۲) بر ایشان جمع شدی و انگبین از ایشان بخوردندی (۱۳)، ایشان باز آمدندی و گفتندی: خدایان ما انگبین بخوردند. ضحاک گفت: مراد

عابد و معبود است. ابن زید و ابن کيسان گفتند: ایشان را عادت بود که اصنام خود را به انواع حلی و جواهر بیاراستندی، و طیب بر او داشتندی، اگر در میانه چیزی گم شدی ایشان ندانستندی که کجا رفت و باز نتوانستندی جستن، خدای تعالی اینکه مثل برای آن زد. و اگر بر ابهام و جمله حمل کنند و «۷» عموم اولتر باشد. ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدَرِهِ، یعنی خدای را تعظیم نکردند حق تعظیم او، و شناختند حق شناختش، چه اگر شناختندی او را و قدر «۸» عظمت او دانستندی، به او شرک نیاوردندی و اصنام را انباز او نکردندی که ایشان با مگسی بس نباشند «۹». آنکه گفت: إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ، و خدای - جل جلاله - قادر است و عزیز «۱۰» بی همتا، ----- (۱). همه نسخه بدلها: بی قدرت تر. (۲). همه نسخه بدلها: بر. (۳). همه نسخه بدلها: مگس.

(۴). آط، آب، آج، لب: باز ستدن، آز: باز ستد، مش: باز از او واپس ستدن. (۵). همه نسخه بدلها بسیار. (۶). همه نسخه بدلها: بخوردی. (۷). آب، آز، مش بر. (۸-۱۰). همه نسخه بدلها و. (۹). آط، آب، آز، مش: نیابند، آج، لب: نیامدندی. صفحه ۳۶۱: بخلاف اصنام که عاجزند و ضعیف و ذلیل و مهین. اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ، گفت: خدای تعالی برگزیند از فریشتگان رسولانی و از آدمیان. سبب نزول آیت آن بود که مشرکان گفتند: أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا «۱»...، از میان ما همه خدای پیغامبری به محمد داد که یتیم أبو طالب است، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: اینکه چه انکار است و چه تعجب است، خدای تعالی برگزیند از فریشتگان آن را که او خواهد، چون: جبریل و میکایل و جز ایشان، و از آدمیان چون: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد - صلوات الله علیه و علیهم. إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ «۲» لَأَقُولَهُمْ «۳»، بَصِيرٌ بِأَحْوَالِهِمْ. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ، خدای داند آنچه پیش ایشان است و آنچه پس ایشان است، یعنی آن «۴» بود پیش «۵» آن که ایشان را آفرید، و آنچه باشد پس از فنای ایشان، و کارها با خدای راجع باشد، و مرجع و مال هر کار با اوست. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ، ای آنان که گرویده‌ای؟ رکوع کنی در نماز خدای را، و سجود کنی او را. نافع گفت، مردی از اهل مصر عبد الله عمر را گفت: من پدرت را دیدم - عمر خطاب را - که اینکه سورت بخواند، دو جای سجده کرد: یکی اینکه جا، و یکی فی قوله تعالی: ... أَنْ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ «۶» - الایه، پس اینکه سورت مفضل است بر دگر سورتها به اینکه دو سجده، و اینکه از جمله سجده‌های سنت است، که سجده در فریضه «۷» در اخبار ما «۸» چهار سورت است: الم تنزیل «۹» و حم السجده «۱۰»، و النجم «۱۱»، و اقرأ «۱۲». مخالفان ما اخباری آورده‌اند که ظاهرش به آن ماند که اینکه سجده‌ها فریضه است، و اخبار ما بر آن آمده است که: ----- (۱). سوره ص (۳۸) آیه ۸. (۲). همه نسخه بدلها بصیر ای سمیع. (۳). مش و. [.....]

(۴). آط، آب، آج، لب که، آز، مش که موجود. (۵). آز، مش از. (۶). سوره حج (۲۲) آیه ۱۸. (۷). همه نسخه بدلها: سجده فریضه. (۸). همه نسخه بدلها در. (۹). سوره سجده (۳۲) آیه ۱ و ۲. (۱۰). سوره فصلت (۴۱). (۱۱). سوره نجم (۵۳). (۱۲). سوره علق (۹۶). صفحه ۳۶۲: بیش از آن چهار که گفتیم فریضه نیست. وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ، و خدای را پرستی. وَافْعَلُوا الْخَيْرَ، و خیر و کار نکو کنی «۱» تا باشد که فلاح یابی و ظفر به مراد خود و بقا در بهشت جاوید. وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، و جهاد کنی در راه خدای، یعنی در ره خدای و ره دین او با دشمنان خدای و با نفس خود در منع او در «۲» هوای خود. حَقَّ جِهَادِهِ، حق جهادش، یعنی چنان که واجب باشد و بر بلیغتر وجهی که ممکن باشد، و به حسب جهد و طاقت. عبد الله عباس گفت: چنان که به ملامت [۶۱-

[

لائمان مبالات نکنند، عبد الله مبارک گفت: جهاد نفس حق جهاد «۳» باشد، و آن جهاد اکبر است، بیانه قوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر، آنکه [که]

«۴» از غزا باز آمده بود گفت: غزای «۵» با کافران جهاد کهنتر است، و با نفس خود جهاد مهتر است. هُوَ اجْتِبَاكُمْ، او برگزید شما را برای دین خود. وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، و در دین «۶» شما حرجی و تنگی نکرد، بل دینی سهل است با اضافت با

تکالیف (۷) بنی اسرائیل. و اگر یکی را از ما گناهی کرده شود، او را از آن خلاص داد به توبه، و چنان نکرد که توبه بنی اسرائیل که تا یکدیگر را نکشتندی توبه ایشان مقبول نبود. عبد الله عباس را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: مراد آن است که خدای تعالی بندگان را از گناه خلاص داد به کفارت. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اوقات نماز بر شما مضیق نکرد. **مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ**، فَرَّاءٌ كَفَّارَةٌ: نصب او به نزع حرف جرّ است، و التَّقْدِيرُ: کَمَلَهُ (۸) ابراهیم. و بصریان گفتند: نصب او بر اغراء است، ای الزموا و اتَّبِعُوا (۹) **مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ**، متابعت کنی، ملت ابراهیم را، و مراد از آن چیزهایی

(۱). همه نسخه بدلها که. (۲). همه نسخه بدلها: از. (۳). آج، لب، مش: گفت: حق جهاد جهاد نفس. (۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۵). همه نسخه بدلها: جهاد. [...]

(۶). همه نسخه بدلها بر. (۷). آج، لب: تکلیف. (۸). چاپ شعرانی ابیکم. (۹). آج، لب: و ابتغوا. صفحه ۳۶۳ است از شرع ابراهیم که موافق شرع رسول ماست. و متابعت بر توسع و مجاز باشد، چه رسول ما - صلی الله علیه و آله - معتبد نبود به شرع هیچ پیغامبر. و قوله: **مِلَّةَ أَبِيكُمْ** (۱)، دو وجه است آن را، یکی آن که: خطاب با قریش است و ابراهیم - علیه السلام - پدر ایشان بود. و اگر گویند: خطاب با عرب است هم روا باشد، چه عرب از فرزندان اسماعیل اند. و وجهی دیگر آن که: خطاب با جمله امت است، و معنی آن که: ابراهیم شما را چون پدر است از آن جا که حرمت او بر شما چون حرمت پدر است بر فرزند، کقوله تعالی: ... وَأَزْوَاجَهُ أُمَّهَاتُهُمْ (۲). **هُوَ سَيِّمًاكُمْ الْمُسْلِمِينَ** (۳)، او نام نهاد شما را مسلمان. در اینکه ضمیر دو قول گفتند، یکی آن که: کنایت است از نام خدای تعالی، یعنی خدای نام نهاد شما را مسلمان. [و ابن زید گفت: کنایت است از ابراهیم، گفت: ابراهیم نام نهاد شما را مسلمان] (۴)، یعنی قوله تعالی: **وَمِنْ دُرَيْتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكُمْ**. من قبل (۵)، ای (۶) من قبل هذا الزمان. و فی هذا، در اینکه ضمیر نیز خلاف کردند، بعضی گفتند: راجع است با قرآن، یعنی و نیز در اینکه کتاب - قرآن - او نام نهاد شما را، و [بر]

(۷) اینکه قول «هو» کنایت باشد از نام خدای. و قولی دیگر آن است که: و فی هذا، ای فی هذا الاوان، یعنی پیش از اینکه و در اینکه روزگار، چه او جمله امت محمد را مسلمان خواند. **لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ**، تا رسول - علیه السلام - گواه باشد بر شما و گواهی دهد بر طاعت مطیعان و عصیان عاصیان، و شما گواه باشی بر مردمان از امت سلف، و مثله قوله: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ** (۸). آنچه امر کرد مکلفان را به اقامت نماز و دادن زکات (۹): **فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ**، نماز به پای داری و زکات مال بدهی. **وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ**، و دست به خدای زنی و (۱۰) استوار باشی. -----

----- (۱). آج، لب در او. (۲). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶. (۳). آط، آب، آز، مش من قبل. (۴). اساس: افتادگی به نظر می‌رسد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۸. (۶). آج، لب و. (۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳. (۹). همه نسخه بدلها گفت. (۱۰). همه نسخه بدلها بدو. [...]

صفحه ۳۶۴ حسن گفت: معنی آن است که تمسک کنی به دین خدای، و بعضی دگر گفتند: پناه با خدای دهی از شر دشمنان. **هُوَ مَوْلَاكُمْ**، او خداوند شماست و مالک شما. **فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ**، ای التَّقْدِيرُ «هو»، که نیکو خداوند است (۱) و نیک یار و یاور (۲) است او شما را (۳). **تَمَّتِ الْمَجْلَدَةُ الثَّلَاثَةُ عَشْرَ مِنَ الْمَجْلَدَاتِ الْعَشْرِينَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَحَسَنِ تَوْفِيقِهِ وَيَتْلُوهُ فِي الرَّابِعَةِ عَشْرَ**، قوله: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ** (۴) ان شاء الله. [۶۱-پ]

(۱). آط، آج، لب: که او نیک خداست، آب، آز، مش: که او نیک خدایی است. (۲). آب، آز، مش: یآوری. (۳). آب، آز، مش بدان که نظر به مقدار اقسام و اجزای ما تقدّم، چنان می‌نماید به طریق مقایسه که اینکه موضع خاتمه جزو و قسم ثالث عشر باشد از اجزا و اقسام اینکه کتاب تفسیر که مصنف - رحمه الله - قسمت نمود، و ابتدای سوره مؤمنون ابتدای جزو رابع عشر باشد. (۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱. (۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

